تقدیم به تمامی شیعیان دنیا:

دوست داری روز قیامت در کاروان حسین باشی؟

تألیف:

ابومعاذ / طلال بن معیض بن احمد الحارثی

talalomrane@hotmail.com

ترجمه:

مجموعه موحدین

چاپ اول ۱٤۳۸هـ / ۲۰۱٦ م.

عنوان کتاب:	دوست داری روز قیامت در کاروان حسین باشی؟
عنوان اصلی:	هل تحب أن تكون في وفد الحسين يوم القيامة
تألیف:	ابومعاذ / طلال بن معیض بن احمد الحارثی
ترجمه:	مجموعه موحدین
موضوع:	عقاید (کلام) - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۷ هـ.ش - شعبان ۱٤۳۹ هـ.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com

این کتاب از سایت کتابخانهٔ قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

ایمیل: **book@qalamlib.com**

سایت‌های مجموعهٔ موحدین

www.mowahedin.com
www.qalamlib.com
www.videofarsi.com
www.islamtxt.com
www.zekr.tv
www.shabnam.cc
www.mowahed.com
www.sadaislam.com

contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوما بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

فهرست مطالب ..... أ

مقدمه ۱

آیا گریه بر حسین از شعایر اسلام است؟ ۸

اگر الله ﷻ و رسولش ﷺ تو را دوست بدارند، حسین نیز تو را دوست خواهد داشت ۱۶

گریه‌ی مستحب نزد الله تعالی ۲۱

خداوند متعال به پاکی کتاب خود قسم یاد کرده است و اینکه قرآن توشه‌ی روح پاک و زیباست که انسان را به محبت الله و بهشت او می‌رساند. ۳۰

دین شیعه، فکر و اندیشه را در بند کرده است و آن را از دریافت دین و دلایل آن از قرآن کریم دور می‌کند ۴۰

نمونه‌ای خطرناک از نمونه‌های تحریف قرآن نزد شیعه ۶۰

تفاوت بزرگ و زیاد تفاسیر اهل سنت و تفاسیر شیعه ۶۹

پاسخ‌هایی از قرآن کریم که شیعه را به دین حنیف سوق می‌دهد ۷۳

اثبات اعتقاد علمای شیعه به تحریف قرآن از منابع مورد اعتماد خودشان ۱۰۲

رد شبهه عدم اعتقاد علمای چهارگانه‌ی شیعه به تحریف قرآن ۱۰۸

دلایلی ملموس مبنی بر ایمان علمای شیعه به تحریف قرآن ۱۱۱

ارکان پنج‌گانه‌ی اسلام از قرآن کریم ۱۱۵

دلایل اهل سنت برای اثبات رکن شهادتین از قرآن کریم ۱۱۸

دلایل شیعه برای اثبات رکن ولایت از قرآن کریم ۱۲۱

بررسی مهم‌ترین دلایل شیعه پیرامون اثبات ولایت از قرآن کریم..... ۱۲۶
امامان معجزه‌هایی از خود بجای نگذاشتند که ثابت کننده‌ی جایگاه آن‌ها باشد، مانند معجزه‌هایی که برای پیامبر در قرآن و سنت ثابت است..... ۱۴۶
روایات شیعه در میزان ۱۶۸
شیعه در خطر بزرگی به نام شرک قرار دارد ۱۷۷
شیعه اعتقاد دارد که تمام اصحاب پیامبر ﷺ به جز تعداد اندکی مرتد شدند..... ۱۹۲
شیعه به امامان علم غیب نسبت می‌دهد. ۱۹۸
شیعه قائل به عصمت مطلق امامان در همه چیز هستند..... ۲۰۳
دین شیعه نماز جمعه را تعطیل کرده است. ۲۱۲
مهدی شیعه مسجد الحرام را خراب می‌کند. ۲۱۴
عقیده‌ی اهل سنت در رابطه با مهدی کاملا با عقیده شیعه متفاوت است..... ۲۱۶
دین شیعه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را تکفیر می‌کند..... ۲۱۹
فرض نمودن خمس پاسخگوی بسیاری از نیازها و هوی و هوس‌های علمای شیعه است. ۲۳۰
در دین شیعه، زن شیعی ارث نمی‌برد. ۲۳۳
حقیقت متعه (ازدواج موقت) در اسلام..... ۲۳۴
شیعه معتقد است که خضر علیه السلام هنوز زنده است. ۲۴۲
درود شیعه بر پیامبر ﷺ، درودی ناقص است..... ۲۴۴
روایاتی از شیعه با مضمون بدگویی نسبت به مقام پیامبر ﷺ و خرده‌گیری از آن ۲۴۵
کتاب‌های شیعه مملو است از روایات کینه‌توزانه‌ای که جعلی بودن آن‌ها را ثابت می‌کند. ۲۵۰
روایت‌های زشت آن‌ها که به فحش و ناسزا فرا می‌خواند و اسلام از آن مبری است. ۲۵۳
بسیاری از روایات شیعه با یکدیگر متناقض و در تعارض هستند. ۲۵۸
مبالغه در پاداش برخی عبادات [اختصاصی] شیعه..... ۲۷۷

کتاب‌های اساسی شیعه مملو از احادیث موضوع و ساختگی است..... ۲۷۸
بخاطر تقیه در دین شیعه، احکام تباه و اخبار، متناقض و متضاد است..... ۲۷۹
شروع تدوین حدیث در میان اهل سنت و شیعه ۲۸۱
تدوین حدیث نزد اهل سنت.....۲۸۱
شروع تدوین حدیث نزد شیعه ۲۸۶
آیا شیعه‌ی دوازده امامی حدیثی متصل السند از پیامبر ﷺ در اختیار دارند؟ ...۲۹۲
آیا احادیث جعفر (امام صادق) همان احادیث پیامبر ﷺ است؟ ۲۹۲
تضعیف قوی‌ترین سند دوازده امامی‌ها!!.....۲۹۴
تعداد زیاد راویان مجهول ۲۹۵
تاریخ تدوین مهم‌ترین و مشهورترین کتاب‌های حدیث اهل سنت و شیعه ۲۹۵
مؤسسین دین شیعه از کتاب‌های اهل سنت روایاتی را که ده‌ها سال قبل از آن‌ها تدوین شده است، برگرفته و در کتاب‌های خود نقل می‌کنند..... ۲۹۷
نمونه‌هایی از سرقت‌های شیعه از کتاب‌های اهل سنت..... ۲۹۸
اعترافات خطیری که حقیقت مهم‌ترین کتاب‌های اساسی دین شیعه را بر ملا می‌کند. ۳۰۵
احوال مهم‌ترین رجال روایات شیعه ۳۰۷
جابر بن یزید جعفی.....۳۰۷
مفضّل بن عمر جعفی ۳۰۹
ابوبصیر لیث مرادی.....۳۱۰
زرارة بن أعین ۳۱۱
برید بن معاویه عجلی.....۳۱۲
محمد بن مسلم ۳۱۳
نمونه‌هایی از نیرنگ‌های علمای شیعه و برخی روش‌های پر پیچ و خم آن‌ها..... ۳۱۳
سؤالی که علمای شیعه را به تنگنا می‌اندازد و تناقض و تضاد آنان را آشکار می‌کند! ۳۳۴
رد شبهه‌ی غلو اهل سنت و جماعت در مورد صحابه ۳۳۵
تفاوت میان اهل سنت و شیعه؛ و آیا امکان توافق میان آنان وجود دارد؟ ۳۴۸

شیعه معتقد به وجوب مخالفت با اهل سنت است. ۳۴۹
تفاوت میان اقوال و اعمال عبادی شیعه و سنی ۳۵۱
شیعه معتقد به مخلوق بودن قرآن کریم است (پناه بر خدا)..... ۳۵۵
دیدن خداوند متعال در روز قیامت ۳۵۷
شیعه صفات خداوند متعال را نفی می‌کند. ۳۵۹
نمازهای پنجگانه نزد اهل سنت و شیعه..... ۳۶۲
روزه‌ی شیعه با روزه‌ی اهل سنت متفاوت است..... ۳۶۸
حقیقت فریضه‌ی حج در نزد شیعه..... ۳۶۹
اهل سنت و جماعت همان فرقه‌ی ناجیه هستند..... ۳۷۱
شیعه معترف به اسلام حقیقی نیست..... ۳۷۹
تعدادی از بزرگان شیعه که پیوستن خود به دین حق، یعنی مذهب اهل سنت را اعلان کردند..... ۳۸۲
حقایقی ثابتی که بیانگر حقیقت نشو و نمای دین شیعه است..... ۳۸۸
مجموعه سوال‌هایی که حقایق را روشن خواهد کرد..... ۳۹۵
آیا سخن از صحت عقیده کار درستی است..... ۴۰۷
منابع و مآخذ اهل سنت ۴۱۰
منابع و مآخذ شیعه ۴۱۵

أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم

الله تعالى می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥٢ هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأۡوِيلَهُۥۚ يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ فَيَشۡفَعُواْ لَنَآ أَوۡ نُرَدُّ فَنَعۡمَلَ غَيۡرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعۡمَلُۚ قَدۡ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٥٣﴾ [الأعراف: ٥٢-٥٣].[1]

اللَّهُمَّ رَبَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ[2].

١- «آیا آن‌ها جز انتظار (سرانجام و) تأویلش را دارند؟! روزی‌که (نتیجه و) تأویلش فرا رسد، کسانی‌که آن را پیش از این فراموش کرده بودند، می‌گویند: مسلّماً فرستادگان پروردگارمان به حق آمده بودند، پس آیا (امروز) برای ما شفیعانی هستند که برای ما شفاعت کنند یا بازگردیم آنگاه اعمالی غیر از آنچه می‌کردیم، انجام دهیم؟! بتحقیق آن‌ها به خود زیان رسانیدند و (معبودهایی ساختگی و) آنچه دروغ می‌بافتند (همگی) از (نظر) آنان ناپدید (و گم) شد».

٢- «خدایا! ای پروردگار جبرییل و میکاییل و اسرافیل. ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، آگاه به نهان و آشکار، تو میان بندگانت در چیزی که ایشان در آن اختلاف کرده‌اند، قضاوت می‌کنی. مرا در آنچه اختلاف شده است، به اراده و اجازه‌ی خود به سوی حق هدایت فرما. به راستی هر که را تو بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی». صحيح مسلم، كتاب صلاة المسافرين، باب الدعاء في صلاة الليل وقيامه، برقم: ٧٧٠

تقدیم

به هر شیعه‌ای که خواستار کرامت، طمأنینه و سعادت می‌باشد تا الله متعال را با بینشی روشن از جانب پروردگارش عبادت کند.

مقدمه

الحمد لله رب العالمين الذي أنزل بالحق الكُتب هُدى ونورا، وأرسل الرسل مُبشرين ومنذرين وأمدهم بالمعجزات والبراهين، فأقام الحُجة على العالمين، ولم يجعل لأحد من خلقه عليه حُجَّةٌ.

والصلاة والسلام على سيد ولد آدم، محمد خاتم الأنبياء والرسل، الرحمة المهداة، الرؤوف الرحيم، السراج المنير صاحب الخلق العظيم الذي ما من خير إلا ودلنا عليه، و ما من شر إلا حذرنا منه.

ونسلم على أهل بيته الطيبين الطاهرين، والصحابة الكرام المتقين، و من اهتدى بهديهم، واقتفى أثرهم، إلى يوم الدين.

اما بعد:

روی سخن این کتاب در اصل، متوجه عموم جامعه‌ی شیعی، با گروه‌ها و احزاب متعدد آن است؛ این کتاب پس از پژوهشی طولانی در فرقه‌های شیعه، از منابع اصلی و اساسی آن‌ها که مبنای دین‌شان می‌باشند و بعد از گوش دادن به ده‌ها سخنرانی و تدریس علما و واعظان شیعه به نگارش درآمده است.

همچنین ساعت‌ها به مشاهده‌ی کانال‌های دینی آن‌ها در تلوزیون پرداختم و از سایت‌های رسمی فقهای مشهور و بزرگ آن‌ها و نیز دعوتگران معروف‌شان در اینترنت دیدار کردم و با بسیاری از آن‌ها پیام‌هایی نیز رد و بدل نمودم.

به کتاب‌هایی از مؤلفین اهل سنت در بیان حقایق غامض دین شیعه دست یافتم و با بسیاری از عوام و نیز طلاب علم آن‌ها چه به صورت مستقیم و چه از طریق شبکه‌های اجتماعی ارتباط برقرار کردم که در نتیجه‌ی آن پاسخ سؤال‌های زیادی را دریافتم که در ذهنم می‌گذشت و از طرفی به اسرار پنهان موجود در میان ایشان پی بردم. زیرا آن‌ها، بخصوص با کسانی که آن‌ها را دشمن می‌دانند، از تقیه استفاده می‌کنند.

تقیه قبل از دیگران، خود شیعه را با مشکل مواجه می‌کند، زیرا باعث می‌شود در مورد مسائل زیادی دچار تناقض و تضاد شوند، امری که شخص بردبار را در ارزیابی درست و صحیح آن‌ها، سرگردان می‌کند، چنانکه نمی‌تواند اوضاع و احوال حقیقی و عقاید دینی‌شان را دریابد، مگر آنکه عمیقا از کتاب‌ها و باورها و فتاوی آن‌ها آگاهی و شناخت داشته باشد؛ من خود نیز گاها پیرامون برخی از مسایل شیعه بر سر چند راهی گیر کرده و سرگردان می‌مانم، به همین دلیل به مناظره و گفتگو با فرهنگیان شیعی در انجمن‌های شیعی و یا سنی پناه می‌برم و با طرح چندین سوال، با ایشان وارد گفتگو می‌شوم و از پاسخ‌های آن‌ها، به موضوعی که در پی دریافت پاسخ آن بودم، بعد از تأنی و بحث دقیق آگاهی می‌یابم.

عالم شیعی معروف، شیخ یوسف بحرانی می‌گوید:

«از میان احکام دین تنها مقدار اندکی بطور یقینی دانسته می‌شود؛ زیرا اخبار مربوط به این بخش، آمیخته با اخبار تقیه می‌باشد، همچنان‌که ثقة الإسلام و علم الأعلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب "الكافي" به آن اعتراف کرده است».[۱]

بحرانی می‌گوید: «بسیاری از اخبار شیعه بر مبنای تقیه وارد شده است که برخلاف حکم شرعی واقعی می‌باشد».[۲]

در نتیجه اصل اول و آخر من، درنگ و تامل در فهم یا تصدیق هرچیزی است که در مورد شیعه گفته شده است؛ پس چیزی را به آن‌ها نسبت نمی‌دهم و در مورد آن صحبت نمی‌کنم، مگر اینکه در باورها و معتقدات آن‌ها امری ثابت باشد، چه در کتاب‌های معتبرشان و چه نزد علمای ثقه و مطمئن آن‌ها.

بنده تلاش کردم تا به لُب حقیقت از مصدر و منبع معتبر آن دست یابم و اطلاعات و یادداشت‌های خود را منصفانه ثبت و ضبط نمایم و خداوند برای این کار مرا توفیق داد، پس شکر و منت از آن اوست.

برخی از عالمان و کارشناسان این فن، مرا به ننوشتن در مورد شیعه نصیحت کردند، زیرا تالیفات علمای اهل سنت در رد شیعه به ده‌ها تألیف می‌رسد؛ تالیفاتی

۱- الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة: ج ۱، ص ۵؛ و قواعد الحديث، ص ۱۳۲.

۲- همان، ج ۱، ص ۸۹

کافی و شافی؛ من نیز بر اغلب این تألیفات دست یافتم و آن‌ها را بسیار زیبا و نیکو یافتم، جزاهم الله خیراً.

همچنین به این دلیل مرا از نگارش در این زمینه بازداشتند که غالب آنچه از سوی اهل سنت در ارتباط با شیعه نوشته شده است، برای بیان حقایق دین شیعه و آشکار نمودن زشتی‌های آن با حجت و دلایل مبرهن و ثابت می‌باشد، پس اگر من به کاری بپردازم که قبل از من کسانی بدان پرداخته‌اند، این کتاب نیز نسخه‌ای تکراری محسوب شده است و حرف جدیدی برای گفتن نخواهد داشت.

از این‌رو تصمیم گرفتم به گفتگو با شیعه در شبکه‌های اجتماعی اکتفا نمایم، اما اندیشه نوشتن این کتاب ذهنم را مشغول کرده بود، خصوصا زمانی که قرآن کریم را تلاوت می‌کردم. هرگاه قرآن می‌خواندم با خود می‌گفتم چگونه جامعه‌ی شیعی امر فلانی، یا اعتقاد و باور فلانی را در مورد دینش قبول می‌کند، درحالی‌که فلان آیه صریحا با باور آن‌ها مخالف است؛ به عنوان مثال آن‌ها معتقدند که امامان [دوازده‌گانه نزد ایشان] علم غیب دارند و کلینی در کتاب کافی «کتاب الحجة» آورده است که: «إن الإمام یعلم بما کان وما یکون، وأنه لا یخفی علیه شيء»: «امام علم گذشته، حال و آینده را می‌داند و چیزی بر او پوشیده نیست». این درحالی است که الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: ٦٥] «بگو: در آسمان‌ها و زمین جز الله هیچکس غیب نمی‌داند». و می‌فرماید: ﴿فَقُلۡ إِنَّمَا ٱلۡغَيۡبُ لِلَّهِ﴾ [یونس: ۲۰] «پس بگو: (علم) غیب تنها از آن الله است». و آیات دیگری که به وضوح بیانگر این مساله می‌باشند.

با بحث و بررسی طولانی و عمیق در کتاب‌های شیعه و باورهای آن‌ها به این نتیجه رسیدم که قید و بندهای فکری بسیار خطرناکی عوام شیعه را از تدبر صحیح در قرآن دور کرده است و باعث شده بدون هیچ بحث و مناقشه‌ای پشت سر مراجع و علمای خود حرکت نموده و دنباله‌رو بی‌چون چرای آن‌ها باشند؛ این بود که عمیقا نسبت به جامعه‌ی شیعی بخصوص افراد ناتوان و امی و بی‌سواد آن‌ها احساس نگرانی می‌کردم، درنتیجه تصمیم گرفتم کتابی بنویسم و در آن با اسلوب و شیوه‌ای خاص، آرام و عمیق شیعه را مورد خطاب قرار دهم و ادله خود را از راست‌ترین و بهترین سخنان یعنی قرآن برگیرم تا چاره‌ای جز قبول نمودن آن‌ها و پیروی از آن‌ها نباشد.

از آنجایی که می‌خواستم این کتاب ندایی باشد برخاسته از قلب تا لاجرم بر دل نشیند و مخاطب جامعه‌ی شیعی می‌باشد، با خود فکر کردم چگونه کتابی گرد آورم که جامعه‌ی شیعی با سعه‌ی صدر با آن برخورد کند، چراکه از تعصب شدید آن‌ها در رابطه با امامت و ولایت اطلاع داشتم.

من همیشه دعوتگران اهل سنت از جمله کسانی که به گفتگو و مناظره می‌پردازند، نصیحت کرده و می‌کنم که در بیان دلیل، به قرآن تکیه کنند و به آن‌ها می‌گویم: اگر بتوانیم رابطه‌ی عوام شیعه را با قرآن محکم کنیم و آن‌ها را به تدبر در آن با فهم صحیح بازگردانیم، تمامی قید و بندها گشوده خواهد شد و بی‌هیچ تکلف و مانعی به سرعت مسائل را خواهند فهمید.

بر کسی پوشیده نیست که در تحریر و تألیف این کتاب چنان سختی و مشقتی تحمل کردم که فقط خداوند می‌داند؛ چگونه چنین نباشد درحالی‌که باورهای شیعه همچون تلاطم امواج دریا متلاطم است و تشیع از هر سو در عمق دل و عقل شیعیان نفوذ کرده و آنان را محاصره نموده و تاثیر عمیقی بر آن‌ها داشته است و ایشان را به غل و زنجیر خود درآورده است و به این ترتیب سختی و دشواری بازگشت ایشان به حق، بخاطر قسوت و سختی‌ای است که از تراکم افکار زشت در رابطه با حق و اهل حق در دل‌های آن‌ها ایجاد شده و در مخیله‌ی آن‌ها نقش بسته است و بر قلب‌های آن‌ها مهر زده شده است، لذا بعد از توفیق الهی هیچیک از آن‌ها از این قید و بندها آزاد نمی‌شود مگر آنکه طبع و خوی نرمی داشته باشد و در صدد فهم و حریص بر آن باشد.

این بدان معنا نیست که مبانی و کتاب‌های شیعه درست است، بلکه منظورم این است که هرکس می‌خواهد به حق با آنان محاجه و استدلال کند، راه باز است. اشتباهات و اندیشه‌های متعارض و متضاد آن‌ها آن قدر زیاد است که بر شمردن آن کار مشکلی است، چنانچه بسیاری از شیعیانی که به راه راست و درست برگشته‌اند، به این امر اعتراف دارند، خصوصا جوانان عاقل و دانای آن‌ها که مسائل مختلف را به خوبی درک نموده‌اند و این روند در تشیع چنان پیش رفت تا اینکه خنده دار و گریه آور شد!!

بنابراین ابتدا باید هر فرد شیعی بداند که اندیشه‌ی بسته‌ای دارد، آن هم به دلیل مبانی و اعتقاداتی که خداوند متعال دلیلی برای آن نفرستاده است. این را برای شیعیانی می‌گویم که بیشترشان - اگر نگوییم همه‌ی آن‌ها - معتقدند محبت آل بیت،

به تنهایی برای وارد شدن به بهشت کافی است و موجب فرار آن‌ها از سوال و حساب روز قیامت است، روزی که هیچ راه فراری از آن جز بسوی الله متعال وجود ندارد.

این را بیان می‌کنم تا به هوش باشند، بخصوص آن دسته از شیعیانی که زندگی دنیا و زینت آن، ایشان را به خود مشغول داشته است و بحث و بررسی پیرامون درک و دریافت حقیقت، آن هم با مطالعه کتاب الله با میزان و معیار فطرت، عقل و علم را فراموش کرده‌اند.

بنده به تأکید می‌گویم: جامعه‌ی شیعی - خداوند آنان را هدایت کند - قرآن را کنار نهاده‌اند و خود نیز به این مساله اعتراف دارند و چنانچه آن را تلاوت کنند، با توجه به مفاهیم دینی نادرستی که دارند، قرآن را آنگونه که شایسته است نخواهند فهمید.

پس حجت و بیان این کتاب را از قرآن گرفتم، زیرا قرآن کریم نوری است که نمی‌توان آن را خاموش کرد و فطرت‌های سالم و قلب‌های پاک و پالوده، با آن آرامش می‌گیرند.

همچنانکه الله تعالی همه چیز را حساب شده و دقیق خلق کرده است، هفت آسمان را طبق به طبق آفریده و در آفرینش الله رحمان هیچ خللی دیده نمی‌شود، انسان را در بهترین شکل آفرید و روح را آفرید و آن را در جسد آدمی دمید، همین‌گونه نیز شریعت او دقیق و متقن است، تا اینکه در روز قیامت هیچکس نتواند بر الله تعالی حجتی اقامه نماید، پس الله تعالی کتاب خود که همان کلامش می‌باشد، نازل فرمود و آن را قانون اساسی، هدایت و نور قرار داد؛ قرآن توشه‌ی معاد است برای این انسان ضعیف و فقیر که خداوند او را چه بخواهد چه نخواهد، درحالی زنده خواهد کرد که ضعیف و فقیر و تنهاست تا نتیجه‌ی امتحان کتاب الله را دریافت کند و بازگشت این انسان به دو راه خواهد بود که راه سومی در کار نیست یا به بهشت و یا به آتش.

لازم و ضروری است هر پژوهشگر منصفی که در جستجوی حق و حقیقت است، قبل از مطالعه‌ی این کتاب، موارد ذیل را در نظر بگیرد:

اول: کمک خواستن از الله تعالی؛ یکی از مصادیق آن این است که خالصانه دعا نماید خداوند متعال او را بر حق و صواب و پیروی از آنچه خداوند متعال دوست دارد و مورد رضای اوست، توفیق دهد.

دعای خود را با حمد و ثنای الله تعالی و درود و سلام بر پیامبرش محمد مصطفی ﷺ شروع کرده و به همین ترتیب آن را به پایان رسانَد و این از مهم‌ترین

اسباب و عوامل اجابت دعا می‌باشد و از نشانه‌های قبولی دعا، الهامِ بصیرت و قبول حق و حقیقت به نیکویی و اجتناب و دوری از اعراض و روی گردانی و تکبر ورزیدن در تصدیق آن است.

دوم: ای شخص منصف، همانند یک وکیل امانت‌دار باش و تمامی جوانب موضوع را بررسی کن و در صدور حکم عجله نکن؛ این کتاب را بطور کامل از اول تا آخر و با همین ترتیب مطالعه کن و هیچ بابی از ابواب این کتاب را باقی نگذار و نباشد که بدون مطالعه‌ی باب قبلی، باب بعدی را مطالعه نمایی.

این را می‌گویم تا فهم و درک و پذیرش حق و تصدیق آن آسان شود و کسی که بدنبال حق و حقیقت است، نباید از راه حق بترسد، زیرا حق برای پیروی شایسته‌تر است.

نکته‌ی قابل مشاهده در این کتاب، تلاش برای رسیدن به حق، آن هم با سهولت تمام و بدون تکلف و پیچ و تاب است. من از هر شیعه‌ی منصفی که حق را قبول می‌کند تقدیر و تشکر می‌کنم و به او احترام می‌گذارم، با اینکه دست کشیدن از چنین باورهایی از سوی کسی که از کودکی چنین افکاری در ذهن و قلب او رسوخ کرده است، بسیار بسیار سخت است.

همچنین امیدوارم که از دانستن و یقین به حق در باطن و انکار آن در ظاهر باز آیند، زیرا این کار نوعی انکار و ظلم به خویشتن است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ﴿٣٣﴾﴾ [الأنعام: ۳۳] «آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می‌نمایند».

کسی که الله تعالی و رسولش را دوست دارد، حق را انکار نکرده و حال و وضع خود و کسانی را در روز قیامت به یاد می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد، از جمله والدین و خانواده و فرزندانش که از تنگی‌های دنیا بر آن‌ها می‌ترسد؛ حال آنکه سزاوارتر از آن ترسیدن از روزی است که هیچ‌گونه خویشاوندی و نسبتی در میان آنان نمی‌ماند، روز هراس بزرگ، روزی که کودکان از ترس آن و انتظار طولانی و وقایع عظیم آن، پیر می‌شوند؛ روزی که آمدنی است و هیچ تردیدی در آن نیست و مسؤولیت کسی که خداوند مسؤولیت افراد دیگری را نیز بر دوش او گذاشته، بیشتر است؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقِفُوهُمْ ۖ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ﴿٢٤﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ﴿٢٥﴾ بَلْ هُمُ ٱلْيَوْمَ

مُسۡتَسۡلِمُونَ﴿٢٦﴾ [الصافات: ٢٤-٢٦] «و آنان را نگاه دارید که باید پرس وجو شوند شما را چه شده است که به همدیگر یاری نمی‌رسانید؟ بلکه آنان امروز تسلیم‌اند».

این‌ها کلماتی است از قلبم به قلب تمامی شیعیان، در هر سرزمینی و زیر هر بخشی از آسمان که باشند، بخصوص خطاب به جوانان آن‌ها که بیدار و هوشیار و آزاده‌اند و به دنبال راه راست و درست می‌گردند و برای تمامی کسانی که قدم‌های‌شان در لجنزار سردرگمی فرو رفته است و جهل و نادانی بر آن‌ها غلبه کرده است و به دوران کهولت رسیده‌اند و زنان و کودکان‌شان مغلوب امر و دیدگاه آن‌ها هستند.

خواننده‌ی این کتاب، در آن فلسفه ممزوج و مقرون با کذب و نیرنگ و دگرگونی موازین را مشاهده نخواهد کرد، این کتاب حق را باطل و باطل را حق جلوه نمی‌دهد، ما پیرو دلایل نقلی و عقلی صریح و هماهنگ با فطرت سالم هستیم لذا نیازی به دروغ و تدلیس نداریم، زیرا دین الله تعالی با آیات روشن، کافی، راست و درست خود نصرت شده است.

آیا گریه بر حسین از شعایر اسلام است؟

وقتی کتاب‌های شیعه را ورق می‌زنیم، روایات بسیار زیادی مشاهده می‌کنیم که به گریه کردن بر مصیبت قتل حسین ﷺ تشویق می‌کنند.

از این‌رو می‌بینیم که شعائر مخصوص به حسین در جامعه‌ی شیعی، نزد ایشان بسیار بزرگ و پر رنگ است؛ از جمله: روز عاشورا، روزی که حسین بن علی علیهماالسلام در آن به شهادت رسید که آن روز، روز عزا و مصیبت و اندوه است.

اما چرا جامعه‌ی شیعی بسیار از حسین یاد می‌کنند و بخاطر او بر سر و صورت می‌زنند و گریه می‌کنند، اما اهل سنت بر حسین نمی‌گریند و همچون شیعه بر سر و روی خود نمی‌زنند، علی رغم اینکه اهل سنت نیز حسین را دوست دارند؟!

من این سؤال را از ده‌ها نفر از جوانان شیعه پرسیدم و بسیاری از آن‌ها در پاسخ گفتند: شما او را صادقانه دوست ندارید؛ چنانکه ما او را دوست داریم؛ برخی در پاسخ گفتند: شما اصلا حسین را دوست ندارید، زیرا بر او نمی‌گریید درحالی‌که رسول الله ﷺ بر او گریست!!! عده‌ی کمی هم در پاسخ گفتند: ما منکر محبت شما نسبت به حسین نیستیم، اما شما محبت ابوبکر و عمر و عثمان را بر محبت او مقدم می‌دارید، از این‌رو شما در محبت خود ظالمانه رفتار می‌کنید و انصاف را رعایت نمی‌کنید!!

من در پاسخ به اغلب این افراد که گمان می‌کنند ما حسین را دوست نداریم، می‌گویم: ما استدلال به مجرد ظن و گمان نمی‌خواهیم و باید دانست که برای اثبات چیزی، نیاز به دلیل است؛ من از ده‌ها تن از آن‌ها تقاضا نمودم برای اثبات ظن و گمان‌های خود، دلایلی از مصادر و منابع اهل سنت بیان نمایند و لو یک روایت یا یک نص که در ذم و نکوهش حسین آمده باشد، اما هیچیک از آن‌ها نتوانستند.

بلکه بر خلاف آنچه تصور داشتند برای آن‌ها احادیث صحیحی در کتاب‌های اهل سنت در ستایش حسنین ثابت گشت و اینکه ایشان دو گل خوشبوی رسول الله ﷺ و خنکی چشمان ایشان معرفی شده‌اند و از جمله افرادی هستند که به بهشت بشارت داده شده‌اند و مناقب والای دیگری که در مورد آن‌ها وارد شده است.

تمامی علما و مردم عادی و عوام اهل سنت از این احادیث اطلاع دارند و این احادیث در میان آن‌ها مشهور است و از جمله دلایل ثابت و واضحی است که بر اساس آن‌ها، شکی در محبت اهل سنت و جماعت نسبت به حسنین وجود ندارد و این محبت از آن جهت است که الله و رسولش آن دو را دوست دارند و نیز بخاطر تقوا، صلاح و نیز نزدیکی آن‌ها با رسول الله ﷺ می‌باشد.

یکی از احادیث اهل سنت در باب فضایل حسین ﷺ، روایت یعلی بن مُرة ﷺ می‌باشد که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنْ الْأَسْبَاطِ»[1]: «حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی که حسین را دوست دارد. حسین، امتی از امت‌ها در خیر نیکی می‌باشد».

اما چرا جامعه‌ی اهل سنت بر حسین نمی‌گرید آنگونه که شیعه می‌گرید!؟

در پاسخ می‌گویم: زیرا شریعت اهل سنت آنان را به گریستن بر حسین فرمان نداده است.

چنانچه علما و مشایخ اهل سنت در کتاب‌های حدیثی خود روایاتی مبنی بر فضل گریه کردن بر حسین و نیز تشویق بر این امر می‌یافتند، همانگونه که شیعه چنین روایاتی دارد، بر منبرهای مساجد، بر حسین می‌گریستند و اطرافیان خود را نیز می‌گریاندند.

ممکن است یکی از شیعیان بگوید: در مسند امام احمد و مسند بزار و ابویعلی از علی ﷺ روایت شده که گفت: روزی نزد پیامبر ﷺ رفتم و ایشان را در حالی دیدم که اشک از چشمانش جاری بود. به ایشان گفتم: ای پیامبر خدا، کسی شما را عصبانی کرده است؟ چرا چشمان‌تان اشکبار است؟ فرمود: «لحظاتی پیش جبرییل نزد من بود و به من گفت: حسین در شط فرات به قتل می‌رسد؛ وی به من گفت: دوست داری بوی تربت او را به مشام تو برسانم؟ گفتم: بله، پس دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک را به من داد و من از آن لحظه نمی‌توانم اشک‌های خود را کنترل کنم»[2].

۱- به روایت ترمذي، شماره: ۳۷۷۵؛ مسند احمد، شماره: ۱۷۱۱۱

۲- «بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جِبْرِيلُ قَبْلُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ» قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ أُشِمَّكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟» قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. فَمَدَّ يَدَهُ، فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنَيَّ أَنْ فَاضَتَا».

هیثمی در «مجمع الزوائد» این حدیث را ضعیف دانسته است و در «معجم طبرانی» اسناد آن به شدت ضعیف است و شیخ الأرناؤوط در مورد آن می‌گوید: اسناد آن ضعیف است؛ و در مسند ابویعلی آمده است: اسناد آن متصل و رجال آن از ثقات هستنند. عده‌ی دیگری نیز اسناد آن را حسن دانسته‌اند.

همانند این روایت به لفظ دیگری در صحیح ابن حبان و تاریخ دمشق ابن عساکر و دیگر منابع آمده است.

بر فرض که بگوییم این حدیث صحیح است و پیامبر ﷺ بر حسین گریسته است، اما باید دانست که این گریه زمانی بوده است که به ایشان خبر داده شد بعد از او، امتش حسین را به قتل می‌رسانند و این حالت مربوط به همان زمان و وقت بوده است و گریه کردن در هنگام شنیدن مصیبت ایرادی ندارد و امری فطری بوده و مذموم نیست؛ چنانکه پیامبر ﷺ بخاطر مرگ خدیجه و ابوطالب و جعفر و حمزه و نیز فرزندش ابراهیم، اندوهگین شد و گریست.

از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ نزد فرزندش ابراهیم رفت و او را در حال جان دادن دید، (از دیدن این حالت) چشمان رسول الله ﷺ اشک بار شد. عبدالرحمن بن عوف به ایشان گفت: شما نیز ای رسول خدا (یعنی شما هم بر مصیبت گریه می‌کنی؟) پیامبر فرمود: «ای ابن عوف، این گریه نشانه‌ی شفقت و مهربانی است» و همچنانکه اشک می‌ریخت، فرمود: «چشم‌ها اشک می‌ریزند و دل اندوهگین می‌شود ولی ما سخنی که موجب عدم خشنودی خداوند شود به زبان نخواهیم آورد و ای ابراهیم، ما بخاطر جدایی تو غمگین هستیم»[۱].

اما سوال اینجاست که آیا پیامبر پیوسته و مستمر بر آن‌ها می‌گریست!!؟ [که طبعا پاسخ منفی می‌باشد] در نتیجه تکرار و استمرار گریه بر حسین جایز نیست و نیز جایز نیست گریه و عزای مداوم برای او سنتی تلقی شود که از آن پیروی گردد.

اگر گریه‌ی زیاد و مکرر، مقیاس و معیار محبت باشد، شایسته‌ترین شخص به گریه‌ی طولانی‌مدت ما، پیامبر این امت، خاتم پیامبران، محمد خلیل الله ﷺ است و پس از آن باید بر تک به تک اهل بیت و بر بسیاری از صحابه نیز بگرییم و به این ترتیب

۱- بخاری، شماره: ۱۳۰۳. «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ»، ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ العَيْنَ تَدْمَعُ، وَالقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلاَ نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ».

سراسر زندگی ما گریه خواهد بود. اما آیا الله تعالی ما را برای گریه کردن آفریده است ...؟!!

راستی چرا شیعه بر علی نمی‌گرید، درحالی‌که وی برترین امامان نزد ایشان است و ناجوانمردانه و خائنانه کشته شده است؟!

بلکه سزاوارتر این است که بگوییم: چرا بخاطر مرگ پیامبر گریه نمی‌کنید و بر سر و صورت نمی‌زنید، چنانکه برای حسین چنین می‌کنید، درحالی‌که وفات پیامبر بزرگ‌ترین فتنه‌ای بوده که بر مسلمانان عارض شد، بسیار بزرگ‌تر از وفات حسین؛ آیا اینها با هم در ارتباط نیست، چراکه پیامبر فرموده است: «حسین از من است و من از حسین».

جای تعجب است که چرا شیعه بخاطر قتل حسین ﷺ گریه می‌کند و یا تظاهر به گریه می‌کند، اما بر کسانی نمی‌گرید که با او بودند و همراه او کشته شدند، افرادی چون برادرش ابوبکر و فرزندش ابوبکر ﷺ و عمر بن علی؛ آیا این‌ها نیز از اهل بیت نیستند؛ با اینکه کتاب‌های شیعه تمام این موارد را ذکر نموده‌اند و علمای آن‌ها بدان اقرار کرده‌اند؛ یا شاید آن‌ها نام‌هایی را یدک می‌کشند که شیعه رغبتی به پخش آن و ذکر آن در میان عوام خود ندارد، تا به این ترتیب حقیقت محبت میان اهل بیت و صحابه برملا نشود.

همچنین می‌گوییم: اندوه و گریه چیزی است و نوحه و قمه‌زنی و شکافتن سر با تبر و بر سر و صورت زدن با زنجیر و پوشیدن لباس سیاه چیزی دیگر؛ شیعه - و لو به دروغ - نمی‌توانند حدیثی از پیامبر و یا امامان خود مبنی بر این روایت کنند که ایشان بر سر و صورت می‌زدند و یا قمه می‌زدند و یا به این موارد فرمان داده‌اند.

بلکه در مصادر خودشان آمده است که حسین قبل از اینکه به دست شیعیان خود کشته شود در وصیتش به زینب ﷺ گفت: «يا أختاه! إني أقسمت عليك فأبري قسمي، إذا أنا قتلت فلا تشقي عَلَيَّ جيبا، ولا تخمشي عَلَيَّ وجها، ولا تدعي عَلَيَّ بالويل والثبور»: «ای خواهر جان؛ من تو را سوگند دادم و تو به سوگند من وفادار باش؛ چون کشته شدم گریبان بر من چاک مده و چهره مخراش و در مرگ من واویلا سر نده و فریاد

نابودی سرنکش»[۱].

در حدیثی صحیح از پیامبر ﷺ وارد شده که فرمودند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الخُدُودَ، وَشَقَّ الجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الجَاهِلِيَّةِ»[۲]: «از ما نیست آنکه (در هنگام مصیبت) بر سر و صورت زند و گریبان پاره کند و سخن جاهلی سر دهد»؛ چرا با اینکه رسول الله ﷺ در مورد کسانی که چنین رفتاری داشته باشند، می‌گوید: «از ما نیست» اما شیعه چنین رفتاری دارد؟!

از ابوعبدالله ﷺ روایت است که می‌گوید: «ضرب الرجل يده على فخذه عند المصيبة إحباط لأجره»[۳]: «اینکه مردی در هنگام مصیبت با دست خود بر پاهایش بزند، موجب تباهی اجر و پاداش اوست».

آیا امکان دارد شخصی عاقل برای کسی که بیش از سیزده قرن پیش از دنیا رفته است، عزاداری نماید و بر سر و صورت زند؟!! چگونه چنین رفتاری خواهد داشت حال آنکه آن فرد شهید شده است؟! و هم اکنون بخاطر نعمت و کرامتی که الله تعالی بر او ارزانی داشته است، شادمان است؟! و خداوند متعال او را در دنیا و آخرت سید و سروری از سادات قرار داده است و از زمره‌ی رستگاران است.

اما ده‌ها روایت مشهور در کتاب‌های شیعه پیرامون فضیلت گریه بر حسین وارد شده است، از جمله: اگر یک قطره از قطرات اشکی که برای حسین ریخته می‌شود بر جهنم فرود آید، آتش آن را خاموش می‌کند؛ و اینکه چشمان گریان بر حسین، محبوب‌ترین چشم‌ها نزد پروردگار است و منبع فیض از جانب الله می‌باشد و پیوندی است با رسول الله ﷺ؛ و اینکه گریه بر حسین موجب آمرزش تمامی گناهان صغیره و کبیره می‌شود و ترک آن، ظلم و جفا بر حسین است و گریه بر مصیبت ابوعبدالله ثواب بس بزرگی دارد و فرشتگان و پیامبران، زمین و آسمان، حیوانات، صحرا و دریا بر این مصیبت گریسته‌اند؛ و فضایل دیگری که در این زمینه ذکر نموده‌اند. اما این روایات نزد

۱- این روایت را ابن طاووی در «الملهوف»، صفحه: ۵۰ تخریج کرده و محمد فضل الله در «الندوة» (۲۰۹/۵) آورده است.

۲- بخاری، شماره: ۱۲۹٤.

۳- فروع الكافي، باب الصبر والجزع والاسترجاع: ۲۲٤/۳؛ وسائل الشيعة: ۹۱٤/۲.

اهل سنت مردود و غیر قابل قبول است، همانگونه که شیعه نیز به روایات بسیاری در کتاب‌های اهل سنت اعتراف ندارند.

جعلی بودن آن دسته از روایات شیعه که بر گریه بر حسین بصورت مکرر و پیوسته تشویق می‌کنند، معلوم و آشکار است؛ زیرا متون این روایات آن قدر غلو و افراط دارد که معقول نیست!!! مهم‌تر از همه اینکه این روایات قبل از هر چیزی با قرآن مخالفت دارند، زیرا الله تعالی در کتاب محکم خود آورده است: ﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ۝١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ۝١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ۝١٥٧﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷] «و مژده بده صابران را آن کسانی که چون مصیبتی به آن‌ها برسد گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم آنان درود و رحمت خدا شامل حال‌شان است و ایشان‌اند هدایت شوندگان».

از این جهت اهل سنت به پیروی از دستور الله متعال و رسولش، از نوحه‌سرایی برای هرگونه مصیبتی هر اندازه هم بزرگ باشد، اجتناب می‌کنند و بر آن مصیبت صبر می‌کنند، زیرا الله و رسولش صابران را ستایش نموده‌اند.

علامه ابن کثیر در پاسخ به روایات شیعه مبنی بر فضیلت گریه بر حسین، در تقسیر این آیه: ﴿فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ ۝٢٩﴾ [الدخان: ۲۹] «نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به ایشان مهلتی داده شد» می‌گوید: «همچنین در مورد قتل حسین آورده‌اند که در آن روز هیچ سنگی را بر نمی‌داشتی مگر اینکه زیر آن خون تازه بود و در آن روز خورشید گرفت و آسمان قرمز شد و سنگ می‌بارید!!.

در مورد هریک از این‌ها باید تأمل نمود و ظاهرا تمامی این موارد از جمله دروغ‌ها و حماقت‌های شیعه است تا با این دروغ‌ها واقعه‌ی شهادت حسین را بزرگ جلوه دهند؛ البته شکی در بزرگ بودن آن نیست، اما هیچیک از این دروغ‌ها و وقایای ساخته و پرداخته‌ی تخیلات ایشان رخ نداده است؛ این درحالی است که واقعه‌ای بزرگ‌تر از قتل حسین قبلا روی داد، اما هیچیک از این امور اتفاق نیفتاد و آن واقعه قتل علی بن ابی طالب بود، شخصیتی که به اجماع امت برتر از حسین بود.

این رسول خدا ﷺ سید و سرور بشر در دنیا و آخرت است که در روز وفات ایشان هیچیک از این وقایع رخ نداد و چون روزی که ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ وفات یافت و خورشید گرفت، مردم گفتند: خورشید بخاطر مرگ ابراهیم گرفته است؛ پیامبر ﷺ با

آن‌ها نماز کسوف خواند و پس از نماز به ایراد سخنرانی پرداخت و برای ایشان بیان نمود که خورشید و ماه برای مرگ و یا زندگی هیچکس نمی‌گیرند.[۱]

پس اهل سنت حسین را دوست دارند و برخی از آن‌ها گاها با رعایت میانه‌روی و در خفا و نه بخاطر ریا و شهرت بر او می‌گریند، خصوصا وقتی حادثه غم انگیزی را که خداوند برای او مقدر نمود، به یاد می‌آورند.

همچنین بسیاری از اهل سنت هنگام یادآوری و مطالعه برخی حوادث دردناک در رابطه با اذیت و آزار رسول الله ﷺ توسط مشرکین، اشک از چشمان‌شان جاری می‌شود؛ حوادثی چون: گذاشتن کثافت‌ها بر پشت رسول الله ﷺ درحالی‌که ایشان در کنار کعبه در سجده بود؛ شکسته شدن دندان مبارک توسط مشرکین در غزوه‌ی احد؛ توطئه‌ی قتل ایشان؛ بیرون راندن ایشان از محبوب‌ترین سرزمین نزد او، تکذیب ایشان و متهم نمودن ایشان به سحر و ساحری و دیگر وقایعی که قلوب کسانی را به درد می‌آورد که رسولی را دوست دارند که الله متعال او را به عنوان رحمتی برای جهانیان، رؤوف و مهربان فرستاده است و صاحب اخلاق بزرگ می‌باشد.

آیا با مشاهده‌ی اینکه شیعه هنگام یادآوری وفات رسول الله ﷺ بر ایشان نمی‌گریند و بر سر و صورت خود نمی‌زنند، اما برای حسین چنین رفتاری دارند، می‌توانیم بگوییم آن‌ها رسول الله ﷺ را دوست ندارند؟ طبعا پاسخ منفی است. به همین ترتیب تنها به این دلیل که اهل سنت همانند شیعه برای حسین نمی‌گریند و بر سر و صورت نمی‌زنند، نمی‌توان اهل سنت را دشمن حسین نامید!! [و آنها را به دوست نداشتن حسین متهم نمود.]

ما شاهد آن هستیم که بخش اعظم جامعه‌ی شیعی در نتیجه‌ی مصیبت حسین، دست به رهبانیتی زده‌اند که خود آن را ایجاد کرده‌اند و خداوند آن‌ها را بدان مکلف نکرده است؛ چنانکه بر سر و صورت خود می‌زنند، با زنجیر بر پشت خود زده و خود، خون خود را با چاقو و شمشیر می‌ریزند و این درحالی است که الله تعالی از این اعمال راضی نیست؛ و هر عمل یا قولی که رضایت الله تعالی را به دنبال نداشته باشد، بدون شک باطل و مردود است.

۱- تفسیر ابن کثیر: ۱۷۹/٤.

این بدعت‌ها و کارهایی که بسیاری از شیعیان بخصوص در عاشورا و اربعین حسینی انجام می‌دهند، آن‌ها را مضحکه‌ی جهانیان کرده است؛ آن‌ها با تعجب زیاد قمه به دستان شیعه را می‌بینند که خود به دست خود خون خود را می‌ریزند و سازمان‌های تبلیغاتی غربی و یهودی کافر از چنین رفتارهای نابخردانه‌ای بهره‌برداری کرده و با پخش و نشر این صحنه‌ها، بر روی سایت‌های اینترنتی می‌نویسند: این است دین محمد؛ یا: دین پیامبر عرب را مشاهده نمایید!!! آن‌ها از این تصاویر برای زشت جلوه دادن دین حنیف بهره می‌جویند!! و در اذهان کودکان خود و نیز در اذهان مردم اینگونه به تصویر می‌کشند که اسلام به ریختن خون پیروانش فرمان می‌دهد و این کار یک عبادت اسلامی است و موجب نزدیکی به الله می‌شود؛ آن‌ها با چنین تبلیغاتی می‌خواهند به دنیا القا کنند که وقتی چنین افرادی خون خود را می‌ریزند، از ریختن خون دیگران ابایی ندارند، حسبنا الله ونعم الوکیل.

سوال من از عاقلان جامعه‌ی شیعی این است که هم اکنون حسین کجاست؟ وی شهید شده و مورد تکریم قرار گرفته است و از کرامات شهدا که خداوند متعال او را برخوردار نموده، شادمان است، زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱] «و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده نپندارید، بلکه آنان زنده‌اند (و) نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند آنان از فضل و کرمی که خداوند به آن‌ها داده است شادمان‌اند و به کسانی که بعد از آنان می‌آیند و هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند، مژده می‌دهند که ترسی بر آن‌ها نیست و اندوهگین نمی‌شوند و یکدیگر را به نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند، مژده می‌دهند».

شاعر چه زیبا می‌سراید:

لا تبكه فاليوم بدء حياته إن الشهيد يعيش يوم مماته

بر او گریه نکن، زیرا امروز اولین روز زندگانی اوست، همانا روزی که شهید می‌میرد تازه متولد می‌شود و زندگی می‌کند.

پس ای شیعه؛ چگونه برای کسی اندوهگینی و بر سر و روی خود می‌زنی که هم اکنون از کرامات شهدا که خداوند متعال بر او ارزانی داشته، شادمان است و بشارت بالاترین درجات بهشت را دارد؟!

از تو می‌خواهم فقط اندکی فکر کنی و با خود صادق باشی...

اگر الله ﷻ و رسولش ﷺ تو را دوست بدارند، حسین نیز تو را دوست خواهد داشت.

اگر الله متعال و رسولش تو را دوست داشته باشند، شک نکن که محبوب حسین نیز هستی و حسین هم تو را دوست دارد، اما اگر محبوب آنان نباشی، محبوب حسین نیز نخواهی بود.

خود می‌دانی که محبت و نیز دشمنی و نارضایتی حسین تنها بخاطر الله تعالی بوده است، در نتیجه مهم این است که برای جلب رضایت الله تعالی بکوشیم، تا اینکه الله متعال ما را دوست بدارد؛ و زمانی که به این هدف برسیم، رستگار می‌گردیم و همراه با حسین و رستگاران خواهیم بود.

تنها وسیله‌ی رسیدن به محبت الله تعالی، پیروی از دستورات رسول الله ﷺ می‌باشد؛ دلیل آن کلام صریح خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببخشد. و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

محبت حسین امر بسیار خوب و نیکویی است، زیرا موجب نزدیکی به الله تعالی و رسولش می‌شود، اما در محبت او به حدی مبالغه نمی‌کنیم که دچار غلوی شویم که نارضایتی پروردگارمان را به دنبال دارد؛ آیا کسانی که بخاطر حسین بر سر و روی خود می‌زنند و خون‌شان را می‌ریزند، نمی‌ترسند با این کار مرتکب امری شوند که نارضایتی خداوند متعال را به دنبال دارد و به این ترتیب خالق‌شان بر ایشان خشم گیرد؛ پروردگاری که در اصل باید بیش از تمام مخلوقات رضایت و محبت او را جلب نماید.

ابوالانبیاء ابراهیم ﷺ چنان محبت الله تعالی در قلبش جای گرفته بود که خداوند متعال او را به عنوان خلیل خود برگزید؛ مقام خلیلیت که بالاترین درجه‌ی

محبت است؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾ [النساء: ۱۲۵] «خداوند ابراهیم را خلیل خود گرفت».

اما چرا خداوند متعال پیامبر و خلیل خود ابراهیم را به ذبح فرزندش اسماعیل دستور داد؟ برخی از مفسرین می‌گویند: زمانی که خداوند متعال پس از مدت زمانی طولانی و بالا رفتن سن و سال ابراهیم، اسماعیل را به او عطا کرد، اسماعیل در قلب پدرش جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داد و آن محبتی فطری بود که در آن غلو و افراط نیست؛ پس الله تعالی اینگونه خواست قلب ابراهیم را مورد امتحان قرار دهد که در نتیجه او و فرزندش هر دو با کمال صداقت و ایمان از این امتحان سربلند بیرون آمدند.

وقتی ابراهیم فرمان یافت که اسماعیل را قربانی کند، پیرمردی کهنسال بود و همسری نازا داشت و اسماعیل جوانی مطیع الله تعالی و فرمانبر والدینش بود، بلکه نبی و رسول بود؛ علی رغم همه‌ی این‌ها، ابراهیم عزمش را برای ذبح فرزندش جزم کرد تا فرمان الله تعالی را اطاعت کرده باشد؛ پس او را بر زمین خواباند و تلاش کرد که او را ذبح نماید: ﴿فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ ١٠٣﴾ [الصافات: ۱۰۳] «هنگامی که (پدر و پسر) هردو گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به طرف روی، بر زمین خواباند». یعنی شروع به بریدن سر فرزندش و میوه‌ی دلش اسماعیل کرد، اما چاقو به اراده‌ی الله تعالی نبرید، خداوندی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ ١٠٦ وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ ١٠٧﴾ [الصافات: ۱۰۶-۱۰۷] «بی گمان این آزمونی آشکار است و ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را بلاگردان او گرداندیم».

این داستان پدر پیامبران ابراهیم علیه السلام تبدیل به سنتی گشت که مسلمانان هر ساله در عید قربان به تأسی از ایشان حیوانی را قربانی می‌کنند و این عمل عبادتی خالص برای خداوند متعال است؛ این داستان مسائل بسیاری را برای ما تداعی می‌کند، از جمله اینکه وقتی می‌خواهیم قربانی خود را سر ببُریم، در محبت ابراهیم نسبت به پروردگارش خود را آراسته به اخلاق او می‌کنیم، گویا می‌گوییم: یا الله، تو را بیش از هرچیز و کسی دوست داریم و محبت ما نسبت به تو بالاتر از هر محبتی است که نسبت به کسی جز تو داریم. محبتی بیش از محبت و دوست داشتن خودمان، پدر و

مادرمان، فرزندان‌مان و تمامی مخلوقاتت؛ ما جان خود و جان تمامی آنانی را که دوست داریم، فدای محبت و رضایت تو می‌کنیم.

ای شیعیان این مسأله بسیار مهم است که محبت انسان یا چیز دیگری در دل‌های شما جای گرفته است و مکانی را اشغال نموده که تنها لایق پروردگار است و به حدی می‌رسد که بیش از پروردگارمان، او را یاد می‌کنید و جان‌تان را فدای او می‌کنید، این درحالی است که حتی یک قطره خون هم فدای پروردگار و رازق و خالق خود نکرده‌اید؛ چنانکه جاهلان شیعه - خداوند آن‌ها را هدایت کند - بخاطر حسین خون خود را می‌ریزند.

خداوند متعال در یکی از آیات قرآن برای ما بیان می‌کند که برخی از مردم الله را دوست دارند، اما شریکانی برای او قائل می‌باشند؛ خشم و غضب خداوند متعال متوجه این افراد می‌شود و آن‌ها را از رحمت خود دور می‌کند و ایشان را از جمله دوزخیانی می‌گرداند که به رغم محبت‌شان نسبت به الله تعالی از آن خارج نخواهند شد؛ دلیل آن این قول الله متعال است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾ «و دسته‌ای از مردم هستند که همتایانی برای خدا می‌گیرند و آن‌ها را مانند خدا دوست می‌دارند و آنانکه ایمان دارند خداوند را بیشتر و سخت‌تر دوست دارند.» تا آنجا که می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ [البقرة: ١٦٥-١٦٧]: «این چنین خداوند کردارهای‌شان را به گونه‌ای حسرت‌زا به ایشان نشان می‌دهد و آنان بیرون روندگانِ از آتش نیستند».

در نتیجه، محبت آن‌ها با الله تعالی هیچ سودی برای ایشان به دنبال ندارد، زیرا میان محبت الله متعال و محبت با همتایانی که برای او قرار دادند، مساوات برقرار نمودند و تفاوتی قائل نشدند. حال وضع کسی که قلب او بیش از الله تعالی به شخص دیگری وابسته است، چطور خواهد بود؟!

محبت با الله بر هر چیزی مقدم است؛ الله تعالی اینگونه اشخاص را (که محبت آن‌ها با الله برتر از هر چیزی است)، چنین ستوده است: ﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى

مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴿٢٢﴾ [المجادلة: ۲۲] «گروهی را که به خداوند و روز قیامت ایمان می‌آورند نخواهی یافت که با کسی دوستی کنند که با الله و پیامبرش مخالفت ورزیده است هرچند پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند. اینانند که (خداوند) در دل‌های‌شان ایمان را نگاشته است و آنان را به فیضی از سوی خود توان داده است و آنان را به باغ‌هایی درمی‌آورد که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. خداوند از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. اینان حزب الله هستند. هان بدانید که حزب الله رستگار است».

بر این اساس است که نزد الله و رسولش، ارزش و مقام بلال بن رباح بیش از ابولهب عموی رسول الله ﷺ می‌باشد که سیدی از سادات قریش بود؛ این دین بزرگ الله تعالی است که نسب و اموال و جاه و مقام را مد نظر قرار نمی‌دهد، بلکه تنها به قلب‌ها می‌نگرد.

از پیامبرمان ثابت است که وقتی آیه‌ی ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ نازل شد، به میان مردم رفت و ندا داد: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ـ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ـ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»[1]: «ای قریش، ـ یا خطابی مانند این ـ خود را از عذاب الهی نجات دهید. زیرا من نمی‌توانم شما را از عذاب خدا نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی‌توانم نزد خدا برای شما کاری بکنم. ای عباس بن عبدالمطلب، من نمی‌توانم نزد خدا برای تو کاری انجام دهم. ای صفیه عمه‌ی رسول خدا، من نمی‌توانم نزد خدا برای تو کاری انجام دهم و ای فاطمه دختر محمد، از مالم هر چه می‌خواهی طلب کن. ولی من نمی‌توانم نزد خدا برای تو کاری انجام دهم».

این و دیگر موارد، به عظمت الله عزوجل و عدل و قسط خداوند متعال و عظمت اسلام دلالت دارد.

۱- بخاری، شماره: ۲۷۵۳؛ مسلم، شماره: ۲۰۶.

حسین علیه السلام تنها بخاطر نسبش به این مقام و درجه نرسید، بلکه پس از فضل الله تعالی، پاکی و صلاح قلب او و پیروی وی از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ او را به این درجه رساند و هیچکس نمی‌تواند جز این بگوید!!

خداوند متعال کسانی را که بخاطر او یکدیگر را دوست دارند، در کاروان دوست‌داران خود قرار می‌دهد؛ زیرا آن‌ها یکدیگر را به سبب تقوا و اطاعت از پروردگارشان دوست دارند و به همین خاطر نیز قلب‌ها و ارواح‌شان با یکدیگر الفت گرفته است؛ هرچه تقوا و درستکاری انسان مؤمن بیشتر باشد، در میدان محشر، در روز قیامت، به پیامبران و صدیقین و شهدا نزدیک‌تر خواهد بود؛ دلیل این مطلب را قرآن کریم به وضوح بیان نموده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: ٦٩] «هرکس از الله و فرستاده‌ی او فرمان بَرَد، آنان با کسانی خواهند بود که خداوند به ایشان نعمت داده است از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان و ایشان نیکو رفیقانی هستند».

تردیدی نیست که حسین از جمله متبعین است نه از مبتدعین؛ آیا با این وجود، خداوند مبتدعین و فاسدین و مفسدین را در زمره‌ی وی حشر می‌نماید؟ طبعا پاسخ منفی می‌باشد. زیرا چنین معادلاتی در میزان قسط و عدل الله تعالی جایی ندارد.

تقوای الهی تنها راه دیدار دوستان در میدان محشر و در بهشت است، به اذن الله تعالی. منصفانه نیست که انسان پیوسته برای حسین بگرید، اما بر خود نگرید که نمی‌داند بازگشت و جایگاه او در روز قیامت، روز هراس بزرگ، کجا خواهد بود.

آیا آن زمان که خداوند متعال بهشتیان را وارد بهشت و دوزخیان را وارد آتش می‌کند، حسین که در درجات عالی بهشت است، بر کسانی که تظاهر به محبت او می‌کنند و برایش می‌گریستند، اما کتاب الله تعالی را ترک کردند و در ارتکاب گناه و نافرمانی جری بودند، خواهد گریست؟

خیر، حسین هرگز بر چنین افرادی نمی‌گرید، زیرا حسین آن‌ها را دوست ندارد؛ همچنین در بهشت گریه وجود ندارد، بلکه بهشتیان به نعمت‌های الله تعالی شادمانند و ترس و اندوهی بر آن‌ها نیست.

واحسرتا بر کسی که در روز قیامت گرفتار چنین حسرت‌هایی‌گردد و خود و خانواده‌اش زیانمند شوند و همراه با هلاک شوندگان هلاک شود، درحالی‌که در دنیا گمان می‌کرده عملی درست و نیکو انجام می‌دهد.

آیا آنچه گذشت، دربردارنده حقایقی نبود تا آن‌ها را بخاطر تعصب یا حمایت از مفاهیم نادرستی که فرزندان از پدران خود به ارث می‌برند، انکار و یا فراموش نکنیم؟

گریه‌ی مستحب نزد الله تعالی

گریه کردن از ترس الله تعالی همان گریه‌ی مستحب است و در دین امری پسندیده و مطلوب می‌باشد؛ نصوص واضح و روشن قرآن کریم فروتنان را مورد ستایش قرار داده است و این صفت صادقین است که قلب‌های آن‌ها به خالق و رازق‌شان وابسته است؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۩﴾ [الإسراء: ۱۰۹] «و بر چهره‌ها فرو می‌افتند و می‌گریند و بر تواضع آنان می‌افزاید». و اینکه می‌فرماید: ﴿أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ۝٥٩ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ۝٦٠ وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ ۝٦١﴾ [النجم: ٥٩-٦١] «یا از این گفتار قرآن تعجب می‌کنید و می‌خندید، اما به حال خود گریه نمی‌کنید؟! و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می‌برید؟». پس بر اساس مدلول آیه، گریه کردن برای الله تعالی و ترس از او در اولویت قرار دارد نه خندیدن.

جمهور مفسرین در مورد این بخش از آیه: ﴿وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ ۝٦١﴾ می‌گویند: یعنی از آنچه در آن پند و عبرت است غافلید و از آیات الهی روی می‌گردانید. این آیه‌ی صریح، در مورد کفار قریش نازل شد، آن هنگام که پیامبر رحمت و هدایت ﷺ آیات الله تعالی را بر آنان خواند تا راه مستقیم را در پیش گیرند، اما پاسخ آنان استهزاء، خنده، اعراض و روی‌گردانی بود، درنتیجه الله تعالی آن‌ها را مورد عتاب و سرزنش قرار داد که درواقع این عتاب و سرزنش ربانی شامل تمامی کسانی می‌شود که راه همانان را پیش می‌گیرند و از آیات الله تعالی در هر زمان و مکانی روی می‌گردانند.

هیچکس نمی‌تواند گریه‌ی انسان‌هایی را که برای الله تعالی خاشع و فروتن هستند، انکار نماید، بلکه هر مسلمانی آرزو دارد همانند آن‌ها باشد، چرا نه، درحالی‌که این انسان‌های فروتن در کتاب الله تعالی تدبر می‌نمایند، در نتیجه قلب‌های آن‌ها پاک، نرم و صیقل یافته است، آن‌ها شیرینی ایمان به پروردگار را در قلب‌های خود احساس

می‌کنند، چیزی که جز عده‌ی کمی از مردم آن را احساس نمی‌کنند؛ جای تعجب نیست، کتاب الله تعالی شایسته‌تر است که در هنگام تلاوتش خشوع و فروتنی صورت گیرد، زیرا این کلام، کلام الله تعالی است که همه‌ی انسان‌ها را مخاطب قرار داده است؛ پاک و منزه است خداوندی که می‌فرماید: ﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ [الحشر: ۲۱] «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم همانا آن را از ترس خدا کرنش کنان و از هم پاشیده می‌دیدی و این مثال‌ها را برای مردمان بیان می‌داریم تا که ایشان بیندیشند».

اگر تنها در این آیه بیندیشیم، گریان، خاشع و فروتن خواهیم گشت و به اذن الله تعالی قلب‌های‌مان مملو از ایمان راست و خالص می‌گردد.

آیا تا بحال با خود اندیشیده‌ای و از قلب خود تعجب کرده‌ای که چرا هنگام تلاوت آیات الهی فروتن نمی‌گردی و از چشمانت اشک جاری نمی‌گردد؟ علت آن نیندیشدن و عدم تدبر در قرآن و ترک نمودن آن می‌باشد.

در سنت نبوی نیز احادیث صحیح بسیاری در فضل و ثنای گریه کردن از ترس الله تعالی وارد شده است، از جمله رهنمود نبوی ﷺ در مورد هفت گروهی که در روز قیامت زیر سایه‌ی عرش خداوند قرار می‌گیرند، یکی از این هفت گروه: «وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»[1]: «مردی است که الله تعالی را در خلوت یاد کند و اشک از چشمانش جاری شود».

آثار بسیار زیادی در مورد گریه‌ی سلف صالح وارد شده است؛ آن‌ها چنان بودند که اگر می‌گریستند، بخاطر پروردگارشان و ترس از عذاب و خشم خداوند متعال و امید به رحمت، عفو، گذشت و غفران او بود و اگر خوشحال بودند، بخاطر پروردگارشان و عبودیت کامل برای الله متعال بوده است.

الله تعالی آیات وعید را برای مردم نازل کرد تا اینکه تقوا پیشه نمایند و از خداوند متعال بترسند، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا وَصَرَّفۡنَا فِيهِ مِنَ ٱلۡوَعِيدِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ أَوۡ يُحۡدِثُ لَهُمۡ ذِكۡرٗا ١١٣﴾ [طه: ۱۱۳] «و بدین‌سان آن را قرآنی عربی

۱- بخاری، شماره: ۱٤۲۳؛ مسلم، شماره: ۱۰۳۱.

نازل کردیم و در آن بیم دادن و ترساندن را به (شیوه‌هایی گوناگون) بازگو کردیم، تا بپرهیزند یا باعث یادآوری و بیداری ایشان شود».

ای کسی که بر نجات یافتگان گریه می‌کنی و خود را فراموش کرده‌ای، اکنون اندکی از آیات وعید را برایت ذکر می‌کنم، آیاتی که نمی‌توانی آن‌ها را انکار نمایی، زیرا این آیات حقایقی است که چه بخواهیم و چه نخواهیم اتفاق خواهند افتاد، پس آنکه در این آیات تفکر کند و از آخرت بترسد، با آنانی خواهد بود که خداوند متعال در موردشان فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ۝٢٧ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٖ ۝٢٨﴾ [المعارج: ۲۷-۲۸] «و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسناکند بی‌گمان عذاب پروردگارشان ایمنی ناپذیر است». و می‌فرماید: ﴿وَلِمَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ۝٤٦﴾ [الرحمن: ٤٦] «و کسی‌که از ایستادن (در حضور) پروردگارش ترسیده باشد دو باغ دارد».

با آنانی نخواهد بود که الله تعالی ایشان را نکوهش کرده است؛ کسانی که الله تعالی در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿كَلَّاۖ بَل لَّا يَخَافُونَ ٱلۡأٓخِرَةَ ۝٥٣﴾ [المدثر: ۵۳] «چنین نیست بلکه از آخرت پروایی ندارند». و نیز می‌فرماید: ﴿فَكَيۡفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرۡتُمۡ يَوۡمٗا يَجۡعَلُ ٱلۡوِلۡدَانَ شِيبًا ۝١٧﴾ [المزمل: ۱۷] «پس اگر کفر ورزید از روزی که کودکان را پیر می‌گرداند چگونه ایمن خواهید شد؟!».

مراد از روز در این آیه، روز قیامت است و اینکه کودکان در آن روز پیر می‌شوند، کنایه از شدت هول و ترس آن روز است نه بیان طول آن؛ چنانکه اغلب مفسرین گفته‌اند؛ موهای سر این کودکان به سبب هول و هراس روز قیامت سپید می‌شود.

تدبر و اندیشه‌ی درست در آیه‌ی سابق که ما را وا می‌دارد خاشعانه روی به الله نماییم و گریه کنیم، این است که از خود بپرسیم: اگر حال کودکان در این روز اینگونه باشد و موهای سرشان از ترس آن روز سپید می‌شود، حال و وضع ما که سال‌ها زندگی کرده‌ایم و گناهان بسیاری مرتکب شده‌ایم و خداوند بر آنان آگاه است، چگونه خواهد بود؟!!

از جمله آیات متعدد ترهیب که خداوند متعال نازل کرده است تا تقوای الهی پیشه کنیم و از او بترسیم، این آیات است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ۝١ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ۝٢﴾ [الحج: ۱-۲] «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بی‌گمان زلزله‌ی قیامت چیز بزرگی است روزی که آن را ببینید، هر شیردهی از آنچه که شیرش می‌دهد غافل می‌شود و هر (مادر) بارداری سقط جنین می‌کند و مردم را مست می‌بینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است»؛

﴿يَوۡمَ تَأۡتِي كُلُّ نَفۡسٖ تُجَٰدِلُ عَن نَّفۡسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ۝١١١﴾ [النحل: ۱۱۱] «(به یاد آر) روزی را که هر شخصی جدال کنان به دفاع از خود می‌پردازد و به هر کسی پاداش آنچه کرده است به تمام و کمال داده می‌شود و ایشان ستم نمی‌بینند»؛

﴿وَجَآءَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّعَهَا سَآئِقٞ وَشَهِيدٞ ۝٢١﴾ [ق: ۲۱] «هرکس (روز رستاخیز) به همراه سوق دهنده و شاهدی خواهد آمد»؛

﴿فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ۝٣٣ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ۝٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ۝٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ۝٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ۝٣٧﴾ [عبس: ۳۳-۳۷] «پس هنگامی که آن بانگ گوش فرسا برسد، انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش می‌گریزد و هرکس در آن روز به خود مشغول است»؛

﴿كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا ۝٢١ وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ۝٢٢ وَجِاْيٓءَ يَوۡمَئِذِۭ بِجَهَنَّمَۚ يَوۡمَئِذٖ يَتَذَكَّرُ ٱلۡإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكۡرَىٰ ۝٢٣ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي قَدَّمۡتُ لِحَيَاتِي ۝٢٤﴾ [الفجر: ۲۱-۲٤] «چنین نیست (که می‌گویید)، زمانی که زمین پی در پی هموار شود و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف در صف حاضر شوند و آن روز دوزخ را درمیان می‌آورند. آن روز انسان پند می‌گیرد ولی چنین یاد کردنی چه سودی برای او دارد! می‌گوید: ای کاش! برای این زندگی‌ام (خوبی‌ها و نیکی‌هایی) پیشاپیش می‌فرستادم».

از ابوذر ﷺ روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَأَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ، أَطَّتِ السَّمَاءُ، وَحُقَّ لَهَا أَنْ تَئِطَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعَ إِلَّا عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، لَوْ عَلِمْتُمْ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَا تَلَذَّذْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرُشِ، وَلَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُدَاتِ تَجْأَرُونَ إِلَى اللَّهِ تعالى». قَالَ أَبو ذَرٍّ: «والله

لَوَدِدْتُ أَنِّي شَجَرَة تُعْضَدُ»[۱]: «من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید و می‌شنوم آنچه شما نمی‌شنوید، آسمان ناله می‌کند و باید هم ناله کند چرا که در آن جای چهار انگشت نیست مگر اینکه مَلَکی در سجده است. اگر آنچه را می‌دانم، می‌دانستید کم می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید و در بستر از زنان لذت نمی‌بردید و در کوچه‌ها می‌آمدید و [با زاری و تضرع در دعا] به خداوند پناه می‌بردید [تا بلا و مصیبت را از شما دور کند]». ابوذر گفت: بخدا دوست داشتم درختی بودم که قطع می‌شد.

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ الْعَرَقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيَذْهَبُ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ بَاعًا، وَإِنَّهُ لَيَبْلُغُ إِلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ أَوْ إِلَى آذَانِهِمْ»[۲]: «عرق مردم در روز قیامت هفتاد باع به زمین می‌رود و این عرق در آن روز به دهان یا گوش‌های آن‌ها می‌رسد».

چرا از این حقایق ثابت قرآنی و نبوی که هیچ شکی در آن‌ها نیست، متأثر نمی‌شوی و گریه نمی‌کنی؟ یا اینکه عاطفه و احساس تو تنها در ارتباط با حسین و مظلومیتی است که برای اهل بیت تصور کرده‌ای؛ اما قرآن و حقایقی که الله تعالی برای ما به تصویر کشیده است تا از او بترسیم، تو را به گریه بر خویشتن [از ترس فرجام کار] در روزی وا نمی‌دارد که الله تعالی همه انسان‌ها را در یک زمین جمع می‌کند.

یا اینکه به نظر تو اقوال علما و مشایخت، وقتی تو را با ذکر حسین به گریه می‌آورند، تأثیر بیشتری دارد؟ حال آنکه با تلاوت کلام الهی در کتاب بزرگش، از روی خشوع به گریه نمی‌افتی؟

یا هنوز برایت روشن نشده که تو هم همانند تمامی انسان‌ها، مخاطب: ﴿يَاأَيُّهَا النَّاسُ..﴾؛ ﴿يَومَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ..﴾؛ ﴿..يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ﴾ هستی و خداوند متعال در این آیات تو را همچون سایر انسان‌ها مخاطب قرار داده است؟ یا بر این باوری که از این افراد نیستی؟

۱- امام أحمد: ۱۷۳/۵؛ ترمذی، شماره: ۲۳۱۲.

۲- مسلم، باب صفة القيامة، شماره: ۲۸۶۳

براستی چرا علمای شیعه از چنین مسائل بزرگی صحبت نمی‌کنند و شیعیان خود را از غفلت باز نمی‌دارند، چنانکه علما و مشایخ و دعوتگران اهل سنت این مسایل را با مردم در میان می‌گذارند.

هیچگاه ما علمای شیعه را نمی‌بینیم که به خاطر تعظیم الله تعالی و ترس از او گریه کنند، همچنین مشاهده نکرده‌ایم که آن‌ها برای ترس از عذاب قبر و یا روز ترس بزرگ، روز حشر و نشر و حساب بگریند؛ حال آنکه خود را به کاری مشغول کرده‌اند که الله تعالی و رسولش ایشان را بدان مکلف نکرده‌اند.

بلکه شیعه روایاتی دارد مبنی بر اینکه گریه بر غیر حسین، مصداق جزع مذموم است و به امام صادق عليه السلام نسبت داده‌اند که فرموده است: «کل الجزع والبکاء مکروه سوی الجزع والبکاء علی الحسین»[1]: «هر جزع و فزع و ناشکیبایی و گریه‌ای مکروه است، جز برای حسین».

همچنین به امام رضا نسبت داده‌اند که فرموده است: «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ لِقَتْلِه»[2]: «ای پسر شبیب، اگر خواستی برای چیزی گریه کنی، برای حسین بن علی عليه السلام گریه کن، زیرا او همانند قوچ سر بریده شد و ۱۸ مرد از خانواده‌اش نیز همراه با او کشته شدند، کسانی که در زمین نظیر و مانند آن‌ها یافت نمی‌شد، همانا آسمان‌های هفت‌گانه و زمین بخاطر قتل او به گریه افتادند».

وقتی قرآن کریم را تلاوت می‌کنیم، در آن مطلبی که مؤید این روایات شیعه و نیز مؤید این افسانه‌ها، قصه‌ها و مصیبت‌نامه‌های اندوهناکی باشد که علمای شیعه در حسینیه‌های‌شان بیان می‌کنند، مشاهده نمی‌کنیم.

۱- به روایت طوسی در «الأمالي»، مجلس السادس: ۱۶۱/۲۰؛ «بحارالأنوار»، مجلسی، جلد: ٤٤، باب: ۳٤، صفحه‌ی: ۲۸۰.

۲- «الأمالي»، صدوق، صفحه: ۱۲۹، مجلس بیست و هفتم.

کاری که خطیبان و مراجع شیعه بر منبرها و در سخنرانی‌های خود می‌کنند، تاثیر منفی بر جامعه‌ی شیعی منعکس می‌نماید و جامعه‌ای به بار می‌آورد که قلب آن مملو از حزن و حقد و کینه است.

دلیل آن نیز این است که علما و واعظان شیعه بر منابری که در حسینیه‌ها در اختیار دارند، بر سر تعداد گریه کنانی با هم رقابت دارند که بر مظالم مورد ادعای ایشان در حق اهل بیت گریه می‌کنند و این هدف بیشتر آن‌ها است، زیرا آن‌ها این راه را از گسترده‌ترین راه‌های شهرت و مصالح خود می‌دانند تا اینکه مردم مرتب به مجالس آن‌ها بیایند و بر تعداد آن‌ها روز به روز افزوده گردد، زیرا بر این باورند که اجر و ثواب بزرگ برای کسی است که بگرید و مردم را بگریاند.

در برخی از کتاب‌های مشهور شیعه از ابوعبدالله نقل شده است که جعفر بن عفان نزد ایشان آمد، امام به او گفت: «به من خبر رسیده است که تو بخوبی در مورد حسین شعر می‌سرایی». وی گفت: بله خداوند مرا فدایت گرداند، درست است؛ امام گفت: «شعری بگو». او نیز شعری سرایید و امام ﷺ به گریه افتاد و اطرافیان او نیز شروع به گریه کردند تا جایی که اشک‌ها بر صورت و ریش او سرازیر شد. سپس گفت: «ای جعفر (بن عفان) بخدا سوگند فرشتگان مقرب الهی حاضر بودند و سخن تو را در مورد حسین می‌شنیدند و آن‌ها همچون ما و بلکه بیشتر گریستند. ای جعفر، همین الان بخاطر شعرت، خداوند متعال بهشت را بر تو واجب کرده است و گناهانت را بخشید».

ابوعبدالله گفت: «ای جعفر آیا بیشتر برایت نگویم؟». گفت: بله ای سرورم. گفت: «هیچ شخصی نیست که در مورد حسین شعری بسراید و بگرید و دیگران را بگریاند، مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند و گناهانش را می‌آمرزد».[1]

۱- عن أبي عبد الله أنه دخل عليه جعفر بن عفان، فقال له: «بلغني أنك تقول الشعر في الحُسين وتجيد، فقال له: نعم جعلني الله فداك، فقال، قل: فأنشد، فبكى ﷺ ومن حوله حتى صارت الدموع على وجهه ولحيته، ثم قال: يا جعفر (بن عفان) والله لقد شهدك ملائكة الله المقربون هاهنا يسمعون قولك في الحُسين، ولقد بكوا كما بكينا أو أكثر، ولقد أوجب الله تعالى لك يا جعفر ساعتك الجنة بأسرها، وغفر الله لك. فقال: «أبو عبد الله: يا جعفر ألا أزيدك ؟ قال: نعم يا سيدي، قال: ما من أحد قال في الحُسين شعرا فبكى وأبكى إلا أوجب الله له الجنة وغفر له». وسائل الشيعة، حر عاملی، ۵۹۳/۱٤، باب: ۱۰٤، استحباب إنشاد الشعر في رثاء الحسين.

منبریان شیعه از چنین روایات احساسی و نیز چنین جریانات و قصه‌هایی که در کتاب‌های آن‌ها آمده است، بهره برده‌اند؛ آن‌ها با اسلوبی غم انگیز، همراه با شعر و اظهار گریه چنین داستان‌هایی را به خورد مردم می‌دهند و کینه‌های موجود در قلب شیعیان را که از کودکی با دیدن چنین صحنه‌هایی پرورش یافته‌اند، به جنب و جوش آورده‌اند و به این ترتیب آن‌ها را از قرآن کریم و ارتباط با پروردگارشان به خود مشغول می‌دارند.

محمد جواد مغنیه در کتاب «علماء النجف» (صفحه‌ی: ۱۲۱) به قول محمد العینانی شیعی استشهاد کرده است، کسی که در کتابش «آداب النفس» (صفحه‌ی: ۱۸۹) به آنچه قبلا گفتیم، اعتراف کرده است؛ وی می‌گوید: «گروهی از مردم، تشیع را محل کسب درآمد می‌دانند و کارهایی همچون نوحه‌سرایی و داستان‌سرایی می‌کنند .. این‌ها از شیعه جز گریه و دوست داشتن شیعیان هیچ نمی‌دانند .. شعار این‌ها حضور در حسینیه‌ها، زیارت قبور و شیون نمودن همچون زنان فرزند مرده می‌باشد .. درحالی‌که سزاوارتر این است که بر خود بگریند».

مرتضی مطهری، عالم دینی شیعه که تألیفات زیادی دارد، می‌گوید: «در جامعه‌ی امروزی هرکس صدای زیبایی داشته باشد و بتواند شعر را به صورت آهنگین بخواند و تعدادی شعر هم حفظ باشد، کم کم مداح می‌شود و در حسینیه‌ها مداحی می‌کند؛ ابتدا وی در کنار منبر حسینی می‌ایستد و اندکی مداحی می‌نماید و ذکر مصائب حسینی می‌کند، اما چیزی نمی‌گذرد که به یک‌باره شالی (سیاه یا سبز) بر شانه‌های خود می‌اندازد و بر پله‌ی اول منبر حسینی می‌ایستد، نه در کنار آن؛ سپس شروع به خواندن خطاب حسینی می‌نماید و از کتاب "جودی" یا "جوهری" یا "جامع التفصیل" نقل می‌کند. داستانی ار اینجا و حکایتی از آنجا نقل می‌کند و چون از او بپرسی منبع این حکایت کجا است؟ می‌گوید: از سینه‌های منبریان و سخنوران، یا از زبان واعظان؛ شما در ابتدا فکر می‌کنید این داستان را از کتابی نقل می‌کند که از آن اطلاعی ندارید یا آن را نشنیده‌اید، اما اگر کمی دقت کنید، متوجه می‌شوید که منظور وی این است که یکی از واعظان بطور شفاهی این حکایت و داستان را برایش تعریف کرده است!

به این ترتیب اغلب حکایتی را که نقل می‌کند از این و آن شنیده است و صحیح و دروغ بودن روایت برایش اهمیتی ندارد، بلکه اصلا نمی‌داند خبر چیست؛ تنها چیزی که برای او مهم است، استمرار در این حرفه، آن هم به همین شکل تصاعدی است؛ وی

در این اثنا شنوندگانی برای خود جمع می‌کند و کم کم پا بر پله‌ی دوم منبر حسینی می‌گذارد و مردم عامی نیز دور وی جمع می‌شوند».[۱]

بر این عمامه به سرها قول امام جعفر صادق صدق می‌کند، آنجا که می‌گوید: «مردم به دروغ بستن بر ما حریص‌اند، من برای آن‌ها حدیثی می‌گویم و هنوز از نزد ما خارج نشده‌اند که آن را نادرست تفسیر می‌کنند، دلیل آن هم این است که آن‌ها از طریق حدیث ما و محبت با ما، در پی پاداش الهی نیستند، بلکه دنیا و خواهشات نفسانی را می‌خواهند».[۲]

آن‌ها برای فهم فواید علمی قرآن و سنت و تشویق بر تمسک به آن دو و اصلاح جامعه از منکرات با یکدیگر رقابت نمی‌کنند.

چگونه از چنین افرادی درخواست نجات دارند، در روزی که از یکدیگر جدا می‌شوند و خداوند متعال یک به یک به حساب آن‌ها می‌رسد؟

از آنجایی که شاهد توجه زیاد شیعیان به حسینیه‌ها هستیم چنانکه با جدیت تمام به آبادی حسینیه‌ها حتی بیش از مساجد مشغولند، حق داریم از آن‌ها بپرسیم که: اگر در مورد حسینیه‌ها در قرآن کریم ذکری به میان نیامده است، پس چه کسی به ایجاد آن‌ها فرمان داده است!!؟

در قرآن کریم از مساجد بسیار یاد شده است که نمایانگر قدسیت و حقوق مساجد است و الله تعالی برای ذکر خودش و تعظیمش فرمان به عمارت مساجد داده است، تا جایی که مساجد را به خود نسبت داده و از آن خود دانسته است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ۱۸] «و این که مسجد خاص خداوند است، پس کسی دیگر را با خداوند مخوانید». آیا در زمان پیامبر ﷺ خبری از این حسینیه‌ها بوده است؟! یا حتی در زمان یکی از اوصیا حسینیه وجود داشته است؟ اصلا تاریخ بنای اولین حسینیه به چه زمانی برمی‌گردد؟ و دلیل شرعی بودن و فضیلت آن در اسلام کجاست؟!

۱- نقد الفكر عند الشيخ مرتضى مطهري، صفحه: ۱۱۷ – ۱۱۸.

۲- بحار الأنوار، مجلسی، جلد: ۲، صفحه: ۲٤٦.

خداوند متعال به پاکی کتاب خود قسم یاد کرده است و اینکه قرآن توشه‌ی روح پاک و زیباست که انسان را به محبت الله و بهشت او می‌رساند.

خداوند متعال به پاک بودن کتابش، بیان آن، کامل بودنش و نیز قوت حجت آن سوگند یاد کرده است؛ الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ۝٧٥ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ۝٧٦ إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ۝٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ۝٧٨ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ۝٧٩ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٨٠﴾ [الواقعة: ۷۵-۸۰] «پس به جایگاه فرو گراییدن ستارگان سوگند یاد می‌کنیم و اگر بدانید آن سوگندی بزرگ است که این (کتاب) قرآنی گران قدر است، در کتابی پنهان قرار دارد، جز پاکان به آن دست نمی‌رسانند، از (سوی) پروردگار جهانیان نازل شده است».

پس از اینکه خداوند متعال چنین سوگند بزرگی یاد می‌کند: ﴿وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ۝٧٦﴾، کتابش را اینگونه توصیف می‌کند: ﴿إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ۝٧٧﴾؛ علی رغم بزرگی قسم پیشین، در اینجا قسمی بزرگ‌تر از آن یاد می‌کند و برای تزکیه‌ی کتاب خود بر همه چیز سوگند می‌خورد و این بزرگ‌ترین قسمی است که خداوند متعال در کتابش یاد کرده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَا تُبۡصِرُونَ ۝٣٨ وَمَا لَا تُبۡصِرُونَ ۝٣٩ إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ۝٤٠ وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ ۝٤١ وَلَا بِقَوۡلِ كَاهِنٖۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝٤٢ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٤٣﴾ [الحاقة: ۳۸-۴۳] «پس به آنچه می‌بینید سوگند می‌خورم و (نیز به) آنچه که نمی‌بینید، همانا این (قرآن) گفتار فرستاده‌ای گرانقدر است و آن گفته‌ی شاعری نیست، اندکی ایمان می‌آورید و گفته‌ی هیچ غیبگو و کاهنی نیست، اندکی پند می‌پذیرید. از سوی پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است».

با تدبر در سوگند الله تعالی برای تزکیه و پاکی کتابش، از پروردگار خود شرمسار می‌شویم، آنگاه که عظمت و بزرگی پروردگارمان و بی‌نیازی او از ما و تمام مخلوقات ضعیف و ناتوانش را به خاطر می‌آوریم؛ با این همه رب الارباب، پادشاه جبار، کسی که از عاقبت کارشان نمی‌ترسد، برای آن‌ها سوگند یاد می‌کند؛ اما دوری از قرآن و کنار نهادن آن و عدم تدبر در آن و تأمل در آیاتش، بسیاری را بر آن داشته است که وقتی

الله، خالق و مدبر هستی چنین قسمی می‌خورد، از الله تعالی حیا نکرده و برای او فروتنی و گریه نکنند.

واقعا جای اندوه و نگرانی است که بسیاری از مردم قرآن را پشت سر خود می‌اندازند و از سخنان علمای گمراه و گمراه کننده و شرکیات و بدعات موجود در کتاب‌های آن‌ها پیروی می‌کنند.

هنگامی که الله تعالی در کتابش بینه و دلیل را ذکر می‌کند، بندگانش را از پیروی افراد نادان و تحریفگری باز می‌دارد که مخالفت صریح دروغ و افترای آن‌ها با قرآن مشخص گشته است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: ۳] «از آنچه که از جانب پروردگارتان به سوی شما فرستاده شده است، پیروی کنید و از اولیا و معبودانی غیر از او پیروی نکنید، واقعاً که شما دیر پند می‌پذیرید».

کسانی که گمراه شدند، در آیات بسیاری تدبر نکرده‌اند که خداوند متعال فروفرستاده است و در آنها مخلوقاتش را به تلاوت و فهم کتابش توصیه نموده است؛ از جمله: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ۲۹] «(قرآن) کتاب مبارکی است که آن را بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیاندیشید و تا خردمندان پند بپذیرند». وقتی خداوند متعال چنین آیاتی را برای ما فرستاده است و ما را به تدبر و اتباع توصیه می‌کند، برای این است که ما با اطمینان از آن‌ها پیروی کنیم و پیروی از آن بر ما واجب است و امری اختیاری نیست: ﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥﴾ [الأنعام: ۱۵۵] «و این کتابی است که ما نازل کرده‌ایم، با برکت است، از آن پیروی نمایید و پرهیزگاری پیشه کنید تا مورد رحمت قرار گیرید».

در اینجا تمامی شیعیان را متوجه قول [امام هشتم شیعیان] رضا ﷺ در مورد قرآن می‌کنم، ایشان می‌فرماید: «هو حبل الله المتين وعروته الوثقى.. وحجة على كل إنسان لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد»[1]: «قرآن ریسمان محکم الهی و دستگیره‌ی ناگسستنی اوست و بر هر انسانی حجت است، از هیچ سویی باطل بدان راه ندارد و از سوی خداوند حکیم ستوده نازل شده است».

۱- عيون أخبار الرضا، ابن بابويه: ۱۳۰/۲

همچنین در نصی از ابو عبدالله آمده است: «.. فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم، فعلیکم بالقرآن، فإنه شافع مشفع، من جعله أمامه قاده إلی الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلی النار، وهو الدلیل یدل علی خیر سبیل..» [1]: « .. وقتی فتنه‌ها همچون شب تاریک بر شما طاری گشت، به قرآن چنگ زنید، زیرا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مورد قبول واقع می‌شود، هرکس آن را جلودار و پیشوای خود قرار دهد، او را به بهشت می‌برد و هرکس آن را پشت سر اندازد، او را به آتش سوق می‌دهد و آن راهنمایی است که راهنمای بهترین راه می‌باشد ..».

قرآن راست‌ترین و بهترین سخن است، الله سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثٗا ٨٧﴾ [النساء: ۸۷] «و چه کسی از خدا راستگوتر است».

ما در قرآن کریم می‌بینیم که خلیل الله ابراهیم ﷺ، حجت نمرودِ طاغوت را باطل نمود و دلیل او را با دلیل از بین می‌برد تا جایی که نمرود مات و مبهوت گشت و در برابر قومش رسوا شد و حقیقت امرش و ضعف و ناتوانی وی آشکار شد، چنانکه الله تعالی به ما خبر داده است: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾ [البقرة: ۲۵۸] «آیا از (حال) کسی که خداوند به او پادشاهی بخشیده بود و با ابراهیم در مورد پروردگارش مجادله کرد، خبرداری؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من (نیز) زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور، پس کسی که کفر ورزیده بود، حیران شد و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.»

این حکمت ابراهیم ﷺ به عنوان مخلوقی از مخلوقات الله تعالی است که خداوند او را تأیید کرده و توفیق داده است، حال چگونه خواهد بود وقتی خود خداوند به ما می‌آموزد و بر ما اقامه‌ی حجت می‌کند درحالی‌که او احکم الحاکمین است، آنگاه که آیاتش را نازل می‌کند و این آیات کلام او تعالی هستند.

۱- وسائل الشیعة: ۸۲۸/٤، باب: ۳.

کوتاهی از خود مردم است؛ زیرا چنانکه باید، حق کتاب الله را نمی‌دانند یا با عجله و دل‌مشغولی به امور دنیا آن را می‌خوانند یا با سرعت تمام می‌خوانند تا در ختم آن از بقیه سبقت بگیرند.

وقتی عبدالله بن عمرو بن عاص نزد رسول الله ﷺ آمد، پیامبر به او اجازه نداد در کمتر از سه شبانه روز قرآن را ختم کند و فرمود: «لاَ يَفْقَهُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي أَقَلَّ مِنْ ثَلاَثٍ»[1]: «آنکه قرآن را در کمتر از سه روز ختم نماید، آن را نفهمیده است».

این روایت بر این مساله دلالت دارد که مقصود از تلاوت قرآن، فهمیدن آن است که با تدبر، عمل و پیروی حاصل می‌شود، نه صرف قرائت. براستی جایگاه مردم در این توجیه ربانی و نبوی کجاست، بخصوص عوام شیعه که خود را به مراجع‌شان سپرده‌اند بدون اینکه به قرآن مراجعه کنند تا سخنان علمای خود را با آن مقایسه نمایند.

قرآن بزرگ‌ترین حجت و قوی‌ترین دلیل برای افراد سرگردان است، هیچ شکی در آن نیست و راست‌ترین سخن است و جز کسانی که بر خود ظلم می‌کنند، از آن روی نمی‌گردانند. کسانی که در کتاب الله به درستی و چنانکه باید تدبر می‌کنند، داناترین مردم، آرام‌ترین و فروتنین آن‌ها هستند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٞ ٢٨﴾ [فاطر: ۲۸] «جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند، بی‌تردید الله پیروزمند آمرزنده است». زیرا آن‌ها در قرائت کتاب الله و عمل به آن با پروردگار خود صادق هستند، تنها خواسته‌ی آن‌ها کسب رضایت الله تعالی است، نه آنچه خواهشات، پدران و اجداد و قبایل آنان را راضی کند، درنتیجه الله تعالی با کرامت‌های خود، بر آنان منت می‌نهد؛ دلیل آن این آیه است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤۡتِكُمۡ كِفۡلَيۡنِ مِن رَّحۡمَتِهِۦ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ نُورٗا تَمۡشُونَ بِهِۦ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٨﴾ [الحدید: ۲۸] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا دو بهره از رحمتش را به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و گناهان شما را بیامرزد و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

۱- سنن أبوداود، شماره‌ی: ۱۳۹٤؛ صحیح ابن حبان، شماره‌ی: ۷۵۸.

همچنین نیز می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ٢٩﴾ [الأنفال: ۲۹] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اگر از الله بترسید برای شما راه نجات (و وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل) قرار می‌دهد و گناهان‌تان را می‌پوشاند و شما را می‌آمرزد و الله صاحب فضل و بخشش بزرگ است». ﴿فُرۡقَانٗا﴾: یعنی تشخیص حق از باطل؛ آن‌ها مطیع آیات الله تعالی و سنت پیامبرش ﷺ هستند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٢٨٥﴾ [البقرة: ۲۸۵] «و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را (خواهانیم) و بازگشت به سوی توست».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند متعال برای کسی که قرآن می‌خواند و به محتوای آن عمل می‌کند، ضمانت نموده در دنیا گمراه نشود و در آخرت بدبخت و رسوا نگردد، سپس این آیه را خواند: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ١٢٣﴾ [طه: ۱۲۳] «هرکس از هدایت من پیروی کند، پس نه گمراه می‌شود و نه به رنج افتد (و بدبخت شود).»

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله می‌گوید: «معنی تدبری که بدان امر شده‌ایم، تمرکز و تسلط ذهن بر آیات کتاب مجید با شطحیات و ادعا و دروغ و نسبت دادن کلامی به خداوند متعال نیست، آن هم با این پندار که این از آثار تدبر و عواقب تفکر در آیات الهی است؛ چنانکه شطحیات صوفیه و خیالات و پندارهای اهل بدعت و دروغ‌های فلاسفه از این قبیل می‌باشد. درنتیجه تکیه بر ظن و گمان و آنچه به ذهن خطور می‌کند، درست نیست و از جمله روش‌های نادرست در تدبر در قرآن کریم است».

آثار متعددی از سلف در رابطه با تحذیر از تفسیر قرآن به رأی، وارد شده است و عبدالرحمن سعدی می‌گوید: «خداوند متعال برای بندگان خود درهای احسان و فضلش را باز کرده و به آن‌ها فرمان داده که در نیکی و فضل او وارد شوند و نیز خبر داده است که گناهان مانع از فضل خداوند هستند، پس چون بنده‌ای مرتکب گناهی شود جز نفسش را ملامت نکند، زیرا خود سد راه فضل الهی قرار گرفته است، الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثًا٧٨﴾ [النساء: ۷۸] «این مردم سخن نمی‌فهمند».[1]

۱- تیسیر الکریم الرحمن في تفسیر کلام المنان، سعدی، صفحه‌ی: ۱۸۹.

در اینجا از تمامی خوانندگان در مورد آیات ذیل این سوال را می‌پرسم که در این آیات، خداوند چه کسانی را امر به تدبر در قرآن کرده است؟

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ۲۹] «کتابی است پر برکت که آن را بر تو نازل کردیم، تا در آیاتش تدبّر کنند و خردمندان پند گیرند».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: ۸۲] «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند»؛

خداوند متعال در این آیات تمام انسان‌ها را به تدبر در قرآن امر نموده است. زیرا قرآن برای تمامی انسان‌ها نازل شده است و آیات قرآن در این باب بسیارند:

﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ٨٩﴾ [الإسراء: ۸۹] «و به تحقیق (ما) در این قرآن، برای مردم هر مثلی را گوناگون بیان کردیم، پس بیشتر مردم جز ناسپاسی را قبول نکردند»؛

﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا ٥٤﴾ [الكهف: ٥٤] «و به راستی در این قرآن، هرگونه مثلی برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد»؛

وقتی خداوند متعال مردم را به تدبر در کتابش فرا می‌خواند و این تدبر برای عمل کردن است، طبعا آیاتش واضح و روشن می‌باشند: ﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ ١﴾ [الحجر: ۱] «الر (الف. لام. را) این آیات کتاب و قرآن روشنگر است». و ممکن نیست الله متعال ما را به چیزی فرمان دهد که انجام آن برای ما محال است.

وقتی عرب می‌شنید قرآن تلاوت می‌شود، به محض شنیدن معانی و مقاصد آن را می‌فهمید، الله متعال می‌فرماید: ﴿رَّسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَٰتٖ لِّيُخۡرِجَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ﴾ [الطلاق: ۱۱] «(و نیز) پیامبری (به سوی شما فرستاده) که آیات روشن الله را بر شما می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد». حال چگونه

خواهد بود درک معانی و مقاصد قرآن وقتی خواندن آیات آن با تدبر و خشوع همراه باشد؟

از این‌رو خداوند متعال متمسکین به قرآن را ستوده است، زیرا خداوند این افراد را از نابودی اعمال و نیز بدعات نجات می‌دهد، پس به آن عمل می‌کنند و بدان دعوت می‌دهند، درنتیجه به اذن الله تعالی هم صالح و هم مصلح می‌گردند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠﴾ [الأعراف: ۱۷۰] «و کسانی‌که به کتاب (الله) تمسک می‌جویند و نماز را بر پا می‌دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت) به راستی ما پاداش درستکاران را ضایع نخواهیم کرد».

هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند در برابر آیاتی که خداوند متعال در آن‌ها احکام خود، بخصوص اصول دین را به ما می‌آموزد، بگوید: فهم این آیات ممکن نیست؛ حتی شخص امی و بی‌سوادی که خواندن و نوشتن بلد نیست نیز هنگام شنیدن آیات الله، معنی و مقصود اکثر آن‌ها را می‌فهمد، همانند این کلام الهی: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١٠﴾ [البقرة: ۱۱۰] «و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و هر کار نیکی را که برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد الله خواهید یافت، یقیناً الله به آنچه می‌کنید، بینا است».

مضمون این آیه واضح و روشن است؛ به برپا داشتن نماز و دادن زکات و نیز ذخیره دیگر اعمال نیک فرمان می‌دهد؛

هچنین است این کلام الهی: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: ۳۲] «و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است!» این نهی واضح و روشن است و نیازی نیست کسی آن را برای ما تفسیر کند و امثال این آیات در قرآن کریم بسیارند و نیازی نیست کسی آن‌ها را برای ما تفسیر نماید و این از رحمت‌های خداوند متعال است.

خداوند متعال قرآن را وسیله‌ی هدایت بشریت و این کتاب محکم و استوار خود را راهنما و قانون اساسی انسان قرار داده است؛ هیچ موردی نیست که انسان نیازمند آن باشد مگر اینکه الله تعالی در کتاب خود بیان نموده است یا به صراحت یا با اشاره که برخی آن را فرا گرفته‌اند و برخی نسبت به آن جاهل‌اند.

هیچ خلق و خوی نیکی نیست که در قرآن و سنت نبوی ﷺ از آن یاد نشده باشد و هیچ خلق و خوی بدی نیست مگر اینکه الله تعالی و رسولش ﷺ در قرآن و سنت ما را از آن نهی کرده‌اند.

آری، در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که فهمیدن آن‌ها نیازمند مراجعه به اهل علم است، همانند آیات میراث، طلاق، خرید و فروش؛ به همین دلیل می‌بینیم اهمیت سنت پاک پیامبر ﷺ در اسلام، کمتر از قرآن کریم نیست؛ چنانکه هرکس به سنت اعتراف نکند، در اسلام جایگاهی ندارد و نیز برای کسی که از اهمیت آن بکاهد یا آن را در حاشیه قرار دهد، ایمانی نخواهد بود زیرا سنت دومین مصدر شریعت اسلام است و اسلام جز با آن کامل نمی‌شود؛ این مصدر متصل به قرآن است، همانند پیوند سر با جسد؛ و سنت نبوی، شارح، مفسر و مکمل است، بطور مثال: خداوند متعال در قرآن کریم، خواندن نماز را بر ما فرض کرده است و سنت نبوی کیفیت نماز، اوقات، ارکان، شروط، واجبات، سنت‌ها و همچنین غسل و وضو و غیره را به ما آموزش می‌دهد. در این مرحله علمای ربانی وظیفه‌ی خطیری در فهماندن امور دین به مردم دارند و باید آن دسته از امور دین را که مردم به سبب ناتوانی در فهم و نه کاستی در قرآن و سنت نفهمیده‌اند، به آنان بفهمانند، زیرا دین الله تعالی با وفات پیامبر ﷺ کامل شده است.

از عرباض بن ساریه ﷺ روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ برای ما چنان موعظه‌ای ایراد نمود که چشم‌ها از آن اشکبار گشت و قلب‌ها را به لرزه درآورد. ما گفتیم: یا رسول الله، گویی این موعظه وداع است؛ از ما چه عهد و پیمانی می‌گیری؟ فرمود: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ..»: «شما را بر آیین و دلایل آشکاری ترک نمودم [که هیچ شبهه‌ای نمی‌پذیرد] و شب آن مانند روز آن [روشن] است و جز هلاک شده از آن روی برنمی‌تابد ...».[1]

همچنین در قرآن شاهد ده‌ها آیه هستیم که خداوند متعال در آن‌ها بیان داشته قرآن روشنگر هر چیز است و از هر مثلی در آن آمده است و خداوند پیامبر خود را از دنیا نبرد مگر بعد از آنکه دین را برای او کامل کرد، الله متعال می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾

۱- صحیح ابن ماجة، شماره: ٤١.

[المائدة: ۳] «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم.»

این آیه در اواخر زندگی شریف رسول الله ﷺ نازل شد و یکی از دلایل نزدیکی اجل ایشان بود و در عین حال بشارتی بود برای پیامبر و امتش مبنی بر کامل شدن شریعتش و این افزون بر سوره‌ی نصر بود که خداوند در آن می‌فرماید: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ۝١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ۝٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ۝٣﴾ [النصر: ۱-۳] «(ای پیامبر) هنگامی‌که یاری الله و پیروزی فرا رسد. و مردم را ببینی که گروه گروه در دین الله داخل می‌شوند. پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، همانا او بسیار توبه‌پذیر است». این بدان معنا بود که: ای پیامبر، وظیفه‌ی تو به پایان رسیده است، تو رسالت را ابلاغ کردی و امانت را ادا نمودی و مردم گروه گروه در دین الله تعالی وارد شدند و این خود بیانگر آن است که دین الله تعالی قبل از امامتی که شیعه بدان معتقد است، کامل گشته و بوده است.

از جمله دلایل کمال اسلام و نیز حفظ آن بعد از وفات رسول الله ﷺ، این است که بعد از توفیق الله تعالی، قرآن به تنهایی موجب اسلام آوردن هزاران غیر عرب شد که چیزی از زبان عربی نمی‌دانستند، برخی از این افراد همین که آیات الهی را می‌شنیدند، اسلام می‌آورند، قلب‌های‌شان نرم می‌شود و با اینکه چیزی از زبان عربی نمی‌دانستند، اسلام می‌آوردند و امثال این افراد بسیارند؛ این افراد وقتی آیات الله تعالی را شنیدند، احساس می‌کردند چیز زیبایی وارد قلب‌های آن‌ها شده است و فطرت‌شان را خطاب می‌کند و آن‌ها را تسلیم پروردگار و خالق‌شان می‌نماید، در نتیجه نور اسلام به اذن الله وارد قلب‌های آن‌ها شد؛ پاک و منزه است خداوندی که می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَانًا أَعۡجَمِيّٗا لَّقَالُواْ لَوۡلَا فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥٓۖ ءَأَعۡجَمِيّٞ وَعَرَبِيّٞۗ قُلۡ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدٗى وَشِفَآءٞۖ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٞ وَهُوَ عَلَيۡهِمۡ عَمًىۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُنَادَوۡنَ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ ۝٤٤﴾ [فصلت: ٤٤] «و اگر آن را قرآنی عجمی (= غیر عربی) قرار می‌دادیم، یقیناً می‌گفتند: «چرا آیاتش روشن (و واضح) نیست؟! آیا (قرآن) عجمی است و (مخاطب آن) عربی است؟!» بگو: «این (قرآن) برای کسانی‌که ایمان آوردند، هدایت و شفاست و کسانی‌که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌های‌شان سنگینی است و آن (قرآن) برای‌شان (مایه‌ی) کوری است، آنان (همچون کسانی‌اند که گـویا) از جـایی دور ندا داده می‌شوند».

خداوند خیری را که در وجود مملو از صداقت آن‌ها بود، پرورش داد و بر هدایت آن‌ها افزود؛ پاک و منزه است خداوندی که در مورد کتابش می‌فرماید: ﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٦﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶] «به راستی از جانب الله نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. الله بوسیله‌ی آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به فرمان خود آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به راه راست هدایت می‌کند.»

این درحالی است که متاسفانه برخی از اعراب مسلمان و نیز غیر مسلمان، آیات الله را می‌شنوند که بر آن‌ها تلاوت می‌شود، اما از آن روی می‌گردانند و آن را کنار می‌نهند و یا استهزاء می‌کنند؛ پاک و منزه است پروردگاری که می‌فرماید: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١١٠﴾ [الأنعام: ۱۱۰] «و ما دل‌های‌شان و دیدگان‌شان را دگرگون می‌کنیم همان‌گونه که از اول به آن ایمان نیاوردند و آنان را در سرکشی‌شان سرگردان رها می‌سازیم.»

بسیاری از غیر مسلمانان بوده‌اند که با تاثیرپذیری از تفسیر آیات قرآن کریم و روشن شدن برخی از معانی و معجزات علمی قرآن برای آن‌ها، اسلام را بدون وجود امام یا وصی پذیرفته‌اند و این خود بیانگر آن است که پس از الله تعالی، قرآن به تنهایی سبب هدایت میلیون‌ها نفر به اسلام بوده است که نه امامان را می‌شناختند و نه چیزی از آن‌ها شنیده بودند.

هدف از این مطالب، این توصیه به عوام شیعه است که به قرآن کریم مراجعه کنند و با فهم صحیح در آن تدبر کنند که در این صورت حقایق بسیاری برای آن‌ها روشن خواهد شد، تا راه مستقیم الله را با ثبات و طمأنینه طی نمایند و از دوری از کتاب الله و کنار گذاشتن آن برحذر باشند، زیرا رسول الله ﷺ در روز قیامت از تمامی کسانی که قرآن را کنار گذاشتند و بدان عمل نکردند، شکایت خواهد کرد، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: ۳۰] «و پیامبر (الله) گوید: پروردگارا! بی‌گمان قوم من این قرآن را رها کردند».

دین شیعه، فکر و اندیشه را در بند کرده است و آن را از دریافت دین و دلایل آن از قرآن کریم دور می‌کند

دین شیعه توانسته است با روایات منسوب به امامان، جامعه‌ی شیعی را از قرآن و نیز کمترین حقوقی که الله تعالی به آنان بخشیده است، یعنی قرائت قرآن کریم و تدبر و فهم آن بر اساس نصوص بیّن و آشکارش، دور کند.

آن‌ها معتقدند که علم قرآن از مهم‌ترین علوم اختصاصی امام معصوم است؛ قرآن نوشتاری صامت و خاموش است و نیاز به مفسری ناطق و گویا دارد که آن را تفسیر و تأویل نماید و احکام آن را مطابق مقصود و مراد الله تعالی استنباط نماید و این قابلیت جز برای امام معصوم وجود ندارد و این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند؛ قرآن عبارت از رسم و خط و نگاری است که در دست همه می‌باشد، اما صامت است و سخن نمی‌گوید و هرکس بکوشد آن را خارج از چارچوبش به سخن آورد، پیمان آن را فسخ کرده است و حرمت مقدس آن را زیر پا نهاده است و از فرمان آن تمرد کرده است و نتیجه‌ی این امر جز تبدیل دین، مردود نمودن آن، تمرد و خروج بر آن چیز دیگری نیست.

آن‌ها به علی ﷺ این مقوله را نسبت داده‌اند: «این قرآن است، از او بپرسید و او را به سخن آورید، هرگز چیزی به شما نخواهد گفت، من در مورد آن به شما خبر می‌دهم، در آن علم گذشتگان و علم آنچه تا روز قیامت خواهد آمد، وجود دارد و این قرآن میان شما حکم می‌کند و بیانگر مسایل شماست، پس اگر در مورد آن از من بپرسید شما را از آن آگاه خواهم کرد».[1]

۱- نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۸، شرح محمد عبده ص ۲۱۹: «ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق لكم، أخبركم عنه، إن فيه علم ما مضى وعلم ما يأتي إلى يوم القيامة، وحكم ما بينكم وبيان ما أصبحتم فيه، فلو سألتموني عنه لعلمتكم». نهج البلاغة: الخطبة ۱۵۸، شرح محمد عبده ص ۲۱۹

قول دیگری نیز منسوب به علی ﷺ است که می‌گوید: «این قرآن خطی است که میان دو جلد نگاشته شده است و با زبان سخن نمی‌گوید و نیاز به ترجمان و مفسر دارد و این مردانند که از آن سخن می‌گویند».[۱]

همچنین در حدیث قتاده آمده است که وقتی وی قرآن را تفسیر می‌کرد، ابوجعفر شنید و این کار وی را رد نمود و گفت: «وای بر تو ای قتاده، اگر قرآن را از پیش خود تفسیر می‌کنی که هلاک گشته‌ای و دیگران را نیز به هلاکت می‌اندازی، اما اگر آن را از مردان گرفته‌ای، هلاک شده‌ای و دیگران را نیز هلاک کرده‌ای؛ وای بر تو ای قتاده، قرآن را تنها کسانی می‌دانند که مخاطب آن قرار گرفته‌اند».[۲]

از سالم بن ابی سلمه روایت است که می‌گوید: درحالی‌که من حاضر بودم، مردی بر ابوعبدالله حروفی از قرآن خواند که همانند قرائت مردم نبود؛ ابوعبدالله ﷺ گفت: «فعلا این قرائت را نخوان و آنگونه که مردم می‌خوانند بخوان، تا اینکه قائم ﷺ ظهور نماید، وقتی قائم ظهور کرد، کتاب الله را آنگونه که باید می‌خواند و مصحفی را که علی ﷺ نوشته است، بیرون می‌آورد».[۳]

قمی در تفسیر خود به این اصل اشاره کرده است، آنجا که این قول را به جعفر نسبت می‌دهد که گفت: «در قرآن مثال‌هایی برای مردم زده شده است و خداوند با آن ما و پیامبرش را مورد خطاب قرار داده است و غیر از ما کسی آن را نمی‌داند».[۴]

۱- همان: «هـذا القرآن إنّما هـو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولابدّ له مـن ترجمان، وإنّما ينطـق عنه الرجال».

۲- الوسائل: جلد: ۲۷، صفحه‌ی: ۱۸۵، باب: ۱۳، حدیث: ۳۳۵۵٦؛ فقال أبـو جعفر: «ويحك يا قتادة، إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقـد هلكت وأهلكت، وإن كنت قد أخذته من الرجال فقد هلكت و أهلكت، ويحك ياقتـادة إنما يعرف القرآن من خوطب به».

۳- الأصول من الكافي: باب النوادر، جلد: ۲، صفحه‌ی: ٦۳۳؛ فقال أبو عبد الله: «كف عن هذه القراءة أقرأ كما يقرأ الناس، حتى يقـوم القائم ﷺ، فإذا قام القائم قرأ كتاب الله على حده وأخـرج المصحف الذي كتبه علي ﷺ».

۴- تفسير القمي: ٤٢٤/٢؛ «والقرآن ضرب فيه الأمثال للناس وخاطب الله نبيه به ونحن، فليس يعلمه غيرنا».

مطابق باورها و اعتقادات شیعه در مورد قرآن، کسی که برای رسیدن به راه مستقیم پروردگار می‌کوشد، هرگز به حق نمی‌رسد! این شخص یا باید منتظر خروج قائم بماند و یا تا زمان مرگش در حیرت و گمراهی به سر برد؟!

چنین روایاتی در کتاب‌های شیعه به کثرت یافت می‌شود که حجت قرآن را به وجود قیم مقید می‌کند، زیرا قرآن تنها برای یک نفر تفسیر شده است و آن علی می‌باشد و علم قرآن پس از علی به امامان بعد از او رسیده است و هر امامی این علم را به امام پس از خود سپرده است، تا اینکه علم آن به امام دوازدهم رسید و او نزد دوازده امامی‌ها بیش از ۱۱ قرن است که غایب و مفقود است و نزد فرقه‌هایی از شیعه، معدوم است.

از آنجایی که حجیت قرآن با این شخص غایب و یا معدوم مرتبط است، نزد آن‌ها احتجاج به قرآن بخاطر غیبت قیم آن، متوقف است و نمی‌توان در باب استدلال، به قرآن مراجعه کرد و همین برای تباهی و گمراهی کافی است.

با این همه عجیب است که دین شیعه وجود امامان معصوم را برای توضیح دین و تفسیر آن به طوری که مصون از هر اشتباه و خطایی باشد، ضروری می‌داند. در این‌صورت ما به آن‌ها می‌گوییم: چگونه این جمعیت زیاد موجود در دنیا اسلام را پذیرفتند و بدان گردن نهادند درحالی‌که ادعا می‌کنند شارع مقدس، امت را در عصر غیبت که صدها سال است بطول انجامیده، به فقها ارجاع داده است.

این درحالی است که فقهای آن‌ها معصوم نیستند که درنتیجه احتمال دارد دچار انواع نقص و اشتباه و خطا در فهم قرآن و سنت شوند؛ فقهای شیعه خود نیز در این تناقض حیران و سرگردانند.

غیبت امام معصوم بیش از ۱۲۰۰ سال است که شروع شده است و چه بسا که هزاران سال دیگر نیز ادامه داشته باشد، با این وضعیت آیا دین شیعه جایگزینی برای این غیبت طولانی و مبهم سراغ دارد؟ تا بتواند عوام شیعه را به دستاویز محکمی ربط دهد تا به اندازه‌ی سر انگشتی از دین خود فاصله نگیرند، دینی که مملو از تناقضات است، زیرا اساس و مبنای آن فلسفه می‌باشد بجای آنکه مصدر و منبع اول و اساسی دین اسلام، یعنی قرآن کریم باشد که با آن‌ها موافق نیست.

آن‌ها برای رهایی از این وضعیت به جعل روایاتی پرداختند که فکر و اندیشه‌ی شیعیان را اسیر کرده است و آن‌ها را وادار به تسلیم در برابر تناقضات، اختلافات و

دروغ‌ها نموده است، دروغ‌هایی همچون باور به اعتقاد بداء، اجازه‌ی تقیه و همسان دانستن کلام امام با کلام الله تعالی بدون قائل شدن به کمترین تفاوتی میان آن‌ها.

در تفسیر قمی روایتی طولانی آمده است که در مورد پایان کار بنی عباس سخن می‌گوید، امام شیعیان در این روایت می‌گوید: «هرگاه در مورد چیزی به شما خبر دادیم، همان گونه خواهد بود که گفتیم، پس بگویید: خداوند و رسول او راست گفتند و اگر برخلاف آن بود، بگویید: خداوند و رسول او راست گفتند و اینگونه دو پاداش بگیرید».[۱]

علاوه بر آنچه بیان شد، جاعلان توانستند با روایت‌های ساختگی، قلوب جامعه‌ی شیعی را ترسان و هراسان بگردانند، آن‌ها به ابوعبدالله نسبت داده‌اند که گفت: «... آنکه سخن ما را رد کند، گویا سخن الله را رد کرده است و این در حد شرک است».[۲]

این روایت کلام امامان را همچون کلام الله تعالی دانسته است!! بلکه مازندرانی بر این باور است که: «برای کسی که از ابوعبدالله روایت می‌کند، جایز است بگوید: «قال الله تعالی» زیرا قول امام همانند قول الله است؟!! وی می‌گوید: حدیث هریک از امامان معصوم همان قول الله تعالی است و در میان اقوال آن‌ها اختلافی نیست، همانگونه که کلام الله تعالی اختلاف و تضاد ندارد».[۳]

با این تفصیل شما گوی سبقت را از کنیسه هم ربوده‌اید، چنانکه در آنجا عوام مردم تسلیم امر راهبان هستند و در اینجا نیز عوام شیعه بی‌چون و چرا تسلیم امر و قضاوت مراجع خود می‌باشند.

از این‌رو رابطه و پیوند جامعه شیعی با روایات منسوب به امامان بیش از ارتباط آن‌ها با کتاب الله متعال است، تا جایی که عوام شیعه نمی‌توانند در روایات امامان تفکر کنند، یا آن‌ها را با قرآن مقایسه نموده و بسنجند. حتی اگر با این کار در پی اطمینان بیشتر و تصحیح اعتقاد و باورهای خود باشند، زیرا بر این باورند و این احتمال را

۱- تفسير القمي، جلد: ۱، صفحه: ۳۱۰ – ۳۱۱؛ بحار الأنوار: ۹۹/٤؛ «إذا حدثناكم بشيء فكان كما نقول، فقولوا: صدق الله ورسوله، وإن كان بخلاف ذلك فقولوا: صدق الله ورسوله تؤجر مرتين».

۲- الكافي، کلینی: ٦٧/١؛ التهذيب، طوسی: ٣٠١/٦؛ و با لفظ دیگری در «من لايحضره الفقيه»: ۸/۳ و «الحدائق الناضرة»: ۲۵۹/۱۳ آمده است. «.. الراد علينا كالراد على الله، وهو على حد الشرك».

۳- شرح اصول کافی، مازندرانی: ۲۲۵/۲

می‌دهند که چه بسا با این کار خود را هلاک نمایند و در معرض زیان جاودان قرار دهند یا لعنت ابدی گریبان‌گیر ایشان گردد.

از این جهت، بزرگان آن‌ها که در گذشته به تألیف این روایات دروغین پرداختند، توانستند چنین ترسی را در دل عوام به وجود بیاورند و بزرگان امروزی آن‌ها از این ترس باطلی که در دل عوام ایجاد شده است، بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع خود می‌کنند، تا از این طریق، عوام شیعه و افراد ناتوان آن‌ها را به بردگی و بندگی بکشانند و آنان برای ایشان چنان جایگاهی قائل شوند که تقریبا بر تمام جامعه‌ی شیعی سیطره یابند و اموال و عقل‌های آن‌ها را بربایند و به این ترتیب بر غیبت امامی که انتظار طولانی‌اش شیعیان را ملول کرده است، سرپوش بگذارند.

من از عموم شیعیان تعجب می‌کنم، آن‌ها در قرآن کریم آیات بی‌شماری در تضاد با روایاتی مشاهده می‌کنند که منسوب به امامان بوده است و ایشان را از تدبر در قرآن منع می‌کنند، اما باز هم نمی‌اندیشند؛ در این آیات قرآنی، خداوند متعال بندگانش را با اوامر و توجیهاتی مستقیم و بدون قید و بند مخاطب قرار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ – يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ – يَا بَنِي آدَمَ – يَا عِبَادِيَ – يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ». امکان ندارد خداوند متعال در کتاب عزیزش انسان را با این الفاظ مخاطب قرار دهد و سپس او را از تدبر در آن منع کند!!!

ما به روشنی در کتاب الله تعالی شاهد اعتراف جن مبنی بر هدایت قرآن به سوی رشد و صلاح هستیم، این درحالی است که جن از هیچیک از امامان آن‌ها هیچگونه تفسیر یا توجیهی دریافت نکرده است، بلکه تنها قرآن را در محضر پیامبرﷺ شنیده است؛ دلیل آن نیز این آیه است: ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ۝١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا ۝٢﴾ [الجن: ١-٢] «(ای پیامبر!) بگو: به من وحی شده است که همانا گروهی از جنیان (به این قرآن) گوش فرا داده‌اند، پس گفتند: بی‌گمان ما قرآن عجیبی شنیدیم. که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را با پروردگارمان شریک قرار نمی‌دهیم».

لازم است هریک از شیعیان در خلوت از خود بپرسد: اگر قرآن کتاب صامت و خاموش است و علی کتاب ناطق، چرا خداوند کتاب ناطق را برگرفته و میرانده است، اما کتاب صامت را باقی گذاشته است؟ بلکه بر ما واجب شده جز از طریق ائمه به

تفسیر آن نپردازیم، امامانی که نه آن‌ها را می‌بینیم و نه چیزی از آن‌ها می‌شنویم و نه می‌توانیم چیزی از آن‌ها دریافت نماییم!!! و چرا علی و سایر امامان، برای مردم تفسیری باقی نگذاشتند که همانند قرآن برای امت محفوظ بماند؟! تا اینکه در غیاب آن‌ها امت گمراه نشود!! درحالی‌که باید چنین می‌کردند، زیرا آن‌ها تنها مفسران قرآن محسوب می‌شوند!!!

بلکه فراتر از این در کتاب‌های شیعه روایات زیادی با این مضمون می‌یابیم که: علی قرآن واقعی و اصلی را از امت پنهان نمود و وصیت پیامبر ﷺ را مبنی بر اخراج قرآن برای امت، عملی نکرد! طبرسی در «الاحتجاج»[1] از ابوذر غفاری ﷺ روایت می‌کند که گفت: «وقتی رسول الله ﷺ فوت کرد، علی عليه السلام قرآن را جمع کرد و بر مهاجران و انصار عرضه نمود، زیرا پیامبر ﷺ او را به این کار وصیت کرده بود؛ پس وقتی ابوبکر آن را باز کرد، در صفحه‌ی اول آن بدی‌ها و رسوایی‌های قوم را مشاهده نمود، لذا عمر از جای خود پرید و گفت: ای علی، آن را بازگردان، ما را نیازی به آن نیست؛ علی عليه السلام نیز آن را گرفت و بازگشت، سپس زید بن ثابت را احضار کردند - زید یکی از قاریان قرآن بود - پس عمر به او گفت: علی قرآنی آورده است که در آن بدی‌های مهاجرین و انصار نگاشته شده است، زید به وی پاسخ داد ... پس آنگاه که عمر به خلافت رسید، از علی خواست که آن قرآن را به آن‌ها بدهد و در میان خود به تحریف آن پرداختند.»

علامه و محقق شیعه حاج میرزا حبیب الله هاشمی می‌گوید: «بخاطر تقیه، امکان تصحیح قرآن برای امام علی در عهد خلافتش فراهم نبوده است و نیز به این خاطر که در روز قیامت حجتی بر تحریف گران و تغییر دهندگان باشد!!».

۱- الإحتجاج، طبرسي: ۱۵۵/۱؛ و بحار الأنوار: ج ۹۸ ص۴۲-۴۳؛ «لما توفي رسول الله ﷺ جمع علي عليه السلام القرآن، وجاء به إلى المهاجرين والأنصار وعرضه عليهم، لما قد أوصاه بذلك رسول الله ﷺ، فلما فتحه أبو بكر خرج في أول صفحة فتحها فضائح القوم فوثب عمر وقال: يا علي! اردده فلا حاجة لنا فيه، فأخذه عليه السلام وانصرف، ثم أحضروا زيد بن ثابت – وكان قارئاً للقرآن- فقال له عمر: إن علياً جاء بالقرآن وفيه فضائح المهاجرين والأنصار، فأجابه زيد إلى ذلك.. فلما استخلف عمر سأل علياً أن يدفع إليهم القرآن فيحرفوه فيما بينهم».

هاشمی نیز می‌گوید: «امامان از ترس اختلاف میان مردم و بازگشت آن‌ها به کفر اصلی، نمی‌توانستند قرآن صحیح را ارائه دهند».[۱]

ادعای عدم تمکین امام علی در تصحیح قرآن، تا اینکه در روز قیامت بر تحریف گران و تغییر دهندگان حجت باشد، بیش از آنکه مدح و تزکیه‌ی علی را به دنبال داشته باشد، سبب جرح او می‌باشد!! زیرا وی بر حسب گزافه‌گویی آن‌ها جرمی شدیدتر از جرم ابوبکر و عمر مرتکب شده است، چراکه وی قرآن را به امت نداد و آن‌ها را در گمراهی رها نمود؟!! همچنین وصیت رسول الله ﷺ مبنی بر آشکار نمودن قرآن را اطاعت نکرده است!! از طرفی گناه میلیون‌ها انسان چیست که علی بخاطر تعدادی تحریف‌گر آن‌ها را در گمراهی رها کرده است؟!!

پس بر مبنای اعتقادات و باورهای شیعه در مورد علی ﷺ ایشان در بالاترین مراتب کتمان علم قرار دارد چراکه قرآن کریم را کتمان نموده است؛ حال آنکه الله تعالی در مورد کسانی که کتمان علم می‌کنند، می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩﴾ [البقرة: ۱۵۹] «همانا کسانی‌که آنچه را که از دلائل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم بعد از آنکه آن را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند، الله آن‌ها را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آن‌ها را لعنت می‌کنند».

بر مبنای افتراهای این جاعلان، علی ﷺ مسؤول تمامی فتنه‌ها و مشکلاتی است که مخفی نمودن قرآن به دنبال داشته است، به علاوه سکوت او از حقش در مورد ولایت در طول دوران خلافت خلفای سه گانه و قرار دادن ولایت، تحت تصرف نواصب مرتد، بنا بر دیدگاه آن‌ها.

این درحالی است که ابوبکر ﷺ چنانکه در صحیحین نزد اهل سنت ثابت است، با مرتدانی که از پرداخت زکات سر باز زدند، جنگید و گفت: «بخدا سوگند اگر از دادن زانوبند شتری که در زمان رسول الله ﷺ می‌دادند، خودداری کنند، بخاطر آن با ایشان می‌جنگم» و به این ترتیب ابوبکر این قول الله تعالی را جامه‌ی عمل پوشاند که می‌فرماید: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ

۱- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، جلد: ۲، مختار اول، صفحات: ۲۱٤ – ۲۱۷ – ۲۲۰.

وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴿٢٣﴾ [الأحزاب: ۲۳] «از مؤمنان مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با الله بسته بودند (صادقانه) وفا کردند، پس کسی از آنان هست که پیمان خود را به آخر رساند (و شهید شد) و از آنان کسی هست که در انتظار (و چشم براه) است و هرگز تغییر و تبدیلی (در پیمان خود) نیاورده‌اند».

یکی از قید و بندهای خطرناکی که در فکر و اندیشه‌ی شیعه در مورد قرآن وجود دارد، این است که روایات بسیار زیادی با این مضمون نقل کرده‌اند که قرآن معنایی باطنی دارد؛ از محمد بن منصور روایت است که می‌گوید: از امام کاظم در مورد این آیه پرسیدم: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ﴾ [الأعراف: ۳۳] «بگو: (الله) فقط کارهای زشت را، چه آشکارا باشد و چه پنهان حرام کرده است» امام در پاسخ فرمود: «إنّ القرآن له ظهرٌ وبطن»: «قرآن دارای یک ظاهر و یک باطن است».[۱]

این قوم به همین مقدار اکتفا نکرده‌اند، بلکه بر پیامبرﷺ دروغ بسته‌اند که ایشان فرموده است: «إن للقرآن ظهراً وبطناً، ولبطنه بطناً الی سبعة بطن»: «قرآن دارای یک ظاهر و یک باطن است و هر بطن آن بطنی دارد تا هفت بطن» و در روایتی آمده است: «تا هفتاد بطن» و در روایت دیگری آمده است: «هفتاد هزار بطن»[۲]!!!

به امام ابوجعفر باقر نسبت داده‌اند که به جابر گفت: «ای جابر قرآن دارای بطنی است و برای هر بطنی، بطنی است و نیز دارای یک ظاهری است که برای هر ظاهری نیز ظاهری است؛ ای جابر، چیزی دورتر از عقول رجال مانند تفسیر قرآن نیست».[۳]

دلیل جعل چنین روایاتی این است که آن‌ها می‌خواهند قرآن تابع روایت‌های دروغینی باشد که به امامان نسبت داده‌اند و در تضاد با آن‌ها نباشد و به راحتی بتوانند

۱- الأصول من الكافي: ۳۷٤/۱؛ كتاب الحجّة، باب من ادّعى الإمامة؛

۲- نگا: نص النصوص، حیدر آملی، صفحه: ۷۲، وی یکی از اعلام شیعه است که متأثر از افکار ابن عربی – از غلات صوفیه – بود، وی در سال ۷۸۲ وفات یافت؛ جامع الأسرار ومنبع الأنوار، صفحه‌ی: ۱۰٤ / ۵۳۰.

۳- تفسير العياشي: ۸۷/۱؛ الحدائق الناضرة، بحراني: ۲۷/۱؛ مستدرك الوسائل: ۳۳٤/۱۷ – ۳۳۵؛ «يا جابر إنّ للقرآن بطناً، وللبطن بطن، ولـه ظهـر وللظهـر ظهـر، يا جابر وليس شـيءٌ أبعـد من عقول الرجال من تفسير القرآن».

پس از هموار نمودن راه، قرآن کریم را مطابق با هوی و هوس و تمایلات خویش تفسیر نمایند.

از جمله مثال‌های تفسیر باطنی قرآن در دین شیعه، نمونه‌ای است که در تفسیر قمی آمده است؛ قمی در تفسیر این آیه: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩﴾ [الرحمن: ١٩] «دو دریای (مختلف شور و شیرین) را به جریان آورد درحالی‌که با یکدیگر برخورد می‌کنند» حدیثی را به امام صادق نسبت داده، با این مضمون: «علی و فاطمه عليهما السلام دو دریای عمیق هستند که هیچیک بر دیگری طغیان نمی‌کند و می‌فرماید: ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: ٢٢] که مراد از آن حسن و حسین می‌باشد»[1]!!!

مرجع دینی شیعه، ناصر مکارم شیرازی می‌گوید: «از اینجا می‌فهمیم که قرآن کریم دارای بطن‌هایی است، بطوری که تنها یک آیه می‌تواند معانی متعدد و بلکه ده‌ها معنی داشته باشد و تفسیر اخیر نیز از بطون قرآن است و منافاتی با معانی ظاهری آن ندارد».[2]

از دیگر مثال‌های تفسیر باطنی قرآن در دین شیعه، تاویل نادرست این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ٦٨﴾ [النحل: ٦٨] «و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که: از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که (مردم) می‌سازند، خانه‌هایی برگزین»؛ از ابوعبدالله عليه السلام روایت کرده‌اند که گفت: «زنبور را نسزد که به وی الهام شود؛ بلکه این در مورد ما نازل شده است و زنبور ماییم و ما هستیم که به فرمان الله، برای الله تعالی در سرزمینش ساکن شده‌ایم و کوه‌ها شیعیان ما هستند و مراد از درخت، زنان مؤمن است»؟!! [و اینکه می‌فرماید:] ﴿يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَانُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۗ﴾ [النحل: ٦٩] «از شکم آن‌ها، نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن شفا برای مردم است»؛ مراد

١- تفسير قمي: ٣٤٤/٢؛ «علي وفاطمة بحران عميقـان لا يبغي أحدهما على صاحبه، ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ قال:"الحسن والحسيـن"».

٢- الأمثل في تفسير القرآن: ٣٦٩/١٧.

امامان علیهم‌السلام است یعنی از علوم امامان علیهم‌السلام نوشیدنی‌ای بیرون می‌آید که قلب‌های مؤمنان را سیراب می‌کند ﴿مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَانُهُۥ﴾؛ یعنی معانی آن در علوم مختلف است»!

قمی در تفسیر خود به اسنادش از مردی، از حریز بن ابی عبدالله علیه‌السلام روایت نموده است که در مورد این آیه: ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ﴾ گفت: «نحل» ماییم که خداوند به ما الهام کرده است: ﴿ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا﴾ به ما امر کرده است از میان عرب شیعه (گروهی) را برای خود برگزینیم ﴿وَمِنَ ٱلشَّجَرِ﴾: و از میان عجم ﴿وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ﴾: و از میان موالی و آنچه از شکم آن خارج شده و دارای رنگ‌های گوناگون است، علمی است که از ما به شما می‌رسد».[1]

تفسیر باطنی مورد ادعای شیعه، به کثرت در متون تفسیر آن‌ها وجود دارد، بلکه اساس باورهای آنان است و این حسب ادعای‌شان، بیانگر دوری آن‌ها از کتاب الله بدون قرینه‌ی روشنی از قرآن می‌باشد؛ درواقع تأویل باطنی و اعتبار آن، قاعده‌ای است بیانگر آزادی تصرف در تمام معانی قرآن و تحریف آن از مقصودش که این عین الحاد است.

این باور که قرآن هفتاد تا هفتاد هزار معنی دارد به هیچ عنوان با کلام الله تعالی موافق نیست، آنجا که می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلۡمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوۡمٗا لُّدّٗا ٩٧﴾ [مریم: ۹۷] «پس همانا (ای پیامبر!) ما آن (= قرآن) را به زبان تو آسان نمودیم تا پرهیزگاران را با آن بشارت دهی و گروه ستیزه‌گران (سرسخت) را با آن هشدار دهی» و اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: ۱۷] «و یقیناً ما قرآن

۱- البحار: ۱۱۱/۲٤؛ و رک: تفسیر قمی و تفسیر البرهان، ذیل آیه‌ی ٦٨ سوره‌ی نحل؛ عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال: "ما بلغ بالنحل أن يوحى إليها، بل فينا نزلت، فنحن النحل، ونحن المقيمون لله في أرضه بأمره، والجبال شيعتنا، والشجر النساء المؤمنات"!؟ ﴿يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَانُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ﴾ الأئمة علیهم‌السلام ﴿يَخۡرُجُ﴾ من علومهم ﴿شَرَابٞ﴾ شرب به قلوب المؤمنين ﴿مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَانُهُۥ﴾ (أي معانيه في علوم شتى"!، وفي تفسير القمي بإسناده عن رجل عن حريز عن أبي عبدالله علیه‌السلام في قوله: ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ﴾ قال نحن النحل الذي أوحى الله إليه ﴿أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا﴾ أمرنا أن نتخذ من العرب شيعة ومن الشجر يقول من العجم ومما يعرشون من الموالى والذي خرج من بطونها شراب مختلف ألوانه العلم الذي يخرج منا إليكم.

را برای تذکر آسان نمودیم، پس آیا کسی هست که متذکر شود؟!» این آیه چندین بار در سوره‌ی قمر تکرار شده است تا حجتی باشد بر کسانی که قرآن را مطابق هوی و هوس خود و با تکیه بر معانی باطنی‌ای تفسیر می‌کنند که با عقل و گمراهی خود بدان رسیده‌اند؛ آن هم در روزی که هیچ عذری پذیرفته نیست. یا حجتی باشد بر کسی که می‌گوید قرآن صامت است و جز از طریق امامان قابل فهم نیست.

علامه ابن تیمیه ﷺ تمام روایاتی را که می‌گویند قرآن دارای ظاهر و باطن است و هر بطنش، بطنی دارد، تا هفت بطن، رد کرده است و می‌گوید: «این روایات از جمله روایاتی هستند که هیچیک از اهل علم آن‌ها را روایت نکرده است و در کتاب‌های حدیث یافت نمی‌شوند».[۱]

آری، چه بسا برخی از آیات دارای معانی عمیقی باشند که فهم و شناخت آن‌ها نیازمند دقت نظر و اجتهاد از سوی کارشناسان آن باشد، اما آنچه اهل سنت بر آن اتفاق دارند، این است که به هیچ عنوان ظاهر در تضاد و تناقض با باطن نیست و اصول دین آشکار و روشن است و ابهامی در آن‌ها نیست.

مثال آن سوره‌ی نصر است: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ...﴾؛ ابن عباس و عمر ﷺ از این سوره، نزدیک شدن اجل و زمان فوت پیامبر ﷺ را استنباط کرده‌اند و این همان حکمتی است که خداوند به هر مؤمنی می‌دهد که در ایمانش صادق باشد و پیرو شریعت و نه مبتدع؛ پاک و منزه است پروردگاری که می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٨٢﴾ [البقرة: ۲۸۲] «و از الله بترسید و (آنچه که برای شما مفید است) الله به شما آموزش می‌دهد و الله به همه چیز داناست».

این دیدگاه نادرست شیعه در مورد قرآن، آن‌ها را همراه با صوفیان غالی، از دیگر فرقه‌ها متمایز ساخته است، زیرا دروازه‌های جعل و دروغ بستن بر الله تعالی و رسولش و ظن و گمان‌های اشتباه و خرافات را باز کرده است، همچنانکه از تفاسیر و نیز روایت‌هایی از ایشان بر می‌آید که صریحا با قرآن مخالف است.

بنابراین اعتقاد و باور به اینکه قرآن هفتاد تا هفتاد هزار معنی دارد، موجب اختلافات بسیار زیاد در میان مفسرین گشته است و اجتهادات اشتباه و تفاسیر

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیة: ۲۳/۱۳.

متعارض زیاد شده است چنانکه هر مفسر و یا قاری قرآنی معتقد به صحت اجتهاد خود می‌باشد و هر پیرو هوی و هوسی که رأی و دیدگاه خود را نیک می‌پندارد، گمان می‌کند فهمش از آیه که با عقل و یا قلبش بدان رسیده است، چه بسا از جمله معانی باطنی آیه مورد نظر باشد و به این ترتیب از دیدگاه منحرف خود شگفت زده می‌شود؛ و این به دلیلی برای اهل بدعت تبدیل می‌گردد که به اثبات بدعت‌ها و خزعبلات خود بپردازند.

این روش بستر انتشار وسوسه را برای شیطان مهیا می‌کند و نه تنها مردم را گرد هم نمی‌آورد، بلکه آن‌ها را متفرق و پراکنده می‌نماید، حال آنکه قرآن به عنوان رحمت نازل شده است تا خداوند با بیان واضح و الفاظ نورانی آن که به راه مستقیمی فرا می‌خواند که کژی در آن نیست، قلب‌های مؤمنان را به یکدیگر پیوند دهد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مَّآ أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٣﴾ [الأنفال: ٦٣] «و بین دل‌های آن‌ها الفت داد، اگر تمام آنچه را که در روی زمین است، خرج می‌کردی، نمی‌توانستی بین دل‌های‌شان الفت دهی، ولی الله در میان آن‌ها الفت داد، همانا او پیروزمند حکیم است».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَٱعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠٣﴾ [آل عمران: ١٠٣] «و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید و شما بر لبه‌ی گودالی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد. این‌گونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

آن‌ها به این مقدار هم بسنده نکردند، بلکه به ابوجعفر ﷺ نسبت داده‌اند که گفته است: «إذا قام قائم آل محمد ضربت فساطيط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزل الله جل جلاله فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم لأنه يخالف فيه التأليف»: «چون قائم آل محمد قیام کند، خیمه‌هایی برپای می‌دارد تا افرادی قرآن را آنگونه که خداوند نازل

فرموده است به مردم بیاموزند، لذا یاد گرفتن آن برای کسانی که الآن آن را حفظ هستند بسیار سخت خواهد بود، زیرا آن قرآن با قرآن موجود فعلی مخالف است»[۱].

این دعوتی صریح و روشن به تحذیر از حفظ قرآن کریم است!!

سوال من این است که: چگونه عوام شیعه چنین روایاتی را قبول می‌کنند که بندگان را از حفظ کتاب الله برحذر می‌دارد، روایاتی که در آن‌ها به وضوح دوری‌شان از کلام پروردگار، خالق، بخشنده و رازق‌شان روشن می‌شود؟!

آن‌ها به علی نسبت می‌دهند که گفته است: «گویا خیمه‌های عجم را در مسجد کوفه می‌بینم که قرآن را چنانکه نازل شده است، به مردم می‌آموزند». اصبغ بن نباتة می‌گوید: گفتم: ای امیر مومنان، مگر این قرآن آنگونه که نازل شده نیست؟! گفت: «نه، نام هفتاد تن از قریش با نام پدران‌شان از آن حذف شده است؛ اما نام ابولهب را که عموی رسول الله ﷺ است، باقی گذاشتند تا با این کار رسول الله ﷺ را بیازارند».[۲]

اگر بخواهیم در مورد تناقض این روایت که قرآن را ناقص و تحریف شده معرفی می‌کند، سخن بگوییم، سخن به درازا خواهد کشید؛ کافی است خواننده‌ی این روایت اندکی در آن تامل نماید، همین برای رد آن کافی است به ویژه در این افترایی که به علی نسبت داده شده: «وما ترك أبو لهب إلا إزراء على رسول الله». این دروغ و افترا درحالی به علی نسبت داده شده که سوره مسد را الله متعال نازل کرده است؛ آیا الله متعال با نازل کردن این سوره و گنجاندن اسم ابولهب در این سوره در پی اذیت و آزار پیامبرش بوده است؟!

در کتاب «کافی» و دیگر منابع شیعه روایت طولانی‌ای را به ابوعبدالله علیه السلام نسبت داده‌اند که در آن آمده است: ابوعبدالله گفت: «ما "الجامعة" را در اختیار داریم و آن‌ها چه می‌دانند که "الجامعة" چیست؟» راوی می‌گوید: گفتم: فدایت شوم "الجامعة" چیست؟ گفت: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع از ذراع‌های رسول الله ﷺ و

۱- رک: البيان في تفسير القرآن، ص: ۲۲۳؛ إرشاد مفيد: ۳۸٦/۲؛ روضة الواعظين، ص: ۲٦٥، غيبة نعمانی، ص: ۳۱۸ – ۳۱۹.

۲- غيبة، نعمانی، ص: ۳۱۸، باب: ۲۱؛ «كأني بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن كما أنزل"؟ قال أصبغ بن نباتة: قلت يا أمير المؤمنين، أوليس هو كما أنزل!؟ قال:"لا مُحي منه سبعون من قريش بأسمائهم وأسماء آبائهم، وما ترك أبو لهب إلا للإزراء على رسول الله لأنه عمه».

به املای ایشان و خط علی می‌باشد (پیامبر ﷺ می‌گفت و علی می‌نوشت) در آن تمام امور حلال و حرام و تمامی چیزهایی که مردم بدان نیاز دارند، حتی ارش (خسارت) خراش نیز آمده است و با دستش به من زد ... و همچنین ما "جفر" داریم و آن‌ها چه می‌دانند که "جفر" چیست؟» راوی می‌گوید: گفتم: "جفر" چیست؟ گفت: «ظرفی از پوست است که در آن علم پیامبران و اوصیای آن‌ها می‌باشد و نیز علم علمای بنی اسراییل در آن می‌باشد». راوی می‌گوید: گفتم: این همان علم است. گفت: «این علم است، اما آن نیست». پس لحظه‌ای سکوت اختیار کرد و سپس گفت: «نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است و آن‌ها چه می‌دانند مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟». گفتم: مصحف فاطمه چیست؟ گفت: «مصحفی است سه برابر این قرآن شما که به خدا سوگند حتی یک حرف از این قرآن شما در آن نیست». گفتم: بخدا سوگند این علم است. گفت: «این علم است اما تمام آن نیست». پس مدتی سکوت اختیار کرد و سپس گفت: ما علم ما کان و ما هو کائن إلی أن تقوم الساعة (علم آنچه اتفاق افتاده است و آنچه تا روز قیامت رخ می‌دهد) را داریم. گفتم: فدایت شوم بخدا سوگند این دیگر علم است. گفت: «این علم است اما تمام آن نیست». گفتم: فدایت شوم پس آن علم کدام است؟ گفت: «آنچه شب و روز اتفاق می‌افتد پی در پی تا روز قیامت، علم است».[1]

۱- کتاب الکافي: ۲٤۰/۱، باب ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة؛ بحار الأنوار: ۳۸/۲٦؛ بصائر الدرجات، محمد صفار، ص: ۱۷۱؛ «وإن عندنا الجامعة وما یدریهم ما الجامعة ؟ قال: قلت: جعلت فداك وما الجامعة ؟ قال: صحیفة طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله صلی الله علیه وآله وإملائه، من فلق فیه، وخط علي بیمینه، فیها کل حلال وحرام وکل شيء یحتاج الناس إلیه حتی الإرش في الخدش، وضرب بیده إلیّ.. وإن عندنا الجفر وما یدریهم ما الجفر؟ قال قلت: وما الجفر؟ قال: وعاء من آدم فیه علم النبیین والوصیین، وعلم العلماء الذین مضوا من بني إسرائیل، قال قلت: إن هذا هو العلم، قال: إنه لعلم ولیس بذاك، ثم سکت ساعة ثم قال: وإن عندنا لمصحف فاطمة وما یدریهم ما مصحف فاطمة علیها السلام ؟ قال: قلت: وما مصحف فاطمة علیها السلام ؟ قال: مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات، والله ما فیه من قرآنکم حرف واحد، قال: قلت: هذا والله العلم قال: إنه لعلم وما هو بذاك، ثم سکت ساعة ثم قال: إن عندنا علم ما کان وعلم ما هو کائن إلی أن تقوم الساعة قال: قلت: جعلت فداك هذا والله هو العلم، قال: إنه لعلم ولیس بذاك. قلت: جعلت فداك فأي شيء العلم ؟ قال: ما یحدث باللیل والنهار، الأمر من بعد الأمر، والشئ بعد الشيء، إلی یوم القیامة».

کذب و دروغ روایت سابق و روایات مشابه آن نزد شیعیان، روشن و آشکار است، زیرا حتی یک روایت هم از پیامبر ﷺ وارد نشده است که از این مصحف خبر داده باشد یا امتش را به ایمان به آن یا تصدیق حقیقت آن امر نماید ولو اینکه مخفی باشد!!

خداوند متعال پیامبرش ﷺ را فرمان داده است که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: ٦٧] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای و الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند، همانا الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

آیا پیامبر ﷺ آنچه خداوند متعال جهت ابلاغ بر او نازل نمود، ابلاغ نکرد؟ هرگز چنین تصوری در مورد پیامبر ﷺ درست نیست، یا اینکه رسول و پیامبر این امت از این مصحف‌ها اطلاعی نداشته است؟! به هیچ عنوان هیچیک از این دو تصور درست نیست.

آیا می‌توان پذیرفت در مدت زمان کوتاهی، سه برابر بیش از آنچه بر پیامبر ﷺ در مدت بیست و سه سال نازل شده بود، بر فاطمه رضی الله عنها نازل شده است؟

از جمله تناقضات بارز و آشکار و زشت آن‌ها این است که در روایت مذکور آورده‌اند: ابوعبدالله مصحف مادرش زهرا رضی الله عنها را می‌ستاید و می‌گوید: «این مصحف سه برابر قرآن شماست و حتی یک حرف از قرآن شما در آن نیست»!!! این ادعا، ظلم و ستم به قرآن است و هیچگونه احترامی به کتاب خداوند متعال که آن را بزرگ داشته است، قائل نیست، گویا ابوعبدالله دشمن قرآن است و از آن برائت می‌جوید، زیرا این قرآن در بردارنده‌ی اسامی امامان نیست، یا تحریف شده است!!! - حاشا که ابوعبدالله اینگونه باشد -.

این درحالی است که در جای دیگری از کتاب کافی، روایتی آورده‌اند حاکی از آن که ابوعبدالله سخن قبلی خود (حتی یک حرف مصحف فاطمه در قرآن شما نیست) را تکذیب می‌کند!! چنانکه نه به یک حرف، بلکه به وجود یکی از آیات قرآن کریم در مصحف فاطمه تصریح می‌کند!!! در این روایت از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است که می‌گوید: «بر محمد چنین وحی شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ (بولاية علي)

لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللهِ ذِي الْـمَعَارِجِ». راوی می‌گوید: گفتم: فدایت شوم ما این آیه را اینگونه نمی‌خوانیم. گفت: «بخدا سوگند اینگونه جبراییل بر محمد نازل کرده است و بخدا سوگند اینگونه در مصحف فاطمه ثبت شده است»[1] !!!.

از طرفی چگونه می‌شود مصحف فاطمه سه برابر قرآن باشد، اما یک حرف از آن نیز در قرآن نیامده باشد، درحالی‌که این امری مشخص و مبرهن است که قرآن حاوی تمام حروف عربی می‌باشد؟!! و نمی‌توان حرفی را آورد که در قرآن نیامده باشد!! مگر اینکه بگوییم زهرا فارسی صحبت می‌کرده است[2]؟!! ای شیعیان آیا نمی‌اندیشید؟ آیا خدا را در مورد خود و فرزندان‌تان در نظر نمی‌گیرید!!!

روشن و آشکار است که این روایات، شأن و منزلت قرآن کریم را پایین آورده است و مقام کتاب‌های مخفی آن‌ها را که هیچیک از امت آن‌ها را ندیده‌اند، ارزشمند جلوه می‌دهد، بلکه حتی خود شیعه نیز نمی‌توانند به این کتاب‌های مورد ادعا، علیه مخالفین استناد نمایند، زیرا این کتاب‌ها اصلا وجود ندارند و حجت آن‌ها آنگونه که حجت قرآن اقامه گردیده است، اقامه نشده است و این موضوع دلالت روشنی دارد بر اینکه مسمای کتاب‌های آن‌ها «مصحف فاطمه، جفر، الجامعة و ...» جهت اسباب و عواملی معنوی وضع شده است تا بر عوام شیعه چنین بنمایانند که آنچه آن‌ها از اوصیا (امامان) دریافت نموده‌اند و در قرآن اثری از آن‌ها نیست، چه بسا در این صحف مخفی موجود باشد، صحفی که در آن اسرار و علومی وجود دارد که در قرآن نیست؛ درنتیجه با این حربه دل‌های‌شان برای پذیرش آنچه با قرآن مخالف است، آرام گیرد!

۱- الكافي: ۵۷/۸؛ تفسير الصافي، كاشاني: ۲۲٤/۵؛ «أتى الوحي إلى النبي ﷺ فقال: "سأل سائل بعذاب واقع. للكافرين (بولاية علي) ليس له دافع. من الله ذي المعارج". قال: قلت: جعلت فداك إنا لا نقرؤها هكذا فقال: هكذا والله نزل بها جبرائيل على محمد ﷺ وهكذا هو والله مثبت في مصحف فاطمة».

۲- حروف الفبای فارسی و عربی تنها در چند حرف محدود با یکدیگر تفاوت دارند و نمی‌توان گفت که بطور مثال مصحف فاطمه تنها از حروف "گ چ پ ژ" تشکیل می‌شود، مگر بگوییم که این مصحف به زبان دیگری مثلا انگلیسی یا چینی یا فرانسوی ... بوده است، البته این امر چندان بعید نیست، زیرا به قول ایشان امامان **۷۰ میلیون** زبان می‌دانند، هرچند فاطمه امام نیست. (مترجم)

چگونه شیعه می‌تواند میان روایات سابق که قرآن را ناقص معرفی می‌کند و به دوری از آن فرا می‌خواند و میان روایاتی جمع نماید که در همان کتاب‌ها وجود دارد و به چنگ زدن به قرآن توصیه می‌کند و می‌گوید: «قرآن روشنگر هر چیزی است»؟!!

صادق ﷺ می‌گوید: «خداوند در قرآن همه چیز را بیان کرده است، تا جایی که بخدا سوگند هیچ چیزی نیست که مردم بدان نیاز داشته باشند مگر اینکه خداوند متعال آن را در قرآن ذکر کرده است».[۱]

همچنین از صادق ﷺ روایت است که گفت: «پیامبر در منی به ایراد خطبه پرداخت و گفت: «أيها الناس، ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته، وما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله»: «ای مردم، آنچه از من روایت می‌شود و موافق با کتاب الله است، من آن را گفته‌ام و آنچه مخالف با کتاب الله است، من آن را نگفته‌ام»[۲].

روایت نموده‌اند که علی ﷺ می‌گوید: «ومن طلب الهدى في غير القرآن أضلّه الله»: «هرکس در غیر قرآن به دنبال هدایت باشد، خداوند او را گمراه می‌کند»[۳].

هرکس در این روایات بیندیشد که به قرآن کریم توصیه می‌کنند، نکته‌ی روشنی را از آن‌ها استخراج می‌کند و آن اینکه: «پیامبر و امامان مردم را به اهتمام به قرآن و مقایسه و عرضه‌ی احادیث منسوب به آن‌ها به آن توصیه می‌کردند، پس آنچه موافق با آن باشد، صحیح است و آنچه با آن موافق نباشد، سخن آنان نیست؛ و به این ترتیب می‌دانیم روایات منسوب به امامان با مضمون توصیه به عدم حفظ قرآن و تدبر در آن، جعلی و دروغ است.

دوری علمای شیعه از قرآن بخاطر مطالعه آن دسته از کتاب‌های ایشان است که مملو از روایاتی می‌باشد که در قرآن طعنه و عیب و ایراد وارد کرده است و از شأن و منزلت آن می‌کاهد؛ همچون روایاتی که قرآن را به نقص و تحریف متهم می‌کند و نمی‌توانند در مورد آن روایات سخن بگویند، زیرا فطرت انسان چنین روایاتی را منکر

۱- الكافي: ۵۹/۱، كتاب فضل العلم، باب الرد إلى الكتاب؛ [قال الصادق ﷺ: «إن اللّه أنزل في القرآن تبيان كل شيء، حتى والله ما ترك شيئاً يحتاج العباد إليه إلا بينه للناس»].

۲- الكافي: ٦٩/١؛ وسائل الشيعة: ۱۱۱/۲۷.

۳- بحار الأنوار: ۳۲/۹۲.

می‌شود و نمی‌پذیرد؛ این روایات باعث شده است که علمای شیعه و مراجع آن‌ها قرآن عظیم را به کلی ترک کنند و بیماری قلبی خود را بطور غیر مستقیم به عوام شیعه نیز سرایت دهند، زیرا آنکه چیزی ندارد، نمی‌تواند به دیگران چیزی بدهد؛ از این جهت است که عوام شیعه حرص بیشتری بر قرائت قرآن دارند تا علمای آن‌ها، اما به سبب قید و بندهایی فکری که دچار آن شده‌اند - و بخشی از آن را قبلا ذکر کردیم - در قرآن تدبر نمی‌کنند.

حال این سؤال را متوجه تمامی شیعیان می‌کنم: بعد از امام یازدهم - حسن عسکری - تا زمان ظهور امام منتظر چه کسی باید به دعوت بپردازد و عهده‌دار آن گردد؟ اگر تعداد سال‌های طولانی پس از وفات امام عسکری تاکنون و نیز تعداد کسانی را بر شماریم که در طول این مدت به اسلام گرویده‌اند، از شمار برون است و تعداد آن‌ها را جز الله کسی نمی‌داند؛ حال سوال این است که علت اسلام آوردن این افراد چه بوده است؟ آیا ائمه سبب اسلام این افراد شده‌اند؟ یا آیات بینات و معجزات قرآن کریم که شیعه آن را کتاب صامت می‌نامد؟ به اعتراف اکثر این نومسلمانان، علت اسلام آن‌ها بعد از خداوند متعال، قرآن کریم بوده است!!

اگر قرار بود تمام آنانی که در این بازه زمانی طولانی مسلمان گشته‌اند، در انتظار امام منتظر یا یکی از امامان بمانند، هیچیک از آن‌ها در طی این مدت اسلام نمی‌آورد؛ مدت زمان بسیار طولانی که نیاز بود خداوند در طی آن رسولی را بفرستد تا به مردم ظلم نشود، همانند سایر دوران‌ها که خداوند در میان هر امتی از امت‌های گذشته رسولی را می‌فرستاد؟!!

مدت غیبت امام دوازدهم شیعیان بسیار طولانی بوده و هست و در طی این مدت برای آن‌ها امامی نیامده است و پیوسته وضع به همین منوال ادامه دارد!! سوال این است که در عصر غیبت که امام معصومی وجود ندارد، وضعیت مردم به چه صورت خواهد بود؟ و کجاست حقوق این مردم در مورد وجود امامی که از او اطاعت کرده‌اند و اینکه او را ببینند، آنگونه که نسل‌های گذشته احکام دین‌شان را از امام موجود در زمان خود می‌گرفتند؟!!

آیا امامان بعد از وفات محمدﷺ، عبادت و یا تشریعی آوردند که خاتم النبیین والرسلﷺ آن را نیاورده بود؟! اگر بگویید: بله همین‌گونه است، به شما می‌گوییم: پس چگونه خداوند متعال فرموده است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ

نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ [المائدة: ۳]؛ اما چنانچه پاسخ منفی دهید و بگویید: نه، امامان بعد از محمد ﷺ شریعت جدیدی نیاوردند، باید پاسخگوی این سوال باشید که از کجا این همه عبادات نو و جدیدی را آورده‌اید که در زمان پیامبر ﷺ که بهترین دوران‌ها بود، وجود نداشت؟ همانند حسینیه‌ها، گرفتن مراسم عاشورا و اربعین و بر سر و صورت زدن و خواندن دعاهایی با محتوای استغاثه و طلب یاری از زهرا و علی و حسین؛ دعاهایی مانند آنچه در صحیفه‌ی سجادیه آمده است؛ همچنین افزودن بخش‌هایی به اذان و توجه به مزارهای قم و کربلا و نجف و غیره؟!!

این عبادات نوظهور شیعه، نزد آن‌ها بسیار بزرگ و از قدر و منزلت والایی برخوردار است و صدها روایت در فضیلت آن‌ها دارند؛ چنان فضیلت آن‌ها زیاد است که هیچ عمل نیک دیگری با آن برابری نمی‌کند و این روایات در میان شیعیان به روایات منسوب به امامان مشهور است تا جایی که اکثر عوام شیعه آن‌ها را بیش از قرآن کریم حفظ هستند!!

به عنوان مثال در مورد فضیلت زیارت قبر امام حسین آورده‌اند: «من زار قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام بشط الفرات كان كمن زار الله فوق عرشه»: «هرکس قبر ابوعبدالله حسین را در کربلا زیارت کند، گویا خداوند متعال را بر بالای عرشش زیارت کرده است»!! پاک و منزه است الله متعال از توصیف آن‌ها. همچنین از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده‌اند که گفته است: «هرکس در روز عرفه قبر حسین عليه السلام را زیارت نماید، خداوند برای او ثواب هزار حج همراه با قائم عليه السلام و هزار عمره همراه با رسول الله ﷺ و آزاد نمودن هزار برده و انفاق هزار اسب در راه خدا می‌نویسد و الله عزوجل او را بنده‌ی صدیق خود می‌نامد که به وعده‌اش ایمان آورده است و فرشتگان می‌گویند: فلانی صدیق است و خداوند از بالای عرشش او را تزکیه کرده است و در زمین جزو کروبیان است»[1].

۱- عن الإمام جعفر الصادق عليه السلام قال: (من زار قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة كتب الله له ألف حجة مع القائم عليه السلام، وألف عمرة مع رسول الله ﷺ، وعتق ألف نسمة، وحمل ألف فرس في سبيل الله، وسمّاه الله عز وجل عبدي الصديق آمن بوعدي، وقالت الملائكة: فلان صديق زكاه الله من فوق عرشه، وسمي في الأرض كروبياً).

از مفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفته است: ابوعبدالله علیه السلام در حدیثی طولانی پیرامون زیارت ضریح حسین فرمود: «... ثمّ تمضي يا مفضّل إلى صلاتك ولك بكل ركعة تركعها عنده كثواب من حج ألف حجّة»: «... سپس در آنجا نماز بگذار و بدان که ثواب هر رکعت نمازی که در کنار ضریح حسین می‌خوانی، همچون ثواب کسی است که هزار حج بجای آوردی»[1]!!.

این عبادات و نیز این ثواب‌هایی که در دین شیعه مثل و مانند ندارد، در زمان رسول الله ﷺ نبوده است و نه رسول الله ﷺ و نه اهل بیت ایشان آن را انجام نداده‌اند؟! حال آیا کسی که الله متعال را در زمان رسول الله ﷺ عبادت می‌کرده است، افضل و برتر است یا آنکه معاصر با یکی از امامان بعد از وفات رسول الله ﷺ بوده است و چنین عباداتی را که آن‌ها انجام نداده بودند، انجام می‌دهد؟!

همه این‌ها به رغم وجود روایاتی است که در مصادر و منابع مورد اعتماد آن‌ها آمده است و ایشان را از ایجاد بدعت در دین باز می‌دارد؛ در کتاب بحار الأنوار آمده است که ... رسول الله ﷺ در حجة الوداع فرمودند: «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ وسَتَكْثُرُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فإذا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ فَاعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ الله وسُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ الله وسُنَّتِي فَخُذُوا بِه ومَا خَالَفَ كِتَابَ الله وسُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِه»[2]: «دروغ بستن بر من زیاد شده است و بیشتر هم خواهد شد، (بدانید) کسی که عامدانه بر من دروغ بندد، باید جایگاه خود را در آتش آماده نماید؛ پس وقتی حدیثی برای شما گفته شد، آن را به کتاب الله و سنت من عرضه نمایید، آنچه موافق با کتاب الله و سنت من بود، برگیرید و آنچه را که مخالف با کتاب الله و سنت من بود، نگیرید».

همچنین صدوق در این موضوع روایتی نقل می‌کند مبنی بر اینکه: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: مرا از سنت و بدعت و جماعت و تفرقه خبر بده؛ امیرالمؤمنین فرمود: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ الله ﷺ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ مِنْ بَعْدِهِ...»[3]: «سنت

۱- وسائل الشيعة، جلد: ۱۰، باب ٦٩، از ابواب مزار.

۲- بحار الأنوار، جلد: ۲، صفحه: ۲۲۵

۳- همان، جلد: ۲، صفحه: ٢٦٦.

آن است که رسول الله ﷺ آن را سنت قرار داده است و بدعت آن است که بعد از ایشان ایجاد شده است ...».

چنانکه روایت نموده‌اند امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ؑ در یکی از خطبه‌ها می‌گوید: «.. نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللهِ ومَا وَضَعَ لَنَا وأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ ومَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ ﷺ فَاقْتَدَيْتُهُ»[1]: «.. به کتاب الله و آنچه در آن برای ما وضع شده و ما را به حکم دادن بر اساس آن دستور داده است، نظر افکندم، پس از آن پیروی نمودم و به سنت پیامبر ﷺ اقتدا کردم».

نمونه‌ای خطرناک از نمونه‌های تحریف قرآن نزد شیعه

از آنجا که قرآن عظیم نوری است که نمی‌توان آن را خاموش کرد و از طرفی امکان مماشات با ولایتی که شیعه به آن باور دارد، وجود ندارد، مؤسسان این ولایت مزعوم، به انواع تحریف آیات روی آورده‌اند؛ باری کلماتی را در قرآن قرار داده‌اند و ادعا کرده‌اند این کلمات از قرآن است!! و این کار را با چنان جرأت و گستاخی‌ای انجام دادند که جز یهود و نصاری در کتاب‌های خود کسی چنین نکرده است!! یا اینکه نصوص قرآن را دور از معانی و اهداف حقیقی آیات و با اتکا بر عقیده‌ی باطنی خود در مورد قرآن تأویل می‌کنند.

از دیگر تحریفات آن‌ها این است که برای حمایت از خرافات خود، آیات را قطع و برید نموده و از آن برای استدلال‌های خود که مخالف با نصوص قرآن است، بهره می‌برند؛ به این‌صورت که اول آیه را می‌گیرند و آخر آن را ترک می‌کنند، یا به آخر آیه استدلال می‌نمایند و از اول آن چشم‌پوشی می‌کنند و عامدانه و متکبرانه از کتاب الله تعالی روی می‌گردانند؛ ما این مطلب را از کتاب‌ها و تفاسیر شیعه ثابت خواهیم کرد. تفاسیری که نمی‌گوییم مخالف نصوص آیات است، بلکه می‌گوییم آیات الله تعالی و عقل بشر را به تمسخر گرفته است، تا پرده از تمسخر آن‌ها برداشته شود.

از مفضل روایت است که می‌گوید: از صادق ؑ در مورد این آیه: ﴿أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلْأَنْعَٰمِ﴾ [المائدة: ١] «(گوشت) چهار پایان برای شما حلال شده است» پرسیدم؛

۱- نهج البلاغة، خطبه، صفحه: ۲۰۳

گفت: «البهيمة هاهنا الولي والأنعام المؤمنون»[۱]: «منظور از بهیمة در اینجا ولی است و منظور از انعام، مؤمنان می‌باشند»!!.

در مورد این آیه: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَاۚ﴾ [البقرة: ٢٦] «به راستی الله از اینکه به پشه یا بالاتر از آن مثال بزند، شرم نمی‌کند» روایت شده است که گفت: «إن هذا المثل ضربه الله لأمير المؤمنين عليه السلام فالبعوضة أمير المؤمنين وما فوقها رسول الله صلى الله عليه وآله»[۲]: «خداوند این مثال را برای امیر المؤمنین (علی) عليه السلام زده است، پس پشه امیرالمؤنین است و بالاتر از آن رسول الله صلى الله عليه وآله!!!».

اما در مورد این آیه: ﴿نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقۡيَٰهَا ١٣﴾ [الشمس: ١٣] «ماده شتر الله را با آبشخورش وا گذارید» گفته‌اند: «مراد از ماده شتر، امام است[۳]!!!.

به وضوح روشن است که تفاسیر شیعه عاری از قواعد تفسیر صحیح می‌باشند و نه از نظر نص، نه لغت، نه فطرت، نه عقلا و نه حتی مزاجا، اندکی هم با سیاق آیات منطبق نیست.

تأویل و تفسیر آیات قرآن کریم به این ترتیب سخیفانه، بسان سیلی‌ای است بر صورت تمامی شیعیان، تا اینکه از خواب غفلت بیدار شوند.

این گزافه گویی‌های شیعه در تفسیر قرآن کریم منتسب به امامان است نه خدا.

از جمله تفسیرهای عجیب و غریب آن‌ها، تفسیر این آیه است: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩] «کتابی است پر برکت، که آن را بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند و خردمندان پند گیرند». در تفسیر مشهور آن‌ها موسوم به تفسیر قمی آمده است: آن‌ها امیرالمؤمنین و امامان عليهم السلام می‌باشند ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ آن‌ها «اولوا الألباب» هستند؛ وی می‌گوید: و امیرالمؤمنین عليه السلام به آن افتخار کرده است و می‌گفت: «ما أعطي أحد قبلي ولا بعدي

۱- تفسير البرهان: ٤٣٢/١؛ تفسير العياشي: ٢٩٠/١.

۲- تفسير قمي: ٤٨/١.

۳- بحار الأنوار: ٧٢/٢٤ – ٧٣، باب أنهم النجوم والعلامات وفيه بعض غرائب التأويل.

مثل ما أعطيت»: «همانند آنچه به من داده شده است به افراد قبل و بعد از من داده نشده است»[۱].

معنای این آیه واضح و روشن است و نیازی نیست یک عالم و یا مفسر بزرگ آن را برای ما تفسیر کند تا معنای آن برای ما روشن گردد، چنانکه اگر این آیه بر یک شخص بی‌سواد نیز خوانده شود و به او گفته شود از این آیه چه فهمیدی؟ بدون تردید می‌گوید: خداوند پیامبرش محمدﷺ را مخاطب قرار می‌دهد و به او می‌گوید: ما این قرآن مبارک را بر تو نازل کردیم تا قومت در آیات آن تدبر نمایند و تذکری باشد برای صاحبان قلب‌های سالم که تسلیم، مؤمن و مطمئن هستند.

همچنین آن‌ها کلمات بشری را به قرآن نسبت داده‌اند و ادعا می‌کنند این کلمات و این جملات بخشی از قرآن است، درحالی‌که چنین نیست؛ آن‌ها بی‌هیچ شرمی هر چه می‌خواهند، می‌گویند؛ ما برای اثبات این مطلب نه بیان تفصیلی آن، در ذیل تنها به بخش کوچکی از این دست تحریفات اشاره می‌کنیم:

همچون حدیث: «علی بازوی پیامبر است» که - با اسناد - بطور مرفوع از مقداد روایت کرده‌اند که گفت: ما درحالی با رسول اللهﷺ بودیم که ایشان خود را به پرده‌های کعبه آویزان کرده بود و می‌گفت: «اللهم اعضدني واشدد ازري واشرح صدري وارفع ذكري»: «خدایا، بازویی (یار و یاوری) برای من قرار ده و به وسیله او پشت مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای) و سینه‌ام را گشاده دار و ذکر و یاد مرا بلند بگردان». (راوی) می‌گوید: پس جبراییل علیه‌السلام نازل شده و گفت: «ورفعنا لك ذكرك بعلي صهرك»: «ما ذکر و یاد تو را با دامادت علی بالا و بلند نمودیم». راوی می‌گوید: پیامبر آن را اینگونه قرائت کرد و ابن مسعود آن را در مصحف خود ثبت نمود، اما عثمان آن را ساقط کرد[۲].

در کتاب «بحار الأنوار» روایتی آمده است که صاحب کتاب «فصل الخطاب» آن را در کتاب خود نقل کرده است، در این روایت آمده است: ابوعبدالله علیه‌السلام گفت: خداوند

۱- نگا: تفسير القمي، ذيل آيه ۲۹ سوره‌ی ص.

۲- بحار الأنوار، مجلسی: ۱۱۶/۳۶؛ همچنین: الروضة في فضائل أمير المؤمنين، شاذان بن جبرائيل، ص: ۱۶۸.

متعال می‌فرماید: (ألم نشرح لك صدرك بعلي، ووضعنا عنك وزرك، الذي انقض ظهرك، فإذا فرغت من نبوتك فانصب عليا وصيا، وإلى ربك فارغب في ذلك): «آیا ما سینه‌ی تو را **با علی** نگشودیم و بار سنگین را از (دوش) تو برنداشتیم؟ همان بار سنگینی که پشت تو را در هم شکسته بود؟ **پس هرگاه از نبوتت فارغ شدی علی را به عنوان وصی خود منصوب کن و در این مورد کاملا به سوی پروردگارت روی آر**». و این تحریف یک سوره کامل از سوره‌های قرآن است، یعنی سوره‌ی انشراح[۱].

از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که گفته است: «جبراییل این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله اینگونه نازل کرد: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا - في علي - فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِۦ﴾:[۲] «و اگر درباره‌ی آنچه بر بنده‌ی خود (محمد صلی الله علیه و آله) - **در مورد علی** - نازل کرده‌ایم؛ در شک و تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید».

از ابوبصیر، از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که گفت: آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی احزاب اینگونه نازل شده است: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ في ولاية علي والأئمة من بعده فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾: «هرکس **در مورد ولایت علی و امامان بعد از او** از الله و رسول اطاعت کند، به رستگاری بزرگی رسیده است»[۳].

از منخل از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که گفت: جبراییل آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی نساء را اینگونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَـٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا﴾ – في علي – (نوراً مبيناً)[۴]: «ای کسانی که کتاب (آسمانی) به شما داده شده است، ایمان بیاورید بدانچه –**در مورد علی**– نازل کرده‌ایم **به عنوان نوری آشکار**».

از مفضل بن عمر روایت است که می‌گوید: از ابوعبدالله علیه السلام در مورد این آیه: ﴿ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَـٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ﴾ [یونس: ۱۵] سؤال کردم، گفت: «[یعنی کافران]

۱- بحار الأنوار، مجلسی: ۱۱۶/۳۶؛ نگا: تفسیر قمی؛ تفسیر البرهان بحرانی ذیل سوره انشراح.

۲- الكافي، ج: ۱، ۲۶/۴۱۷؛ نگا: تفسیر قمی، تفسیر البرهان بحرانی، آیه ۲۳ از سوره بقره.

۳- الكافي، ج: ۱، ٤١٤ / ٨ ؛ نگا: تفسیر قمی، تفسیر البرهان بحرانی ذیل آیه‌ی ۷۱ احزاب.

۴- الكافي، ۸/۴۱۴/۱؛ نگا: تفسیر قمی، تفسیر البرهان، بحرانی ذیل همین آیه.

گفتند: "**بدل علیا** عليه السلام" یعنی: یا علی را تغییر بده یا بجای او خلیفه دیگری برای ما قرار ده، پس خداوند متعال در جواب قومش به پیامبرش ﷺ فرمود: ﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ - في ولايته عليكم - إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [يونس: ١٥] «(ای پیامبر!) بگو: من حق ندارم که آن را از پیش خود تغییر دهم و من پیروی نمی‌کنم - **در ولایت او بر شما** - مگر آنچه را که بر من وحی می‌شود و من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم»[1].

در تفسیر قمی آمده است: اما در مورد این بخش از آیه: ﴿أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ﴾ حسن بن علی از پدرش از حماد بن عیسی از ابوسفاتج از ابوعبدالله عليه السلام روایت نموده است که در مورد این کلام الهی: ﴿ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ﴾ گفت: مراد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام می‌باشد و این آیه: ﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ﴾ در مورد امیرمومنان علی بن ابی طالب است!!.

اکنون از عموم شیعیان تقاضا دارم آیات ذیل را بخوانید و ببینید که خداوند متعال به وضوح به بیان رابطه‌ی ابراهیم با پدرش آزر می‌پردازد که ابراهیم از پشت اوست؛ سپس به شما خواهم گفت علما و کتاب‌های شما با چه جرأت و افترایی، با کلام خداوند متعال مخالفت می‌کنند:

خداوند متعال در کتاب محکم خویش می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٧٤﴾ [الأنعام: ٧٤] «و (بیاد آور) هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: «آیا بت‌ها را به عبادت می‌گیری؟! من تو و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم».

﴿وَمَا كَانَ ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ١١٤﴾ [التوبة: ١١٤] «و آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش نبود مگر به خاطر وعده‌ای که به او داده بود، پس چون برای او آشکار شد که او دشمن الله است، از او بیزاری جست؛ بی‌گمان ابراهیم لابه کننده‌ی بردبار بود».

---

[1] - الكافي: ٤١٩/١، نگا: تفسیر قمی و تفسیر البرهان بحرانی ذیل آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی یونس.

﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡـٔٗا ٤٢ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا ٤٣﴾ [مریم: ۴۲-۴۳] «هنگامی‌که به پدرش گفت: ای پدر جان! چرا چیزی را عبادت می‌کنی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ نیازی از تو برآورده می‌سازد؟! ای پدر جان! یقیناً (از جانب الله) دانشی برای من آمده است که برای تو نیامده است، پس از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم».

﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ٥٢﴾ [الأنبياء: ۵۲] «چون به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما به (عبادت) آن‌ها دل نهاده‌اید؟!».

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ ٧٠﴾ [الشعراء: ۶۹-۷۰] «و خبر ابراهیم را بر آن‌ها بخوان. هنگامی‌که به پدر و قومش گفت: چه چیز را عبادت می‌کنید؟!».

﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ٨٣ إِذۡ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلۡبٖ سَلِيمٍ ٨٤ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَاذَا تَعۡبُدُونَ ٨٥﴾ [الصافات: ۸۳-۸۵] «و همانا ابراهیم از پیروان او بود. چون با قلب سلیم (خالی از شرک و شک و شهوت) به پیشگاه پروردگارش آمد. چون به پدر و قومش گفت: چه چیزی را عبادت می‌کنید؟!»

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦﴾ [الزخرف: ۲۶] «و (به یاد آور) هنگامی را که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه عبادت می‌کنید، بیزارم».

﴿إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ﴾ [الممتحنة: ٤] «مگر آن سخن ابراهیم که به پدرش (آزر) گفت: البته من برایت آمرزش طلب می‌کنم و در برابر الله برای تو اختیار چیزی را ندارم».

این هشت آیه‌ی روشن و آیات دیگری از قرآن کریم به وضوح بیان می‌دارند که آزر پدر ابراهیم بوده است؛ حال با وجود همه این‌ها، دیگر جایی برای تفسیر و تأویل وجود دارد؟! این هشت آیه از گفتگوی میان ابراهیم با پدرش با ما سخن می‌گوید، نه گفتگوی او با عمو یا جدش.

علاوه بر این آیات، در آیات دیگری از قرآن کریم، ابراهیم با لفظ «یا أبت» پدرش را مخاطب قرار می‌دهد:

﴿يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطًا سَوِيّٗا ٤٣ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ٤٤ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ٤٥﴾ [مریم: ۴۳-۴۵] «ای پدر جان! یقیناً (از جانب الله) دانشی برای من آمده است که برای تو نیامده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدرجان! شیطان را عبادت نکن، زیرا شیطان نسبت به (الله) رحمان نافرمان بود. ای پدر جان! من از این می‌ترسم که از (سوی الله) رحمان عذابی به تو برسد، آنگاه از دوستان شیطان (و همنشینان او در آتش) باشی».

کلمه «**أبت**» در آیات دیگری از قرآن و بر زبان مردانی وارد شده است که همه اتفاق داریم با این واژه پدران حقیقی خود را مخاطب قرار داده‌اند، چنانکه یوسف پدرش ﷺ را چنین مخاطب قرار می‌دهد: ﴿إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ٤﴾ [یوسف: ٤] «(به یاد آور) هنگامی را که یوسف به پدرش یعقوب گفت: پدرم! همانا من (در خواب) یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، آن‌ها را برای خود سجده‌کنان دیدم». و از این قبیل است سخن اسماعیل خطاب به پدرش ابراهیم ﷺ: ﴿قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٠٢﴾ [الصافات: ۱۰۲] «گفت: ای فرزندم! من در خواب[1] دیدم که تو را قربانی می‌کنم، ببین، تو چه نظر داری؟! گفت: پدرم، به آنچه مأمور شده‌ای، عمل کن، اگر الله بخواهد، مرا از صابران خواهی یافت».

و به این ترتیب قرآن بیان می‌دارد که آزر پدر حقیقی ابراهیم بوده است و از همین رو چنانکه در صحیح بخاری آمده است، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ آزَرَ يَوْمَ القِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ آزَرَ قَتَرَةٌ وَغَبَرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: لاَ تَعْصِنِي، فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَاليَوْمَ لاَ أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ! إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لاَ تُخْزِيَنِي يَوْمَ

۱- خواب پیامبران علیهم السلام وحی است. [م]

يُبْعَثُونَ، وَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الأَبْعَدِ؟ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَّمْتُ الجَنَّةَ عَلَى الكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ! مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِخٍ، فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ، فَيُلْقَى فِي النَّارِ»: «ابراهیم روز قیامت پدرش آزر را درحالی می‌بیند که صورتش سیاه و غبارآلود شده است، ابراهیم به او می‌گوید: آیا به تو نگفتم از من نافرمانی مکن؟ پدرش می‌گوید: امروز از تو نافرمانی نمی‌کنم (اطاعت می‌کنم و مرتکب عصیان نمی‌شوم)؛ ابراهیم می‌گوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز قیامت مرا رسوا نکنی و چه رسوایی‌ای بدتر از اینکه پدرم از رحمتت بسیار دور و محروم باشد؟ خداوند متعال می‌فرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام و سپس گفته می‌شود: ای ابراهیم! زیر پاهایت چیست؟ (به زیر پاهایت نگاه کن)، ابراهیم به زیر پاهایش نگاه می‌کند و کفتاری پُر مو می‌بیند که آغشته به خون یا سرگین است، آنگاه دست و پای آزر گرفته می‌شود و به آتش انداخته می‌شود».[۱]

با این همه، تمام علمای شیعه که علم خود را متعصبانه از کتاب‌های خود می‌گیرند، علی رغم مخالفت با قرآن، بر این باورند که آزر عموی ابراهیم یا جد مادری اوست؛ نه پدر او؛ و نام پدر حقیقی ابراهیم «تارح» بوده است و این باور از آنجا ناشی می‌شود که آن‌ها اجداد پیامبر را از شرک و کفر منزه می‌دانند و اعتقاد دارند که اجداد پیامبر تا آدم، همگی موحد بوده‌اند.

شیخ آن‌ها طبرسی می‌گوید: «یاران ما بر این باورند که آزر جد مادری ابراهیم بوده است یا اینکه عموی او بوده است، زیرا نزد یاران ما ثابت است که پدران پیامبرﷺ تا آدم، همگی موحد بوده‌اند و طائفه‌ی (شیعه) بر این موضوع اجماع دارد»[۲]!!.

علمای شیعه با وقاحت تمام آیات قرآن را در راستای حمایت از قواعد عقلی و دروغین دین‌شان که مخالف با قرآن فصیح عربی می‌باشد، تفسیر و تأویل می‌نمایند.

اگر آزر عمو و یا جد ابراهیم بود، خداوند متعال به صراحت این مساله را ذکر می‌کرد؛ چنانکه قرآن کریم در چندین موضع به ذکر عمه‌ها، خاله‌ها، خواهران و فرزندان می‌پردازد، مانند آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نساء.

۱- صحیح بخاری، شماره: ۳۳۵۰.

۲- نگا: تفسیر صافی، کاشانی: ۱۳۰/۲–۱۳۱؛ بحار الأنوار، مجلسی: ۱۱۸/۱۵؛ أوائل المقالات، مفید، ص: ٤٥ – ٤٦.

اگر بر این باورند که آزر عموی ابراهیم یا جد او بوده است، ابولهبِ کافر نیز به مثابه پدر برای پیامبر ﷺ بوده است و جالب‌تر اینکه آن‌ها ابوبکر صدیق ﷺ را تکفیر می‌کنند درحالی‌که ایشان جد امام صادق بوده است و امام صادق افتخار می‌کرد که نسب او به ابوبکر صدیق منتهی می‌شود؛ وی می‌گفت: «ولدني أبو بكر مرتين»: «نسب من از دو جهت به ابوبکر می‌رسد». این مطلب در خود مصادر شیعه نیز ذکر شده است؛ این جمال الدین احمد حسنی معروف به ابن عنبه (۸۲۸ هـ) یکی از بزرگان شیعه است که روایت سابق را در کتاب «عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب» از صادق ذکر کرده است و می‌گوید: «مادر او ام فروه بنت قاسم فقیه ابن محمد بن أبي بكر بود و مادر او (ام فروه) اسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر بود، لذا امام صادق عليه السلام می‌گفت: «ولدني أبو بكر مرتين» و به او عمود الشرف (ستون شرف) گفته می‌شد»[۱].

کلینی در کتاب کافی می‌گوید: «ابوعبدالله عليه السلام در سال ۸۳هـ متولد شد و در شوال سال ۱۴۸هـ در سن ۶۵ سالگی از دنیا رفت؛ ایشان را در بقیع در مقبره‌ای که پدرش و جدش و حسن بن علی عليه السلام و مادرش ام فروه بنت قاسم بنت محمد بن أبي بكر و مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن أبی بکر در آنجا مدفون بودند، دفن کردند»[۲].

از دیگر مراجع شیعه که این نسب را برای صادق ثابت دانسته و انکار نکرده‌اند، مفید و اربلی و ابن شهر آشوب و محمد عاملی ملقب به شهید اول می‌باشند[۳].

درنتیجه قرآن با اعتقاد و باور شیعه مبنی بر اینکه اجداد پیامبر و امامان همگی موحد بوده‌اند و در میان آن‌ها فرد مشرکی وجود نداشته است، منافات دارد.

حقیقتی را که ما ثابت نمودیم، با شروط یا علامات امامت امام تعارض داشته است و بیانگر وجود خلل در قواعد اساسی آن‌ها است! در نتیجه آن‌ها چاره‌ای جز تبدیل نصوص قرآن و یا تحریف تفسیر آن ندارند!!.

۱- عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب، ص: ١٦١.

۲- الحجة من الأصول في الكافي: ٤٧٢/١

۳- نگا: الإرشاد مفيد: ١٨٠/٢؛ كشف الغمة، اربلی: ٣٦٨/٢؛ ابن شهر آشوب در مناقب آل أبي طالب؛ الدروس الشرعية في فقه الإمامية، محمد عاملی، ملقب به شهید اول: ١٥/٢.

پس از مطالبی که بیان نمودیم، شیعه میان دو راهی قرار می‌گیرد که راه سومی در میان نیست، یا ابوبکر را تزکیه کند و به ایمان او و اینکه کافر نبوده است، اعتراف نماید یا اینکه امامت صادق را منکر شود!!.

هنگامی که علمای شیعه با این سیلی دردناک مواجه می‌شوند، برخی از آن‌ها خود را به نادانی می‌زنند و می‌گویند: جعفر صادق با این سخن می‌خواسته اذیت و آزار را از شیعیان ضعیف خود دفع نماید!!

چرا چنین می‌کنند؟ زیرا دروغ اول، دروغ دوم را به دنبال دارد و دروغ دوم، دروغ سوم را و به همین ترتیب دروغ‌ها ادمه دارد.

از این‌رو عوام شیعه باید از این حقایق متنبه شوند و روزی را به یاد آورند که آن‌ها و ضعیفان و افراد تحت سرپرستی آن‌ها که ایشان را بسیار دوست دارند، در قیامت در برابر پروردگار قرار می‌گیرند و باید از آتش بهراسند که دم و بازدم شدیدی دارد.

تفاوت بزرگ و زیاد تفاسیر اهل سنت و تفاسیر شیعه

در ادامه به بیان برخی از تفاسیر اهل سنت، ذیل آیاتی که تفسیر آن‌ها را از تفاسیر شیعه بیان کردیم، می‌پردازیم تا تفاوت بزرگ و وسیع میان تفاسیر اهل سنت و شیعه را بیان نماییم؛ در این میان هر شیعه‌ی هوشیار و منصفی موظف است آنچه را فطرت او نزدیک‌تر به صحت و قبول یافت، حق بداند. لازم به ذکر است که کتاب‌های اهل سنت در دسترس همه می‌باشند، می‌توانید آن‌ها را مطالعه نمایید و بر آیات قرآن عرضه کنید.

آن‌ها در کتاب‌های اهل سنت آرامش و طمأنینه‌ای خواهند یافت که قلب‌های ایشان را در بر می‌گیرد تا شیرینی اسلام حقیقی و آرامش و سکینه و راحتی قلب را بچشند و به این ترتیب به حقوق و جایگاه والا و واقعی خود در دنیا و آخرت دست یابند.

ابتدا با این آیه شروع می‌کنیم: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ۝١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ۝٢٠ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝٢١ يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ۝٢٢﴾ [الرحمن: ۱۹-۲۲] «دو دریای (مختلف شور و شیرین) را به جریان آورد درحالی‌که با یکدیگر برخورد می‌کنند. میان آن دو حایلی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند (و در هم نیامیزند). پس

(ای گروه انس و جن) کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟! از آن دو (دریا) مروارید و مرجان بیرون می‌آید».

در تفاسیر قدیم و جدید اهل سنت مطالبی در این رابطه آمده است که نمونه‌هایی از آن در «در المنثور» سیوطی ذکر شده است: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفته است: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ﴾ یعنی: دو دریا را به جریان درآورد، فرستاد؛ ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ﴾ یعنی میان آن دو مانعی قرار داد؛ ﴿لَّا يَبۡغِيَانِ﴾ یعنی: با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند.

عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد نقل کرده‌اند که وی گفت: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ﴾، یعنی: آن دو را در کنار هم روان ساخت؛ ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ﴾ یعنی: مانعی از جانب الله تعالی؛ ﴿لَّا يَبۡغِيَانِ﴾، یعنی: با یکدیگر در نیامیزند؛ و در لفظ دیگری آمده است: یعنی یکی از آن دو بر دیگری طغیان نکند، نه آب شیرین بر شور و نه شور بر شیرین.

عبد بن حمید و ابن منذر از عکرمه روایت کرده‌اند که گفت: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ﴾، یعنی: نیکویی و حسن دو دریا؛ ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ﴾ یعنی برزخ تصمیمی از جانب الله تعالی است که یکی از آن‌ها بر دیگری طغیان نمی‌کند. (پایان).

ذکر لؤلؤ و مرجان در این آیات، بر آن دلالت دارد که این دو دریا، دو دریای شور هستند، زیرا مروارید و مرجان تنها از دریاهای شور استخراج می‌شوند؛ این به معنای آن است که روی سخن این آیه با آب‌های اقیانوس‌ها و دریاهای شور است که در وهله‌ی اول دارای ویژگی‌های یکسانی دانسته می‌شوند، اما درحقیقت همانند تپه‌ای مجاور و دارای خصایص متمایز می‌باشند.

اقیانوس‌ها و دریاهای شور همچون مجموعه‌ی آبی واحد با صفات یکسان به نظر می‌رسند، اما درحقیقت مجموعه‌هایی دارای صفات مختلف می‌باشند که از نظر شوری، دما و تراکم با یکدیگر تفاوت دارند، زیرا آن‌ها همیشه با هم تداخل دارند اما هیچگاه با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند، گویا میان آن دو مانعی وجود دارد که آب‌های آن‌ها را از مخلوط شدن و مزج در یکدیگر باز می‌دارد که جز با استفاده از فناوری‌های جدید نمی‌توان به این مسأله پی برد، درحالی‌که قرآن این اوصاف را [در زمان نزولش] ذکر کرده است.

آیا این مسأله دلیل روشن و واضحی بر معجزه بودن قرآن نیست؟! پس اندکی بیندیش!!.

وقتی این نص قرآنی با دانشمند دریاشناس امریکایی پروفسور""هیل" و نیز دانشمند زمین شناس آلمانی "شرایدر" مورد بحث و مناقشه قرار گرفت، آن دو پاسخ دادند: این علم صد در صد علم الهی است و اعجازی روشن و آشکار است و محال است یک فرد بی‌سواد همچون محمد بتواند در دورانی که جهل و نادانی حاکم بود، به این علم پی ببرد.

اما اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ٦٨-٦٩] «و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که: از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که (مردم) می‌سازند، خانه‌هایی برگزین. آنگاه از (شیره‌ی) تمام میوه‌ها (و گل‌ها) بخور، سپس راه‌های هموار پروردگارت را بپیما. از شکم آن‌ها، نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن شفا برای مردم است. بی‌شک در این نشانه‌ای است برای گروهی که می‌اندیشند».

در تفسیر ابن کثیر ذیل این آیه آمده است که مراد و منظور از «وحی» در اینجا الهام و هدایت و راهنمایی زنبور است؛ اینکه برای خود در کوه‌ها خانه‌های اتخاذ نموده و به آن پناه برد و نیز از درختان و داربست‌ها خانه‌هایی برای خود برگزیند، سپس خداوند متعال به او اذنی قدری و تسخیری داده است تا از تمامی میوه‌ها بخورد و راه‌هایی را که خداوند متعال برای او هموار نموده است، بپیماید، در این فضای پهناور و خشکی گسترده و وادی‌ها و کوه‌های سر به فلک کشیده، سپس هریک به جای خود و خانه‌ی خود که در آن برای او فراخی و عسل است، بازمی‌گردد، پس موم را می‌سازد و از دهان خود عسل تولید می‌کند و سپس به چراگاه خود می‌رود.

پیامبر ﷺ ما چهارده قرن پیش در احادیثی که در کتاب‌های اهل سنت ثابت است، به فواید عسل اشاره نموده است.

از آنچه گذشت دانستیم که تفاسیر سلف صالح اهل سنت به توفیق خداوند متعال، با قرآن هماهنگ است، درحالی‌که آن‌ها دستگاه‌ها و فناوری‌های پیشرفته‌ی امروزی را

در اختیار نداشتند و این دلالت بر تقوا و صلاح آن‌ها دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ٢٨٢﴾ [البقرة: ۲۸۲] «و از الله بترسید و (آنچه که برای شما مفید است) الله به شما آموزش می‌دهد و الله به همه چیز داناست» و می‌فرماید: ﴿إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا﴾ [الأنفال: ۲۹] «اگر از الله بترسید برای شما راه نجات (و وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل) قرار می‌دهد».

حال به بیان این کلام الهی می‌پردازیم: ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ١٥﴾ [یونس: ۱۵] «و هنگامی‌که آیات روشن ما بر آن‌ها خوانده شود، کسانی‌که به ملاقات ما (در روز قیامت) امید ندارند، گویند: قرآنی غیر از این بیاور یا آن را تغییر بده. (ای پیامبر!) بگو: من حق ندارم که آن را از پیش خود تغییر دهم و من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که بر من وحی می‌شود و من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم».

تمامی تفاسیر مشهور اهل سنت بدون استثنا این آیه را کاملا مطابق با سیاق آن تفسیر نموده‌اند بدون هیچ تناقض و تضادی؛ به عنوان مثال در تفسیر ابن کثیر آمده است:

«خداوند متعال در این آیه از عیبجویی مشرکین قریش خبر می‌دهد که منکر حق بودند و از آن روی می‌گرداندند؛ اینکه وقتی رسول الله ﷺ کتاب الله تعالی و حجت‌های واضح آن را بر ایشان می‌خواند، به او می‌گفتند: «قرآنی غیر از این برای ما بیاور»؛ یعنی: این را کنار بگذار و چیز دیگری با شیوه‌ای دیگر برای ما بیاور، یا آن را به شکل دیگری تبدیل کن؛ خداوند متعال به پیامبرش صلوات الله و سلامه علیه می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ﴾ یعنی من نمی‌توانم چنین کاری انجام دهم، من بنده‌ای مأمور و پیام آوری هستم که از سوی خداوند متعال ابلاغ می‌کنم؛ ﴿إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ١٥﴾؛

سپس در مقام استدلال بر صحت آنچه به سوی ایشان آورده است، می‌گوید: ﴿قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ١٦﴾ [یونس: ۱۶] «بگو: اگر الله می‌خواست من آن را بر شما نمی‌خواندم و نه

(الله) شما را از آن آگاه می‌کرد، به راستی که پیش از این عمری را در میان شما گذرانده‌ام، آیا نمی‌اندیشید؟!». یعنی: من این را به فرمان خداوند و خواست و اراده‌ی خداوند متعال برای شما آورده‌ام و دلیل آنکه این را خود نتراشیده‌ام و افترا نبسته‌ام، این است که شما از مقابله با آن ناتوانید و از زمانی که در میان شما پرورش یافتم تا زمانی که به پیامبری مبعوث شدم، به صدق و امانت من اعتراف داشتید و بر من خرده نمی‌گرفتید، به همین خاطر می‌گوید: ﴿فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ١٦﴾ یعنی: آیا آنقدر عقل ندارید که به واسطه‌ی آن بتوانید حق را از باطل تمیز دهید.

از این‌رو علمای متخصص و معاصر اهل سنت از جوانب مهم علمی قرآن و سنت بهره برده‌اند و هیأت جهانی اعجاز علمی در قرآن و سنت را تشکیل داده‌اند، این هیأت پیرو «رابطة العالم الإسلامي» می‌باشد و برای تحقق اهدافی چند، عمل می‌کند؛ از جمله: وضع قواعدی برای ثبت اجتهاد در بیان اعجاز علمی کتاب و سنت؛ شناخت معنای دقیق آیات موجود در کتاب و سنت که با علوم هستی شناسی در ارتباط است؛ ایفای نقش در راستای آماده سازی پژوهشگرانی که به مطالعه و پژوهش در مسائل علمی در پرتو قرآن و سنت بپردازند؛ توجیه و هدایت برنامه‌های اعجاز علمی، تا اینکه با همکاری مؤسسات و مراکز تخصصی، تبدیل به یکی از اسباب و وسایل دعوت گردد.

آن‌ها در این زمینه و در دوران علم و رقابت در عرصه‌ی فناوری، کتاب‌ها و مجله‌های فصلی منتشر می‌نمایند، این مجله‌ها حاوی بخش‌هایی است که مطالعه آن موجب افزایش ایمان اهل ایمان می‌شود و خداوند متعال به وسیله‌ی آن بسیاری از بندگانش را هدایت می‌کند.

اهل سنت معجزات علمی را به چندین زبان ترجمه کرده‌اند و در دنیا منتشر نموده‌اند، چیزی که پس از توفیق الله تعالی، اثر واضحی در هدایت هزاران غیر مسلمان غیر عرب داشته است.

پاسخ‌هایی از قرآن کریم که شیعه را به دین حنیف سوق می‌دهد

هم اکنون سوال‌های ساده‌ای را مطرح می‌کنم و پاسخ آن‌ها را از قرآن کریم ارائه می‌دهم، تا اینکه ناگزیر از قبول و پیروی آن باشیم و به این ترتیب برای علما و نیز عوام شیعه بیان نمایم که چقدر کتاب الله تعالی را از خود دور نموده‌اند و شیرینی آن

را نچشیده‌اند و به کراماتی که خداوند در قرآن برای آن‌ها و تمامی کسانی حفظ نموده که قرآن بخاطر آن‌ها فرستاده شده است، دست نیافته‌اند.

س: الله عز وجل انسان را بسیار دقیق و در بهترین شکل آفرید و از روح موجود در نزد خود با ظرافتی که جز الله متعال کسی را یارای آن نیست، در او دمید، حال کدام یک از این دو نزد خداوند متعال برتر و افضل است، روح یا جسم؟

ج: روح، زیرا باقی است و برای زندگی جاویدان، جاویدان می‌ماند، درحالی‌که جسد انسان همراه با دنیای فانی، از بین می‌رود؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِۖ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَۗ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ﴿١٨٥﴾﴾ [آل عمران: ۱۸۵] «هرکس چشنده‌ی (طعم) مرگ است و همانا روز قیامت پاداش‌های‌تان بطور کامل به شما داده می‌شود، پس هر که از آتش (دوزخ) دور داشته شد و به بهشت در آورده شد، قطعاً رستگار شده است و زندگی دنیا چیزی جز مایه فریب نیست».

س: وقتی خداوند متعال انسان را با استواری خلق نمود و جسد او را در بهترین شکل قرار داد، آیا برای جسد توشه‌ای قرار داد؟ آن چیست؟

ج: بله برای انسان توشه‌ای است که بی‌نیاز از آن نیست و اگر از آن احساس بی‌نیازی نماید، از گرسنگی و تشنگی می‌میرد و آن عبارت است از: غذا و نوشیدنی‌ای که خداوند با دادن آن به ما بر ما منت نهاد: ﴿فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا﴿٣٠﴾ وَفَـٰكِهَةً وَأَبًّا﴿٣١﴾ مَّتَـٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَـٰمِكُمْ﴿٣٢﴾﴾ [عبس: ۲۴-۳۲] «پس انسان باید به غذای خود بنگرد. بی‌گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم. سپس زمین را به نیکی شکافتیم. آنگاه در آن دانه(های فراوان) رویاندیم و انگور و سبزی (بسیار) و زیتون و نخل و باغ‌هایی (انبوه و) پر درخت و (انواع) میوه و علوفه (پدید آوردیم). (همه‌ی این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایان‌تان است». پس حمد و فضل تماما از آن اوست.

س: آیا در توشه‌ی جسم، نقص و کاستی است که خداوند از نعمت‌های نافع و حلال خود به ما نداده باشد؟

ج: الله تعالی فضایل و نعمت‌های بی‌شماری به ما داده است؛ نعمت‌هایی که جز خداوند متعال، کسی را یارای شمردن آن‌ها نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَـٰهِرَةً

وَبَاطِنَةً﴾ [لقمان: ۲۰] «آیا ندیدید که الله آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است؛ مسخر شما کرده است و نعمت‌های خود را آشکار و پنهان (بطور فراوان) بر شما ارزانی داشته است؟!».

پس اسباغ به معنی «اتمام» و «ایساع» است، یعنی بر شما تمام کرده و گسترانده است، همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾﴾ [إبراهيم: ٣٤] «و از هرچه از او خواستید به شما ارزانی داشت و اگر (بخواهید) نعمت(های) الله را بشمارید، نمی‌توانید آن را بشمارید، بی‌شک انسان ستمگری ناسپاس است».

س: آیا روح نیز توشه و زادی دارد؟ توشه آن چیست؟

ج: بله؛ روح نیز توشه و زادی دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩٧﴾﴾ [البقرة: ١٩٧] «و توشه برگیرید که بهترین توشه پرهیزگاری است و ای خردمندان، از من بترسید». توشه‌ی روح، عبادت و تقوای الله تعالی و اتباع فرمان الله و رسولش و باز آمدن از نواهی ایشان می‌باشد؛ خداوند متعال حاجیان را فرمان داده است که برای سفر خود توشه برگیرند و بی‌توشه به سفر نروند، سپس آن‌ها را از بهترین توشه یعنی تقوا برای سفر آخرت، آگاه کرده است. توشه روح مهمتر است زیرا برای آخرت جاویدان باقی می‌ماند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾﴾ [الأعلى: ١٦-١٧] «بلکه شما (مردم) زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح می‌دهید. درحالی‌که آخرت بهتر و پاینده‌تر است».

س: آنگاه که خداوند متعال با دادن توشه‌ی جسم بر ما منت نهاد و از هر آنچه خواستیم به ما داد و نعمت خود را بر ما تمام کرد، آیا ممکن است در توشه‌ی روح که مهم‌تر از توشه‌ی جسم است، نقصی وجود داشته و راه رسیدن به آن دشوار باشد؟!

ج: طبعا چنین چیزی ممکن نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا ۚ﴾ [المائدة: ٣] «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم.» امکان ندارد توشه‌ی روح سخت به دست آید و با نقص و کاستی همراه باشد؛ آنکه جسد را استوار نمود و توشه‌ی آن را به کامل‌ترین شکل به او داد و آنچه در دریا و خشکی است، رام ما کرد و نعمت خود را بر ما کامل نمود، حق و عدلش

ایجاب می‌کند که توشه‌ی روح کامل‌تر از توشه‌ی جسم باشد، زیرا روح جاویدان است و مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

از این‌رو خداوند متعال بهترین کتاب‌هایش را به زبان عربی آشکار برای این امت مبارک فرستاد و بهترین پیغام آوران خود را فرستاد - که بر او و تمامی پیامبران برترین درودها و کامل‌ترین سلام‌ها باد - و خداوند دین خود را کامل کرد تا آنکه کافران از آن ناامید شدند.

در قرآن کریم ده‌ها آیه برای اثبات اینکه قرآن توشه‌ی روح است و نوری است که خداوند متعال به وسیله‌ی آن هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند و امکان خاموش کردن این نور نیست، آمده است:

﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۗ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعَٰلَمِينَ١٠٨﴾ [آل عمران: ۱۰۸] «این‌ها آیات الله است که آن را به حق بر تو می‌خوانیم و الله (هیچگاه) ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد».

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا٩﴾ [الإسراء: ۹] «بی‌شک این قرآن، به راهی که آن استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که برای آن‌ها پاداش بزرگی است».

﴿قَدۡ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنۡ أَبۡصَرَ فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ عَمِيَ فَعَلَيۡهَاۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ١٠٤﴾ [الأنعام: ۱۰۴] «(ای پیامبر به مشرکین بگو:) (دلائل و) بینش‌هایی از (جانب) پروردگارتان برای شما آمد، پس کسی‌که ببیند، به (سود) خود اوست و کسی‌که (از دیدن آن چشم بپوشد و) نابینا شود، پس به زیان خود اوست و من (مراقب و) نگهبان شما نیستم».

﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا٥٤﴾ [الكهف: ٥٤] «و به راستی در این قرآن، هرگونه مثلی برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد».

س: با این همه، دلیل انحراف عده‌ای از عقاید روشن موجود در قرآن چیست؟ آیا دلیل آن به قرآن بر می‌گردد یا به قلب‌های این منحرفین؟

ج: هرکس از حق روی برگرداند، دلیل این روی‌گردانی به قلب خودش بازمی‌گردد نه کتاب الله تعالی؛ خداوند سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَٰلِغَةُ ۖ فَلَوْ شَآءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾﴾ [الأنعام: ١٤٩] «بگو: «دلیل رسا (و قاطع) از آنِ الله است، پس اگر می‌خواست همه‌ی شما را هدایت می‌کرد».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾﴾ [محمد: ٢٤] «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌های‌شان قفل‌هاست؟!».

س: چرا قلب‌های این افراد پذیرای حق نیست و صفات آن‌ها چیست؟

ج: اسباب و عوامل بسیاری این افراد را از قبول حق دور کرده است و قلوب آن‌ها را منکر حق نموده است و سبب شده قلب‌های آن‌ها به روی حق و حقیقت بسته بماند و حق را در خود جای ندهد که مهم‌ترین آن‌ها همان است که خداوند دانای با حکمت در کتابش در رابطه با این افراد ذکر کرده است و اوصاف و اسرار آن‌ها را بیان نموده است و در این مورد ده‌ها آیه آمده است که ما بخشی از آن را تنها برای روشن شدن مطلب بیان می‌داریم:

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَإِن يَرَوْا۟ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا۟ بِهَا وَإِن يَرَوْا۟ سَبِيلَ ٱلرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا۟ سَبِيلَ ٱلْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا۟ عَنْهَا غَٰفِلِينَ ﴿١٤٦﴾﴾ [الأعراف: ١٤٦] «بزودی کسانی را که به ناحق در روی زمین تکبر می‌ورزند، از آیات خود باز می‌دارم و اگر هر (معجزه و) نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند، آن را در پیش نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را بر می‌گزینند، این بدان (خاطر) است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلْكُفْرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِأَفْوَٰهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ ۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُوا۟ ۛ سَمَّٰعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ ۖ يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ مِنۢ بَعْدِ مَوَاضِعِهِۦ ۖ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَٱحْذَرُوا۟ ۚ وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتْنَتَهُۥ فَلَن تَمْلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمْ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ۚ لَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْىٌ ۖ وَلَهُمْ فِى ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾﴾ [المائدة: ٤١] «ای پیامبر! کسانی‌که در (راه) کفر شتاب می‌کنند، تو را اندوهگین نسازند، (چه) از کسانی‌که به

زبان‌شان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آن‌ها ایمان نیاورده است و (چه) از کسانی‌که یهودی هستند؛ گوش سپردگان به دروغند و برای گروهی که نزد تو نیامده‌اند (برای جاسوسی) گوش فرا می‌دهند، آن‌ها سخنان (خدا) را از جایگاه‌شان تحریف می‌کنند و (به یکدیگر) می‌گویند: «اگر این (حکم تحریف شده) به شما داده شد، پس بپذیرید و اگر آن به شما داده نشد (از او) دوری کنید» و هرکس که الله گمراهی‌اش را خواسته باشد، هرگز در برابر الله برای او اختیار نداری (و نمی‌توانی از او دفاع نمایی) آن‌ها کسانی هستند که الله نخواسته است که دل‌های‌شان را پاک کند، برای آنان در دنیا رسوایی و در آخرت برای‌شان عذاب بزرگی است».

﴿وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا صُمّٞ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَٰتِۗ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٣٩﴾ [الأنعام: ۳۹] «و کسانی‌که آیات ما را تکذیب کردند، کر و لال هستند (از شنیدن حق و گفتن حق و) در تاریکی‌هایی قرار دارند، هرکس را الله بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد، او را بر راه راست قرار خواهد داد».

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُۚ إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُواْ ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ ٣٠﴾ [الأعراف: ۳۰] «گروهی را هدایت نمود و گروهی (دیگر) گمراهی بر آن‌ها محقق (و ثابت) گشت، زیرا آن‌ها شیطان‌ها را به جای (الله)، سرپرست (و دوستان خویش) برگزیدند و گمان می‌کنند که آنان هدایت یافته‌اند».

﴿فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٠﴾ [القصص: ۵۰] «پس اگر (این سخن) تو را نپذیرفتند، بدان که آن‌ها فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و گمراه‌تر از آن کس که هوای نفس خویش را بدون (هیچ) هدایتی از (سوی) الله پیروی می‌کند، کیست؟! بی‌گمان الله گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ٢١ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢ وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرٗا لَّأَسۡمَعَهُمۡۖ وَلَوۡ أَسۡمَعَهُمۡ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣﴾ [الأنفال: ۲۱-۲۳] «و مانند کسانی نباشید که گفتند: «شنیدیم» حال آنکه آنان نمی‌شنیدند. همانا بدترین جنبندگان نزد الله، (افراد) کر و لالی هستند که نمی‌اندیشند. و اگر الله خیری در آن‌ها می‌دانست، قطعاً به آنان می‌شنواند و اگر (هم با این حال) به آنان می‌شنواند، باز روی می‌گرداندند و اعراض (و سرپیچی) می‌کردند».

پس اگر خداوند متعال از کسی خشمگین شود، بصیرت او را از وی می‌گیرد، بلکه عمل بدش را برای او زیبا جلوه می‌دهد و آن را نیک می‌پندارد و این از خطرناک‌ترین انواع استدراج ربانی است.

خداوند متعال به چنین افرادی ظلم نکرده است، بلکه خودشان به خود ظلم می‌کنند، زیرا بیم دهنده و دلیل نزد آن‌ها آمد تا به حق گروند، اما آن‌ها از گمراهی خود باز نیامدند و چیزی جز گمراهی را پذیرا نشدند و این کبر و نپذیرفتن حق است.

از جمله استدراج ربانی نسبت به این متکبران، بدون اینکه بدانند، عبارت است از:

﴿وَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ وَبَيۡنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا ٤٥ وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا ٤٦﴾ [الإسراء: ٤٥-٤٦] «و (ای پیامبر!) هنگامی‌که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی‌که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم و بر دل‌های‌شان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا آن را در نیابند و در گوش‌های‌شان سنگینی (می‌گذاریم که نشنوند) و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آن‌ها با نفرت پشت می‌کنند (و می‌گریزند)».

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعۡرَضَ عَنۡهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتۡ يَدَاهُۚ إِنَّا جَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۖ وَإِن تَدۡعُهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ فَلَن يَهۡتَدُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا ٥٧﴾ [الكهف: ٥٧] «و چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به آیات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن روی گرداند و آنچه را با دست‌های خود پیش فرستاده است، فراموش کند؟! ما بر دل‌های آنان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا نفهمند و در گوش‌های‌شان سنگینی (قرار داده‌ایم) و اگر آن‌ها را به سوی هدایت بخوانی، پس هرگز هدایت نمی‌شوند».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ ٤﴾ [النمل: ٤] «بی‌گمان کسانی‌که به آخرت ایمان نمی‌آورند، اعمال‌شان را برای آن‌ها زینت داده‌ایم، پس آن‌ها سرگردان می‌شوند».

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ كَذَٰلِكَ يَجۡعَلُ ٱللَّهُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٢٥﴾ [الأنعام: ١٢٥] «پس هرکس را که الله بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (قبول) اسلام می‌گشاید و هرکس را که بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که

گویا به آسمان بالا می‌رود، این چنین الله پلیدی را بر کسانی‌که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد».

انسان مورد استدراج واقع نمی‌شود مگر از کسانی باشد که از حدود الهی تجاوز نموده و مرتکب ظلم شده است و حق بر وی عیان گشته است و با این همه آن را انکار نموده است؛ این انسان حق را می‌داند، اما با آن مخالفت می‌کند و فراموشش می‌کند و لج بازی می‌نماید و از هوی و هوس خود پیروی می‌کند یا از جمله‌ی کسانی است که خباثت را در درون خود مخفی کرده است و خداوند متعال آن را ظاهر نمی‌کند، چنین شخصی بر همین رویه ادامه می‌دهد و توبه نمی‌کند، یا اینکه از مردم پنهان می‌کند اما از خداوند متعال نه؛ به خصوص کسانی که آیات الهی را به بهایی اندک می‌فروشند و اگر مکر خداوند متعال نسبت به ماکرین نبود، زمین سراسر فاسد می‌گشت و ظلم و ستم عمومی و بزرگ می‌شد، پس در آن، هم نفع و فایده است و هم اصلاح و مجازاتی است برای لجبازان و گردن فرازان و هم رحمتی است برای پندپذیران و نشانه و عبرتی برای سرکشان است.

استدراج شکلی از اشکال مکر ربانی پروردگار حکیم است و این صفتی است ممدوح که در رابطه با خداوند متعال، هیچ ذم و نکوهشی در آن نیست؛ لذا جایز نیست بگوییم: «خداوند ماکر است»، بلکه باید بگوییم: خداوند در برابر مکرکنندگان و حیله گران، چاره‌جویی می‌کند، پس این صفت را در جایگاه و مقامی ذکر می‌کنیم که مدح و ستایش است، همچون این کلام الهی:

﴿وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ٣٠﴾ [الأنفال: ۳۰] «آن‌ها چاره و مکر می‌اندیشیدند و الله (هم) تدبیر می‌کرد و الله بهترین (چاره‌جویان و) تدبیرکنندگان است».

﴿وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ٥٠﴾ [النمل: ۵۰] «و آن‌ها (برای قتل صالح و پیروانش) حیله و نیرنگی به کار بردند و ما (نیز) حیله و تدبیری (برای هلاک آن‌ها و نجات صالح و پیروانش) درنظر گرفتیم، درحالی‌که آن‌ها نمی‌دانستند».

از جمله داستان‌های واضح و روشن قرآن در ارتباط با استدراج، داستان فرعون است که پس از دیدن خوابی، مکر و حیله می‌کند و کودکان بنی‌اسراییل را {از} دم تیغ می‌گذراند، تا در میان آن‌ها کسی نباشد که تخت پادشاهی و حکومت او را تهدید نماید و ساقط کند؛ پس الله تعالی با قدرت خود فرعون را چنان مسخر نمود که در قصر خود به پرورش کسی بپردازد که تاج و تخت و مملکت او را نابود می‌کند و آن

شخصیت کسی نبود جز پیامبر الله موسی علیه السلام؛ پاک و منزه است الله تواناِی مقتدرِ داناِی خبیر و تنها تعداد اندکی از بندگان الله می‌اندیشند.

یکی دیگر از نمونه‌های میدانی استدراج را می‌توان در رفتار دانشمندان اتمی و نیز متخصصین غیر مسلمان در علوم سخت و پیچیده مشاهده کرد؛ عالم هندی متخصص در یک رشته بسیار پیچیده و سخت که مسائل علمی دشواری را بخوبی درک نموده است و می‌فهمد که هر کسی را یارای درک آن‌ها نیست، اما با این همه گاو می‌پرستد و در برابر گاو، خود را بر زمین می‌اندازد و سینه‌خیز بسوی او می‌رود؛ این عمل شکلی از اشکال عبادی آن‌ها و سبب تقرب و نزدیکی آن‌ها به گاو است؛ و با ادرار گاو تبرک می‌جوید و از ادرارش به صورت خود می‌کشد و دستانش را بر بدن او می‌کشد تا از او راضی شود؛ آری این دانشمند، صاحب عقلی قوی است، اما قلب او پلید و مریض است!!.

حال و وضع کسی که برای خداوند متعال شریک و فرزند قائل است یا برای خورشید، ماه، درخت، سنگ و قبری که می‌گویند قبر فلان بن فلان و مرقد یکی از خفتگان است، سجده می‌کند نیز همانند همان گاو پرست می‌باشد؛ چنین فردی الله متعال را که نه او را چُرت می‌گیرد و نه خواب، زنده و پابرجاست و هرگز نمی‌میرد، کنار می‌نهد و به کسی تقرب می‌جوید که مرگ، کار او را تمام کرده است و توان دیدن و شنیدن ندارد و اگر بر فرض هم ببیند و بشنود، نیز مالک پوست هسته‌ی خرمایی برای او نیست!.

این دانشمند آیات ثابت و محکم الهی را می‌بیند و می‌شنود، آیاتی که حق را بیان کرده است و همه چیز به آن ایمان دارند، حتی حیوانات و حشرات و جمادات نیز پروردگار خود را می‌شناسند و با او چیزی را شریک نمی‌گردانند و بر اساس فطرت خود، خداوند را به یگانگی می‌شناسند و از تسبیح گویان هستند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾﴾ [الإسراء: ٤٤] «و هیچ چیز نیست مگر آنکه به ستایش او تسبیح می‌گوید و لیکن شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید، بی‌گمان او بردبار آمرزنده است».

ما هیچ انسانی را ندیده‌ایم که حیوان و یا حشره‌ای را به کفر و شرک متهم نماید، این درحالی است که انسان‌هایی را می‌بینیم که به الله تعالی کفر و شرک می‌ورزند که الله تعالی به آن‌ها عقل داده است و اموری را به الله تعالی نسبت می‌دهند که حیوانات

بی‌عقل نیز به خداوند متعال نسبت نمی‌دهند؛ بدطینتی و پلیدی قلب‌های این عده از انسان‌ها، آن‌ها را به این حد رسانده است؛ این درحالی است که می‌بینیم یک شخص بی‌سواد و نابینا که نه توان نوشتن دارد و نه توان خواندن و بلکه توان حل کوچک‌ترین مسائل ریاضی را ندارد، از قلبی با فطرت سلیم برخوردار است و الله تعالی را عبادت می‌کند و چیزی را با او شریک نمی‌گرداند، خدای تعالی را بخاطر نعمت‌هایش شکر می‌گوید و برای او رکوع و سجده می‌کند و برای برطرف نمودن نیازهای خود در اموری که جز الله متعال قادر به برآورده نمودن آن‌ها نیست، جز الله را به فریاد نمی‌خواند.

س: آیا خداوند چنین روی گردانانی را هدایت کرده است و یا آن‌ها را به تدریج بسوی ضلالت و گمراهی می‌کشاند؟!

ج: الله تعالی با زیبا جلوه دادن عمل بدشان در نظر آن‌ها و تزیین گمراهی‌شان، آن‌ها را گام بگام بسوی گمراهی می‌برد، دلیل آن نیز این آیه است: ﴿فَذَرْنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ ۖ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ ۚ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾﴾ [القلم: ٤٤-٤٥] «پس (ای پیامبر) مرا با آن کسی‌که این سخن (قرآن) را تکذیب می‌کند واگذار، ما آنان را از آنجایی که نمی‌دانند بتدریج خواهیم گرفت و به آن‌ها مهلت می‌دهم، بی‌گمان مکر (و تدبیر) من استوار (و محکم) است».

آنچه خداوند متعال در مورد این روی گردانان بیان داشته است، همچون سخنی نیست که در مورد کسانی بیان داشته که مطیع و پیرو هستند؛ خداوند متعال در مورد کسانی که راه اطاعت و پیروی را در پیش می‌گیرند، فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٨﴾﴾ [الزمر: ١٨] «(همان) کسانی‌که سخن(ها) را می‌شنوند، پس (از) نیکوترین آن پیروی می‌کنند، آن‌ها کسانی هستند که الله هدایت‌شان کرده است و آن‌ها خردمندانند.»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا۟ زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَىٰهُمْ تَقْوَىٰهُمْ ﴿١٧﴾﴾ [محمد: ١٧] «و کسانی‌که هدایت یافته‌اند (الله) بر هدایت‌شان افزود و به آنان پرهیزگاری عطا فرمود». لذا میان این دو فاصله‌ی بسیار است، پس همین جا توقف نما و بیندیش.

خداوند دانایِ حکیم است، او چیزهایی می‌داند که ما نمی‌دانیم، وقتی هدایت نماید، آن حق است و فضل و بخششی از جانب او می‌باشد و آنگاه که گمراه کند، آن

نیز حق، مجازات و عین عدالت است؛ اگر تمامی اهل آسمان‌ها و زمین برای هدایت شخصی که خداوند او را گمراه کرده است، گرد آیند، بدون خواست الله تعالی توان هدایت او را ندارند، همچنین اگر تمامی اهل آسمان‌ها و زمین گرد هم آیند تا کسی را که خداوند هدایت کرده و ثابت قدم نموده است، گمراه کنند، هرگز نخواهند توانست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا ١٧﴾ [الکهف: ۱۷] «هرکس را هدایت کند، پس او هدایت یافته (واقعی) است و هر که را گمراه کند، سرپرست و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت». اگر خداوند متعال بخواهد فرد گمراه یا کسی را که در معرض استدارج قرار گرفته است، به نیکویی (به هدایت) بازگرداند، قلبش را برای پذیرش حق می‌گشاید و حجاب از بینش او برداشته و تعصبش را نسبت به مذهب گمراهی که در آن بوده است، از بین می‌برد تا به کاروان رستگاران بپیوندد و جز الله تعالی کسی قادر بر این امر نیست، خداوندی که یگانه است و مالک تمامی قلب‌ها با رازها و محتویات آن است؛ پس ناگزیر باید صادقانه و با محبت به سوی الله متعال بازگردیم و تعصب را کنار بگذاریم، تا اینکه قلب‌ها به اذن خداوند هدایت شوند. پاک و منزه است پروردگاری که هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد؛ کسی که این کار را انجام دهد، اولین گام را در جهت توفیق و هدایت بسوی راه مستقیم الله تعالی برداشته است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ وَأَشَدَّ تَثۡبِيتٗا ٦٦ وَإِذٗا لَّأٓتَيۡنَٰهُم مِّن لَّدُنَّآ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٦٧ وَلَهَدَيۡنَٰهُمۡ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ٦٨﴾ [النساء: ٦٦-٦٨] «و اگر اندرزهایی که به آنان داده می‌شود انجام می‌دادند، برای آن‌ها بهتر بود و (برای ایمان‌شان) استوارتر بود و در این‌صورت از جانب خود پاداش بزرگی به آن‌ها می‌دادیم و به راه راست، هدایت‌شان می‌کردیم».

س: چگونه انسان بفهمد که در معرض استدراج است یا نه؟

ج: ممکن نیست کسی که در معرض استدراج است، وضعیت خود را درک کند؛ این تصور حماقت است که انسان با قدرت خود می‌تواند استدراج الله تعالی نسبت به خودش را کشف کند، زیرا لازمه‌ی استدراج مخفی بودن آن است؛ بلکه برای چنین فردی وضعیتی که در آن است زینت داده می‌شود چنانکه تصور استدراج را هم نمی‌کند، به این‌صورت که اندیشه اشتباه او نسبت به نصوص واضح و روشن نیک جلوه داده می‌شود و نسبت به آن افکار تعصب خواهد داشت و گمان می‌کند عقیده و عمل

زشت او صحیح و درست است؛ از جمله دلایل واضح در این مورد: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنًا ۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ ۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٨﴾ [فاطر: ۸] «آیا کسی‌که کردار بدش برای او آراسته شده است، پس آن را نیک (و زیبا) می‌بیند (همانند کسی است که چنین نیست؟) پس بی‌گمان الله هرکس را که بخواهد گمراه می‌سازد و هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند، پس نباید که جانت به خاطر شدت تأسف (و حسرت) بر آنان از بین برود، بی‌شک الله به آنچه انجام می‌دهند داناست».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الكهف: ١٠٣-١٠٤] «(ای پیامبر!) بگو: آیا شما را به زیان‌کارترین (مردم) در کارها، خبر دهیم. کسانی‌که تلاش و کوشش‌شان در زندگی دنیا تباه و ضایع شده است و با این حال گمان می‌کنند که کار نیک انجام می‌دهند».

این امری نگران‌کننده است که باعث می‌شود آنکه از عذاب خداوند متعال می‌ترسد، خود را مورد محاسبه قرار دهد و خویشتن را بر قرآن عرضه کند و با تلاش در راستای پیروی از مرضیات خداوند که در کتابش بیان نموده است، میان خود و خداوند را اصلاح کند تا خداوند متعال او را هدایت نماید و بینش و بصیرتش را برای پذیرفتن حق به تمام و کمال منور نماید؛ این درحالی است که عده‌ی دیگری خود را تزکیه کرده و بر این باورند که آن‌ها دورترین مردم از این مهم هستند؛ این‌ها همان کسانی هستند که در معرض استدراج می‌باشند و غفلت و تزکیه و پاک شمردن خودشان، بزرگ‌ترین دلایل و نشانه‌های استدراج آن‌هاست.

س: آیا ما ملزم به پیروی از قرآن و ترک تمامی مواردی هستیم که با آن مخالف است؟

ج: بله ما ملزم به پیروی از قرآن هستیم و اگر مسأله و یا عبادتی را آموخته‌ایم و یا از پدران خود به ارث برده‌ایم که مخالف با قرآن است، باید آن را کنار نهاده و ترک کنیم و از قرآن پیروی کنیم و بدون اینکه تردیدی در خود راه دهیم، از خداوند متعال و رسولش اطاعت نماییم، خداوندی که به ما فرمان داده است: ﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥﴾ [الأنعام: ۱۵۵] «و این (قرآن) کتابی است پُر برکت که ما نازل کردیم، از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید، تا مورد رحمت قرار گیرید» و

به این ترتیب به حق بازگردیم و از خداوند متعال بخواهیم از اشتباهات ما درگذرد و بسوی او توبه نماییم، بلکه ابتدا بر ما واجب است فساد و تباهی را که در حق خود روا داشتیم، اصلاح نماییم و جبران کنیم سپس به جبران این فساد در حق کسانی بپردازیم که تحت امر ما بودند و بخاطر فهم اشتباه ما به اشتباه افتادند، پس حق را به دیگران نیز بیاموزیم تا از زمره‌ی کسانی شویم که خداوند متعال آن‌ها را ستوده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٤٦﴾ [النساء: ١٤٦] «مگر آنان که توبه کردند و جبران و اصلاح نمودند و به الله تمسک جستند و دین خود را برای الله خالص گرداندند، پس اینان با مؤمنان خواهند بود و الله به زودی مؤمنان را پاداش بزرگی خواهد داد».

س: آیا عدالت پروردگار این است که در زندگانی دنیا همه کارهای بندگانش را بشمارد و به حساب آورد و در روز قیامت، روزی که در آن نه توبه‌ای پذیرفته می‌شود و نه عذری، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾[1] دقیقا به حساب آن‌ها رسیدگی کند؛ اما با این وجود، یکی از اصول اسلام را به صراحت در قرآن بیان نکند؟ بخصوص که مجازات انکار این اصل حرام بودن بهشت بر منکر آن باشد و جایگاه وی آتش باشد؟! آیا واقعا این عدالت است؟؟؟

ج: هرگز چنین چیزی ممکن نیست و چنین تصور و باوری سوءظن به پروردگار است و سوءظن به خداوند کفر است، پناه بر خدا؛ الله تعالی به اندازه‌ی ذره‌ای نیز بر کسی ظلم نمی‌کند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةٗ يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٤٠﴾ [النساء: ٤٠] «بی‌گمان الله به اندازه‌ی ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر کار نیکی باشد، آن را دو چندان می‌کند و از نزد خود، پاداش بزرگی عطا می‌کند». و خداوند متعال بسوی بهشت فرامی‌خواند؛ می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥﴾ [یونس: ٢٥] «و الله به سرای سلامتی (= بهشت) دعوت می‌کند و هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند». و

[1]- [الأنبياء: ٤٧] «و (ما) در روز قیامت ترازوهای عدل را می‌نهیم، پس به هیچکس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر (عملی) به مقدار سنگینی یک دانه‌ی خردل باشد، آن را (به حساب) می‌آوریم و حسابرسی ما کافی است».

در صدها آیه ما را از عذاب دردناک خود برحذر می‌دارد، از جمله: ﴿فَأَنذَرۡتُكُمۡ نَارٗا تَلَظَّىٰ ١٤﴾ [اللیل: ١٤] «پس من شما را از آتشی شعله‌ور بیم دادم».

بنابراین امکان ندارد خداوند متعال اموری چون سلام دادن، واجب بودن جواب سلام بر مسلمان، مسایل حیض و نیز شیرخوارگی، طلاق و عده را به صورت دقیق ذکر نموده باشد و با وضوح و روشنی و بدون شبهه در کتاب عزیزش به رعایت آن‌ها توصیه نماید، اما اصل و یا رکنی از ارکان مهم اسلام را به صراحت بیان نکرده باشد؛ به صراحت و روشنی که برای هیچ عاقلی امکان انکار آن وجود نداشته باشد حتی اگر از کسانی باشد که نه توان خواندن دارد و نه نوشتن؛ زیرا همه‌ی مردم چه علما و چه عوام در روز قیامت محاسبه خواهند شد.

س: وقتی قرآن دارای چنین جایگاه والایی است و مسؤولیت ما نسبت به آن نزد خداوند متعال چنان بزرگ است، آیا امکان دارد چیزی بدان نسبت داده شود و بدان افترا بسته شود که از آن نیست، چه این تحریف با اضافه نمودن مطلبی به قرآن باشد یا با تبدیل و دگرگونی در آن؛ و به این ترتیب برخی از معانی قرآن از بین برده شود و امت پس از آن گمراه شوند؟! بخصوص که حفظ قرآن یکی از حقوق بندگان بر خداوند است و محمد ﷺ خاتم پیامبران و رسولان است و با وفات ایشان وحی قطع شده و بعد از ایشان هیچ رسول و کتاب آسمانی نخواهد آمد؟!

ج: به هیچ عنوان چنین چیزی ممکن نیست و خداوند به بندگان خود اطمینان داده است که خود حافظ کتاب خویش از هرگونه تحریفی است، آیا روشن‌تر و درست‌تر از این کلام الهی وجود دارد که به صراحت می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ٩] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم». بدیهی است که حفظ و نگهداری قرآن، همه جانبه است، هم کمال قرآن را شامل می‌شود و هم ترتیب و نظم آن را؛ و امکان ندارد خداوند متعال قرآن را از یک جهت از تحریف حفظ نماید، اما از سویی دیگر آن را رها نماید و دچار تبدیل و دگرگونی شود، زیرا تبدیل نیز از مصادیق تحریف و افترا است.

پس به هیچ عنوان امکان افترا بستن بر قرآن وجود ندارد و دلیل آن این آیه است که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٧﴾ [یونس: ٣٧] «و (سزاوار) نیست این قرآن، به دروغ (بدون وحی الهی) به الله نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق‌کننده

چیزی است که پیش از آن (نازل شده) است و بیان و تفصیل (آن) کتاب است، شکی در آن نیست، از (جانب) پروردگار جهانیان است». چنانکه در لوح نزد خداوند متعال محفوظ است: ﴿بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ٢١ فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ ٢٢﴾ [البروج: ۲۱-۲۲] «بلکه این قرآن مجید است که در لوح محفوظ (نگاشته شده) است». لذا این کتاب را برای کسانی که کتاب برای آن‌ها نازل شده است و در برابر آن در روز قیامت محاسبه می‌شوند، حفظ می‌کند؛ این کتاب نزد الله تعالی و فرشتگان او در ملأ اعلی بزرگ و از جایگاه والایی برخوردار است و از دسترس شیاطین دور است و آن‌ها قدرت تغییر و یا تبدیل و یا افزدون و کاستن در آن را ندارند، در آن علم غیب و آشکار است و انسان به هیچ عنوان توان تغییر آن را ندارد و اگر بر فرض قایل به امکان تحریف باشیم، چگونه خداوند متعال بندگانش را با وجود شک و تردید در کتابش، محاسبه خواهد کرد، درحالی‌که آنان در میان دو راه قرار دارند که راه سومی در میان نیست، یا بهشت و یا آتش؟!!

اگر قرآن دچار تحریف و یا تبدیل و دگرگونی شده بود، هر فرد گمراهی در روز قیامت در پیشگاه خداوند متعال حجت و عذر و بهانه داشت؛ اما چنین امری هرگز ممکن نیست، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: ١٦٥] «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد و الله پیروزمند حکیم است». از این‌رو خداوند متعال کتابش را از نفوذ هرگونه باطلی به آن، در قالب حذف و اضافه یا تبدیل و هر نوع تحریفی، محافظت نموده است و دلیل آن این آیه است که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: ٤١-٤٢] «و به راستی که آن کتابی ارجمند است. که هیچگونه باطلی نه از پیش روی آن و نه از پشت سر آن، به او راه نیابد، از سوی حکیم ستوده نازل شده است».

اگر بر فرض از قرآن چیزی کاسته شود یا بخشی از آن تبدیل گردد و آیه‌ای جای آیه‌ای دیگر را گرفته باشد در این‌صورت در قرآن کجی می‌باشد؛ این درحالی است که الله متعال می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١﴾ [الکهف: ١] «حمد و سپاس مخصوص الله است که بر بنده‌اش (محمد) کتاب (قرآن) را نازل کرد و هیچ گونه کجی و انحرافی در آن قرار نداد».

دلیل این همه حفاظت این است که قرآن منهج و مصدر و منبع اول تشریع است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ﴾ [المائدة: ٤٨] «و (این) کتاب (= قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم درحالی‌که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیش از آن است و بر آن‌ها شاهد و نگاهبان است، پس به آنچه الله نازل کرده است در میان آن‌ها حکم کن و از هوی و هوس‌های آنان به جای آنچه از حق که به تو رسیده است، پیروی نکن».

پس از همه‌ی این‌ها، آیا این تصور درست است که بعد از وفات پیامبر ﷺ مردمانی آمده و راه و روش امت را که خداوند به عنوان شریعت این امت قرار داده است، تحریف نمودند؟!.

دلیل دیگرِ حفاظت از قرآن این است که قرآن برای جهانیان به عنوان بیم‌دهنده باقی و جاوید است: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ۝١﴾ [الفرقان: ١] «پر برکت و بزرگوار است کسی‌که فرقان (= قرآن) را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده‌ی جهانیان باشد». براستی چگونه می‌تواند برای انسان‌ها بیم‌دهنده باشد، درحالی‌که تبدیل و تحریف شده است!! و اگر آیه‌ای در جای آیه‌ی دیگر قرار می‌گرفت، خداوند متعال در مورد کتابش نمی‌گفت: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۗ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعَٰلَمِينَ ۝١٠٨﴾ [آل عمران: ١٠٨] «این‌ها آیات الله است که آن را به حق بر تو می‌خوانیم و الله (هیچگاه) ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد». خداوند متعال در این آیه ذکر می‌کند که هر آنچه در قرآن است، حق است و اگر قرآن بازیچه‌ی دست تحریف‌گران قرار گرفته بود، الله عزوجل این آیه و آیات مشابه با آن را که در قرآن بسیار است، ذکر نمی‌کرد؟!!

درنتیجه قرآنی که ما در اختیار داریم از ابتدا تا انتها، همان قرآنی است که بر پیامبر ﷺ نازل شد.

کسی که قرآن را برای پیامبر خود جمع کرده است، خداوند متعال است و دلیل آن این آیه است: ﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ۝١٧﴾ [القيامة: ١٧] «مسلماً جمع‌آوری و خواندن آن بر (عهده) ماست». درنتیجه امکان ندارد کسی (هرکس که باشد) در قرآن کریم تغییر و تبدیل ایجاد کند، به دلیل کلام واضح و مبرهن خداوند متعال به اهل

باطل: ﴿وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ﴾ [الکهف: ۲۷] «و آنچه از کتاب پروردگارت به سوی تو وحی شده است، تلاوت کن. هیچ کسی نمی‌تواند سخنان پروردگارت را دگرگون سازد».

پس قرآن در ذات خود و از هر جهت معجزه است و اخبار و احکام آن شایسته و مناسب هر زمان و مکانی می‌باشد و در بر دارنده‌ی تمامی جوانب زندگی انسان است و تغییر نکرده است و مؤمنان را خسته و ملول نمی‌گرداند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ١٧﴾ [الشوری: ۱۷] «الله کسی است که کتاب و میزان را به حق نازل کرد و تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد!».

طباطبایی عالم معروف شیعه در تفسیر «المیزان» پیرامون کلمه‌ی «المیزان» در این آیه می‌گوید: «میزان ابزاری است که با آن اشیاء را وزن و اندازه می‌کنند و به قرینه‌ی ذیل آیه، مراد از آن دینی است که در بر دارنده‌ی کتاب است و عقاید و اعمال بر مبنای آن وزن می‌شود و فرد بر اساس آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد و جزای روز قیامت بر مبنای آن تعیین می‌شود، پس میزان عبارت است از دین با تمامی اصول و فروع آن و این کلام الهی مؤید آن است: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ﴾ [الحدید: ۲۵] «به راستی که پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (عدالت) نازل کردیم. تا مردم به عدالت قیام کنند». (پایان نقل قول)

از بزرگ‌ترین دلایل روشن و واضح حفظ قرآن از تحریف، این است که خداوند ابتدا آن را در قلب پیامبرﷺ قرار داد، پیامبری که قرآن را از خداوند دانایِ حکیم دریافت نمود: ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥ وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٩٦﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۶] «و همانا این (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانیان است. روح الامین (= جبرییل) آن را فرود آورده است. بر قلب تو، تا از هشدار دهندگان باشی. (آن را) به زبان عربی روشن (نازل کرد) و همانا (توصیف) آن در کتاب‌های پیشینیان (نیز آمده) است».

به همین ترتیب اصحاب رسول الله و مومنان پس از ایشان قرآن را به صورت متناوب سینه به سینه حفظ نمودند و میلیون‌ها انسان در مشرق و مغرب نسل به نسل

آن را منتقل نمودند چنانکه امکان تحریف آن وجود ندارد، زیرا قرآن در سینه‌های آن‌ها محفوظ است و با تواتر صحیح و غیر منقطع با تمامی قراءات معلوم و معروف آن از پیامبرﷺ، به اتفاق تمامی امت اسلامی، آن را همانگونه که از پیامبر دریافت کردند نقل کرده‌اند و دلیل آن این آیه است: ﴿وَمَا كُنتَ تَتْلُواْ مِن قَبْلِهِۦ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ۝٤٨ بَلْ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٤٩﴾ [العنکبوت: ٤٨-٤٩] «و تو (هرگز) پیش از این (قرآن) هیچ کتابی را نمی‌خواندی و با (دست) راست خود چیزی نمی‌نوشتی، اگر چنین بود، باطل گرایان به شک (و تردید) می‌افتادند. بلکه آن (قرآن) آیات روشنی است که در سینه‌ی کسانی‌که دانش داده شده‌اند، جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند».

بدیهی است که اگر امروز و در این برهه از زمان، شخصی کلمه و یا حرفی را بر آیه‌ای از آیات قرآن بیفزاید، تحریف او برای همگان نمایان می‌باشد، چه رسد به زمان خیر القرون؛ یعنی در زمان نبوت و صحابه‌ی متقی پیامبر و تابعینی که پس از ایشان آمدند. در نتیجه اگر حرفی از حروف قرآن در هر زمانی دچار تبدیل و تحریف شود، آشکار و نمایان می‌گردد.

از قوی‌ترین دلایل حفظ قرآن کریم از تحریف و بازیچه شدن، این است که خداوند متعال آن را یک‌دفعه و به یک‌باره نازل نکرده است، چنانکه تورات و انجیل را یکباره نازل کرد، بلکه آیات آن را در طول بیست و سه سال زمان رسالت خاتم پیامبران نازل کرد تا اینکه در پی حوادثی که پیامبر با آن‌ها مواجه می‌شد، اندک اندک در قلب‌های مؤمنان رسوخ کند و به این شیوه، آیات قرآن در قلب‌ها و نیز عقل‌ها رسوخ نماید و همراه با حوادث و اموری که خدای تعالی مقدر کرده بود، تثبیت شود؛ چنین است که می‌بینیم بسیاری از آیات قرآن کریم دارای شأن نزول هستند و این از موجه‌ترین دلایل حفظ و رسوخ قرآن کریم است و دلیل آن این آیه است که می‌فرماید: ﴿وَقُرْءَانٗا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٖ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلٗا ۝١٠٦﴾ [الإسراء: ١٠٦] «و قرآنی که (آیات و سوره‌هایش را) جدا ساختیم تا آن را با درنگ (و تأنّی) بر مردم بخوانی و آن را به تدریج (و کم کم) نازل کردیم».

همچنین همه‌ی ما می‌دانیم که پیامبرﷺ مأمور به پیروی از چیزی بوده است که بر ایشان وحی می‌شد و ایشان اولین عالم به آن بوده است که قرآن را به امتش ابلاغ

کرده است و به آنها دستور می‌داد تا از آن پیروی کنند و آن را چنانکه خداوند متعال به ایشان آموخته بود، نیز به مسلمانان تعلیم داد بدون اینکه از پیش خود حتی تصرفی با تقدیم و تاخیر بخش‌هایی از آن داشته باشد و دلیل آن این است: ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [یونس: ۱۵] «و هنگامی‌که آیات روشن ما بر آن‌ها خوانده شود، کسانی‌که به ملاقات ما (در روز قیامت) امید ندارند، گویند: «قرآنی غیر از این بیاور یا آن را تغییر بده». (ای پیامبر!) بگو: «من حق ندارم که آن را از پیش خود تغییر دهم و من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که بر من وحی می‌شود و من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم».

آیا پس از همه این موارد، می‌توان پذیرفت و این امکان را متصور بود که بعد از وفات رسول الله ﷺ فردی بیاید و قرآن را بازیچه نموده و قدرت خداوند متعال و هیبت و شکوه کتاب بزرگش را به تحدی بخواند؟!!

مگر ممکن است خداوند متعال، اهل کتاب را به قرآن بشارت دهد و بعد از آنکه کتاب‌های‌شان تحریف گشت، آن‌ها را به پیروی از آن فرا خواند، اما پس از آنکه ایشان را به قول حق اطمینان داده بود، کسی بیاید و قرآن را تحریف کند: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٦﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶] «ای اهل کتاب، بتحقیق پیامبر ما به سوی شما آمد تا بسیاری از حقایق از کتاب (آسمان) را که کتمان کرده‌اید برای شما روشن سازد و از بسیاری درگذرد، به راستی از جانب الله نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. الله بوسیله‌ی آن کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به فرمان خود آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به راه راست هدایت می‌کند».

پس قرآن از معجزه‌های جاویدان است و برترین کتابی است که خداوند متعال نازل کرده و با حفظ و نگهداری‌اش، این کتاب را از دیگر کتاب‌ها تمیز داده است؛ بنابراین اگر تحریف شود، دین اسلام از بین می‌رود و نور آن خاموش می‌گردد؛ این درحالی

است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ۝٨﴾ [الصف: ۸] «آن‌ها می‌خواهند نور الله را با دهان خود خاموش کنند، ولی الله کامل‌کننده‌ی نور خویش است هرچند کافران خوش نداشته باشند». زیرا قرآن منبع و مصدر اول اسلام است و ماندگاری این دین از تمامی ادیان بیشتر است، زیرا آخرین دین است.

س: حکم کسی که بگوید قرآن تحریف شده و یا دچار تبدیل و یا تغییر گشته است، چیست؟

این سوال متوجه علمای شیعه و سنی می‌باشد؟

ج: تمامی علمای اهل سنت از سلف تا خلف، بدون اختلاف می‌گویند: کسی که در سلامت قرآن شک کند و بر این باور باشد که قرآن دچار تحریف و دست‌کاری شده است و این قرآن همان قرآنی نیست که نازل شده و یا در حرفی از حروف این قرآن مورد اتفاق و اجماع شک کند، به اتفاق کافر است و مخالف امری است که این امت مبارک بر آن اجماع کرده است، بلکه به کفر کسی حکم کرده‌اند که معتقد به کافر بودن کسی نباشد که معتقد به تحریف قرآن است، زیرا کفر فردی که معتقد به تحریف قرآن است، بی‌هیچ شک و تردیدی آشکار است؛ چراکه چنین شخصی آیات روشن الهی را تکذیب کرده است، آیاتی که خداوند متعال به صراحت در قرآن کریم ذکر نموده، خود متکفل حفظ آن‌ها شده است؛ بنابراین هرگاه چنین شخصی وفات کند، غسل داده نمی‌شود، کفن نمی‌شود و بر او نماز جنازه گذارده نمی‌شود و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌گردد، بلکه مسلمانان با اعلان برائت از چنین فردی به خداوند تقرب می‌جویند.

قاضی عیاض می‌گوید: «مسلمانان اجماع دارند قرآنی که در تمامی نقاط دنیا تلاوت می‌شود و به وسیله‌ی مسلمانان در میان دو جلد مکتوب شده است و ابتدای آن ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ و پایان آن ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ است، کلام الله تعالی و وحی او می‌باشد که بر پیامبرش محمدﷺ نازل نموده است و تمام آنچه در آن است، حق است و هرکس با قصد و عامدانه حرفی از حروف آن را کاسته یا بجای آن حرف

دیگری قرار دهد، یا حرفی بر آن بیفزاید که در مصحف مورد اجماع و اتفاق وجود ندارد و بر اینکه آن حرف از قرآن نیست اجماع باشد، چنین شخصی کافر است»[۱].

ابن قدامه در «لمعة الإعتقاد» می‌گوید: «مسلمانان اختلاف ندارند که هرکس سوره یا آیه یا کلمه یا حرفی از قرآن را که میان مسلمانان مورد اتفاق و اجماع است انکار کند، کافر است».

قاضی ابو یعلی می‌گوید: «این قرآن نه دچار تغییر شده است نه تبدیل و نه چیزی از آن کاسته شده و نه چیزی بر آن افزوده شده است و این بر خلاف اعتقاد رافضیان است که می‌گویند: قرآن دچار تبدیل و تغییر شده و نظم و ترتیب آن به هم ریخته است».

همچنین می‌گوید: «قرآن در محضر صحابه ﷺ جمع آوری شده است و آن‌ها بر آن اجماع نمودند و کسی منکر آن نشد و هیچیک از صحابه آن را رد نکرده و عیب و ایرادی بدان وارد ندانسته است و اگر دچار تغییر و یا تبدیل شده بود، باید حداقل از یک صحابی نقل می‌شد که در آن عیب و ایراد وارد کرده است، زیرا معمولا چنین مسائلی پنهان نمی‌ماند؛ و نیز اگر قرآن تغییر و یا تبدیل یافته بود، بر علی ﷺ واجب بود که آن را بیان کند و اصلاح نماید و برای عموم مردم بیان کند که وی موردی را که تغییر یافته بود، اصلاح کرده است، پس وقتی این کار را نکرده است، بلکه آن را قرائت کرده و بدان عمل نموده است، دلالت بر آن دارد که قرآن دچار تبدیل و تغییر نشده است».[۲]

فتوایی از سوی «اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء» در عربستان سعودی صادر شد مبنی بر اینکه: «هرکس بگوید: قرآن حفظ نشده یا دچار تحریف یا نقص شده است، گمراه و عامل گمراهی است، از چنین فردی استتابه (درخواست توبه) می‌شود، پس اگر توبه کرد که خوب وگرنه کشتن وی به عنوان فردی مرتد بر ولی امر واجب است، زیرا اعتقاد و باور و سخن چنین کسی با این کلام الهی به صراحت مخالف می‌باشد: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ۝٩﴾ [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل

۱- الشفا في بيان حقوق المصطفى، قاضی عياض: ۳۰٤/۲.

۲- المعتمد في أصول الدين، ص: ۲۵۸.

کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم» و نیز با اجماع امت مبنی بر حفظ و سلامت قرآن مخالف است.

علمای الأزهر بیانیه‌ای صادر کرده‌اند و در آن مرقوم داشته‌اند که علمای اهل سنت از سلف تا خلف بر کفر آنکه معتقد به تحریف قرآن باشد، اجماع داشتند.

اهل سنت در این رابطه کتاب‌های متنوع، صریح و روشنی نگاشته‌اند، از این جمله است مطالبی که در باب ارتداد در کتاب‌های فقه ذکر کرده‌اند و حکم این مسأله را بیان داشته‌اند و از این قبیل است آنچه در سیاق رد زندیق‌ها، ملحدین و گروه‌های منحرف بیان داشته‌اند و مواردی که در کتاب‌های اعتقادی در بیان منزلت قرآن کریم وارد شده است.

وقتی تمامی اهل سنت به کفر کسی فتوا می‌دهند که در قرآن شک و تردید داشته باشد، به این معنی است که آن‌ها به سلامت و حفظ قرآن از تحریف و تبدیل و تغییر و کاهش و افزایش در آن به هر صورتی که باشد، ایمان دارند و معتقدند که باور به تحریف قرآن، طعن در کلام الله تعالی و وعده‌ای است که دچار تبدیل و تغییر نمی‌شود حال آنکه الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ۝٩﴾ [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم».

این باور و تصور که صحابه یا برخی از آن‌ها به هنگام جمع آوری قرآن، در آن دست بردند و مواردی را از آن کاسته و تبدیل و تحریف نمودند، درواقع عیبجویی از الله تعالی و قدرت اوست و نیز عیبجویی از رسول الله ﷺ و اصحابش می‌باشد که همنشین آن‌ها بوده است و زندگی خود را با آن‌ها گذرانده است، آن‌ها را پرورش داده و به ایشان علم آموخته است و آنان نیز با جان و مال خود همراه با ایشان جنگیدند و پس از وفات ایشان، رسالتش را بر دوش گرفتند و دلیل آن نیز فتوحات پیامبر ﷺ در زمان خود همراه با صحابه‌ی کرام ﷺ و توسعه‌ی این فتوحات بعد از وفات رسول الله ﷺ است.

با این همه، چگونه شیعه می‌تواند میان تلاش رسول الله ﷺ برای هدایت مردم و همبستگی قلب‌های آن‌ها جهت ایجاد برادری و میان ناتوانی ایشان از برگزیدن گروه اندکی از مردمان صالح پیرامون خود، جمع کنند؟

اگر یک فرد شیعی از عموم اهل سنت، کوچک و بزرگ آن‌ها بپرسد: در مورد کسی که در تمامیت و کامل بودن قرآن شک داشته باشد چه می‌گویی؟ آن سنی بدون شک

و تردید می‌گوید: هرکس در سلامت قرآن شک داشته باشد، بدون تردید کافر است و مرتکب کفر بواح (آشکار) شده است.

اکنون همین سوال را متوجه تمامی علمای شیعه می‌کنیم؛ سوال این است:

حکم کسی که بگوید قرآن تحریف شده و یا دچار تبدیل و تغییر شده چیست؟!!

ج: هرگز عالمی از علمای آن‌ها را نخواهیم یافت که معتقدان به تحریف قرآن را کافر خوانده باشد و تکفیر کند؟!!

ما تمام جامعه‌ی شیعی را به بحث و بررسی در تمامی فتاوی علمای خودشان فرا می‌خوانیم تا خود ببینند که هیچ عالمی از علمای شیعه به کفر کسی حکم نداده است که معتقد به تحریف قرآن است و هیچ مکتوبی از فقهای خود نخواهند یافت که به کفر کسی حکم کرده باشند که معتقد به ناقص بودن قرآن و عدم تمامیت آن است.

زمانی هم که مجبور به فتوا دادن شوند، قائلان به تحریف را خطاکار معرفی می‌کنند و یا می‌گویند این فرد درست نگفته است که این هم از روی تقیه می‌باشد؛ زیرا آن‌ها باور دارند که قرآن تحریف شده است و چنان نیست که خداوند متعال نازل کرده است؛ ما عوام شیعه را متوجه یکی از دعاهای معروف آن‌ها موسوم به دعای (صنمی قریش = دو بت قریش) می‌کنیم که این دعا، عقیده و ایمان آن‌ها به تحریف قرآن را ثابت می‌کند، در این دعا آمده است: «اللهم صل على محمد وآل محمد اللهم العن صنمي قريش، وجبتيهما، وطاغوتيهما، وإفكيهما، وابنتيهما، اللذين خالفا أمرك، وأنكرا وحيك، وعصيا رسولك، وقلبا دينك، وحرفا كتابك»؟!

يعني: «پروردگارا درود بفرست بر محمد و آل محمد و لعنت کن دو بت قریش و دو طاغوت و دو دروغگوی‌شان و دو دخترشان، آن دو نفری که با دستور تو مخالفت کردند، وحیت را انکار نموده و نافرمانی پیامبرت نمودند و دین تو را دگرگون ساختند و کتابت را تحریف کردند».

این محمد صالح مازندرانی شیعی است که می‌گوید: «اسقاط برخی از قرآن و تحریف آن از طرق ما به تواتر ثابت است و بر آنکه در کتاب‌های احادیث از ابتدا تا انتهای آن تامل نماید، این مسأله آشکار می‌شود».[1]

۱- شرح جامع الكافي، محمد مازندرانی: ۷۶/۱۱.

از جمله دلایل روشن و واضحی که ثابت می‌کند دین آن‌ها بر باور و اعتقاد به تحریف و دستکاری در قرآن استوار است، ادعای آن‌ها مبنی بر وجود قرآن صحیح نزد امام غایب است و این بدان معناست که قرآن موجود در میان ما کامل نیست و در کتاب‌های آن‌ها عبارات صریحی ذکر شده است که صحابه را متهم به بازیچه قرار دادن قرآن و دستکاری در آن و حذف و اضافه آیات می‌کند؛ درواقع آنها با این اتهامات، از تمامی آیات صریح قرآن کریم که محال بودن تحریف و دستکاری در قرآن را ثابت نموده‌اند، روی گردانده‌اند؛ حتی از آیه‌ی صریحی که در آن خداوند متعال خود مسؤولیت حفظ قرآن را از هر تحریفی بر عهده گرفته است، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ۝٩﴾ [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم». آن‌ها این آیه را مطابق باور خود و در خدمت دین خود تأویل نموده‌اند؛ آن‌ها معتقد نیستند که خداوند متعال در این آیه متکفل حفظ قرآن شده است، زیرا در آیه نیامده که خداوند متعال آن را نزد تمامی مردم حفظ می‌کند، بلکه منظور از حفظ، حفظ آن نزد امام مهدی – مورد ادعای ایشان– است و در کتاب‌های اساسی و مهم آن‌ها روایاتی در این رابطه وجود دارد.

لذا عدم تکفیر معتقدانِ چنین باور پلیدی در مورد قرآن، دلیلی کافی برای اثبات حقیقت آن‌ها می‌باشد و بزودی دلایل روشن و ثابتی از کتاب‌های شیعه ذکر می‌کنیم که این جریمه را ثابت می‌کند، جریمه‌ی طعن در قرآن و اعتقاد به تحریف آن و اینکه کامل نیست، پناه بر خدا.

چه بسا یکی از آن‌ها بگوید: چرا علما و مراجع متأخر شیعه حقیقت عقیده‌ی علمای متقدم و سابق شیعه را در مورد قرآن کریم اجرایی نمی‌کنند و برای خود نمی‌پسندند درحالی‌که آن علما عقیده‌شان را بر این دیدگاه باطلِ روشن و آشکار بنا کرده‌اند؟

پاسخ: به چند دلیل که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

اول: نسل اول شیعیان که درواقع موسس دین شیعه هستند کتاب‌های خود را از روایاتی پر کرده‌اند که بر دستکاری قرآن توسط صحابه در هنگام گردآوری آن و کامل نبودن قرآن صراحت دارد و نیز اتهامات ذیل را متوجه خلفا و صحابه نموده‌اند: صحابه آیات مربوط به فضایل آل بیت و به خصوص علی و نص مربوط به امامت ایشان را حذف کرده‌اند و نیز رسوایی‌های مهاجرین و انصار را که در قرآن آمده بود، حذف نمودند، مهاجرین و انصاری که شیعه معتقد است هرگز وارد اسلام نشدند، مگر برای حیله و

نیرنگ نسبت به آن؛ همچنانکه علمای بزرگ آن‌ها در کتاب‌های مشهور تفسیر و حدیث خود به این امر تصریح کرده‌اند؛ از این‌رو علمای متأخر شیعه نمی‌توانند فتوایی مبنی بر کفر کسی صادر کنند که قائل به تحریف قرآن است، هرچند از باب تقیه باشد، زیرا آن‌ها با این کار قائلین به تحریف را که عبارت از مؤسسان بزرگ دین آن‌ها می‌باشند، تکفیر کرده‌اند و درواقع دین خود را از اساس منهدم می‌کنند.

شگفتا که بیشتر علمای شیعه، جز آنانکه متوسل به تقیه شده‌اند، معتقدند آنکه به ثقل اصغر (عترت) طعنه وارد نماید، کافر است و چنین شخصی را تکفیر می‌کنند، اما کسانی را که به ثقل اکبر (قرآن کریم) عیب و ایراد وارد کنند، تکفیر نمی‌کنند یا این جایز است و آن ناجایز؟!!

دوم: علمای متأخر شیعه خطر باور به تحریف قرآن را بخاطر قبح و رسوایی آن درک کردند، زیرا این باور موجب می‌شود عوام و مخالفین آن‌ها در اصل دین آن‌ها شک کنند؛ آن‌ها از جهالت و نادانی عوام خود نسبت به کتاب‌های مادر، یعنی کتاب‌های اساسی شیعه، بخصوص کتاب‌هایی که قطورند و جلدهای زیادی دارند، بهره بردند و در ظاهر تحریف قرآن را انکار کردند و در باطن آن را مخفی نگه داشتند. پس به پوشش مکر و خدعه و نیرنگ چنگ زدند، پوششی که در قاموس شیعه به آن تقیه می‌گویند.

سوم: همه حتی شیعه می‌دانند که صحابه قرآن را جمع آوری کردند و اولین اصحابی که به جمع آوری قرآن همت گماشتند، ابوبکر و عمر و عثمان و تعدادی دیگر از اصحاب رسول الله ﷺ بودند؛ اما این افراد در کتاب‌های مؤسسان تشیع و نیز در روایات آن‌ها، مرتدانی هستند که تنها هدف آن‌ها نیرنگ و خدعه علیه اسلام و اهل آن بوده است و آن‌ها هنگام جمع آوری قرآن در آن دست بردند و مطالبی را حذف و نیز دگرگون کردند؛ با این وضع چگونه می‌توان به چنین افرادی اعتماد کرد و آن‌ها را امین و حافظ و تدوین‌گر کتاب الله دانست؛ به این ترتیب شیعیان نمی‌خواهند که هیچ نیکی‌ای برای آن‌ها نوشته شود و هیچ گواهی نیکی برای ایشان باشد، به همین دلیل با باور به سلامت قرآن و عدم تحریف آن و اینکه قرآن همان‌گونه است که خداوند متعال نازل کرده است، مخالف هستند چون چنین باوری درواقع تزکیه‌ی خلفا و اصحابی است که آن را جمع کردند.

علامه‌ی ایشان شیخ یوسف بحرانی در تقریر این معنی می‌گوید: «به جانم سوگند باور به عدم تغییر و تبدیل جز حسن ظن به امامان ستم پیشه نیست و اینکه آن‌ها در امانت کبری خیانت نکرده‌اند، درحالی‌که خیانت آن‌ها در امانت دیگر که ضرر بیشتری برای دین دارد، ظاهر و آشکار است». منظور وی این است که: باور به عدم تحریف جز حسن ظن به ابوبکر و عمر و عثمان را در پی ندارد و اینکه آن‌ها در قضیه‌ی قرآن و نیز امامت خیانت نکرده‌اند[۱]؟

خمینی می‌گوید: «برای آن‌ها - یعنی صحابه - بیرون کشیدن این آیات از قرآن و تحریف کتاب آسمانی کار آسانی بود؛ آن‌ها پرده‌ای بر قرآن کشیدند و آن را از انظار مردم دنیا مخفی کردند. همانا تهمت تحریف که مسلمانان آن را متوجه یهود و نصارا می‌کنند، در مورد صحابه نیز ثابت است».[۲]

چهارم: آن‌ها در قرآن کریم نصی مبنی بر وجوب امامت بر امت پس از وفات رسول الله ﷺ نیافتند، در نتیجه ادعای تحریف را عَلَم کردند و دین خود را بر این اعتقاد بنا نهادند، اعتقاد و باوری که باب دروغ را بر آنان گشود و پذیرفتن آن را برای فرومایگان تدارک دید؛ امامان شیعه - و جلوتر از همه خمینی – خود به این امر اعتراف دارند که در قرآن کریم در ارتباط با امامت هیچ نصی وارد نشده است و این عقیده‌ای است که عقل آن را فرض نموده است؛ خمینی در کتاب "کشف الاسرار" خود می‌گوید: «همانا عقل، این فرستاده‌ی مقرب از سوی خدا که برای انسان همچون چشمه‌ای جاری است و نمی‌تواند به چیزی حکم کند، یا باید بگوید: نیازی به وجود خدا و رسولش نیست و بهتر است که انسان در پرتو عقل اعمال و تصرفات را انجام دهد یا باید بگوید: امامت امری مسلم و معلوم در اسلام است، خداوند خودش به آن فرمان داده است، حال یکسان است که این مهم در قرآن آمده باشد یا نه»[۳].

بلکه خودِ خمینی در "کشف الأسرار" عنوانی با این نام آورده است: (لماذا لم یذکر القرآن اسم الإمام صراحة؟): «چرا قرآن نام امام را به صراحت ذکر نکرده است؟»

۱- یوسف بحرانی، درر النجفیة، صفحه: ۲۹۸.

۲- کشف الأسرار، خمینی، ترجمه دکتر محمد البداری، صفحه‌ی: ۱۱٤.

۳- همان، صفحه: ٥٤.

سپس خود به این سؤال پاسخ داده و می‌گوید: «بهتر آن بود که خداوند متعال در قرآن آیه‌ای بفرستد و تأکید کند که علی بن ابی طالب و فرزندان او، امامان بعد از پیامبر بوده‌اند، زیرا همین امر جلوی هرگونه اختلافی را پیرامون این مسأله می‌گرفت». خمینی با این مقوله نسبت به الله تعالی جسارت نموده است و می‌خواهد به خداوند متعال آنچه صحیح‌تر است بیاموزد - پاک و منزه است الله تعالی از توصیف آن‌ها و بی‌گمان ایشان به الله تعالی افترا می‌زنند - همچنین با این سخن، دچار تناقض گویی شده است، زیرا وی در جایی می‌گوید صحابه آیات مربوط به علی بن ابی طالب و اولاد ایشان را حذف کردند! [و در اینجا اعتراف می‌کند که در قرآن اسمی از امام برده نشده است].

درنتیجه امامت استوار نمی‌شود مگر اینکه بگوییم: آیات مخصوص به آل بیت و امامت از قرآن حذف شده است؛ محسن کاشانی محدث و محقق شیعه در تفسیر صافی می‌گوید: «به گوینده می‌گویم که بگوید: همانگونه که انگیزه‌های نقل قرآن و حراست و حفظ آن از سوی مؤمنان فراوان بوده است، به همان اندازه، انگیزه‌های تغییر و تبدیل آن از سوی منافقینی که در پی دگرگونی وصیت و تغییر خلافت بودند نیز فراوان بوده است، زیرا قرآن در بردارنده‌ی اموری بود که مخالف با رأی و هوی و هوس آن‌ها بود»[۱].

همچنین هاشم بحرانی در "البرهان في تفسير القرآن" می‌گوید: «پس از بررسی و تفحص در آثار و اخبار، درستی این قول - تحریف قرآن و اینکه این همان قرآن نازل شده نیست - چنان برایم واضح گشت که می‌توان آن را یکی از ضروریات مذهب شیعه دانست و این یکی از بزرگ‌ترین مفاسد غصب خلافت بوده است؛ پس بیندیش»[۲].

بنابراین اگر این قرآن همان قرآن نازل شده باشد و چیزی از آن تحریف نشده باشد، هیچ عالم شیعی نمی‌تواند آیه‌ای روشن و صریح از قرآن بیاورد که بیانگر اهمیت امامت و وجوب آن بر امت باشد، اینجاست که حق برای هر فرد شیعی روشن می‌گردد.

وقتی علمای شیعه از این رسوایی نگاشته‌ی علمای خود یعنی باور به تحریف قرآن، راه فراری پیدا نمی‌کنند و راه چاره را تنها در اتهام اهل سنت به این اعتقاد کفرآمیز

۱- محسن کاشانی، تفسیر صافی: ۳۵/۱ – ۳۷.

۲- هاشم بحرانی، مقدمه البرهان في تفسير القرآن، ص: ٤٩.

می‌دانند، گاها عوام خود را فریب داده و در مورد روایتی که تنها در کتاب‌های آن‌ها آمده است و قرآن را متهم به تحریف می‌کند، می‌گویند: این روایت در نزد فریقین یعنی هم اهل سنت و هم شیعه موجود است؛ درحالی‌که در این مورد دروغ می‌گویند و بهتان می‌زنند؛ همچون شیخ‌شان یحیی بحرانی شاگرد کرکی که می‌گوید: «بنا بر اجماع اهل قبله از خاص و عام، قرآن موجود در میان مردم، تمام قرآن نیست و بخشی از قرآن اصلی برداشته شده است و اکنون در دست مردم نیست».[۱]

عوام شیعه باید از این چاپلوسی خطرناک علمای خود برحذر باشند.

اما از آنجایی که هیچ عالم و طالب علم و حتی فردی عامی از اهل سنت را نمی‌یابند که باور به تحریف داشته باشد، دست به دامان تلاوت‌های منسوخ و اختلاف قرائات موجود در نزد اهل سنت و یا احادیث یا قرائات شاذ و ضعیفی شده‌اند که در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است و آن را به دروغ و بهتان تأویل کرده‌اند و طعن در قرآن و نوعی تحریف می‌دانند و می‌کوشند تا با دست یازیدن به این موارد، نسبت به اهل سنت عیبجویی نمایند و از آن‌ها خرده بگیرند و مقابله به مثل کنند و این ناشی از تعصب و دشمنی آن‌هاست، زیرا خود قرآن بر نسخ دلالت داشته است و سنت آن را ثابت کرده است و این نسخ جز از جانب الله تعالی و یا رسولش ﷺ ثابت نشده است؛ دلیل قرآنی آن، این آیه است: ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآۗ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١٠٦﴾ [البقرة: ١٠٦] «هر آیه‌ای را نسخ کنیم، یا (از دل مردم بزداییم) و فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم[۲]، آیا نمی‌دانی که الله بر هر چیز تواناست؟».

همچنین: ﴿وَإِذَا بَدَّلۡنَآ ءَايَةٗ مَّكَانَ ءَايَةٖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفۡتَرِۭۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٠١﴾ [النحل: ١٠١] «و هنگامی‌که آیه‌ای را به جای آیه‌ی دیگر جایگزین

۱- به نقل از فصل الخطاب، ص: ۲۳. و طبرسی از کتاب «الإمامة» یحیی بحرانی شاگرد کرکی آن را نقل کرده است.

۲- نسخ یعنی نقل‌کردن، لیکن در اصطلاح شرعی یعنی نازل کردن حکمی به جای حکم دیگر. البته نسخ کردن از سوی الله متعال می‌باشد، همانگونه که در زمان آدم علیه السلام ازدواج بین خواهر و برادر جایز بود سپس حرام گردید. بدین گونه الله متعال در قرآن کریم برخی از آیات را منسوخ نموده است و به جای آن، آیه یا حکم دیگری بیان داشته است. [م]

(= نسخ) کنیم - و الله به آنچه که نازل می‌کند، داناتر است - (آن‌ها) گویند: بی‌گمان تو افترا زنی (هرگز چنین نیست) بلکه بیشتر آن‌ها نمی‌دانند».

همچنین: ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ۝٣٩﴾ [الرعد: ۳۹] «الله هرچه را که بخواهد محو و (هرچه را بخواهد) اثبات می‌کند و ام الکتاب (= لوح محفوظ) نزد اوست».

علمای شیعه به انواع نسخ در قرآن، از جمله نسخ تلاوت اقرار کرده‌اند که در ذیل برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

- ابوعلی الفضل طبرسی (صاحب کتاب "مجمع البيان في تفسير القرآن") در شرح آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی بقره، نسخ را ذکر کرده است.
- ابوجعفر محمد طوسی که در نزد شیعه ملقب به "شيخ الطائفه" می‌باشد، انواع نسخ را در کتابش "التبيان في تفسير القرآن" ۱ - ۱۳ در مقدمه‌ی مؤلف ذکر کرده است، همچنین در کتاب "العدة في أصول الفقه" جلد: ۲، صفحه‌ی: ۵۱۶.
- علامه ایشان محسن، ملقب به فیض کاشانی هنگام شرح و تفسیر آیه‌ی ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا﴾، در تفسیر صافی، به نسخ تلاوت اقرار کرده است.
- علامه‌ی ایشان محمد باقر مجلسی در "مرآة العقول" (۲۶۷/۲۳) روایت آیه‌ی رجم را که در "الكافي" آمده، تصحیح کرده است و این آیه را از جمله آیاتی معرفی می‌کند که تلاوت آن‌ها نسخ شده است، اما حکمش باقی است.
- حمزة بن علی بن زهره حلبی از بزرگان شیعه‌ی امامیه (۵۱۱هـ - ۵۸۵هـ) در کتاب "غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع" (۳۴۳/۲ - ۳۴۴) انواع نسخ، از جمله نسخ در تلاوت را جایز دانسته است.
- مرتضی ملقب به علم الهدی در کتاب "الذريعة إلى أصول الشريعة" (۴۲۸/۱) و غیره انواع نسخ، از جمله نسخ تلاوت را جایز دانسته است.

بعد از اقرار علمای شیعه به نسخ تلاوت، واقعا عجیب است که آن‌ها علمای اهل سنت را جهت خرده‌گیری از ایشان، به جواز مساله‌ی نسخ تلاوت متهم کنند؟!

اثبات اعتقاد علمای شیعه به تحریف قرآن از منابع مورد اعتماد خودشان

اکثر عوام شیعه، اگر نگوییم تمام آن‌ها، از محتوای کتاب‌های بزرگ دین خود که پایه و اساس دین آن‌هاست، اطلاعی ندارند، بخصوص آن دسته از کتاب‌هایی که دارای جلدها و اجزای زیادی است و مملو از روایات تحریف؛ و از آنجایی که علمای متأخر آن‌ها این راز خطرناک در این دین را از عوام خود مخفی نگه داشته‌اند، ناچاریم حق را برای عوام شیعه که از این مساله غافل مانده‌اند، بیان نماییم و بخشی از مکاید و دسیسه‌هایی که علما و مراجع آن‌ها از عوام ایشان مخفی کرده‌اند، از مصادر و منابع مورد اعتمادشان بازگو نماییم.

آن دسته از علمای شیعه که قایل به تحریف قرآنند بسیار زیاد می‌باشند چنانکه در این مجال نمی‌توان اقوال تمامی آن‌ها را در این رابطه نقل کرد، اما به ذکر اقوال برخی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم و همین مقدار برای بیان حق کافی است:

- **ابومنصور أحمد بن منصور طبرسی (متوفای ۶۲۰هـ)**

طبرسی در «الاحتجاج» می‌گوید: «اگر بخواهم تمامی آیاتی را که ساقط، تحریف و یا تبدیل شده‌اند برایت شرح و بسط دهم، سخن به درازا می‌کشد و چیزهایی از مناقب اولیاء و رسوایی دشمنان آشکار می‌شود که تقیه، ما را از اظهار آن باز می‌دارد»[۱]. این عقیده‌ی طبرسی در ارتباط با قرآن است و آنچه اظهار نموده در برابر آنچه در باطن پنهان داشته، چیزی به حساب نمی‌آید.

طبرسی می‌گوید: «اینکه در قرآن از صاحبان گناهان کبیره، به منافقین تعبیر شده است، کار خداوند متعال نیست، بلکه کار کسانی است که قرآن را تغییر داده‌اند و دگرگون نمودند و آن را پاره پاره کرده و دنیا را بر دین ترجیح دادند».[۲]

طبرسی تنها به آنچه گفته شد، اکتفا نکرده است بلکه معانی کتاب الله را مطابق با هوای نفس خود تغییر داده است و بر این باور است که رموزی در قرآن وجود دارد که در آن رسوایی‌های منافقین نمایان است و معنای این رموز را جز ائمه‌ی آل بیت کس

۱- الاحتجاج، طبرسی: ۲۵٤/۱.

۲- همان: ۲٤۹/۱.

دیگری نمی‌داند و اگر صحابه آن را می‌دانستند، بی‌گمان آن را همراه مواردی که از قرآن ساقط کردند، حذف می‌کردند».[۱]

- **فیض کاشانی (متوفای سال ۱۰۹۱هـ)**

وی صاحب تفسیر (الصافي) می‌باشد. او برای این کتاب دوازده مقدمه نوشته است و مقدمه‌ی ششم را به اثبات تحریف قرآن اختصاص داده است؛ وی عنوان این مقدمه را چنین ذکر نموده است: «مقدمه‌ی ششم: مختصری پیرامون آنچه در ارتباط با جمع قرآن و تحریف و افزایش و کاهش و تأویل آن آمده است» و پس از ذکر روایاتی که از آن‌ها به تحریف قرآن استدلال نموده است و آن‌ها را از موثق‌ترین منابع معتمد شیعیان استخراج کرده است، به این نتیجه می‌رسد: «از این اخبار و دیگر روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، به این نتیجه می‌رسیم که قرآن موجود در میان ما، کامل و آنگونه که بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده بود، نیست، بلکه مواردی خلاف آنچه الله تعالی نازل کرده است، در آن وجود دارد. بخشی از آن تغییر یافته و تحریف شده است و موارد بسیاری از آن حذف شده است، از جمله نام علی علیه السلام در بسیاری از مواضع حذف شده است، همچنین لفظ آل محمد در چندین جا برداشته شده است، همچنین نام‌های منافقین و غیره؛ به علاوه ترتیب کنونی این قرآن همان ترتیب مورد رضایت الله و رسولش صلی الله علیه و سلم نیست»[۲].

سپس اعتقاد به تحریف قرآن را، باور مشایخ بزرگ امامیه می‌داند، آنجا که می‌گوید: «در مورد اعتقاد مشایخ ما رحمهم الله در این مورد، ظاهر و مشخص است که ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی معتقد به تحریف و نقصان در قرآن بود»[۳].

- **شیخ مفید می‌گوید:**

اخبار مبنی بر اختلاف قرآن و حذف و نقصانی که برخی از ظالمان در آن ایجاد کرده‌اند، به صورت مستفیض از امامان و پیشوایان هدایت از آل محمد نقل شده است.[۴]

۱- همان: ۲۵۳/۱

۲- تفسیر الصافي، کاشانی، جلد: ۱، مقدمه‌ی ششم، صفحه‌ی: ٤٩.

۳- همان: ۵۲/۱.

۴- أوائل المقالات، باب ۵۹، القول في تأليف القرآن وما ذكر قوم من الزيادة فيه والنقصان، ص: ۸۰ – ۸۱.

- **ابوالحسن عاملی می‌گوید:**

بدان سخن حقی که بنا بر اخبار متواتری که ذکر خواهد شد و دیگر روایات که ناگزیر از پذیرفتن آن هستیم، این است که قرآن موجود در میان ما، پس از وفات رسول الله ﷺ دچار تغییراتی شده است و آنانکه پس از ایشان به جمع آوری آن پرداختند، بسیاری از کلمات و آیات آن را ساقط کردند.[۱]

- **نعمت الله جزایری می‌گوید:**

«پذیرفتن این مطلب که قرآن بطور متواتر از وحی الهی دریافت شده است و تمامی آن، آیات و عباراتی است که جبرییل بر پیامبر نازل کرده است، منجر به دور انداختن اخبار مستفیض و بلکه متواتر می‌شود، اخباری که بر وقوع تحریف در کلام، ماده و اعراب قرآن صراحت دارد و اصحاب ما بر صحت آن توافق داشته‌اند و آن اخبار را تصدیق کرده‌اند»[۲].

- **محمد باقر مجلسی:**

وی در شرح حدیث هشام بن سالم از ابوعبدالله علیه السلام که فرمود: «قرآنی که جبرییل علیه السلام بر محمد ﷺ نازل کرد، هفده هزار آیه بود»[۳] می‌گوید: این حدیث موثق است و در برخی از نسخه‌ها بجای هشام بن سالم، هارون بن سالم آمده است؛ به هر روی این خبر صحیح است و پوشیده نیست که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح، بر نقص و تغییر قرآن صراحت دارند!!.[۴]

- **سلطان محمد خراسانی می‌گوید:**

«بدان که اخبار مستفیض منقول از ائمه‌ی اطهار بر کاهش و افزایش، تحریف و تغییر قرآن دلالت دارد، چنانکه شک و تردیدی در تحریف قرآن باقی نمی‌گذارند»[۵].

۱- نگا: مقدمه‌ی دوم تفسیر "مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار"، ص: ٣٦؛ که به عنوان مقدمه‌ای برای تفسیر "البرهان" بحرانی چاپ شده است.

۲- الأنوار النعمانية: ٢٤٦/٢.

۳- «إن القرآن الذي جاء به جبرائيل علیه السلام إلى محمد ﷺ سبعة عشر ألف آية».

۴- مرآة العقول: ٥٢٥/١٢.

۵- تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة، ص: ١٩

- **علامه‌ی ایشان عدنان قارونی بحرانی:**

«اخبار بی‌شماری در ارتباط با تحریف قرآن وارد شده است که از حد تواتر نیز گذشته است».[۱]

- **مفسر هاشم بحرانی می‌گوید:**

«بدان، بنا بر اخبار متواتری که ذکر خواهد شد، سخن حقی که ناگزیر از پذیرفتن آن هستیم، این است که قرآن موجود در میان ما پس از وفات رسول الله ﷺ دچار تغییراتی شده است و آنانکه پس از ایشان به جمع آوری آن پرداختند، بسیاری از کلمات و آیات آن را حذف نمودند و جز علی علیه السلام کس دیگری قرآن محفوظ از تحریف را که مطابق همان چیزی است که خداوند متعال نازل کرده، جمع نکرده است؛ ایشان آن را حفظ کرد تا اینکه به فرزندش حسن علیه السلام رسید و این رویه (رسیدن این قرآن از امامی به امام دیگر) همچنان ادامه یافت تا اینکه به قائم علیه السلام رسید و این قرآن تاکنون نزد ایشان است».[۲]

همچنین می‌گوید: «بنده پس از بررسی اخبار و روایات و بحث و بررسی در آثار به روشنی به صحت این قول پی بردم، تا جایی که می‌توان گفت این مسأله‌ی (تحریف قرآن) از ضروریات مذهب تشیع است و از بزرگ‌ترین مقاصد و اهداف غصب خلافت بوده است. پس بیندیش».[۳]

عالم شیعی معاصر طیب موسوی جزایری پس از سخن پیرامون مسأله‌ی تحریف، به باور علمای گذشته‌ی شیعه به وقوع تحریف در قرآن اعتراف می‌کند، وی می‌گوید: «اما از ظاهر سخنان دیگر علمای محدث متقدم و متأخر بر می‌آید که آن‌ها معتقد بودند در قرآن نقصان و کاستی صورت گرفته است، علمایی چون: کلینی، برقی، عیاشی، نعمانی، فرات بن ابراهیم، احمد بن ابی طالب طبرسی صاحب "الاحتجاج"، مجلسی، سید جزایری، حر عاملی، علامه فتونی و سید بحرانی؛ این‌ها برای اثبات مذهب و باور خود به آیات و روایاتی چنگ زده‌اند که نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید ..».[۴]

۱- مشارق الشموس الدرية، ص: ۱۲٦.

۲- البرهان في تفسير القرآن، مقدمه، صفحه: ۳٦.

۳- همان، ص: ٤۹.

۴- تفسير القمي، مقدمه مصحح طيب موسوی: ۲۳/۱، دار السرور، بيروت.

پس ای شیعیان بدانید، روایات موجود در کتاب‌های مؤسسین دین شما تصریح به تحریف قرآن نموده‌اند و تعداد این روایات، حدود «دو هزار روایت» است که حسین نوری طبرسی در کتابش آن را جمع کرده است، کتابی که عنوانش به وضوح از ایمان آن‌ها به تحریف خبر می‌دهد: «فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب»!!!.

این طبرسی یکی از رجال دین شیعه و محدثی ایرانی است و یکی از علمای بزرگ آن‌ها و از بزرگان حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه است؛ وی در سال (۱۲۴۵هـ) در طبرستان متولد شد.

از جمله دلایلی که به باور تحریف در دین شیعه تأکید می‌کند، این است که ما در تمامی کتاب‌های شیعه هیچ روایتی از امامان نمی‌یابیم که تحریف را از قرآن نفی کند!

درحالی‌که بیش از دو هزار روایت دروغین از زبان امامان خود نقل کرده‌اند که قرآن را متهم به تحریف می‌کند!!

طبرسی در کتابش "فصل الخطاب" روایات بسیار زیادی در اثبات تحریف قرآن امروزی ذکر می‌کند که بر مبنای ادعای او قرآن امروزی، کامل نیست.

این طبرسی رافضی در مقدمه‌ی کتابش "فصل الخطاب" می‌گوید: «این کتابی لطیف و شریف است که آن را برای اثبات تحریف قرآن و بر ملا کردن رسوایی‌های ظالمان و متجاوزان گرد آوردم و آن را «فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب» نام نهادم». وی در صفحه‌ی ۲۱۱ این کتاب می‌گوید: «از جمله دلایل تحریف قرآن این است که در برخی موارد آنچنان فصیح است که به حد اعجاز می‌رسد، اما برخی دیگر از (آیات) آن نامعقول است».

پس بر جامعه‌ی شیعی واجب است اگر الله و رسولش را دوست دارد، از این طبرسی که کتاب الله تعالی را متهم به تحریف کرده است و برخی آیاتش را سخیف و نامعقول می‌داند، بیزاری جوید و از حقیقت این کینه‌توز و علمای پیرو او که وی را ستودند و او را در کنار قبر خیالی امیرالمؤمنین علی ﷺ دفن کرده‌اند، پرده بردارند.

مقصود طبرسی در مقدمه‌ی کتابش که می‌گوید آیات نامعقولی در قرآن وجود دارد، چیست؟!! آیا منظورش این است که آیاتی ساخته و پرداخته‌ی بشر در میان آیات قرآن وجود دارد که صحابه به تألیف آن پرداخته‌اند و در زمان گردآوری قرآن در میان آیات

آن جای داده‌اند؟!! یا اینکه طبرسی با بی‌شرمی تمام برخی از آیات قرآن را سخیف و نامعقول توصیف می‌کند؟!! پاسخ را به عوام شیعه می‌سپاریم.

اگر شیعیان بتوانند به کتاب "فصل الخطاب" دست یابند بسیار عالی خواهد بود، اما به اعتقاد من دستیابی به این کتاب کار بسیار دشواری است، زیرا جامعه‌ی شیعی از کتاب‌های اساسی دین خود که علما و مراجع‌شان علم خود را از آن فرا می‌گیرند، دور هستند و این کتاب‌ها مختص به علما و مراجع آن‌ها است و عوام به این کتاب‌ها دسترسی ندارند و همانند جامعه سنی نیستند که به آسانی هر چه تمام‌تر بتوانند به تمامی کتب مذهبی خود، از سلف گرفته تا خلف، در هر زمان و با سرعت، دست یابند؛ چنانکه کتابخانه‌های عمومی آن‌ها حاوی مهم‌ترین کتاب‌های معتبر و مشهور اهل سنت می‌باشد.

از این‌رو عوام شیعه را که به کتاب‌های اصلی و اساسی خود دسترسی ندارند، توصیه می‌کنم، به اینترنت مراجعه نمایند و از طریق جستجوگر "گوگل" به دانلود کتاب‌های مشهور خود بپردازند و ابتدا کتاب «فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب»، نوشته‌ی حسین طبرسی را دانلود کنند، تا خودشان به حقیقت کتاب‌های سری خود و زشتی‌های موجود در آن پی برند، کتاب‌هایی که در میان علمای دین آن‌ها که نه دهم دین‌شان تقیه است، دست بدست می‌گردد.

همچنین ویدئوهای زیادی در یوتیوب وجود دارد که عوام شیعه را برای دیدن این ویدئوها به "یوتیوب" ارجاع می‌دهیم، آن‌ها می‌توانند به یوتیوب مراجعه نمایند و در بخش جستجوی آن، این عبارت را بنویسند: «تحريف القرآن عند الشيعة بأصوات المعممين» یا هر جمله‌ی نزدیک به این معنی، تا خود شاهد اعترافات برخی از معممین‌شان و برخی از علمای خود باشند که می‌گویند: قرآن تحریف شده است و کامل نیست؛ پاک و منزه است پروردگاری که زشتی‌های آن‌ها را بر ملا کرده است و نقاب از چهره‌ی آن‌ها برداشته است: ﴿وَٱللَّهُ مُخۡرِجٞ مَّا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٧٢﴾ [البقرة: ۷۲] «و الله آشکار کننده‌ی آن چیزی است که پنهان می‌کردید».

علاوه بر مطالبی که ذکر کردیم در ذیل، نام برخی از کتاب‌هایی که علمای شیعه در اثبات تحریف قرآن نوشته‌اند، ذکر می‌کنیم، کتاب‌هایی که از عناوین آن‌ها اعتقاد و باور آن‌ها مبنی بر تحریف قرآن نمایان است - پناه بر خدا -:

۱- کتاب التحریف، اثر احمد بن خالد برقی صاحب کتاب "المحاسن".
۲- کتاب التنزیل والتعبیر، اثر محمد بن خالد.
۳- التنزیل من القرآن والتحریف، اثر حسن بن فضال.
۴- کتاب التحریف والتبدیل، اثر محمد بن حسن صیرنی.

رد شبهه عدم اعتقاد علمای چهارگانه‌ی شیعه به تحریف قرآن

سه قرن ابتدایی گذشت و علمای شیعه بر تحریف قرآن کریم اجماع داشتند، تا اینکه زمان محمد بن علی بن بابویه قمی متوفای ۳۸۱هـ فرارسید، وی اولین شخصی (از علمای شیعه) بود که معتقد به عدم تحریف قرآن بود؛ او در کتاب معروفش موسوم به «الاعتقادات» آورده است: «اعتقاد و باور ما این است: قرآنی که الله تعالی بر پیامبرش محمدﷺ نازل کرد، همین قرآنی است که در میان این جلد قرار دارد و مردم در اختیار دارند نه چیزی بیش از این؛ تعداد سوره‌های این کتاب ۱۱۴ سوره است و آنکه این مقوله را به ما نسبت می‌دهد که: قرآن بیش از این مقدار است، دروغگوست».

از میان علمای شیعه تنها قمی بر این باور بود، تا اینکه دوران مرتضی، متوفای سال ۴۳۶هـ فرارسید که با اعتقاد و باور قمی موافق بود و ابو جعفر طوسی، شاگرد مرتضی، متوفای سال ۴۶۰هـ نیز با این دو موافق بود؛ طوسی در "التبیان" می‌گوید: «اما این اعتقاد و باور که در قرآن افزایش و کاهش صورت گرفته، با توجه به ظاهر مذهب مسلمین، خلاف حق است و این (عدم تحریف) برای مذهب ما شایسته‌تر است و این همان باوری است که مرتضی آن را تقویت کرده است ..».[۱]

این‌ها سه عالم از قدمای شیعه هستند که معتقد به تحریف قرآن نبودند و در طبقه‌ی آن‌ها کسی دیگر که با آن‌ها موافق باشد، یافت نمی‌شود. بعد از این سه نفر، ابوعلی طبرسی متوفای سال ۵۴۸هـ آمد.

نوری طبرسی در "فصل الخطاب" می‌گوید: «از جمله کسانی که به این باور تصریح کرده‌اند، ابو علی طبرسی در مجمع البیان است. سپس می‌گوید: تا دوران وی بجز این چهار کس، از کسی دیگر خلاف این عقیده معلوم نیست».[۲]

۱- التبیان في تفسیر القرآن، طوسی: ۳/۱

۲- فصل الخطاب، ص: ۳٤.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: چرا این چهار عالم از باور به عدم تحریف قرآن سخن می‌گویند، درحالی‌که خود به این مسأله باور ندارند؟ نعمت الله جزایری در «الأنوار النعمانیة» به ما پاسخ خواهد داد، وی بعد از ذکر اجماع امامیه بر عقیده‌ی تحریف قرآن، می‌گوید: «آری! مرتضی، صدوق و شیخ طبرسی با این (= باور به تحریف قرآن) مخالفت نموده‌اند و اذعان داشته‌اند آنچه میان این جلد قرار گرفته است، همان قرآن نازل شده است نه چیز دیگری؛ و هیچ تحریف و تبدیل و دگرگونی در آن صورت نگرفته است؛ ظاهرا این سخن بخاطر مصالح بسیاری از سوی این افراد صادر شده است، از جمله سد باب ایراد از این اعتقاد و باور؛ از این جهت که اگر تحریف و تبدیل در ارتباط با قرآن جایز باشد، پس دیگر چگونه می‌توان به قواعد و احکام آن عمل نمود؛ چگونه ممکن است این بزرگان به عدم تحریف قرآن معتقد باشند حال آنکه در تألیفات خود اخبار بسیاری مبنی بر وقوع تحریف در قرآن ذکر کرده‌اند و اینکه فلان آیه نازل شده است، سپس به این شکل تغییر کرد»[۱].

نعمت الله جزایری می‌گوید: «در اخبار و روایات آمده است که امامان علیهم‌السلام شیعیان خود را به قرائت همین قرآن موجود در نماز و غیره و عمل به احکام آن امر می‌کردند، تا زمانی که مولای ما صاحب الزمان ظهور کند و این قرآن را از میان مردم بردارد و به آسمان برد و قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرد آورده است، بیرون آورد و آن را قرائت کند و به احکام آن عمل نماید». [۲]!!!

این سخن نعمت الله جزایری و اعترافات او، برای عوام شیعه شافی و کافی است تا دروغ علمای متأخر خود را در نفی جریمه باور به تحریف اثبات نمایند، آنگاه که به سخن این چهار عالم خود استدلال می‌کنند.

یکی از بزرگان امامیه در هند، احمد سلطان احمد به این مطلب تصریح کرده است، آنجا که می‌گوید: «انکار تحریف قرآن از سوی تعدادی از علمای شیعه، جز بر تقیه حمل نمی‌شود»[۳].

۱- الأنوار النعمانیة، نعمت الله جزایری، ۲۴۶/۲ – ۲۴۷.

۲- همان: ۲۴۸/۲.

۳- مشارق الشموس الدریة، ص: ۱۲۹.

(وقتی به شیعه می‌گوییم بزرگان شما معتقد به تحریف قرآنند)، تمامی عوام و نیز علمای شیعه با استدلال به سخنان چهار عالم مذکور، اتهام تحریف قرآن را رد می‌کنند؛ ما نیز در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم: این چهار نفر نیز معتقد به تحریف قرآن هستند!! چگونه است که آن‌ها معتقدان به تحریف را مراجع خود معرفی کرده‌اند و از آنان انتقاد نمی‌کنند، بلکه چگونه است که در کتاب‌های خود از آن‌ها روایاتی را نقل کرده‌اند که صراحت به تحریف دارد؟!! و چرا قائلان به تحریف را تکفیر نکردند یا حداقل آن‌ها را سرزنش نکرده‌اند و این باور آن‌ها را انکار ننمودند!! پس به وضوح روشن می‌گردد که قلب‌های آن‌ها شبیه هم است، همچنانکه میزان دستکاری علمای شیعه نسبت به دین خود و کوچک شمردن عقل پیروان‌شان آشکار می‌شود.

به باور من این چهار نفر تنها به این علت اعتقاد به تحریف را انکار کرده‌اند تا در پاسخ به کسانی که این جریمه را در حق (شیعه) ثابت می‌دانند، به سخنان ایشان استدلال شود و به عنوان سپری دفاعی در برابر مخالفان تشیع استفاده گردد.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود و من از تمامی شیعیان می‌خواهم با صراحت و صداقت به آن پاسخ دهند، این است که: قرآن تحریف شده است یا نه؟

اگر در پاسخ بگویی: خیر تحریف نشده است، علمای متقدم و بزرگ شیعه را که نزد شما ثقه هستند و تشیع بر دوش آن‌ها استوار شده است و قائل به تحریف هستند، تکذیب کرده‌ای!! و با اعتقاد و باور به اینکه قرآن کامل است و تحریف نشده است، این علما را گمراه و افترا زننده بر کتاب الله تعالی خوانده‌ای؛ که درنتیجه کتاب‌های آن‌ها و نیز اخبار و روایات موجود در آن‌ها که اساس دینت می‌باشند، باطل می‌گردد!!

اگر همانند آن‌ها معتقد به تحریف قرآن باشی، کتاب پروردگارت را تکذیب کرده‌ای و همانند آنان کافر گشته‌ای و چهار عالم شیعه که معتقد به عدم تحریف بودند و نزد شما ثقه هستند، تکذیب کرده‌ای، علمایی که با زبان خود چیزی می‌گویند که در دل بدان باور ندارند!! پس ناگزیر باید یکی از دو مورد را اختیار کنی، دو موردی که شیرین‌ترین آن دو نیز، تلخ است!!

وقتی برای عوام شیعه ثابت می‌کنیم که دین آن‌ها بر باور به نقص و تحریف قرآن استوار است، هدف ما انتقام از آن‌ها نیست، بلکه این را می‌گوییم تا به حقیقت باوری که دارند، پی ببرند و خود و خانواده‌ی خود را در قیامت به خسران و هلاکت نیندازند.

دلایلی ملموس مبنی بر ایمان علمای شیعه به تحریف قرآن

وقتی فرد معتاد به مواد مخدر و یا مشروبات الکلی، مواد مصرف می‌کند، آثار مصرف آن در عقل و بدن و اعمال و تصرفات او نمود می‌یابد؛ علمای شیعه نیز اینگونه‌اند، نمود اعتقاد آن‌ها به تحریف و عدم کامل بودن قرآن، در عقاید و اقوال و افعال و احوال آن‌ها پیدا است؛ حتی اگر تلاش کنند این حقیقت را مخفی نگاه دارند، این آثار و نشانه‌ها حقیقت‌شان را آشکار می‌نماید؛ در این زمینه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

قرآن نزد آن‌ها کتابی ناچیز و کم اهمیت است، بطوری که حتی یک عالم از علمای آن‌ها را نمی‌یابید که حافظ قرآن باشد، زیرا دین‌شان آن‌ها را به این امر [عدم حفظ قرآن] فرمان داده و تشویق کرده است و لو اینکه به تلاش و توجه در این زمینه تظاهر نمایند یا پیرامون برخی آیات آن سخن بگویند؛ این کم توجهی به قرآن از سوی علمای شیعه در میان جامعه‌ی شیعی منعکس شده است و در حوزه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها اهتمام و توجهی به قرآن صورت نمی‌گیرد و منجر به تعطیلی حلقه‌های حفظ قرآن و تبدیل آن به حسینیه شده است و جامعه‌ی شیعی خود از وضع خویش آگاه است!! و دلیل این مدعا این است که آن‌ها در سخنرانی‌ها و درس‌های خود جز در موارد بسیار نادر، به قرآن استدلال نمی‌کنند!! چرا؟ زیرا قرآن هرگز با آن‌ها و افکار و باورهای‌شان همراه نبوده و پیوسته با آنان مخالف است.

هنگام شنیدن سخنرانی‌ها و موعظه‌های ایشان، خبری از علوم قرآن و تفسیر و فنون آن نیست؛ بلکه محور سخنان ایشان جز حوادث سیاسی و مظلومیت اهل بیت و وقایعی که ادعا می‌کنند بین فلانی و فلانی به وجود آمده و فلانی فلانی را کشته است و نیز اینکه این کافر است و آن منافق و فلانی خائن و این عمل چنین و چنان است، نمی‌باشد!! و به این ترتیب اسلام و اهداف و مقاصد ارزشمند آن در جهتی و آن‌ها در جهتی دیگر سیر می‌کنند!.

همچنین می‌بینیم که علمای آن‌ها غالبا به کتاب‌های تاریخ و سیره، خصوصا کتاب‌های نگاشته‌ی خودشان استناد می‌کنند؛ بارها شنیده و می‌شنویم که وقتی می‌خواهند مسأله‌ای را اثبات کنند، به عوام خود می‌گویند: به کتاب‌های تاریخ مراجعه نمایید! اما از آن‌ها نشنیده‌ایم که بگویند به قرآن مراجعه کنید!! و این بیانگر آن است

که دین آن‌ها بر سیاست بنا شده است نه بر نور و تقوای الهی؛ و به این ترتیب مشغول به چیزی هستند که الله و رسولش ﷺ ایشان را به آن فرمان نداده‌اند.

همچنین در شبکه‌های تلوزیونی آن‌ها شاهدیم که علمای شیعه سوره‌های کوچک قرآن را نیز اشتباه می‌خوانند، به گونه‌ای که بینندگان را به حیرت وا می‌دارند و برخی از آن‌ها سوره‌های کوچک را حفظ نیستند و آن را از رو می‌خوانند، درحالی‌که کودکان اهل سنت که چهار و یا پنج سال سن دارند، این سوره‌ها را حفظ هستند و به زیبایی و دقت تمام تلاوت می‌کنند!!!.

بلکه معممین شیعی در نمازهای خود نه خشوع دارند و نه ترتیل را رعایت می‌کنند، آن‌ها در تمامی نمازهای خود سوره‌های کوچک را می‌خوانند و در قرائت قرآن نه تجوید را رعایت می‌کنند و نه با ترتیل می‌خوانند و این واقعیتی ملموس است که هیچ شیعه‌ای منکر آن نیست.

در تمامی شبکه‌های تلوزیونی آن‌ها و از میان بزرگان ایشان تنها قاریان اندکی یافت می‌شوند!!

در ذیل گواهی برخی از علمای شیعه مبنی بر ترک قرآن کریم از سوی شیعیان را ذکر می‌کنیم:

دکتر جعفر باقری، استاد دانشگاه تهران می‌گوید: «از جمله اصول اساسی که با وجود میزان اهمیت آن، در حوزه‌های علمیه چندان توجهی بدان نمی‌شود، قرآن کریم و نیز علوم، معارف، حقایق و اسرار آن است که همان ثقل اکبر است و منبع اصلی کیان امت اسلامی به شکل عام می‌باشد؛ اما آنچه مشاهده می‌شود، عدم توجه مطلوب به علوم این کتاب شریف است و در ضمن تلاش‌های علمی در حوزه‌های علمیه، جایگاه و مقام و مرتبه‌ی مناسب قرآن به آن عطا نشده است و در ضمن مواد درسی که طالب علوم دینی در طول مطالعات علمی خود بدان تکیه دارد، گنجانده نشده است و در هیچ سطحی از سطوح تلاش علمی خود، چه اندک و چه بطور گسترده پیرامون علوم قرآن، مورد امتحان قرار نمی‌گیرد؛ در این‌صورت چگونه برای طالب علوم دینی، امکان ترفیع به درجات بالای علمی و رسیدن به مرتبه‌ی اجتهاد ممکن است، بی آنکه به علوم و اسرار قرآن آگاهی داشته باشد، یا حتی در سطح تلاوت و ادای حروف قرآن تلاش نموده باشد؛ این مسأله بسیار حساس و مهمی است که منجر به بروز مشکلات

بزرگ و نیز قصور حقیقی در واقعیت حوزه‌های علمیه شده است که نمی‌توان در آن شک کرد و یا منکر آن شد».

باقری می‌گوید: «چه بسا توجه و تخصص برخی از علما در این زمینه (قرآن و علوم آن) سبب نکوهش ایشان شده است؛ همین رفتار منجر به دوری طالب علوم دینی از علم اصول می‌شود حال آنکه پرداختن بدان او را به علم کتاب الله نزدیک می‌کند و برای این دست از طلبه‌ها در حوزه‌های علمیه وزن و جایگاه علمی وجود ندارد».[۱]

خامنه‌ای به عنوان یکی از مراجع ایشان می‌گوید: «جای تأسف است که ما می‌توانیم درس را شروع کنیم و ادامه دهیم تا به درجه‌ی اجتهاد برسیم، بی آنکه حتی یک مرتبه به قرآن مراجعه نماییم!! چرا اینگونه است؟! زیرا دروس ما متکی به قرآن نیست! کناره‌گیری از قرآن در حوزه‌های علمیه و عدم انس و الفت ما با آن، در حال حاضر ما را با مشکلات عدیده‌ای مواجه کرده است و مشکلات دیگری را در آینده به دنبال خواهد داشت ... و این دوری از قرآن منجر به کوته‌بینی و تنگ‌نظری می‌شود».

همچنین خامنه‌ای می‌گوید: «اگر کسی بخواهد در حوزه‌ی علمیه به جایگاه و مقامی برسد، نباید به تفسیر قرآن بپردازد تا متهم به جهل و نادانی نشود؛ وقتی نگاه به عالم مفسری که مردم از تفسیر او بهره می‌برند چنین باشد که وی را جاهل بخوانند و هیچ جایگاه علمی برای او قائل نباشند چنانکه منجر به ترک درسش گردد، آیا چنین تصوری فاجعه نیست؟!».

همچنین می‌گوید: «در فقه برخی از آیات قرآنی وارد شده است، اما به شکل مستفیض و آنگونه که نسبت به روایات بحث و بررسی صورت می‌گیرد، مورد مطالعه و بررسی قرار نمی‌گیرند»[۲]!!

سید محمد حسین فضل الله می‌گوید: «شگفتا که در حوزه‌ی علمیه قم و نجف و دیگر حوزه‌ها نصابی برای قرآن وجود ندارد»[۳].

۱- ثوابت ومتغیرات الحوزة العلمیة، دکتر جعفر باقری، ص: ۱۰۹.

۲- همان، صفحه: ۱۱۰.

۳- همان، صفحه: ۱۱۱

مرتضی مطهری می‌گوید: «.. شگفتا که نسل قدیم، قرآن را مهجور و ترک کرده‌اند و سپس نسل جدید را بخاطر عدم شناخت و معرفت آن‌ها از قرآن، سرزنش می‌کنند!

ما قرآن را ترک گفته‌ایم و از نسل جدید انتظار داریم که آن را محکم بگیرند؛ بزودی برای شما ثابت خواهم کرد که چگونه قرآن در میان ما مهجور مانده است؟!

اگر در میان ما شخصی آگاه به قرآن وجود داشته باشد، یعنی شخصی پیدا شود که در قرآن بسیار تدبر نماید و درس تفسیر را بسیار عمیق مطالعه کند، چقدر در میان ما محترم است؟ هیچ.

اما اگر شخصی کتاب "کفایه" ملا کاظم خراسانی را مطالعه نماید، محترم و دارای شخصیت مورد توجهی خواهد بود و چنین است که می‌بینید قرآن در میان ما مهجور مانده است و نتیجه‌ی روی گردانی ما از این قرآن بلا و هلاکتی است که گرفتار آنیم؛ و ما نیز از جمله کسانی هستیم که مشمول شکایت پیامبر به خداوند می‌باشند: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: ۳۰] «و پیامبر (الله) گوید: پروردگارا! بی‌گمان قوم من این قرآن را رها کردند».[۱]

هیچیک از حوزه‌های علمیه‌ی شیعه به حفظ قرآن کریم و تفسیر و علوم آن توجهی ندارند و همین امر به تنهایی عیب و رسوایی بزرگی برای حوزه است؛ آن‌ها عامدانه چنین عملکردی دارند، زیرا قرآن عظیم با باورهای دینی آن‌ها هماهنگ نیست، بلکه در تضاد با آنها قرار دارد و آن‌ها را از بین می‌برد.

اگر دانش‌آموزان شیعه قرآن را یاد گیرند و حفظ کنند و اصول تفسیر و محکم و متشابه آن را مطابق با عقیده‌ی اهل سنت و جماعت بیاموزند، قرآن نزد ایشان جایگاه والایی خواهد داشت و به باورهای گزاف و سرشار از تعصب خود که از پدران‌شان به ارث برده‌اند و تماما متضاد با قرآن است، پی خواهند برد و آشکارا حقیقت دین‌شان عیان خواهد گشت و واضح و مبرهن است که: هرکس به قرآن اهتمام نورزد، ضایع گشته است و همراه با هلاک شوندگان، هلاک می‌شود.

۱- إحياء الفكر الديني في الاسلام، مرتضی مطهری، ص: ۵۲.

ارکان پنج‌گانه‌ی اسلام از قرآن کریم

سوال: ارکان اسلام را با ذکر دلایل روشن در قرآن کریم بر شمارید؟!

جواب: تمام علمای اهل سنت از سلف تا خلف همگی به ارکان پنج‌گانه‌ی اسلام ایمان دارند و این ارکان کاملا در قرآن ذکر شده‌اند و پیامبر اکرم ﷺ آنها را به ترتیب در حدیثی ذکر فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ»[1]: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: شهادت به اینکه هیچ معبود برحقی جز الله نیست و محمد رسول و فرستاده‌ی الله است، بر پا داشتن نماز، پرداخت زکات، حج بیت الله و روزه‌ی ماه رمضان».

دلایل آن در آیات محکم و روشن قرآن کریم بطور مفصل آمده است و آنکه قرآن را بخواند این مهم را شاهد خواهد بود و آنکه سواد ندارد و خواندن و نوشتن نمی‌داند، با شنیدن قرآن به آن پی خواهد برد، زیرا هرکس رکنی از ارکان آن را انکار کند، نزد تمامی علمای اهل سنت کافر است، زیرا چیزی را از قرآن و سنت تکذیب کرده است که تمام علما بر آن اجماع نموده‌اند.

سوال: حال همان سوال را متوجه‌ی علمای شیعه می‌کنیم: ارکان اسلام را با ذکر دلایل روشن در قرآن کریم بر شمارید؟

شیعه نیز با استناد به چندین روایت از روایات کتاب‌های مشهور خود در پاسخ می‌گوید: ارکان اسلام پنج مورد است:

از ابوجعفر ﷺ روایت است که گفت: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت». زراره می‌گوید: گفتم: برترین این‌ها کدام است؟ گفت: ولایت برتر است، زیرا کلید آن‌هاست و شخص والی راهنمای آن‌هاست ..»[2].

۱- بخاری: ۸؛ مسلم: ۱۶.

۲- أصول الكافي، جلد ۲، كتاب الإيمان والكفر، باب دعائم الإسلام؛ «بني الإسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية، قال زرارة: فقلت: وأي شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل، لأنها مفتاحهن والوالي هو الدليل عليهن..».

«بني الإسلام على خمس دعائم: على الصلاة والزكاة والصوم والحج وولاية أمير المؤمنين والأئمة من ولده عليهم السلام»[۱]: «اسلام بر پنج اصل بنا شده است: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت امیر المؤنین و امامان از فرزندان او علیهم السلام».

این روایات و روایات زیاد دیگری بر این دلالت دارد که ولایت رکن اساسی نزد آن‌ها می‌باشد.

من در کتاب‌های شیعه جستجو کردم، اما روایاتی که شیعه را تنها ملزم به شهادتین نماید، نیافتم!

زیرا آن‌ها بجای شهادتین، ولایت را قرار داده‌اند! و اگر بخواهند اهمیت شهادتین را در اسلام بیان نمایند، -که چیز نادری است- به کتاب‌های اهل سنت، همچون بخاری و مسلم و غیره استناد می‌کنند و اگر روایاتی در کتاب‌های شیعه یافت شود که در مورد شهادتین سخن می‌گوید، گوینده‌ی آن را ناگزیر ملزم به ولایت می‌نماید.

از امام محمد باقر عليه السلام روایت شده که گفت: «الله متعال از پشت فرزندان آدم فرزندان‌شان را پدید آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد رسول من نیست و علی امیر المؤمنین نیست؟ همانگونه که خداوند متعال از مخلوقات و پیامبران در اقرار به وحدانیت او تعالی و نبوت محمد و ولایت علی پیمان گرفت و به خاتم پیامبران وحی کرد: «من عمل هیچکس را نمی‌پذیرم تا اینکه به نبوت تو و ولایت علی اقرار کند، پس هرکس بگوید لاإله إلا الله محمد رسول الله و به ولایت علی متمسک شود، وارد بهشت می‌گردد»[۲].

بلکه در کتاب‌های شیعه شاهد روایاتی هستیم که از شأن و مقام لا إله إلا الله، آنگاه که به تنهایی گفته شود و با اقرار به امامت همراه نباشد، کاسته‌اند؛ در کتاب کافی و

۱- با لفظ مشابه در: اصول کافی، جلد: ۲، کتاب الإیمان والکفر؛ الأمالي صدوق، صفحه: ۲٦۸؛ وسائل الشیعة، جلد: ۱، صفحه: ۱٦.

۲- نگا: تفاسیر شیعه ذیل آیه ۱۷۲ سوره اعراف؛ الكافي: ۳٤۰/۱، كتاب الحجة؛ (إن الله تعالى أخذ من بني آدم من ظهورهم ذريّتهم، فقال: ألست بربكم ومحمد رسولي وعلي أمير المؤمنين)؟ كما أخذ (جلّ شأنه) ميثاق الخلائق ومواثيق الأنبياء والرسل بالإقرار له سبحانه بالوحدانية ولمحمّد بالنبوّة ولعلي بالولاية، فأوحى ﷻ إلى خاتم أنبيائه: "إني لا أقبل عمل عامل إلا بالإقرار بنبوتك وولاية علي، فمن قال: لا إله إلاّ الله محمد رسول الله وتمسّك بولاية علي دخل الجنة").

غیره آمده است: از ابان بن تغلب از ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت است که گفت: «ای ابان، وقتی به کوفه رفتی این حدیث را روایت کن: هرکس خالصانه شهادت دهد که هیچ معبود برحقی جز الله نیست، بهشت بر او واجب می‌شود». (راوی) می‌گوید: به او گفتم: همانا از هر صنف و گروهی مردم نزد من می‌آیند، برای همه این حدیث را روایت کنم؟ گفت: «بله ای ابان، آنگاه که روز قیامت فرا رسد، خداوند اولین و آخرین را گرد هم آورد و لا إله إلا الله را از آن‌ها سلب نماید، مگر از کسانی که بر این امر هستند»[1]؛ پاک و منزه است الله از توصیفات آن‌ها، خداوندی که می‌گوید: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ٣٥﴾ [الصافات: ۳۵] «آن‌ها (در دنیا چنان) بودند که چون به آن‌ها گفته می‌شد: «معبودی (به حق) جز الله نیست» سرکشی (و تکبر) می‌کردند»[2].

درنتیجه شیعه تنها در مسمای چهار رکن از این ارکان با اهل سنت اشتراک دارد که عبارت است از: برپا داشتن نماز، روزه‌ی رمضان، پرداخت زکات و حج خانه‌ی خدا؛ هرچند پیرامون کیفیت برپایی این چهار رکن و شعبه‌های هریک از آن‌ها از واجبات و سنن، اختلافات بسیاری میان آنان وجود دارد.

اگر از شیعه بخواهیم دلایل این چهار رکن (نماز، زکات، روزه و حج) را از قرآن کریم برای ما ذکر کنند، همانند اهل سنت، دلایل واضح و متعددی برای این ارکان اقامه خواهند کرد؛ زیرا دلایل این چهار رکن به وضوح در کتاب الله تعالی آمده است و هیچ غبار و ابهامی بر این دلایل پرده نینداخته است و آیات آن محکم و بیّن است.

پس از همه‌ی این‌ها، بر اهل سنت واجب است که رکن اول خود، یعنی شهادتین را از قرآن کریم ثابت نمایند و شیعه نیز صحت رکن ولایت را از قرآن ثابت کند، همانند چهار رکن دیگری که بر رکن بودن آن در اسلام اتفاق دارند.

۱- الكافي، جلد دوم، باب من قال لا إله إلا الله مخلصا؛ عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال: "يا أبان إذا قدمت الكوفة فارو هذا الحديث: من شهد أن لا إله إلا الله مخلصاً وجبت له الجنة، قال: قلت له: إنه يأتيني من كل صنف من الأصناف، فأروي لهم هذا الحديث ؟! قال: نعم يا أبان، إنه إذا كان يوم القيامة وجمع الله الأولين والآخرين فتسلب لا إله إلا الله منهم، إلا من كان على هذا الأمر".

۲- الكافي، كلينى: ۵۲۰/۲؛ مرآة العقول، مجلسی، جلد ۱۲، باب من قال لا إله إلا الله مخلصا.

دلایل اهل سنت برای اثبات رکن شهادتین از قرآن کریم

در این بخش اهمیت شهادتین و وجوب آن را در میان ارکان اسلام بیان می‌کنم؛ ابتدا از شیعه می‌پرسم: آیا امکان دارد یک غیر مسلمان بی آنکه شهادتین بگوید بر اسلام گردن نهد و مسلمان باشد؟! آیا امامان می‌توانند امام باشند تا زمانی که شهادتین نگفته‌اند؟! تمام شیعه به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد: هرگز چنین چیزی ممکن نیست!! زیرا برای وارد شدن به اسلام ناگزیر باید شهادتین گفت و نیز امامان شیعه جز با شهادتین نمی‌توانند در جایگاه امامت قرار گیرند؛ چرا؟! زیرا شهادتین رکن ارکان و دروازه‌ی اسلام است، به همین دلیل امکان ندارد خداوند متعال از شخصی تمامی ارکان اسلام را بدون شهادتین بپذیرد.

پس ای شیعه‌ی هوشیار، چگونه دین و آیین خود را ثابت می‌نمایی و مردم را به ولایت ملزم می‌گردانی، اما شهادتین را در ضمن ارکان خود ذکر نمی‌کنی؟!!

اگر بخواهیم درباره‌ی قسمت اول شهادتین در قرآن؛ یعنی (أشهد أن لا إله إلا الله) سخن بگوییم، آن را صریح و واضح در بسیاری از آیات قرآن می‌بینیم، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹] «پس (ای پیامبر) بدان که معبودی (به حق) جز «الله» نیست».

امثال و نمونه‌های این آیه چنان در قرآن زیاد است که بر شمردن همه‌ی آن‌ها کاری دشوار است، زیرا خداوند متعال ابتدا قرآن را برای اثبات وحدانیت خود و یگانگی‌اش در الوهیت، ربوبیت، جبروت، ملکوت، کبریاء و عظمت نازل کرده است؛ از جمله این آیات عبارت است از:

﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣﴾ [البقرة: ١٦٣] «و الله شما الله یگانه است که غیر از او معبودی نیست؛ بخشنده‌ی مهربان است».

﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ١٠٢﴾ [الأنعام: ١٠٢] «این است الله، پروردگار شما، هیچ معبودی (بحق) جز او نیست، آفریننده‌ی همه چیز است، پس او را عبادت کنید و او بر همه چیز (کارساز و) نگهبان است».

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞۖ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٦٥ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّارُ ٦٦﴾ [ص: ٦٥-٦٦] «(ای پیامبر) بگو: به درستی که من تنها یک هشدار

دهنده‌ام و هیچ معبودی (به حق) جز الله یکتای قهّار نیست. پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، (آن) پیروزمند آمرزنده است».

﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ٦٢﴾ [غافر: ٦٢] «این است الله، پروردگار شما (که) آفریننده همه چیز (است) هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!».

درواقع سوره‌ای از قرآن نیست که آن را باز کنیم و تلاوت نماییم، مگر اینکه خداوند متعال خود را در آن به وحدانیت توصیف نموده است و آنگونه که لایق شأن اوست، خویشتن را مدح و ثنا می‌گوید و این همه برای این است که الله متعال را خالصانه عبادت کنیم و از شرک با تمامی انواع آن برحذر باشیم.

ثانیا: لا إله إلا الله حق الله تعالی بر بندگان است و اولین و مهم‌ترین واجبات و شعار و اصل اسلام و کلید دار السلام است و اولین و آخرین انسان‌ها در مورد آن سوال می‌شوند و خداوند متعال بخاطر آن مخلوقات را آفریده است و کتاب‌هایش را فرستاده است و پیام آورانش را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ٢٥﴾ [الأنبياء: ٢٥] «و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید» و در مورد ضد آن هشدار داده است: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: ٣٦] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: «الله یکتا را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید». پس تمامی پیامبران و رسولان، جن و انس را به لا إله إلا الله دعوت می‌دادند، این ابراهیم علیه السلام است که به قومش می‌گوید: ﴿قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ٦٦ أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٦٧﴾ [الأنبياء: ٦٦-٦٧] «(ابراهیم) گفت: آیا به جای الله چیزی را عبادت می‌کنید که هیچ نفعی برای شما ندارد و نه زیانی به شما می‌رساند؟! اف برشما و بر آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، آیا نمی‌اندیشید؟!». همچنین نوح، هود، صالح و شعیب همگی با یک تعبیر به اقوام خود می‌گفتند: ﴿يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ [الأعراف: ٥٩] «ای قوم من! الله را عبادت کنید که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست» و عیسی علیه السلام به قوم خود گفت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۗ هَٰذَا

صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ﴿٦٤﴾﴾ [الزخرف: ٦٤] «بی‌گمان الله پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را عبادت کنید (که) این راه راست است». و پیامبر خدا یوسف ﷺ به قوم خود گفت: ﴿وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ عَلَيۡنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ﴿٣٨﴾﴾ [یوسف: ۳۸] «و از کیش نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام، برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک الله قرار دهیم، این از فضل الله بر ما و بر (همه) مردم است و لیکن بیشتر مردم شکر نمی‌گذارند».

چنانچه می‌خواهی به آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ سوره‌ی اعراف مراجعه کن.

این‌ها همه برای این است که توحید ربوبیت پایه و اساس توحید الوهیت و عبادت است تا اینکه کاملا با پروردگار خود ارتباط برقرار کرده و آنگونه که سزاوار تعظیم است او را بزرگ داریم.

اما بخش دیگر شهادتین که رکن اول اسلام نزد اهل سنت است: «أشهد أن محمداً رسول الله» می‌باشد؛ استدلال آن‌ها برای این بخش از شهادتین، از قرآن است، همانگونه که شیعه بدان گواهی می‌دهد و دلیل آن از قرآن واضح و روشن است:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد رسول الله است».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ﴾ [آل عمران: ١٤٤] «و محمد جز فرستاده‌ای نیست که به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند».

آنقدر شواهد قرآنی آن زیاد است که برشمردن آن کار سختی است، بلکه تقریبا هیچ آیه‌ای در قرآن نیست که به وجوب اطاعت از الله تعالی توصیه کند، مگر اینکه مقرون به اطاعت از رسول او است که از سوی او دین را تبلیغ می‌کند؛ همانند این آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ﴿٢٠﴾﴾ [الأنفال: ۲۰] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! الله و رسولش را اطاعت کنید و از او روی نگردانید درحالی‌که (سخن او را) می‌شنوید».

بلکه در آیاتی شاهد هستیم که خداوند متعال اطاعت از پیامبرش را اطاعت از خود معرفی می‌کند: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء: ۸۰] «کسی‌که از پیامبر اطاعت کند، درحقیقت الله را اطاعت کرده است».

حال بعد از ثبوت این مقام و جایگاه والای پیامبرﷺ در کتاب الله تعالی، آیا می‌توان پذیرفت در ارکان اسلام ذکر و بهره‌ای ثابت و آشکار برای پیامبرﷺ وجود ندارد!!؟

دلایل شیعه برای اثبات رکن ولایت از قرآن کریم

از مهم‌ترین آیه‌ای شروع می‌کنیم که هنگام بحث و گفتگو در این‌باره بدان استناد می‌کنند؛ و آن عبارت است از این آیه: ﴿هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ هُوَ خَيۡرٞ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ عُقۡبٗا ٤٤﴾ [الكهف: ٤٤] «در آنجا (ثابت گردید) که یاری و کمک از آن الله برحق است، اوست که بهترین پاداش و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد».

لفظ "ولاية" تنها در یک آیه از آیات قرآن آمده است که همین آیه‌ی مذکور است.

طوسی در «التبيان في تفسير القرآن» می‌گوید: «در این آیه: ﴿هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ﴾ خداوند متعال خبر می‌دهد که ولایت با نصرت و یاری و گرامی داشتن از جانب پروردگار است و هیچیک از بندگان اختیاری در این موارد ندارند تا در آن فساد ایجاد کنند ...». و فیض کاشانی در تفسیر "صافی" در تفسیر این آیه: ﴿ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ﴾ می‌گوید: «نصرت تنها برای اوست و کسی قادر بر آن نیست؛ کلمه‌ی "ولاية" به کسر نیز خوانده شده است که به معنای فرمانروایی و پادشاهی است و کلمه‌ی "الحق"، با رفع (قاف) نیز خوانده شده (= الحقُ) است که صفت برای ولایت است؛ ﴿هُوَ خَيۡرٞ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ عُقۡبٗا ٤٤﴾ یعنی برای اولیاء و دوستان او (پروردگار)؛ کلمه‌ی "عقباً" به سکون قرائت شده است.

به همین ترتیب کلینی در اصول کافی از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده که گفته است: از ابوعبدالله علیه‌السلام در مورد این آیه: ﴿هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ﴾ پرسیدم؛ گفت: ولایت امیر المؤمنین است»[1].

استدلال شیعه از این آیه برای ولایت علی بن ابی طالب مناسب شأن آیه نیست، زیرا کلمه‌ی "الولاية" در این آیه به این معنی است که: ولایت تنها برای خداوند یگانه

۱- أصول الكافي: ٤٢٢/١؛ عن عبدالرحمن بن كثير: قال: "سالت أبا عبدالله علیه‌السلام عن قوله تعالى: ﴿هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ﴾ قال: ولاية أمير المؤمنين".

است؛ و هیچ شبهه‌ای در آن نیست که بتوان آن را به ولایت برای علی تأویل کرد؛ اگر تصور آن‌ها در این زمینه درست می‌بود، آیه به این شکل نازل می‌شد: «هنالِكَ الولايَةُ لعلي الحقِّ»؛ این درحالی است که الله تعالی از گفتن حق ابایی ندارد و از هیچکس نمی‌ترسد و از عاقبت آن بیمی ندارد؛ با این همه چطور این آیه را در ارتباط با ولایت علی می‌دانند، درحالی‌که برای این سخن و این باور هیچ مستند واضح و روشنی به روشنی ولایت در این آیه که "لله الحق" است، ندارند.

قبلا اعتراف خمینی را ذکر کردیم که می‌گفت: «برای امامت که رکن ارکان دین آن‌هاست هیچ نص قرآنی وارد نشده است و این تنها یک فرض عقلی است»!!.

در نتیجه علمای شیعه حجت‌ها و دلایل کتاب و سنت را به عنوان اساس و پایه‌ای معتمد برای اثبات اصول، نفی می‌کنند و نقش آن‌ها را ابتدا منوط به تأیید عقل می‌دانند. شریف مرتضی می‌گوید: «زیرا اعتقاد و باور وجوب امامت و اوصاف امام از طریق عقل و اعتماد به دلایل عقلی ثابت است، اگرچه گاهی از باب احتیاط و تصرف در ادله به نقل نیز استدلال نمایند».

همچنین می‌گوید: «از نظر ما تواتر [نصوص]، راه و شیوه‌ی اثبات امامان و وجوب وجود آن‌ها در طول زمان نیست، بلکه راه آن عقل و حجت عقلی است». و می‌گوید: «برای علم و آگاهی از وجود امام و صفات مخصوص او، نیازی به خبر نیست، بلکه همانگونه که بیان نمودیم، عقل ما را بدان راهنماست». و می‌گوید: «تمام این‌ها بیانگر آن است که ناگزیر باید نصی قاطع و محکم از امام ﷺ در رابطه با امام، وصف او و آنچه قائم به آن است، وجود داشته باشد، اما از دید ما بیان چنین موردی ضروری نیست، زیرا عقل‌ها بر وجوب امامت دلالت دارد و بیانگر صفت امام و مواردی می‌باشد که در این راه بدان نیاز دارد؛ و آنچه عقل بر آن دلالت دارد، بیان آن از طریق نقل واجب نیست»[1].

وقتی این حقایق را برای عوام شیعه می‌گویم، می‌خواهم به اعتراف علمای خودشان برای ایشان ثابت کنم که مهم‌ترین اصل دینی آن‌ها، یعنی امامت، هیچ اثری در قرآن ندارد.

۱- الشافي في الإمامة: ۹۸/۱.

خدیجه ام المؤمنین ﵂ با گفتن شهادتین وارد اسلام شد و حتی شیعه نیز بر این باور نیست که ایشان شهادت سوم را گفته باشد، یعنی به ولایت علی و امامان بعد از او شهادت داده باشد و این مسأله در ارتباط با اسلام تمامی مسلمانان قبل از وفات پیامبر ﷺ، حتی نزد شیعه نیز ثابت است.

بنابراین شهادت به ولایت علی، آنگونه که نزد شیعه آمده است، از ارکان اسلام نیست؛ اما اگر بگویید: در آن زمان برای تمام مسلمانان فرض نبوده است، پس چرا در کتاب‌های شما روایات بسیار زیادی در باب وجوب امامت بر تمامی مردم، حتی پیش از بعثت پیامبر ﷺ آمده است؛ از جمله:

شیخ شما هاشم بحرانی در کتاب "المعالم الزلفی" بابی با عنوان: «باب أن الأنبياء بعثوا على ولاية الأئمة» باز کرده و می‌گوید: «ثابت است که تمامی پیامبران الهی و تمام مؤمنان مطیع علی بن أبی طالب هستند و مخالفین آن‌ها، دشمن او و تمام اهل بیت می‌باشند ... پس جز کسی که دوستدار اوست، از اولین و آخرین انسان‌ها، کسی وارد بهشت نمی‌شود و علی تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ است».

حتی حر عاملی صاحب کتاب "وسائل الشيعة" در "تكملة الوسائل"، یعنی "الفصول المهمة في أصول الأئمة" - یکی از مصادر مورد اعتماد آن‌ها در حدیث - می‌گوید: «آن دسته از روایات آن‌ها که می‌گوید: خداوند هنگام آفریدن مخلوقات از انبیاء پیمان گرفت، بیش از هزار حدیث است.

پس اگر ولایت علی آنگونه که شما ادعا دارید، در صحیفه‌های تمامی پیامبران مکتوب بوده است، چرا در قرآن نیامده است؟! حال آنکه قرآن نگاهبان همه‌ی کتاب‌ها است؛ اما مشکل این است که شما آن (=ولایت) را تنها با عقل فاسد خود و جهت ارضای هوای نفسانی خویش ثابت می‌کنید.

یکی از اصول اهل سنت و جماعت این است که: عقل بر نقل مقدم نمی‌شود و چنانچه نقل صحیح باشد و عقل از آفات سالم بماند، با یکدیگر اختلاف و تضاد نخواهند داشت، با این وجود آن‌ها از شأن و مرتبه‌ی عقل نکاسته‌اند و آن را لغو نمی‌دانند، بلکه آنکه عقل ندارد، تکلیف از او برداشته شده است، همچون مجنون که مکلف نیست و امر او با خداست.

شریعت با نصوص کتاب و سنت، عقل و عقلا را مخاطب قرار می‌دهد و عقل را معیار تکلیف شخص می‌داند و با این همه اهل سنت از حدود شرع تجاوز نکرده‌اند و از حکمت و علت اشیاء جویا می‌شوند و چنانچه حکمت و علت (حکم شرعی) برای‌شان روشن شد، بدان تمسک می‌جویند و اگر برای ایشان روشن نشد، تسلیم آن می‌شوند و بدان گردن می‌نهند؛ از نشانه‌های کمال عقل، پیروی از نصوص است و از نشانه‌های نقصان عقل، نیک شمردن رأی و نظر خود و پیروی از خواهشات نفسانی و تقدیم عقل بر نقل و نص می‌باشد.

وقتی الله تعالی نعمت را بر ما تمام کرد و دین را کامل نمود، ما را به اختیار در انتخاب دین، نیک شمردن عقل و تقدیم آن بر نصوص فرمان نداد و دلیل آن از قرآن واضح و آشکار است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا٣٦﴾ [الأحزاب: ٣٦] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و رسولش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد). هرکس هم از دستور الله و رسولش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

شریعت توسط کتاب و سنت کامل شده است و منتظر آن نیست که مردم به تشریع آنچه موافق با عقل‌های متفاوت آن‌هاست روی بیاورند، زیرا تمامی مردم چیزهایی را می‌دانند و چیزهایی را نمی‌دانند و با عقل‌های خود نمی‌توانند آن ندانسته‌ها را بدانند و به حقیقت آن پی ببرند، مثل روح که خداوند متعال در رابطه با آن می‌فرماید: ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا٨٥﴾ [الإسراء: ٨٥] «و (ای پیامبر!) از تو درباره‌ی روح سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

در این رابطه مقوله‌ی مشهوری از علی ﷺ وارد شده است، ایشان می‌گوید: «لو أن الدین یؤخذ بالعقل لکان مسح الخف من أسفله لا من أعلاه»: «اگر قرار بود دین عقلی باشد و از عقل گرفته شود، باید مسح بر موزه از پایین آن صورت می‌گرفت نه بالای آن».

ابن تیمیه ﷺ می‌گوید: «تنها کتاب نازل شده از آسمان است که نزاع و درگیری میان مردم را حل و فصل می‌کند و اگر بخواهند برای حل و فصل نزاع و درگیری خود به عقل مراجعه کنند، هر کدام برای خود عقلی دارد»[۱].

شیخ مقبل الوداعی در پاسخ به کسی که به عقل خود بر نقل استدلال می‌کند، می‌گوید: «این شیوه‌ی معتزله است و درست آن است که بگوییم: نقل صحیح مخالف با عقل صحیح نیست، نقل صحیح معصوم است و عقل معصوم نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ٥٩] «و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است». و خداوند متعال در این آیه نگفت: «إلی العقل»: (به عقل رجوع کنید)».[۲]

مردم عوام که فقه و شناخت محدودی دارند، کافیست در آیات بیّن و روشن که فطرت پشتیبان آن است، بخصوص در بحث اصول دین، مراجعه نمایند؛ قرآن و سنت به کامل‌ترین و بهترین شکل به این مهم پرداخته‌اند. چنانکه در روز قیامت برای هیچ گمراهی حجتی در برابر الله متعال باقی نگذاشتند.

اما پیرامون فروع؛ در ارتباط با مسائل فقهی، خداوند متعال علمایی ربانی قرار داده است که وارثان پیامبرانند تا مسائل مشکل را برای مردم تبیین نمایند {و به آنها} بیاموزند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: ٤٣] «پس (ای مردم) اگر نمی‌دانید از (آگاهانِ) اهل کتاب بپرسید». اما آنگونه که عوام شیعه می‌پندارند و در تفاسیر آن‌ها آمده است، معنای اهل ذکر در این آیه امامان نیست، چگونه ممکن است خداوند ما را به چیز محال و غیر قابل دسترس فرمان دهد.

امامان مرده و از دنیا رفته‌اند، هیچ شیعه‌ای نمی‌تواند به امامان رجوع کند؛ و اگر چنین نیست، چرا شیعه برای عوام خود فقها و مراجعی قرار داده‌اند تا به آن‌ها مراجعه نمایند، درحالی‌که این افراد امامان معصوم نیستند!!

۱- مجموع الفتاوی: ۱۶۳/۲۰؛ درء تعارض العقل والنقل، ابن تیمیه.

۲- صعقة الزلزال: ۲۸۸/۱.

این درحالی است که قرآن و سنت رسول الله ﷺ در میان ما باقی و موجود است و به حمد الله می‌توانیم هر زمان که بخواهیم به آن دو مراجعه کنیم.

اگر بگوییم اصول دین برگرفته از عقل است، دین الله را ناقص و نیازمند کسی برای کامل نمودن آن دانسته‌ایم و اگر دین از عقل گرفته شود، تاریکی و ظلمت آن را در برمی‌گیرد، زیرا عقل‌ها در هوشیاری و تحصیل با یکدیگر تفاوت دارند و در این صورت هر فرد عاقلی شریعت مختص به خود را می‌داشت که با عقل خود به آن رسیده بود و خطاکاران در روز قیامت، در برابر پروردگار، عقل‌هایی را که خداوند به آنان عطا کرده بود، بهانه قرار داده و اعمال خود را با مجوزی که پروردگار به آنان داده بود، جایز می‌دانستند، زیرا خداوند آنان را در استنباط و اختیار اصول دین به عقل‌های‌شان ارجاع داده است.

شیعه ده‌ها گروه و طایفه هستند، زیرا بر عقل‌های خود تکیه دارند و با دوری از نصوص قرآن که جمع کننده‌ی قلوب مردم و سبب الفت میان آن‌هاست تا برادر و دوستدار هم باشند، هوای نفس خویش را یاری می‌دهند.

بررسی مهم‌ترین دلایل شیعه پیرامون اثبات ولایت از قرآن کریم

چه بسا شیعه‌ای بگوید: ما دلایل دیگری از قرآن در اختیار داریم که ولایت را اثبات می‌کند؛ از جمله آیات ذیل:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ٧٣﴾ [الأنبياء: ٧٣] «و (نیز) آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و بر پاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و آن‌ها (همه) عبادت‌گزار ما بودند».

﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾ [السجدة: ٢٤] «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند».

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥ وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنُرِيَ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنۡهُم مَّا كَانُواْ يَحۡذَرُونَ ٦﴾ [القصص: ٥-٦] «و می‌خواهیم بر کسانی‌که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت

گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و آنان را وارثان (زمین) قرار دهیم و آن‌ها را در زمین تمکّن (و حکومت) دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو، از (دست) آن‌ها (= بنی اسراییل) آنچه را که از آن می‌ترسیدند، نشان دهیم».

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ٥٩] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: ٥٥] «یار و ولی شما تنها الله است و پیامبرانش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی‌که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند».

﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤﴾ [البقرة: ١٢٤] «و (به یاد آورید) هنگامی‌که الله، ابراهیم را با سخنانی (مشتمل بر اوامر و نواهی و تکالیف) آزمود، پس او همه را بخوبی به انجام رسانید. (الله به او) فرمود: بدرستی که من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم. (ابراهیم) گفت: و از فرزندانم (نیز پیشوایانی قرار بده). (الله) فرمود: پیمان و عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۭ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١﴾ [الإسراء: ٧١] «(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوای‌شان فرا خوانیم، پس کسی‌که نامه‌ی (اعمال)ش را به (دست) راستش داده شود، پس اینان نامه‌شان را (با شادمانی) می‌خوانند و به اندازه‌ی رشته‌ی شکاف هسته‌ی خرمایی ستم نمی‌بینند».

می‌گویم: اگر خبر نداشتم که شیعه برای اثبات ولایت به این آیات استدلال می‌کند و قرآن در برابر من بود، همین آیات را برای اثبات بطلان ولایت ذکر می‌کردم، زیرا این آیات، قوی‌ترین آیات برای اثبات بطلان ولایت مورد ادعای شیعه است.

علمای شیعه تنها به این دلیل به آیات سابق استدلال کرده‌اند که کلمات متناسب با ولایت و امامت را در آنها یافتند، درنتیجه برای فریب جامعه‌ی شیعی بدان‌ها متمسک شدند؛ این کلمات عبارتند از: «ولیُکم»، «إماماً» و «أئمة»؛ علما و مراجع شیعه با نواختن طنین این الفاظ در گوش عوام شیعه، فلسفه بافی می‌کنند و از سادگی عوام‌شان و دوری آن‌ها از کتاب الله و تدبر در آن به نفع اندیشه‌ی خودساخته‌ی خود بهره می‌جویند.

از آنجایی که این آیات روشن، آن‌ها را رسوا می‌کند، آیات را بطور منقطع ذکر می‌کنند، یعنی آیه‌ی قبل یا بعد و یا قبل و بعد آن را ذکر نمی‌کنند؛ مثال این افراد، مثل شخصی است که آیه‌ی: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ۝٤﴾: «وای به حال نمازگزاران» را قرائت می‌کند و به این آیه برای ترک نماز استدلال می‌کند.

حال به استدلال آن‌ها به آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی انبیاء برای اثبات ولایت می‌پردازیم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ۝٧٣﴾ [الأنبياء: ۷۳] «و (نیز) آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و بر پاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و آن‌ها (همه) عبادت‌گزار ما بودند».

به قبل از این آیه باز می‌گردیم، در آیه‌ی ۶۹ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ۝٦٩﴾ [الأنبياء: ٦٩] «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش». این آیه، شروع آیه‌ی ۷۳ به شمار می‌آید و مکمل آن است و آیات به این صورت است: ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ ۝٧٢ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ۝٧٣﴾ [الأنبياء: ۷۲-۷۳] «و اسحاق و افزون (بر او نوه‌اش) یعقوب را به او بخشیدیم و همه‌ی آنان را شایسته قرار دادیم و (نیز) آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و بر پاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و آن‌ها (همه) عبادت‌گزار ما بودند».

این آیه در مورد ابراهیم و فرزندان پیامبرش، یعنی اسحاق و یعقوب صحبت می‌کند نه از ائمه؛ این کاملا واضح است و هیچ ابهام و شک و تردیدی در آن نیست و نیاز به

بحث و بررسی و مراجعه ندارد؛ زیرا ضمیر در آیه‌ی ۷۳ به اسحاق و یعقوب باز می‌گردد و خداوند انجام کارهای نیک را به آنان وحی کرده است!! حال جایگاه ائمه مورد ادعای شیعه در این میان کجاست؟! و آیا شیعه معتقد است خداوند به امامان آن‌ها نیز وحی می‌کند و وحی قطع نشده است؟!! آیا کلامی روشن‌تر و واضح‌تر از این کلام الله تعالی وجود دارد؟!!.

پس ای عوام شیعه خودتان به کتاب الله تعالی مراجعه کنید و از الله بترسید، زیرا بزودی او را ملاقات خواهید کرد.

فطرت پاکی که با محبت و خضوع رو به پروردگارش نموده است، بر عاقلان شیعه واجب می‌کند وقتی می‌بینند یکی از علمای آن‌ها به آیه‌ای استدلال می‌کند و قبل و بعد آن را ترک می‌گوید، کذب و نیرنگ آن عالم را بیان نموده و از او برائت جویند و برحذر باشند و بدانند که چنین علمایی دعوتگران گمراهی‌اند که به آتش دعوت می‌کنند و آتش بد جایگاهی است.

روزی که پیروی شدگان، پیروان خود را منکر شوند و هر گمراهی، رفیقش را دلیل گمراهی خود معرفی می‌کند و هر فریب خورده‌ای، دوستش که او را فریب داده است، لعنت می‌کند و به زودی از یکدیگر بیزاری می‌جویند و یکدیگر را لعنت می‌کنند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُ بَعۡضُكُم بِبَعۡضٖ وَيَلۡعَنُ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا وَمَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ٢٥﴾ [العنكبوت: ٢٥] «سپس روز قیامت برخی از شما برخی (دیگر) را انکار می‌کند و برخی از شما برخی (دیگر) را لعنت می‌کند و جایگاه شما آتش است و هیچ یاوری برای شما نخواهد بود».

از دیگر استدلال‌های آن‌ها بر امامت، این آیه است: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ٢٤﴾ [السجدة: ٢٤] «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند». آن‌ها می‌گویند: این آیه در رابطه با فرزندان فاطمه رضی الله عنها نازل شده است. پاسخ ما به آن‌ها همانند پاسخ قبلی است و آن اینکه علمای شیعه تنها آن قسمت از قرآن را که مطابق هوای نفس‌شان است، گزینش می‌کنند؛ اکنون آیه قبل از آن را مطالعه می‌کنیم؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآئِهِۦۖ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ٢٣﴾ [السجدة: ٢٣] «به راستی به موسی

کتاب (تورات) دادیم، پس (ای پیامبر گرامی!) از دیدار او (= موسی) در شک و تردید مباش و ما آن (تورات) را (وسیله‌ی) هدایت برای بنی اسراییل قرار دادیم». برای کسی که این آیات را پشت سر هم بخواند، واضح و مبرهن است که ضمیر (هم) در ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً﴾ به بنی اسراییل از قوم موسی برمی‌گردد، چنانکه هیچ شک و تردید و نکته‌ی پوشیده‌ای در آن نیست. همچنانکه قبلا نیز بیان کردیم، علمای شیعه کلمات (أئمة)، (ولایة) را گزینش نموده‌اند و ماقبل و مابعد آن را رها کرده‌اند و اینگونه از مهجور بودن قرآن نزد جامعه‌ی شیعی به نفع خود بهره‌برداری کرده‌اند، کتابی که در روز حساب بر علیه آن‌ها گواهی خواهد داد، روزی که نه یاوری خواهند داشت و نه دوست فرمانبری.

اما استدلال آن‌ها به این آیه: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ۝٥﴾ [القصص: ٥] «و می‌خواهیم بر کسانی‌که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و آنان را وارثان (زمین) قرار دهیم».

شیخ آن‌ها قمی در "معاني الأخبار" .. از مفضل بن عمر روایت می‌کند که گفت: «از ابوعبدالله عليه السلام شنیدم، گفت: همانا رسول الله ﷺ به علی و حسن و حسین عليهم السلام نگاه کرد و به گریه افتاد و فرمود: «مستضعفان بعد از من شمایید». مفضَّل می‌گوید: به ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا، معنای این سخن چیست؟ گفت: «یعنی شما امامان بعد از من هستید، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ۝٥﴾ و این آیه تا روز قیامت مربوط به ماست».[1]

به همین صورت نیز روایتی را قمی در "الأمالی" نقل کرده است: وی از پدر صادق نقل کرده که گفت: علی عليه السلام به من گفت: این آیه برای ما و در مورد ما نازل شده

۱- معاني الأخبار، قمی، ص: ۷۹؛ سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ رسول الله ﷺ نظر إلى عليٍّ والحسن والحسين عليهم السلام فبكى وقال: أنتم المستضعفون بعدي، قال المفضَّل: فقلتُ له: ما معنى ذلك يا ابن رسول الله ﷺ: قال معناه أنكم الأئمة بعدي، إنَّ الله ﷻ يقول: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ۝٥﴾ فهذه الآية جارية فينا إلى يوم القيامة.

است: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ۝٥﴾[1]».

حال از عوام شیعه می‌خواهم که آیات قبل و بعد از این آیه را بخوانند، تا بدون هیچ دخالتی از سوی ما، حق برای آن‌ها آشکار شود و خود قضاوت کنند؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَيَسْتَحْيِۦ نِسَآءَهُمْۚ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ۝٤ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ۝٥ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُواْ يَحْذَرُونَ۝٦﴾ [القصص: ٤-٦] «بی‌گمان فرعون در زمین برتری جست و اهل آن را گروه گروه کرد، گروهی از آن‌ها را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران‌شان را سر می‌برید و زنان‌شان را (برای خدمت) زنده نگه می‌داشت، بی‌تردید او از مفسدان بود و می‌خواهیم بر کسانی‌که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم و آنان را وارثان (زمین) قرار دهیم و آن‌ها را در زمین تمکّن (و حکومت) دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو، از (دست) آن‌ها (= بنی اسراییل) آنچه را که از آن می‌ترسیدند، نشان دهیم».

خواننده‌ی منصف، آیا برایت روشن شد که چگونه علمای شیعه با قرآن بازی می‌کنند و آنچه متناسب با دروغ‌ها و گزافه‌گویی‌های آن‌هاست، گزینش می‌نمایند!.

در دو آیه‌ی قبل و بعد از آیه‌ای که بدان برای امامت استدلال می‌کنند، سخن از استضعاف بنی‌اسراییل از سوی فرعون و برتری جستن بر آن‌ها و سربریدن فرزندان‌شان و کنیز نمودن زنان‌شان و استیلای او بر زمین خداوند و تسلط با ظلم و عدوان است.

این آیات بطور کامل در مورد بنی‌اسراییل نازل شده است و این قول خداوند متعال: ﴿وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ﴾ یعنی: بعد از فرعون و قوم او، زمین را به ارث می‌برند و این امر در زمان موسی ﷺ اتفاق افتاد، آنگاه که خداوند متعال فرعون و سپاهش را در دریا هلاک نمود و مستضعفین، سرزمین‌شان را به ارث بردند؛ و مستضعفان در این آیه افراد ضعیف و ناتوان هستند، کسانی که نه نیرویی دارند و نه توانی؛ همچون افراد عاجز و

١- الأمالي، ابن بابويه قمی، ص: ٥٦٦؛ روضة الواعظين، فتال نيسابوری، ص: ١٥٨.

ناتوانی که در خود توان دریافت حقوق‌شان را نمی‌یابند، حال آیا ائمه‌ی مورد ادعای شیعه اینگونه بوده‌اند.

واضح و مشخص است که روایات مفسر این آیه از سوی شیعه، جعلی و دروغ است، زیرا مخالف کلام الله تعالی در کتابش می‌باشد و این بیانگر آن است که وقتی آن‌ها در قرآن چیزی نمی‌یابند که به ایشان در افتراهای‌شان کمک کند، به نسخ معانی آیات واضح و روشن قرآن با روایات دروغ و منسوب به امامان پناه می‌برند، درحالی‌که امامان از آن بیزارند.

به این ترتیب به وضوح و روشنی مشخص می‌گردد که علما و عوام شیعه تابع خرافات اولیا و مؤسسان دین خود هستند و این خرافات را بر کلام پروردگار و خالق‌شان تحمیل می‌کنند و به این صورت با امر پروردگارشان مخالفت می‌کنند که می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: ۳] «آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده است، پیروی کنید و از اولیاء (و معبودهای) دیگر جز او، پیروی نکنید، چه اندک پند می‌پذیرید».

اما آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء که برای اثبات امامت بدان استدلال می‌کنند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است». به سادگی و با درنگ شرح خواهم داد تا اینکه عوام شیعه حق را دریابند و به اذن خداوند تعالی از آن پیروی کنند، زیرا این آیه قوی‌ترین دلیل آن‌ها برای اثبات ولایت در قرآن کریم است که بسیار بدان استدلال می‌کنند.

خداوند متعال در ابتدای این آیه تمام مؤمنان را خطاب می‌کند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ سپس آنان را به ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ﴾ اطاعت از الله، فرمان می‌دهد که اطاعت مطلق است، سپس امر دوم را بیان می‌کند که عبارت است از: اطاعت از رسولش که

این اطاعت نیز مطلق است: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ زیرا پیامبرﷺ رسول الله و پیام‌رسان پروردگار است، معصوم است و اطاعت از او، اطاعت از پروردگار است.

بعد از این دو اطاعت مطلق برای الله و رسولش، الله تعالی فرمان به اطاعت از "اولوا الامر" می‌دهد: ﴿وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ اما مشاهده می‌کنیم که خداوند متعال قبل از "اولی الأمر" کلمه «وأطیعوا» را ذکر نکرد، یعنی عبارت آیه به این صورت نیست: «وأطیعوا أولي الأمر منکم»؛ "واو" موجود در ﴿وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ واو عطف است و بر ما قبل آن عطف شده است، چرا؟!!!

زیرا بسا اوقات ممکن است ولی امر فرمانی مخالف با الله و رسولش یعنی کتاب و سنت که اطاعت آن‌ها مطلقا واجب است، صادر نماید، درنتیجه در این آیه اطاعت از ولی امر مشروط بر اطاعت موارد قبلی، یعنی الله و رسولش می‌باشد.

اگر با شیعه همراه شویم و فرض کنیم که ولی امر همان امامان هستند، باید بگوییم: چرا خداوند متعال در این آیه نگفت: «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأطیعوا أولي الأمر منکم»، مگر مطابق با باورهای آن‌ها، امامان معصوم نیستند؟ و طبیعتا اطاعت مطلق از معصوم نیز واجب است، بلکه در آخر آیه، به هنگام اختلاف، موضوع را موکول به الله و رسولش، یعنی قرآن و سنت می‌کند و به هیچ عنوان به امامان اشاره‌ای نیز ندارد.

خداوند متعال به هنگام اختلاف می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾، چنانچه منظور از اولی الأمر امامان بودند، در زمان اختلاف، خداوند متعال ما را به آنان ارجاع می‌داد، چرا؟ زیرا رفع اختلافات از مهم‌ترین وظایف آن‌هاست و ممکن نیست خداوند متعال در ابتدای آیه ما را به اطاعت از "اولی الأمر" فرمان دهد و در پایان آیه بیان دارد که هنگام اختلاف و نزاع، ارجاع اختلاف جهت حل و فصل آن به ایشان واجب نیست؛ پس کجاست حق امامان معصوم در زمان ارجاع اختلاف؟ و کجاست حق امت بر آن‌ها در هنگام نزاع و اختلاف؟!!

بنابراین امکان ندارد منظور الله تعالی در این آیه امامان باشد، پس بر مبنای باور شیعه، این آیه، آیه‌ای ناهماهنگ است و هرکس در تناسق (نظم) و هماهنگی این آیه شک داشته باشد، ملحد است!!

از این جهت تنها می‌توانیم بگوییم علمای شیعه چیزهایی را به کتاب الله تعالی نسبت می‌دهند که در آن نیست تا اینگونه دین خود را یاری دهند!!

برای توضیح بیشتر می‌افزایم: اگر اطاعت از ولی امر اطاعتی مطلق می‌بود و به صورت مطلق می‌آمد، هر ولی امر فاسقی، حجت و دلیلی از قرآن برای وجوب اطاعت از خودش در دست داشت، اما به نص این آیه مشاهده می‌کنیم که اطاعت از ولی امر مشروط به اطاعت از الله متعال و رسولش، یعنی کتاب و سنت است، زیرا خداوند می‌دانست که والیان ناصالحی خواهند بود که به شرع الله و رسولش حکم نمی‌کنند.

این مساله بیانگر آن است که این آیه‌ی بزرگ برای اطاعت از حکام مسلمانان که در سرزمین‌های اسلامی مطابق با کتاب و سنت در هر زمان و مکانی حکم می‌کنند، نازل شده است و از آنجایی که این افراد معصوم نیستند، ممکن است خطا کنند، پس اطاعت از آن‌ها مشروط به اطاعت از الله و رسولش می‌باشد.

در هنگام نزاع، تنازع و اختلاف تنها به کتاب و سنت ارجاع داده می‌شود تا قضاوت گردد!!

به هر روی در تمام قرآن حتی یک آیه یافت نمی‌شود که شیعه بتواند با توسل به آن اهمیت وجود امام را در هر عصر و زمانی ثابت نماید، بلکه قرآن کریم به صراحت مخالف با آنان است، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌۖ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿٤٧﴾﴾ [یونس: ٤٧] «برای هر امتی پیامبری است، پس هنگامی‌که پیامبرشان آمد، میان آن‌ها به عدالت داوری شود و به آن‌ها ستم نخواهد شد». خداوند متعال در این آیه تبیین کرده است که برای هر امتی رسولی است و الله تعالی به امام یا وصی بعد از رسول توصیه نکرده است.

اما استدلال دیگر آن‌ها برای ولایت، به این آیه از قرآن است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴿٥٥﴾﴾ [المائدة: ٥٥] «یار و ولی شما تنها الله است و پیامبرش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی‌که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند».

در کتاب‌های شیعه در تفسیر آیه‌ی سابق و سبب نزول آن چندین روایت ذکر شده است که میان آن‌ها مشهور است، از جمله: از امام باقر عليه السلام روایت شده که گفت: «گروهی از یهودیان اسلام آوردند، در میان این‌ها افرادی چون: عبدالله بن سلام، أسد،

ثعلبه، ابن یامین و ابن صوریا بودند، این افراد نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، همانا موسی به یوشع بن نون وصیت کرد، وصی تو چه کسی است ای رسول خدا؟ و ولی ما پس از تو کیست؟ پس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾. سپس رسول الله ﷺ گفت: «بلند شوید». همه بلند شدند و به مسجد رفتند، دیدند گدایی از مسجد بیرون می‌شود، پس (پیامبر) گفت: «ای سائل، آیا کسی چیزی به تو نداد؟». گفت: بله، این انگشتر را؛ پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی آن را به تو داد؟». گفت: آن مرد که نماز می‌خواند. گفت: «در چه حالتی آن را به تو داد؟». گدا گفت: در حال رکوع. پس پیامبر تکبیر گفت و اهل مسجد به همراه ایشان تکبیر گفتند. پیامبر ﷺ فرمود: «بعد از من علی ولی شماست». مردم نیز گفتند: راضی شدیم به اینکه الله پروردگار ما و محمد پیامبر ما و علی ولی ما باشد؛ پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [المائدة: ٥٦][1].

از عمر بن شمر از جابر از ابوجعفر باقر صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که وی گفت: «وقتی عمر بن خطاب بر بالین مرگ بود ... تا آنجا که می‌گوید: امام علی عليه السلام گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا در میان شما کسی غیر من بوده است که در حال رکوع زکات داده باشد؟! گفتند: نه؛ و گفت: شما را بخدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی غیر من هست که این آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ

۱- متن روایت: عن الإمام الباقر عليه السلام: إنّ رهطاً من اليهود أسلموا، منهم: عبد الله بن سلام، وأسد، وثعلبة، وابن يامين، وابن صوريا، فأتوا النبي ﷺ فقالوا: يا نبيَّ الله، إنّ موسى أوصى إلى يوشع بن نون، فمن وصيُّك يا رسول الله؟ ومن وليّنا بعدك؟ فنزلت هذه الآية: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾. ثم قال رسول الله ﷺ: (قوموا)، فقاموا فأتوا المسجد، فإذا سَائلٌ خارج، فقال: (يا سائل، أما أعطاكَ أحد شيئاً)؟ قال: نعم، هذا الخاتم، قال ﷺ: (مَنْ أعطَاك)؟ قال: أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلِّي، قال: (عَلى أيِّ حَالٍ أعطاك)؟ قال: كان راكعاً، فكبَّر النبيُّ ﷺ، وكبَّر أهل المسجد. فقال ﷺ: (عليٌّ وليُّكم بعدي)، قالوا: رضينا بالله ربّاً وبِمحمَّدٍ نبياً، وبعليٍّ بن أبي طالب ولياً، فأنزل الله ﷻ: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴿٥٥﴾ در مورد او نازل شده باشد؟! گفتند: نه[1].

با یاری الله متعال می‌گویم: اگر در کلمه‌ی ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ دقت کنیم، می‌بینیم که با صیغه‌ی جمع آمده است حال آنکه علی مفرد است و این با فصاحت زبان عربی در تعارض است، چه رسد به قرآن که کلام خداوند متعال است.

اگر منظور از این آیه علی بود، آیه به این شکل نازل می‌شد: «والذي يقيم الصلاة ويؤتي الزكاة وهو راكع» یا اینکه نام علی می‌آمد، یا بشکلی واضح نقل می‌شد که مقصود علی است، زیرا خداوند متعال از گفتن حق ابایی ندارد.

نمی‌توان چنین اشتباهات لغوی را به خداوند متعال در کتابش نسبت داد، پس پاک و منزه است پروردگاری که کتابش را احسن الحدیث و اصدق القول و قرآنی عربی و بدون کژی معرفی کرده است: ﴿قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا غَيۡرَ ذِي عِوَجٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ﴿٢٨﴾﴾ [الزمر: ۲۸] «قرآنی عربی، بی‌هیچ انحراف (و کجی را نازل کردیم) شاید آنان تقوا پیشه کنند».

همچنین تمام اهل علم می‌گویند: پرداخت انگشتر به عنوان زکات، موجب ادای زکات نمی‌شود، بلکه زکات با درهم و دینار و کالای تجاری یا آنچه از زمین می‌روید پرداخت می‌شود و پرداخت آن شروط و کیفیت و حساب خاص خود را دارد و به اعتراف خود شیعه علی رضوان الله علیه فقیر بود و زکاتی بر عهده او نبود، بخصوص در حیات پیامبر ﷺ و قبل از در دست گرفتن خلافت در هنگام نزول این آیه!!.

همچنین نماز خودش عبادتی مستقل است، لذا امکان ندارد فردی در نماز خود خاشع و فروتن باشد و با این همه در حال نماز، زکات و یا صدقه بدهد!! چگونه سائل از علی درخواست می‌کند، درحالی‌که علی را در حال نماز می‌بینید و چگونه علی به سخن آن شخص گوش می‌دهد و در نماز خود خاشع نمی‌باشد؟!! آیا طرح چنین

۱- الاحتجاج، طبرسی: ۱۳۵/۱؛ «عن عمر بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر الباقر صلوات الله عليه، قال: إن عمر بن الخطاب لما حضرته الوفاة... إلى أن يقول الإمام علي عليه السلام: قال: نشدتكم الله هل فيكم أحد أدى الزكاة وهو راكع، غيري؟ !. قالوا: لا. وقال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد نزلت فيه هذه الآية: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴿٥٥﴾﴾ غيري؟ !. قالوا: لا».

روایتی، ایراد به خشوع علی ﷺ نیست، چراکه در نماز به فقیر گوش داده است و با این کلام الهی مخالفت کرده که می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢﴾ [المؤمنون: ۲] «همان کسانی‌که در نمازشان خاشع (و فروتن) هستند».

همچنین اگر واقعا عملکرد علی چنین بوده است، چرا شیعه این عمل را در نماز خود انجام نمی‌دهد و تبدیل به سنت مورد اتباع آن‌ها پس از علی نشده است؟! حال آنکه علی هم امام و هم قانون‌گذار است!! به علاوه وجود کلمه‌ی «إنما» در این آیه، از ادات حصر است، آیا شیعه ولایت را در علی محصور می‌دانند و دیگر امامان را از یاد برده‌اند؟!!

با استدلال به همین استناد شیعه، باید گفت که پس از پیامبرﷺ تنها یک امام وجود داشته است و آن علی بن ابی طالب است!!

هیثمی در "مجمع الزوائد" در مورد (اسناد) این روایت می‌گوید: «در این روایت کسانی وجود دارند که نمی‌شناسم» و اشاره دارد به اینکه در این روایت راویان مجهولی وجود دارند.[۱]

ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: «آن را ابن مردویه از علی بن ابی طالب و عمار بن یاسر روایت کرده است و بطور کلی چیزی از این حدیث صحیح نیست، بخاطر ضعف اسانید آن و جهالت راویان آن»[۲].

طبرانی در "المعجم الأوسط" می‌گوید: «خالد بن یزید در روایت آن تنها است» و از کسانی که تصور نموده این روایت در مورد علی نازل شده است، ثعلبی است که ملقب به حاطب اللیل است، زیرا حدیث صحیح و ضعیف را از یکدیگر جدا نکرده است و اکثر روایات او از کلبی از ابوصالح است که روایات وی نزد اهل علم از سست‌ترین روایاتی است که در باب تفسیر روایت شده است».[۳]

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «طبرانی آن را در «الأوسط» در شرح حال محمد بن علی صائغ روایت کرده است و نزد ابن مردوية از طریق عمار بن یاسر روایت شده است

۱- مجمع الزوائد، هيثمي: ۱۷/۷.

۲- تفسیرابن کثیر: ۱۳۰/۳.

۳- المعجم الأوسط، طبرانی: ۲۱۸/٦.

که گفت: گدایی در کنار علی ایستاد درحالی که ایشان مشغول نماز بود ... تا پایان روایت.

در اسناد این روایت خالد بن یزید عمر وجود دارد که متروک است و ثعلبی آن را از طریق ابوذر که حدیثی طویل است، روایت کرده است و اسناد آن ساقط است.[۱]

بنابراین امکان ندارد اساس رکن امامت بر پایه‌ی چنین آثار ضعیفی باشد!!

این آیه در مورد عباده بن صامت نازل شده است، آن هنگام که یهود علیه او اعلان جنگ کردند و او از پیمان قبلی خود با یهود برائت جست.

در تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر پیرامون این آیه، از ابن جریر نقل شده است که آیه در مورد عباده بن صامت نازل شده است، هنگامی که یهود بنی قینقاع با رسول خدا ﷺ جنگیدند، عباده بن صامت (که از بنی عوف بن خزرج بود) از آن‌ها برید و از پیمان آنان اظهار بیزاری کرد و به خدا و رسولش پیوست و گفت: خدا و رسولش و مؤمنان را دوست دارم و از پیمان کفار و دوستی با آن‌ها اعلان بیزاری می‌کنم.

حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ می‌گوید: «یعنی یهود دوستان شما نیستند، بلکه ولایت شما به الله و رسولش و مؤمنان باز می‌گردد و این کلام الهی: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ۝٥٥﴾ یعنی: مؤمنانی که متصف به این صفات هستند: نماز را که از مهم‌ترین ارکان اسلام است و تنها برای خداوند یکتا است، اقامه می‌کنند و زکات را که حق بندگان است و برای یاری ضعیفان و مسکینان نیازمند پرداخت می‌شود، می‌پردازند. اما برخی از مردم در مورد این بخش از آیه: ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ گمان کرده‌اند که این جمله در موضع حال برای ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ است، یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند؛ اگر اینگونه بود، زکات دادن در حال رکوع از دادن آن در دیگر حالات برتر و افضل بود، زیرا دادن زکات در حال رکوع مورد ستایش قرار گرفته است، در صورتی که نزد ائمه‌ی فتوا چنین چیزی مطرح نیست؛ حتی برخی در این مورد، اثری از علی بن ابی طالب ذکر کرده‌اند مبنی بر اینکه این آیه در مورد ایشان نازل شده است، آنگاه که در حال رکوع انگشترش را به گدایی نزد وی بخشید.

۱- الكافي الشافي في تخريج أحاديث الكشاف، ابن حجر عسقلانی، حاشیه کشاف: ٦٤٩/١.

ابن کثیر روایاتی را که به این مسأله اشاره نموده‌اند، ذکر کرده است و سپس تبیین نموده که هیچیک از این روایات صحیح نیست، زیرا اسانید آن ضعیف و رجالش مجهولند. سپس می‌گوید: در احادیث سابق ذکر شد که تمام این آیات در مورد عباده بن صامت نازل شده است، آنجا که از پیمان یهود اعلان بیزاری نمود و به ولایت و دوستی الله و رسولش و مؤمنان راضی شد.

بر این اساس است که خداوند متعال پس از این آیات می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ٥٦﴾ [المائدة: ٥٦] «و هرکس الله و پیامبر او و کسانی‌که ایمان آورده‌اند، دوست بدارد، (او از حزب الله است و) یقیناً حزب الله پیروز است». همچنانکه می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٢٢﴾ [المجادلة: ٢٢] «(ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی‌که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آن‌ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل‌های‌شان نوشته است و به روحی از جانب خود آن‌ها را تقویت (و تأیید) نموده است و آن‌ها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آن‌ها خشنود است و آن‌ها (نیز) از الله خشنودند، آن‌ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند».

پس هرکس به ولایت الله و پیامبرانش و مؤمنان راضی است، حقیقتا مؤمن است و در دنیا و آخرت رستگار می‌باشد.

از این‌رو اگر هر شیعه‌ای، با رعایت عدل و انصاف، آیات قبل و بعد از این آیه – که آن را آیه‌ی ولایت می‌نامند– بخواند، معمای حقیقی آیات و مقصود آن برایش روشن می‌شود؛ اینکه این آیه از مودت و یاری مؤمنان نه موضوع امامت خبر می‌دهد! چرا؟ زیرا الله تعالی قبل از این آیه فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا

يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴿٥١﴾﴾ [المائدة: ٥١] «ای کسانی‌که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی برنگزینید، آنان دوستان یکدیگرند و کسانی‌که از شما با آن‌ها دوستی کنند، از آن‌ها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند». تا آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴿٥٥﴾ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ﴿٥٦﴾﴾ [المائدة: ٥٥-٥٦] «یار و ولی شما تنها الله است و پیامبرانش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی‌که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند و هرکس الله و پیامبر او و کسانی‌که ایمان آورده‌اند، دوست بدارد، (او از حزب الله است و) یقیناً حزب الله پیروز است». و اینجاست که حق نمایان می‌شود.

اما استدلال علمای شیعه به این آیه: ﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴿١٢٤﴾﴾ [البقرة: ١٢٤] «و (به یاد آورید) هنگامی‌که الله، ابراهیم را با سخنانی (مشتمل بر اوامر و نواهی و تکالیف) آزمود، پس او همه را بخوبی به انجام رسانید. (الله به او) فرمود: بدرستی که من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم. (ابراهیم) گفت: و از فرزندانم (نیز پیشوایانی قرار بده). (الله) فرمود: پیمان و عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

شیعیان برای اثبات امامت و ولایت مورد ادعای خود به این آیه استناد می‌کنند و می‌گویند: «ابراهیم عليه السلام پیامبر بود و بعد از آزمایش امام شد و با این گفته می‌خواهند ثابت کنند که امامت برتر از نبوت است تا بر مقام امامان بیفزایند و مقام و جایگاه آن‌ها را بالا ببرند، این رویه و طریقی است که تمام علمای شیعه که اقوال خود را از کتاب‌های‌شان می‌گیرند، بدان چنگ زده‌اند؛ از جمله طباطبایی در تفسیر "المیزان" در تفسیر این آیه می‌گوید: «واضح و مبرهن است که امامت غیر از نبوت است، زیرا انتخاب ابراهیم عليه السلام به عنوان امام، پس از آزمایش او توسط پروردگار رخ داد، ابراهیم درحالی‌که پیامبری از پیامبران بود، پس از آزمایش تبدیل به امامی برای مردم گشت؛ و معنای آن این است که امامت عهد و پیمان الهی است که به ظالمان نمی‌رسد».

آن‌ها به این شکل می‌خواهند از مقام نبوت بکاهند، بلکه حتی امامت پیامبران را نفی کنند و این قاعده معلوم و مشخص را نقض می‌کنند که: هر پیامبر امام است و هر امامی پیامبر نیست؛ و دلیل صحت این قاعده کلام خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامٗا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤] «و کسانی‌که می‌گویند: پروردگارا! از همسران‌مان و فرزندان‌مان مایه روشنی چشم به ما عطا فرما و ما را برای پرهیزگاران امام و پیشوا قرار بده».

مستحب است هر انسان مؤمنی این دعا را بخواند تا خداوند او را امامی برای متقین گرداند؛ درحالی‌که نه شرعا و نه عقلا برای شخص مؤمن جایز نیست، دعا کند که خداوند او را پیامبر بگرداند؛ از اینجا میزان جهل و نادانی علمای شیعه مشخص می‌شود که می‌خواهند متعصبانه و از روی تحزب دین خود را یاری دهند.

در اینجا از تمامی شیعیان می‌پرسم: کدام یک نزد الله تعالی برتر و دارای مقام والاتری است، نبوت یا امامت؟!!

تمام شیعیان پاسخ خواهند داد: امامت برتر از نبوت است! حال با این پاسخ، بگویید کدامیک برتر است: ابراهیم علیه الصلاة والسلام یا علی ﷺ؟! همه شیعیان بدون تردید خواهند گفت: علی برتر است، زیرا وی امام است و از ابراهیم جایگاه والاتری دارد! پس می‌گویم: چگونه چنین چیزی ممکن است درحالی‌که ابراهیم دو کرامت نبوت و امامت را در خود جمع کرده است، حال آنکه علی امام بود و پیامبر نبود؟!!

همچنین از آنجا که شما معتقدید، امامت برتر از نبوت است، پس هریک از امامان دوازده‌گانه‌ی شما برتر از هر پیامبر، حتی محمد ﷺ است؟!! و روایات شما در این مورد واضح و متعدد است؛ از جمله از امامان روایت شده که گفتند: «ما با خداوند حالاتی داریم که هیچ فرشته‌ی مقرب و نبی‌مرسل را یارای درک و رسیدن به آن حالات نیست»[1].

وقتی آن‌ها را با چنین واقعیت‌هایی مواجه می‌کنیم، عصبانی می‌شوند و می‌گویند: ما امامان را بر پیامبران برتری نمی‌دهیم. این درحالی است که به وضوح شاهد آنیم که دین شیعه به امامان جایگاه و مقام‌هایی می‌دهد که پیامبر از آن‌ها بی‌بهره است، پیامبری که فقط به او وحی می‌شود، درحالی‌که امامان خود را غیب دان و حاکم بر تمامی ذرات هستی می‌دانند!!

۱- الأربعون حديثا، مجلسی، شرح حديث ۱۵؛ بصائر الدرجات، ص: ۲۳، باب: ۱۱؛ «عن الأئمة عليهم السلام: إن لنا مع الله حالات لا يسعها ملك مقرب ولا نبي مرسل».

به این ترتیب اگر یکی از امامان نزد پیامبر و در یک مکان قرار داشته باشند و قرار باشد به پیامبر وحی شود، پیامبر نمی‌داند که در آن لحظه بر او وحی خواهد شد، اما اگر امام بخواهد، می‌داند و بزودی چیزی را می‌داند که پیامبر از آن آگاه نیست!! بلکه بر حسب معتقدات و باورهای شیعه، امام قبل از پیامبر از مضمون و محتوای وحی آگاه می‌شود و این زمانی است که امام چنین چیزی را بخواهد!!؟.

آیا به وضوح و آشکارا مشخص و تبیین نشد که نزد شیعیان هریک از امامان‌شان برتر از پیامبر است؟!! خمینی به این مسأله تصریح نموده و می‌گوید: «امام دارای مقام محمود و درجه‌ی بلند و خلافت تکوینی است و تمام ذرات هستی در برابر ولایت و سیطره‌ی او کرنش می‌کنند و یکی از ضروریات مذهب ما باور به این مطلب است که امامان ما مقام و جایگاهی دارند که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل نیز به آن مقام نمی‌رسند»[1]..!!

ای کسی که می‌خواهی از شیعه و شیعه‌گری نجات یابی، بدان که معنای جعل (قرار دادن) در این آیه: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ این نیست که من بزودی مقام و جایگاه امامت را که نمی‌توانستی به آن دست یابی و جز پس از آزمایش مستحق آن نخواهی شد، به تو می‌دهم.

امام در لغت: عبارت است از کسی که مردم به او اقتدا کنند؛ چنانکه ما امام در علم، امام نماز و امام حاکم داریم؛ آیا ابراهیم قبل از اینکه آزمایش شود، امام نبود؟ درحالی‌که ایشان پدر پیامبران بوده است و مردم در توحید و سنت یگانه پرستی آسان او، به ایشان اقتدا می‌کنند، بلکه ابراهیم عليه السلام یک تنه به عنوان یک امت برای امت خود مبعوث شد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۝١٢٠ شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِۚ ٱجْتَبَىٰهُ وَهَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝١٢١ وَءَاتَيْنَٰهُ فِي ٱلدُّنْيَا حَسَنَةًۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ۝١٢٢﴾ [النحل: ۱۲۰-۱۲۲] «به راستی ابراهیم (به تنهایی) امتی بود، فرمانبردار الله، حنیف (= خالی از انحراف) بود و (هرگز) از مشرکان نبود. شکرگزار نعمت‌های الله بود، (الله) او را برگزید و به راه راست هدایتش نمود. (ما) در دنیا به او نیکی عطا کردیم و قطعاً او در آخرت از صالحان است».

۱- الحكومة الإسلامية، صفحه: ۵۲.

همچنین در قرآن کریم در دعای ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام می‌بینیم وقتی سنگ را برای بنای کعبه بلند می‌کردند، از خداوند می‌خواستند که مسلمان باشند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ﴾ [البقرة: ۱۲۷-۱۲۸] «و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند (و می‌گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر، همانا که تویی شنوای دانا. پروردگارا! ما را فرمانبردار خودت قرار ده و از فرزندان‌مان امتی فرمانبردار خود (پدید آور)».

پس آیا ابراهیم و اسماعیل قبل از این - جعل = قرار دادن - از مسلمانان نبودند یا اینکه آن‌ها قبل و بعد از این دعا از زمره‌ی مسلمانان بودند؟! همچنین ابراهیم از پروردگار خود می‌خواهد که از میان فرزندانش کسی را قرار دهد که پس از او رسالت هدایت را بر عهده گیرد؛ و خداوندی که او را برگزید و آزمایش نمود، در پاسخ به این دعای او می‌فرماید: ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤﴾ «(الله) فرمود: پیمان و عهد من به ستمکاران نمی‌رسد». و قاعده‌ی بزرگی را در راستای قسط و عدل و داد مقرر می‌دارد و آن اینکه: امامت با عمل، صلاح و ایمان حاصل می‌شود و وراثتی نیست که پشت در پشت به ارث رسد.

آنچه به ابراهیم گفته شد، سخنی قاطع و محکم است مبنی بر اینکه امامت به ارث نمی‌رسد و نزد خداوند متعال قاعده این است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ۱۳] «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست».

وقتی ابراهیم از پروردگار خود می‌خواهد امامت در نسل او ادامه یابد، به این معنی نیست که ایشان نسبت به اهل بیت خود تعصب دارد، بلکه اهل خیر و صلاح، صلاح فرزندان خود را می‌خواهند، همچنانکه در اواخر سوره‌ی فرقان آمده است: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ﴾ [الفرقان: ٧٤] «و کسانی‌که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران‌مان و فرزندان‌مان مایه‌ی روشنی چشم به ما عطا فرما». مفسران می‌گویند: ﴿قُرَّةَ أَعۡيُنٖ﴾ یعنی: روشنی چشم برای پدران که فرزندان آن‌ها صالح شوند.

اما استدلال دیگر آن‌ها برای اثبات ولایت از قرآن کریم، این آیه می‌باشد: ﴿يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍۭ بِإِمَٰمِهِمْۖ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٧١﴾ [الإسراء: ۷۱] «(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوای‌شان فرا خوانیم، پس کسی‌که نامه‌ی (اعمال)ش به (دست) راستش داده شود، پس اینان نامه‌شان را (با شادمانی) می‌خوانند و به اندازه‌ی رشته‌ی شکاف هسته‌ی خرمایی ستم نمی‌بینند».

می‌گوییم: کلمه ﴿بِإِمَٰمِهِمْۖ﴾ به معنی کتابی آمده که خداوند در آن، همه چیز را برشمرده است. آیات ذیل، مؤید ترجمه اهل سنت از این کلمه است: ﴿وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةًۚ وَهَٰذَا كِتَٰبٞ مُّصَدِّقٞ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ١٢﴾ [الأحقاف: ۱۲] «و پیش از آن، کتاب موسی پیشوا و رحمت بود و این (قرآن) کتابی است تصدیق کننده‌ی (آن) که به زبان عربی است، تا کسانی‌که ستم کردند بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد».

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمْۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ١٢﴾ [یس: ۱۲] «یقیناً ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را (از اعمال نیک و بد) که از پیش فرستاده‌اند و آثار (و گام‌های)شان را می‌نویسیم و همه چیز را در کتاب روشنگر (لوح محفوظ) شمار کرده‌ایم».

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: ۱۳-۱٤] «و هر انسانی اعمال (خیر و شرش) را در گردنش آویخته‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را سرگشوده می‌بینید (که همانا نامه‌ی اعمالش است). (و به او می‌فرماییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز خود حساب‌گر خویش باشی».

پس انسان مؤمن نامه‌ی اعمال خویش را با دست راست خود می‌گیرد و چون از آن مطلع شود، خوشحال می‌شود و بشارت می‌دهد؛ الله تعالی در توصیف حال مؤمن می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقْرَءُواْ كِتَٰبِيَهْ ١٩﴾ [الحاقة: ۱۹] «پس اما کسی‌که نامه‌ی (اعمالش) را به دست راستش دهند، گوید: بیایید نامه‌ی (اعمال) مرا بخوانید!».

اما کافران و منافقان نامه‌ی اعمال خود را با دست چپ خویش و از پشت سر دریافت می‌دارند سپس واویلا می‌کشند و آرزوی مرگ و نابودی می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَٰبِيَهْ ۝٢٥ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ۝٢٦﴾ [الحاقة: ٢٥-٢٦] «و اما کسی‌که نامه‌ی (اعمالش) را به دست چپش دهند، گوید: ای کاش هرگز نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم حسابم چیست».

در پایان با اطمینان تمام به خداوند یکتا می‌گویم: اگر نزد شخصی برویم که نه سنی است و نه شیعه، اما عربی فصیح را خوب می‌داند و قرآن کامل را به او بدهیم و به او بگوییم اوامر و نواهی الله تعالی را از قرآن برای ما استنباط کن، هرگز چیزی که به صراحت به امامان اختصاص داشته باشد، استخراج نخواهد کرد؛ آیا برای ما آیه‌ای خواهد آورد که امر به اطاعت از اهل بیت نموده باشد؟! یا آیه‌ای مبنی بر اینکه دوازده امام وجود دارند که واجب الإطاعة هستند؟ آیا آیاتی برای ما استخراج خواهد کرد که به وضوح و بدون شک و تردید وجوب ولایت و احکام و شروط آن و جزای انکار آن و تحذیر از عدم اقامه‌ی آن را برای ما ذکر کرده باشد؟!! همانند ارکان چهارگانه‌ای که شیعه اهمیت آن را کمتر از ولایت می‌داند!!

این شخص بطور واضح اوامر و نواهی پروردگار را از قرآن برای ما بیان می‌کند، بلکه اموری را بیان خواهد کرد که اهمیت آن بسی کمتر از ولایت است، اموری چون سلام دادن، آداب اجازه گرفتن، غسل، وضو، حتی امور مربوط به زنان و خصوصیات آن‌ها، همچون حیض و شیرخوارگی؛ این درحالی است که اهمیت این امور بسیار کمتر از ولایت است و هرگز این را از قرآن استخراج نخواهد کرد که منکر ولایت در آتش است؟!! و نیز این مساله که خداوند عبادت کسی را نخواهد پذیرفت که به ولایت امامان ایمان ندارد!!

ای شیعیان، چگونه در اسلام به رکنی به نام ولایت ایمان داری درحالی‌که هیچ اثری از آن در قرآن نیست؟!! مگر امام باقر ﷺ نفرموده است که: «إنّ الله تبارك وتعالى لـم يدع شيئاً تحتاج إليه الأمّة إلاّ أنزله في كتابه وبيّنه لرسوله وجعل لكلّ شيء حدّاً، وجعل عليه دليلاً، وجعل على من تعدّى ذلك الحدّ حدّاً»: «خداوند هیچ چیزی را که امت بدان نیاز دارند فرو نگذاشته است، مگر اینکه در کتابش آورده است و برای رسولش بیان

کرده است و برای هر چیزی حد و حدودی معین نموده است و بر آن دلیل و راهنمایی قرار داده است و برای کسی که از این حدود تعدی کند، حدی قرار داده است».[۱]

علی رغم تمام این‌ها می‌بینیم که شیعه اسلام را بدون ولایت نمی‌پذیرد، گویا آن‌ها به این مساله ایمان ندارند که: آنکه هستی را با نظم و نظام دقیق آن ترتیب داده است، همان است که اسلام و احکام آن را با نظامی دقیق، مقرر نموده است.

امامان معجزه‌هایی از خود بجای نگذاشتند که ثابت کننده‌ی جایگاه آن‌ها باشد، مانند معجزه‌هایی که برای پیامبر در قرآن و سنت ثابت است.

از بادیه‌شینی پرسیدند: دلیل وجود الله چیست؟ گفت: « .. جای پا نشان از عابری دارد .. آیا آسمان دارای برج‌ها و زمین دارای راه‌های فراخ، بر وجود علیم خبیر دلالت ندارند؟».

وقتی خداوند متعال پیامبران را فرستاد، ایشان را با معجزه‌هایی بیانگر و موید صدق و راستی آن‌ها یاری نمود و آیات خود را متناسب با هر امتی قرار داد تا در جامعه‌ای که زندگی می‌کنند این نشانه موجب شگفتی آنان شود و با دیدن آن با اطمینان کامل در ایمان از یکدیگر پیشی بگیرند؛ و این بر رحمت گسترده‌ی پروردگار نسبت به خلقش دلالت دارد.

قوم موسی علیه الصلاة والسلام در سحر و ساحری با یکدیگر رقابت داشتند و ساحران بسیار برجسته و متبحری بودند و به بالاترین درجات سحر رسیده بودند، پس خداوند متعال معجزات شگفت‌آوری برای قوم موسی از جنس آنچه با یکدیگر رقابت می‌کردند، قرار داد؛ خداوند متعال عصای موسی را تبدیل به اژدها کرد و ساحران فرعون به اذن خداوند در برابر این معجزه مغلوب شدند، همچنین به اذن خداوند دریا خشک گشت و خداوند بنی اسراییل را از چنگ فرعون نجات داد و برای موسی آن هفتاد مردی را که درخواست کرده بودند، الله تعالی را آشکارا ببینند و صاعقه آن‌ها را کشت، زنده کرد،

۱- کلینی، کافی: ۹۵/۱، باب الرد إلی الکتاب والسنة.

همچنین کوه را بر بالای سر آنان مستقر گرداند و دیگر آیات روشنی که دلالت بر نبوت موسی و صدق رسالت او دارد.

همچنین قوم پیامبر خدا عیسی علیه الصلاة و السلام در طبابت و مداوا با یکدیگر رقابت داشتند، درنتیجه معجزه‌های عیسی متناسب با روند جاری میان قومش بوده است و ایشان کور مادرزاد و فرد پیس را به اذن الله تعالی شفا می‌داد و مردگان را به اذن و اجازه پروردگار زنده می‌کرد.

اما امت خاتم پیامبران محمد مصطفی ﷺ در شعر و بلاغت و فصاحت ید طولایی داشتند، پس خداوند متعال برای آن‌ها کتابی فرستاد که از آوردن همانند آن و لو یک آیه، عاجز و ناتوان ماندند؛ و به این ترتیب خداوند پیامبرش را در میان قومش معروف گردانید، پیامبری که کتابی نخوانده بود و با خط خود چیزی ننوشته بود، یعنی بی‌سواد بود، تا اینکه نگویند این قرآن را محمد ساخته و با دستان خود نوشته است، دلیل آن از قرآن کریم واضح و روشن است: ﴿وَمَا كُنتَ تَتْلُواْ مِن قَبْلِهِۦ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ﴿٤٨﴾﴾ [العنكبوت: ٤٨] «و تو (هرگز) پیش از این (قرآن) هیچ کتابی را نمی‌خواندی و با (دست) راست خود چیزی نمی‌نوشتی، اگر چنین بود، باطل گرایان به شک (و تردید) می‌افتادند»

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ﴾ [الأعراف: ١٥٧] «آنان که از (این) رسول (الله)، پیامبر «أمی» (= درس ناخوانده) پیروی می‌کنند که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند».

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ﴿٢﴾﴾ [الجمعة: ٢] «او کسی است که در میان درس ناخواندگان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را پاک (و تزکیه) می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می‌آموزد و اگر چه پیش از این در گمراهی آشکار بودند».

در کتاب‌های شیعه روایاتی آمده است مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ، هم می‌توانست بخواند و هم بنویسد!! .. از ابوعبدالله برقی از جعفر بن محمد صوفی روایت است که: از ابوجعفر علیه السلام، محمد بن علی رضا علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا، چرا به پیامبر امی می‌گفتند؟ گفت: مردم چه می‌گویند؟ گفت: به او گفتم: فدایت شوم گمان می‌کنند که

پیامبر چون نمی‌نوشت، امی نام نهاده شد. ایشان فرمود: دروغ می‌گویند - لعنت خدا بر آنان باد - چگونه چنین چیزی ممکن است درحالی‌که خداوند متعال در کتابش می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾.

پس چگونه چیزی را که از خواندن آن ناتوان است، به مردم یاد می‌دهد، بخدا سوگند رسول الله ﷺ هم می‌خواند و هم می‌نوشت، آن هم به ۷۲ یا ۷۳ زبان و به این خاطر امی نامیده شد که از اهل مکه بود و مکه از امهات القری است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَاۖ﴾ [الأنعام: ۹۲] «و تا اهالی مکه و کسانی را که گرد آن ساکنند بیم دهی»[۱].

پس ناگزیریم قبل از تکمیل موضوع سابق، این مسأله را برای شیعه بیان نماییم.

ما در قرآن شاهد آیات واضح و صریحی مبنی بر امی بودن پیامبر هستیم؛ در زبان عربی "امی" کسی است که نمی‌نویسد؛ و امی بودن در جامعه‌ی عرب آن دوران غالب بود و جز تعداد اندکی از آن‌ها خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، به همین خاطر نیز در آیه‌ی ذیل امی بودن از باب غلبه به همه‌ی آن‌ها نسبت داده شده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ﴾.

اگر پیامبر ﷺ بی‌سواد نمی‌بود، دروغ‌پردازان مشرک قریش و دیگران و نیز یهود به او طعنه وارد می‌کردند حال آنکه کلام الله تعالی به وضوح بی‌سواد بودن پیامبر ﷺ را بیان می‌دارد: ﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ٤٨﴾ [العنکبوت: ٤٨] «و تو (هرگز) پیش از این (قرآن) هیچ کتابی را نمی‌خواندی و با (دست) راست خود چیزی نمی‌نوشتی، اگر چنین بود، باطل گرایان به شک (و تردید) می‌افتادند». آن‌ها می‌دانستند که این آیه بر پیامبر نازل شده است اما از هیچیک از آنان نقل نشده که به پیامبر ﷺ گفته باشد: تو بیسواد نیستی، با اینکه آن‌ها برای رد پیغام پیامبر، از هر وسیله‌ای بهره می‌بردند و به او دروغگو، ساحر و مجنون می‌گفتند.

۱- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، صفحه‌ی: ۲٤٥ – ۲٤۷، باب في أن رسول الله كان يقرأ ويكتب بكل لسان؛ علل الشرائع، صدوق، باب ۱۰۵، العلة التي من أجلها سمي النبي الأمي، حديث، ۲.

درواقع اینکه پیامبر خدا بی‌سواد بود، رحمت و حکمتی از جانب پروردگار است، تا اینکه کافران و مشرکان با دیدن معجزه‌ی بلاغت قرآن به سرعت به پیامبر ایمان آورند؛ بلاغت و فصاحت بی‌نظیری که در قالب آیات بهم پیوسته و موید یکدیگر در قرآن وجود دارد، امکان ندارد ساخته و پرداخته‌ی بشر باشد؛ حال چگونه خواهد بود وقتی این قرآن بلیغ و معجز بر کسی نازل شود که توان خواندن و نوشتن نداشته باشد و این بدان سبب است که هیچکس نتواند نبوت و رسالت محمدﷺ را انکار کند و بگوید این قرآن را خودش با دستخط خود نوشته و تألیف کرده است.

علاوه بر همه‌ی این‌ها پیامبرﷺ برای خود کاتبانی انتخاب کرده بود که وحی را می‌نوشتند؛ و در تاریخ ذکر نشده است که ایشان خود به کتابت وحی قلم فرسوده باشد، درحالی‌که اگر عالم به کتابت و قرائت بود، چنین می‌کرد، ولو یک مرتبه؛ اما چنین چیزی از ایشان ثابت نیست؛ جریان صلح حدیبیه بیانگر این مطلب است، آنجا که پیامبرﷺ به علی ﷺ گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، این قرارداد محمد رسول خداست؛ در این لحظه مشرکین گفتند: اگر می‌دانستیم تو رسول خدایی، از تو پیروی می‌کردیم، بلکه بنویس محمد بن عبدالله؛ پس رسول خداﷺ به علی فرمان داد تا واژه‌ی "رسول الله" را پاک کند ...»[۱].

در حدیثی پیامبرﷺ می‌فرماید: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ»[۲]: «ما امتی امی هستیم که نوشتن و حساب کردن را نمی‌دانیم». أحوذی در این مورد می‌گوید: «منظور ایشان این است که آن‌ها همچون زمان تولد از مادر بودند که نوشتن و حساب و کتاب را نمی‌دانستند و بر فطرت و سرشت اولیه‌ی خود در این زمینه می‌باشند»[۳].

آیا امکان دارد که ابوجعفر فرزند رسول اللهﷺ، کسی که حریص‌ترین مردم به اخلاق جدش بود، کسی را لعنت کند که به پیامبر امی بگوید!؟ بخصوص که قرآن پیامبرﷺ را چنین توصیف کرده است، مگر طبق باور شیعه، ابوجعفر برای تعلیم مردم و ارشاد و راهنمایی و تعلیم آن‌ها به روشی نیکو و نه با لعن آن‌ها، مبعوث نشده است؟!!

۱- صحیح مسلم، شماره: ۱٤۱۰.

۲- بخاری: ۱۹۱۳، ومسلم: ۱۰۸۰

۳- تحفة الأحوذي: ۲۱۲/۸.

این مسأله بیانگر آن است که هرکس این روایت را ساخته است، چیزی را نوشته است که نفس کینه توز او بدو فرمان داده است، زیرا وی به این ترتیب تمام اهل سنت را که به قرآن ایمان دارند، لعن می‌کند؛ و تأکید می‌کنیم که ابوجعفر از این روایت دروغی که به او منتسب نموده‌اند، بری است، زیرا این روایت مخالف با قرآن است و بد طینتی در آن هویدا است.

در تکمیل مطالب قبلی و اینکه گفتیم: خداوند متعال در اموری که امت‌های قبلی پیرامون آن با یکدیگر رقابت می‌کردند معجزاتی به پیامبران خود عطا نمود؛ باید بگوییم: در این عصر و زمانه نیز بسیاری از عرب و عجم غیر مسلمان، قرآن و احادیث نبوی را تصدیق نمی‌کنند و آسمانی بودن آن را بخاطر جهل‌شان به اعجاز لغوی قرآن کریم، انکار می‌کنند؛ در نتیجه خداوند متعال در کتابش آیاتی قرار داده است و بر زبان پیامبرﷺ احادیثی وارد شده که متناسب با حال آنان است؛ این دست از آیات و احادیث در بردارنده‌ی معجزات علمی دقیقی در تمامی عرصه‌ها می‌باشد که تعداد آن‌ها را جز خداوند متعال نمی‌داند و این معجزات پیوسته در حال کشف هستند؛ مسأله‌ای که تمامی دانشمندان علوم مختلف فیزیک، زمین‌شناسی، هوا و فضا و پزشکان را شگفت زده کرده است.

دانشمندان غربی با مشاهده‌ی سبق بیان و اثبات چنین کشفیاتی در قرآن و سنت، شگفت زده می‌شوند. وجود چنین معجزات علمی در کتاب‌های اهل سنت، دلالتی قطعی بر این دارد که احادیث نبویِ گردآوری شده در کتاب‌های آن‌ها، به پیامبرﷺ بازمی‌گردد، زیرا معجزه‌ی کلام و نیز معجزات علمی در متون آن روایات هویدا و روشن است.

خداوند متعال می‌دانست که امت محمدﷺ در عرصه‌ی علم و پیشرفت امکانات و ابزار و وسایل، بیش از دیگر ملت‌ها و امت‌ها ترقی می‌کنند، از این‌رو می‌بینیم که قرآن کریم با بی‌نیازی کامل از وصی یا امام به رسالتش در بیان خود و هدایت مردم می‌پردازد.

به همین دلیل وقتی احادیث علمی موجود در کتاب‌های اهل سنت برای غیر اعراب ترجمه شد، بسیاری از آن تأثیر پذیرفتند و موجب اسلام آوردن صدها هزار تن از دانشمندان و عوام آن‌ها شد؛ برخی نیز اگرچه ایمان نیاوردند، به حق اعتراف نمودند و گفتند: این قرآن کتابی مقدس است که هیچ بشری را یارای نوشتن مانند آن نیست،

بلکه این قرآن کتابی آسمانی است و همچنین به اعجاز علمی دقیق احادیث نبوی گواهی داده‌اند.

برای عوام شیعه همین یک دلیل کافیست که کتاب‌های اهل سنت را تصدیق کنند و بدان اطمینان یابند و بدانند که این‌ها از صحابه‌ی پیامبرﷺ نقل شده است و دربردارنده معجزات لفظی، لغوی و علمی است؛ همه‌ی این‌ها بیانگر این است که این احادیث، همگی به پیامبرﷺ بازمی‌گردد، زیرا هیچ کسی را یارای آوردن چنین احادیثی نیست، مگر اینکه رسولی از جانب الله تعالی باشد.

ای شیعیان! اگر یک یهودی یا نصاری با شما مباحثه نموده و بگوید برای من نبوت پیامبرت محمد را ثابت کن، هرگز زبانت از بیان تعداد آیات و دلایل دال بر نبوت پیامبرﷺ باز نخواهد ایستاد؛ چه با گفتن نصوص روشن قرآن کریم، یا با گفتن دلایل علمی که به نبوت پیامبرﷺ گواهی می‌دهد، همچون واقعه‌ی شق القمر که در زمان رسول اللهﷺ و هنگامی روی داد که قوم پیامبر با ایشان به جدال پرداختند و رسالتش را انکار کردند.

در سال نهم بعثت مشرکان و در رأس آن‌ها ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل نزد رسول اللهﷺ گرد آمدند و به ایشان گفتند: اگر تو واقعا پیامبری، ماه را برای ما دو نیم کن. پیامبرﷺ نیز با دست خود به ماه اشاره کرد و ماه به اذن الله تعالی دو نیم شد، نیمی از آن بر بالای کوه ابی قبیس دیده شد و نیم دیگر آن بالای کوه قعیقعان؛ و رسول اللهﷺ سجده شکر بجای آورد.

قرآن کریم نیز این معجزه را ثابت نموده است و کتاب‌های حدیث به نقل از صحابه‌ی رسول اللهﷺ که شاهد این معجزه بودند، آن را ذکر کرده‌اند و برای تمام ما همین آیه کفایت می‌کند که می‌فرماید: ﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ ۝١﴾ [القمر: ۱] «قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت». پس شکافتن ماه از واقعیت‌هایی بود که قریش آن را تکذیب کردند، اما خدا را شکر که نشانه و آثار این شکاف تا به امروز باقیست و همین مسأله سبب اسلام آوردن فردی انگلیسی به نام «داووس موسی بسکوک» شد؛ کسی که حزبی اسلامی در بریتانیا تشکیل داده است و آن را "حزب اسلامی بریتانیا" نام نهاده و خود رهبر آن است.

خبرگزاری ناسا اعلام داشت که: شکاف ماه تمام قطر ماه را در بر گرفته است، به این معنی که ماه دو نیم شده است. و این مسأله را ناسا تأیید کرده است.

دلیل اینکه این‌ها پس از فضل و رحمت پروردگار، شب و روز به اسلام می‌گروند چیست؟! زیرا دلایل نبوت محمد رسول الله ﷺ پیوسته ثابت، واضح و روشن است و برای تمامی نسل‌ها حاضر و آماده است، دلایلی که زبان منکران عرب و عجم را لال کرده است.

امروزه شاهد هستیم که افزایش تعداد گروندگان به اسلام، به دلیل این دو مصدر و منبع بزرگ (قرآن و سنت) تبدیل به یکی از نگران کننده‌ترین مسائل برای دشمنان اسلام شده است، آن هم به اعتراف خبرگزاری‌های غربی و امریکایی.

بنابراین نبوت و رسالت محمد ﷺ را جز ظالم و منکر، رد نمی‌کند، زیرا دلایل نبوت پیامبر بسیار زیاد، قوی و ثابت است چنانکه هیچ تردیدی در آن راه ندارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ٣٣﴾ [الأنعام: ۳۳] «پس آن‌ها (درحقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه (این) ستمکاران، آیات الله را انکار می‌کنند».

این درحالی است که ما از هیچ دانشمند شرقی و غربی نشنیده‌ایم که مسأله‌ی علمی مهمی منسوب به امامان را کشف کند علی رغم تعداد این امامان که به دوازده نفر می‌رسد؛ و برای آن‌ها معجزاتی ملموس همچون معجزات پیامبر نمی‌یابیم.

پس از یادآوری و بیان این موارد با فخر و سربلندی به علما و عوام شیعه می‌گوییم: چرا در مورد علی و امامان دچار فتنه گشته‌اید درحالی‌که قرآن به هیچیک از آنان کمترین اشاره‌ی روشنی نکرده است؟! و برای ما هیچ معجزه‌ای که برتری و حقیقت آن‌ها را در امامت ثابت کند، وجود ندارد.

خداوند متعال در قرآن کریم از نوح و موسی و عیسی و دیگر پیامبران یاد کرده است و بخشی از داستان‌ها و معجزه‌های ایشان را بیان نموده است، در نتیجه ما به همه‌ی آن‌ها ایمان می‌آوریم و تصدیق می‌کنیم و منکر آن‌ها نمی‌شویم، این درحالی است که دین شیعه از مردم می‌خواهد به امامت امامان ایمان بیاورند، آن هم تنها به مجرد روایاتی که هیچ دلیل قرآنی و علمی آن را تأیید نمی‌کند.

چه بسا یکی از شیعیان بگوید: «روایات بسیاری از امامان وارد شده است و در آن معجزات علمی و پزشکی آمده است»؛

ما در پاسخ به یاری الله متعال می‌گوییم: معجزات پیامبر، ربانی است و هیچ بشری نمی‌تواند از جانب خود دست به چنین معجزاتی بزند و از جمله قدرت‌های پروردگار است که به رسولان خود داده است تا گواهی بر صداقت و راستی پیامبران الهی باشد و از آنجا که امامان از جانب پروردگار منصوب نیستند، کتاب‌های شیعه فاقد دلایل علمی برای امامان یا معجزاتی ملموس و باقی می‌باشند که انتصاب آنان را از جانب پروردگار تأیید نماید.

پس از بحث و بررسی در کتاب‌های آن‌ها روایات بسیار اندکی را یافتم که به گمان آن‌ها در بردارنده‌ی اعجاز علمی یا طبی است و غالب این روایت‌ها منسوب به ابوعبدالله صادق و نیز رضا می‌باشد و نمی‌دانم چرا از میان تمامی اوصیای خود اینگونه روایات را به صادق نسبت داده‌اند، مگر دین آن‌ها نمی‌گوید که تمامی امامان علم را از پیامبر به ارث می‌برند و هر امامی این علم را به امام پس از خود می‌سپارد تا اینکه به امام دوازدهم رسیده است؟!

اما این روایات اندک را که به گمان شیعه اعجاز است، به شکل زیر تقسیم کرده‌ام:

- روایاتی که قبل از تولد صادق ﷺ، پیامبر ﷺ گفته است و در کتاب‌های اهل سنت آمده است، اما آن‌ها برخی از الفاظ آن را با اضافه و کم کردن، تحریف نموده‌اند تا با این کار با اهل سنت مخالفت کنند، امری که با تخطئه‌ی علم حدیث و پژوهش آن در روایت‌های علمی و یا طبی مورد ادعای آن‌ها، موجب رسوایی ایشان شده است، درحالی‌که خود نمی‌دانند، زیرا آن‌ها مطالبی را که از کتاب‌های اهل سنت برگرفته‌اند، تبدیل و دگرگون نموده‌اند.
- روایات خاص آنان که نه از نظر علمی و نه پزشکی صحیح نمی‌باشد و آشکارا با علم جدید مخالف است.
- روایات خرافی که نه از نظر شرعی و نه عقلی صحیح نمی‌باشند.
- روایاتی که اعجازی در خود ندارند، بلکه معلوماتی واقعا عادی و یا پزشکی می‌باشد که سازندگان کتاب‌های شیعه از پدران و اجداد خود شنیده‌اند و نویسندگان یا علمای شیعه به نام امام آن را نوشته‌اند تا به این ترتیب عوام خود را فریب دهند.

به عنوان مثال: مردی به ابوعبدالله صادق ﷺ گفت: سرورم من چند کنیز جوان گرفته‌ام و می‌خواهم چیزی به من بیاموزی تا بتوانم از پس آنان برآیم (نیاز جنسی

آنان را برآورده نمایم). امام علیه‌السلام گفت: «یک پیاز سفید را بگیر و قطعه قطعه کن و آن را داخل روغن کن، سپس یک عدد تخم مرغ در ظرفی بشکن و بر آن مقداری نمک بریز، سپس تخم مرغ را با پیاز و روغن تفت بده و از آن بخور». آن مرد گفت: من این کار را کردم و پس از آن، از آن‌ها چیزی نمی‌خواستم مگر اینکه به خواسته‌ی خود می‌رسیدم (به راحتی می‌توانستم با آنان هر زمان که بخواهم همبستری نمایم)»[۱].

همچنین مانند مناظره‌ی ابوعبدالله صادق با پزشک هندی که مجلسی در بحار الأنوار (۴۷۸/۱۴) آن را ذکر نموده است و روایتی بسیار طولانی است که در ذیل تنها شاهد مطلب را ذکر می‌کنم:

«... از عباد بن صهیب از پدرش از جدش از ربیع صاحب منصور روایت است که گفت: روزی ابوعبدالله علیه‌السلام در مجلس منصور حاضر شد درحالی‌که مردی هندی نزد منصور نشسته بود و کتاب‌های پزشکی را برای او می‌خواند؛ ابوعبدالله علیه‌السلام ساکت نشسته بود و به قرائت او گوش می‌داد، وقتی شخص هندی از خواندن کتاب‌ها فارغ شد، به امام گفت: ای ابوعبدالله، آیا از علمی که دارم چیزی نمی‌خواهی؟ امام گفت: نه، چیزی که همراه دارم بهتر از مال توست؛ مرد هندی گفت: آن چیست؟ امام علیه‌السلام گفت: گرمی را با سردی معالجه می‌کنم و سردی را با گرمی، رطوبت را با خشکی درمان می‌کنم و خشکی را با رطوبت و آنچه را که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است به کار می‌بندم و نتیجه کار را به خداوند می‌سپارم؛ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «بدان که خانه‌ی تمامی امراض و بیماری‌ها معده است و پرهیز اولین دارو است و به بدن چیزی را بده که به آن عادت دارد». هندی گفت: آیا طب چیزی جز این است؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: «گمان کردی که من این را از کتاب‌های پزشکی گرفته و خوانده‌ام؟». گفت: بله، امام گفت: نه بخدا سوگند جز از الله تعالی آن را دریافت نکرده‌ام، حال به من بگو من به پزشکی داناترم یا تو؟ هندی گفت: من داناترم، پس صادق علیه‌السلام گفت: از تو سوالاتی بپرسم؟ هندی گفت: بپرس. امام گفت: چرا مو بر بالای سر می‌روید؟ گفت: نمی‌دانم.

۱- قال رجل لأبي عبدالله الصادق علیه‌السلام: سيدي إني أشتري الجواري وأحب أن تعلمني شيئاً أتقوى به عليهن، فقال علیه‌السلام: خذ البصل الأبيض فقطعه واقله بالزيت، ثم خذ بيضا وانفذه في ضرف وذر عليه شيئاً من الملح، ثم اكبه على البصل والزيت واقله وكل منه، فقال الرجل: ففعلته، فكنت لا أريد منهن شيئاً إلا نلته.

چرا پیشانی بی‌مو است؟ گفت: نمی‌دانم.

.. چرا ابروها بالای چشم‌ها هستند؟ گفت: نمی‌دانم.

چرا بینی میان آن دو است؟ گفت: نمی‌دانم.

چرا سوراخ بینی پایین آن است؟ گفت: نمی‌دانم.

چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت: نمی‌دانم.

چرا کاسه‌ی زانوها رو به جلو قرار دارد؟ گفت: نمی‌دانم.

چرا مردان ریش دارند؟ گفت: نمی‌دانم.

چرا دو کف دست مو ندارد؟ گفت: نمی‌دانم.

امام صادق علیه‌السلام گفت: تو نمی‌دانی اما من می‌دانم. هندی گفت: بگو.

گفت: خداوند مو را بالای سر رویانده است تا به وسیله‌ی آن روغن لازم به مغز برسد و بخار مغز از طریق موها خارج شود.

همین طور، پوششی برای سرما و گرما باشد.

پیشانی مو ندارد، زیرا ظرف انعکاس دهنده‌ی نور به دو چشم است.

دو ابرو بر بالای دو چشم نهاده شده است تا به اندازه‌ی کفایت، نور را به چشم برسانند؛ ای هندی مگر نمی‌بینی آنکه دچار نورگرفتگی شود، دستش را بر چشمانش می‌نهد تا به اندازه کفایت به آن‌ها برسد.

بینی در میان آن دو نهاده شده است تا نور به هر چشمی بطور مساوی برسد.

سوراخ‌های بینی را در پایین آن آفریده است تا چرک‌های انباشته شده در مغز از آن‌ها بیرون شده و بوهای معطر در هوا به مشام برسد. و اگر در بالا می‌بود، نه چرک خارج می‌شد و نه بوی چیزی را می‌فهمید.

لب و سبیل را از این جهت روی دهان قرار داده است تا از ورود کثافات دماغ به داخل دهان جلوگیری کند و نیز مانع آلوده شدن خوراکی‌ها گردد.

اینکه کاسه‌ی زانوها به سمت جلو قرار گرفته است، به این جهت است که انسان رو به جلو حرکت می‌کند. سنگینی بدن انسان رو به جلو است. وقتی زانوها به عقب خم شوند، تعادل انسان حفظ می‌شود، راه رفتن و حرکات انسان ناموزون و لرزان نمی‌شود.

برای مرد ریش قرار داده است تا به پوشاندن صورت محتاج نباشد و نیز از زن شناخته گردد.

کف دست و پاها مو ندارند تا بتوانیم اشیاء را به وسیله آن‌ها لمس نماییم و از قوه‌ی لامسه به اندازه‌ی کافی استفاده نماییم».

سوال‌هایی که صادق برای آن طبیب هندی مطرح کرد واقعا نابخردانه است و بر افترای شیعه بر امامان دلالت دارد، زیرا پاسخ این سوال‌ها برای همه معلوم است، حال چگونه می‌شود پزشک هندی متخصص که کتاب‌های پزشکی را خوانده است، در پاسخ به این سوال‌ها تنها بگوید: نمی‌دانم!!.

مثلا امام صادق از هندی می‌پرسد: چرا فقط مردان ریش دارند؟ هندی می‌گوید: نمی‌دانم. سپس صادق پاسخ می‌دهد و می‌گوید: تا اینکه مرد از زن باز شناخته شود!! پاسخی که حتی کودک چهارساله هم می‌داند، درحالی‌که پزشک هندی خبره و با تجربه می‌گوید: نمی‌دانم.

پاسخ‌های ابوعبدالله به سوال‌های طرح شده برای آن مرد هندی، تقریبا برای همه معلوم و آشکار است و در آن‌ها اعجازی شگفت‌آور برای دانشمندان نیست.

از جمله دلایلی که بر ساختگی بودن روایت طبیب هندی و انتساب دروغین آن به امام صادق دلالت دارد، این است که امام صادق در این روایت فخر فروخته و به خود بالیده است و به پزشک هندی می‌گوید: به من بگو: من به پزشکی داناترم یا تو؟!.

از جمله روایات منسوب به امام صادق که در اصل، سخن و حدیث پیامبر ﷺ است و در کتاب‌های شیعه آمده، این روایت است:

امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: «فر من المجذوم فرارك من الأسد»[1]: «آنگونه که از شیر فرار می‌کنی از بیمار جذامی فرار کن». برخی از شارحان حدیث شیعه، با استدلال به این روایت می‌گویند: این معجزه‌ی پزشکی است که به نام امام صادق ثبت شده است، زیرا ایشان قبل از کشف میکروب، آن را ذکر کرده است و درمانی پیشگیرانه ارائه کرده است.

این درحالی است که قبل از تولد صادق رحمه الله این حدیث در کتاب‌های حدیث اهل سنت ثبت و ضبط شده است: از ابوهریره رضي الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا عَدْوَى، وَلا طِيَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ»: «سرایت بیماری، بدفالی، هامه و صفر، اصالتی ندارند و از فردی که مبتلا به جذام

۱- الوسائل: ۴۳۱/۸.

است، بگریزید همانگونه که از شیر می‌گریزید»[۱]. بخاری با سندش در صحیح خود و در "کتاب الطب، باب الجذام" آن را روایت کرده است و ابن حبان نیز آن را نقل کرده است؛ همچنین ابونعیم در "الطب" از ابوهریره با لفظ: «اتقوا المجذوم کما یتقی الأسد» آورده است؛ ابن خزیمه نیز در "کتاب التوکل" از عایشه با لفظ: «لا عدوی، وإذا رأیت المجذوم ففر منه کما تفر من الأسد» آورده است؛ به همین معنی مسلم نیز در صحیح خود در آخر ابواب طب از عمرو بن شرید از پدرش آورده است که گفت: در میان کاروان ثقیف مردی بود که دچار بیماری جذام بود، پیامبرﷺ شخصی را نزدش فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّا قَدْ بَايَعْنَاكَ فَارْجِعْ»: «ما با تو بیعت کردیم، برگرد».

بهترین چیزی که در این مورد گفته شده است، قول بیهقی و به تبع او ابن صلاح و ابن قیم و ابن رجب و ابن مفلح و دیگران است که گفته‌اند: «لاعدوی» آنگونه که اهل جاهلیت معتقد بودند، نسبت دادن فعلی به غیر الله است و اینکه این بیماری‌ها بر اساس طبع و ویژگی که دارند، سرایت می‌کنند وگرنه گاهی خداوند به خواست خود، اختلاط و برخورد فرد سالم را به فرد مبتلا به یکی از این بیماری‌ها، موجب سرایت بیماری نموده است، به همین دلیل نیز رسول اللهﷺ می‌فرماید: «آنگونه که از شیر

۱- توضیح: در دوران جاهلیت، مردم معتقد بودند بیماری، بدون مشیت الهی سرایت می‌کند. در این حدیث، پیامبر اکرمﷺ این تصور را رد کرد و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماری‌های سرایت کننده مثل جذام، پرهیز کنید. زیرا اینگونه بیماری‌ها به مشیت الهی و بر اساس سنت او سرایت می‌کنند.

اصالت نداشتن صفر، دو معنی دارد: یکی اینکه در دوران جاهلیت، حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخیر می‌انداختند و دیگر اینکه مردم معتقد بودند که در شکم، کرمی وجود دارد که هنگام گرسنگی به حرکت در می‌آید و چه بسا که صاحبش را می‌کشد و عرب‌ها آنرا از بیماری گری هم واگیرتر می‌دانستند. گفتنی است که مفهوم صحیح مطلب فوق، همین است و ممکن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند؛ یعنی هیچیک اصالتی ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامه: عرب‌ها خفاش و یا جغد را پرنده‌ای شوم می‌دانستند و معتقد بودند که اگر بالای خانه کسی بنشیند، باعث مرگ وی و یا یکی از بستگانش می‌شود و مفهوم دوم آن اینست که آن‌ها معتقد بودند استخوان‌های میت و یا روحش به پرنده‌ای تبدیل می‌شود. رسول اکرمﷺ این اندیشه‌های باطل را رد کرد. (شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف). به نقل از ترجمه مختصر صحیح بخاری. مترجم

فرار می‌کنی، از فرد مبتلا به جذام فرار کن». و می‌فرماید: «لَا يُورِدُ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ»: «فرد بیمار بر فرد سالم وارد نشود». و در مورد طاعون می‌فرماید: «مَنْ سَمِعَ بِهِ فِي أَرْضٍ فَلَا يَقْدَمْ عَلَيْهِ»: «هرکس شنید در سرزمینی طاعون آمده است، وارد آن سرزمین نشود». و همه‌ی این‌ها به تقدیر خداوند متعال است.[۱]

از جمله سرقت‌های احادیث علمی موجود در کتاب‌های اهل سنت، توسط جاعلان حدیث در میان شیعه و انتساب آن‌ها به کتاب‌های خود، حدیثی است که در کتاب "علل الشرائع" آمده است؛ چنانکه با اسناد خود از انس بن مالک ﷺ، از پیامبر ﷺ حدیثی طولانی را نقل می‌کند؛ در این حدیث آمده است که پیامبر ﷺ به عبدالله بن سلام که پیرامون مسائلی از ایشان سوال کرده بود، فرمود: «إِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ المَرْأَةِ نَزَعَ الوَلَدَ إِلَى أَبِيهِ»: «و هرگاه آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند به پدرش گرایش می‌یابد».

با اسنادش از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر نقل کرده است که گفت: از ابوعبدالله ﷺ پرسیدم: چه بسا شخص شبیه دایی‌های خود باشد، یا شبیه پدر خود و یا شبیه عموهای خود باشد، چرا چنین است؟ امام گفت: «نطفه‌ی مرد سفید و نطفه‌ی زن زرد و رقیق است، پس اگر نطفه‌ی مرد بر زن غالب شود، مرد شبیه به پدر و عموهای خود می‌شود و اگر نطفه‌ی زن بر نطفه‌ی مرد غالب شود، مرد شبیه به دایی‌های خود خواهد شد»[۲].

همچنین با اسنادش از ابن بکیر از عبدالله بن سنان از ابو عبدالله ﷺ روایت کرده که گفت: به ایشان گفتم: چرا گاه فرزند شبیه به پدر و عموهایش می‌شود؟ گفت:

۱- نگا: مجموع الفتاوى اللجنة الدائمة بالسعودية: ٦٥٧/١، فتوای شماره: ٦٣٣٥.

۲- عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله ﷺ فقلت: أن الرجل ربما أشبه أخواله وربما أشبه أباه وربما أشبه عمومته؟ فقال: «إن نطفة الرجل بيضاء ونطفة المرأة صفراء رقيقة فإن غلبت نطفة الرجل نطفة المرأة أشبه الرجل أباه وعمومته، وإن غلبت نطفة المرأة نطفة الرجل أشبه الرجل أخواله».

هرگاه آب مرد بر آب زن غلبه یابد، فرزند شبیه پدر و عموهای خود می‌شود و اگر برعکس آب زن غلبه یابد، فرزند شبیه مادر و دایی‌های خود می‌شود»[۱].

در کتاب "الاحتجاج" طبرسی آمده است که: ابومحمد حسن عسکری علیه السلام گفت: عبدالله بن صوریا از رسول الله ﷺ پرسید: ای محمد به من خبر بده که چرا برخی از فرزندان شبیه عموهای خود هستند و اصلا به دایی‌های خود شباهت ندارند و برخی شبیه دایی‌های خود هستند و اصلا شباهت به عموهای خویش ندارند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «أیهما علا ماؤه ماء صاحبه کان الشبه له»: «آب هریک که بر دیگری برتری یابد، فرزند شبیه او می‌شود». وی گفت: راست گفتی ای محمد». البته این حدیث طولانی است و ما فقط شاهد مطلب را ذکر کردیم[۲].

این درحالی است که این احادیث در کتاب‌های اهل سنت، در صحیح بخاری و صحیح مسلم، مسند امام احمد، ابن حبان و دیگر کتب با الفاظ مشابه آمده است، از جمله:

چنانکه در صحیح بخاری حدیث شماره (۳۹۳۸) آمده است: از پیامبر ﷺ سؤال شد که: چرا برخی فرزندان به پدر خود شبیه‌اند و برخی به مادر خود؟ پیامبر ﷺ فرمود: «فَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ المَرْأَةِ نَزَعَ الوَلَدَ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ المَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ نَزَعَتِ الوَلَدَ»: «وقتی آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند به پدر خود گرایش می‌یابد و زمانی که آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند به مادرش گرایش می‌یابد».

مسلم در روایتی طولانی به شماره (۳۱۵) نیز این مساله را روایت کرده است - که ما در ذیل محل شاهد را ذکر می‌کنیم - در این روایت از ثوبان غلام رسول الله ﷺ روایت شده که گفت: یکی از احبار یهود نزد پیامبر ﷺ آمده و گفت: آمده‌ام تا در مورد فرزند از تو بپرسم؟ پیامبر فرمود: ««مَاءُ الرَّجُلِ أَبْيَضُ، وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا،

۱- عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قلت له: المولود یشبه أباه وعمه؟ قال: «إذا سبق ماء الرجل ماء المرأة فالولد یشبه أباه وعمه، وإذا سبق ماء المرأة ماء الرجل یشبه الولد، أمه وخاله».

۲- قال أبو محمد الحسن العسكري علیه السلام سأل عبد الله بن صوریا رسول الله فقال: أخبرني یا محمد.. فما بال الولد یشبه أعمامه لیس فیه من شبه أخواله شيء، ویشبه أخواله ولیس فیه من شبه أعمامه شيء فقال رسول الله ﷺ: «أیهما علا ماؤه ماء صاحبه کان الشبه له». فقال: صدقت یا محمد.

فَعَلَا مَنِيُّ الرَّجُلِ مَنِيَّ الْمَرْأَةِ، أَذْكَرَا بِإِذْنِ اللهِ، وَإِذَا عَلَا مَنِيُّ الْمَرْأَةِ مَنِيَّ الرَّجُلِ، آنَثَا بِإِذْنِ اللهِ»: «آب مرد سفید و آب زن زرد رنگ است؛ چون با یکدیگر جمع شوند و منی مرد بر منی زن غلبه یابد، به اذن الله فرزند مذکر خواهد بود و اگر منی زن بر منی مرد غلبه یابد فرزند مونث خواهد بود» .. یهودی گفت: راست گفتی، تو پیامبری. سپس بازگشت.

از جمله روایت‌های آن‌ها که مخالف مباحث علمی و پزشکی است و به گواهی پزشکان و دانشمندان بر کذب و دروغگویی آن‌ها دلالت دارد، روایت ذیل است:

آن‌ها از صادق روایت کرده‌اند که گفت: «با شخص مبتلا به جذام هم کلام نشوید مگر اینکه میان شما و فرد جذامی یک ذراع (و در روایتی به اندازه‌ی یک نیزه) فاصله باشد»[۱].

دلیلی که دروغ واضعان و جاعلان روایت پیشینِ منسوب به امام صادق را - که از آن بری است - برملا می‌کند موارد ذیل است:

- چه فایده‌ای در این سخن وجود دارد که مسافت میان فرد سالم و جذامی باید یک ذراع یا به اندازه‌ی یک نیزه باشد؟ حال آنکه وقتی چند نفر گرد هم می‌آیند این فاصله به خودی خود رعایت می‌شود، بلکه غالبا مردمی که گرد هم می‌آیند، بیش از این مقدار از یکدیگر فاصله دارند، فاصله‌ای که تعیین آن را به دروغ به امام صادق نسبت داده‌اند.
- جذام بیماری شدید مسری است و به سرعت منتشر می‌شود، لذا مسافتی که این روایت شیعی تعیین کرده است - یک ذراع و یا به اندازه یک نیزه - پیشگیرانه نیست.

صادق ﷺ می‌گوید: «زوجوا الأحمق، ولا تزوجوا الحمقاء، فإن الأحمق قد ينجب والحمقاء لا تنجب»: «به مرد کودن زن بدهید، اما زن کودن نگیرید. زیرا از مرد کودن فرزند نیکو و نجیب به دنیا می‌آید ولی از زن کودن فرزند نیکو و نجیب به دنیا نمی‌آید».[۲]

۱- عن الصادق: «لا يكلم الرجل مجذوماً إلا أن يكون بينهما قدر ذراع، وفي لفظ قدر رمح».

۲- من لا يحضره الفقيه، باب النوادر، حديث: ٤٩٢٩.

در علم پزشکی و نیز به گواهی تمامی پزشکان دنیا هیچ گونه رابطه‌ای میان حماقت زن با نجابت فرزند وجود ندارد.

یکی دیگر از روایت‌های آن‌ها که مخالف با علم پزشکی می‌باشد عبارت است از: .. از محمد بن عبدالله بن زرارة از علی بن عبدالله از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که در مورد نطفه گفت: «تجول النطفة في الرجل أربعين يوما فمن أراد أن يدعو الله عزوجل ففي تلك الأربعين قبل أن يخلق، ثم يبعث الله عزوجل ملك الأرحام فيأخذها فيصعد بها إلى الله عزوجل، فيقف ما شاء الله فيقول: يا إلهي أذكر أم أنثى؟ فيوحى الله عزوجل ما يشاء ويكتب الملك»: «نطفه به مدت ۴۰ روز در درون مرد می‌گردد، هرکس می‌خواهد از خدا چیزی بخواهد، در این مدت بخواهد، قبل از اینکه فرزند خلق شود، سپس خداوند فرشته‌ی ارحام را فرستاده که آن نطفه را می‌گیرد و به نزد خداوند بالا می‌برد و مدت زمانیکه خداوند بخواهد، نزد خدا می‌ماند، آنگاه فرشته می‌گوید: پروردگارا پسر باشد یا دختر؟ پس خداوند آنچه بخواهد وحی می‌نماید و فرشته می‌نویسد».

نطفه به اذن خداوند متعال در اثنای شهوت انسان و مدت زمان اندکی قبل از انزال شکل می‌گیرد و این سخن که نطفه مدت چهل روز در مرد جولان می‌دهد، صحیح نیست؛ این نکته‌ای است که آزمایشگاه‌ها تأیید کرده‌اند و تمامی پژوهشگران و پزشکان بدان گواهی داده‌اند.

یک پزشک نصرانی از امام صادق علیه‌السلام در رابطه با تفصیل جسم پرسید، امام گفت: «خداوند متعال انسان را بر دوازده بند و دویست و چهل و شش استخوان و سیصد و شصت رگ آفرید؛ رگ‌ها به تمام جسد خون‌رسانی می‌کنند و استخوان‌ها آن را نگه می‌دارند و عصب گوشت را نگه می‌دارد. خداوند در دست‌های انسان ۸۲ استخوان قرار داده است، در هر دستی ۴۱ استخوان، در کف دست او ۳۵ استخوان، در ساعد او دو استخوان و در بازوی او یک استخوان و در کتف او سه استخوان و در پایش ۴۳

در یکی از سایت‌ها دیدم که غیر مسلمانی این روایت را ذکر کرده است و در ذیل آن نوشته بود: «خدا را شکر که من مسلمان نیستم»؛ این جمله مرا بسیار متأثر کرد و با خود گفتم تنها هدف و مقصود گزافه گویی‌های آخوندهای افراطی به نام ائمه، زشت نمودن چهره اسلام واقعی است؛ چه بسیار غیر مسلمانانی که با دیدن این گزافه‌ها و اعمال زشت آن‌ها اسلام را دین عقب مانده دانسته‌اند و فکر پیوستن به اسلام را نیز از مخیله خود بیرون می‌کنند. [م]

استخوان قرار داده که در قدم او ۳۵ استخوان، در ساق پای او دو استخوان، در زانوی او سه استخوان و در ران او یک استخوان و در سرین او دو استخوان می‌باشد و در پای دیگر نیز به همین صورت است و در کمر انسان ۱۸ مهره قرار داده است و در هریک از دو بدنه او ۹ دنده و در گردنش هشت و در سرش ۳۶ استخوان و در دهان او ۲۸ و ۳۲ استخوان قرار داده است»[۱].

تمام اعدادی که در روایت سابق برای استخوان‌های بدن ذکر شد، اشتباه است، میان ما و شیعه علمای تشریح و پزشکان ارتوپد قضاوت می‌کنند؛ اما حدیث علمی نبوی که اهل سنت روایت کرده‌اند و در کتاب‌های آن‌ها آمده است، همان چیزی است که دانشمندان به صحت و اعجاز آن گواهی داده‌اند:

در کتاب‌های حدیث اهل سنت - حدیث عایشه - بصورت مرفوع از رسول الله ﷺ آمده است: «إِنَّهُ خُلِقَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْ بَنِي آدَمَ عَلَى سِتِّينَ وَثَلَاثِمِائَةِ مَفْصِلٍ، فَمَنْ كَبَّرَ اللهَ، وَحَمِدَ اللهَ، وَهَلَّلَ اللهَ، وَسَبَّحَ اللهَ، وَاسْتَغْفَرَ اللهَ، وَعَزَلَ حَجَرًا عَنْ طَرِيقِ النَّاسِ، أَوْ شَوْكَةً أَوْ عَظْمًا عَنْ طَرِيقِ النَّاسِ، وَأَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ، عَدَدَ تِلْكَ السِّتِّينَ وَالثَّلَاثِمِائَةِ السُّلَامَى، فَإِنَّهُ يَمْشِي يَوْمَئِذٍ وَقَدْ زَحْزَحَ نَفْسَهُ عَنِ النَّارِ»[۲]: «هر انسانی از فرزندان آدم با (۳۶۰) مفصل آفریده شده است، آنکه به تعداد این ۳۶۰ مفصل، الله اکبر و الحمدلله و لااله الا الله و سبحان الله و استغفرالله گوید، یا سنگ یا خار یا استخوانی را از مسیر مردم دور سازد و امر به معروف و نهی از منکر نماید، همانا آن روز را در حالتی شب می‌کند که خویش را از آتش دور کرده است». و در روایتی آمده

۱- بحار الأنوار: ۱٤/٤۸۰؛ كتاب المناقب، ابن شهر آشوب: ٤/۲٥٥ – ۲٥٦؛ سأل طبيب نصراني الإمام الصادق عن تفصيل الجسم، فقال: إن الله تعالى خلق الإنسان على اثني عشر وصلاً وعلى مائتين وستة وأربعين عظماً وعلى ثلاثمائة وستين عرقاً، فالعروق هي التي تسقي الجسد كله والعظام تمسكها والشحم يمسك العظام والعصب يمسك اللحم. وجعل في يديه إثنين وثمانين عظماً، في كل يد واحد وأربعون عظماً، منها في كفه خمسة وثلاثون عظماً، وفي ساعده إثنان وفي عضده واحد، وفي كتفه ثلاثة وكذلك في الأخرى، وفي رجله ثلاثة وأربعون عظما، منها في قدمه خمسة وثلاثون عظما وفي ساقه إثنان وفي ركبته ثلاثة وفي فخذه واحد وفي وركه إثنان وكذلك في الأخرى، وفي صلبه ثماني عشرة فقارة، وفي كل واحد من جنبيه تسعة أضلاع، وفي عنقه ثمانية، وفي رأسه ستة وثلاثون عظماً، وفي فيه ثمانية وعشرون وإثنان وثلاثون.

۲- صحيح مسلم (۱۰۰۷).

است: «فَعَلَيْهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ عَنْ كُلِّ مَفْصِلٍ مِنْهُ بِصَدَقَةٍ»[۱]: «باید در ازای هر مفصلی صدقه بدهد». و در روایت دیگری آمده است: «فَعَلَيْهِ لِكُلِّ عَظْمٍ مِنْهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ»[۲]: «روزانه به تعداد هر استخوانی باید صدقه بدهد».

ذکر تعداد مفاصل در حدیث بریده نیز آمده است، وی می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «فِي الْإِنْسَانِ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَسِتُّونَ مَفْصِلًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ عَنْ كُلِّ مَفْصِلٍ مِنْهُ بِصَدَقَةٍ»: «انسان ۳۶۰ مفصل دارد و باید به ازای هر مفصل (روزانه) صدقه‌ای بدهد». اصحاب گفتند: اگر کسی نتوانست چه کند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «النُّخَاعَةُ فِي الْمَسْجِدِ تَدْفِنُهَا وَالشَّيْءُ تُنَحِّيهِ عَنْ الطَّرِيقِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَرَكْعَتَا الضُّحَى تُجْزِئُكَ»: «آب بلغم درون مسجد را دفن کن و چیز (آزار دهنده) را از راه دور کن و اگر نتوانستی، دو رکعت نماز چاشت تو را کفایت می‌کند»[۳].

محمد سید ارناؤوط در کتاب "الإعجاز العلمي في القرآن الكريم" به این روایت عایشه رضی الله عنها استدلال نموده است و بابی با عنوان «إعجاز تشريحي في قول الرسول ﷺ...» برای آن باز کرده و این حدیث را در آن باب آورده است؛ سپس می‌گوید: «پس از چهارده قرن، علم جدیدِ تشریح اعضا ثابت نموده است که بدن انسان در بردارنده‌ی ۳۶۰ مفصل است و این مفاصل در تمام نقاط بدن انسان بالغ قرار گرفته‌اند، همچنانکه در حدیث شریف آمده است».

دکتر حامد أحمد حامد در کتاب «رحلة الإيمان ...» [۴] در اعجاز علمی سنت به حدیث عایشه و حدیث بریده استدلال می‌کند؛ زیرا تعداد مفصل‌های مذکور در حدیث نبوی، همان تعدادی است که علم پزشکی جدید به آن رسیده است. دکتر حامد با دقت این موضوع را در کتابش بررسی نموده است؛

۱- سنن ابوداود (۵۲۴۲).

۲- الطب النبوي، ابی نعیم اصفهانی (۱/ ۲۱۲).

۳- سنن ابوداود (۵۲۴۲).

۴- رحلة الإيمان في جسم الإنسان: ص ۳۵۹.

سپس در استدلالش به حدیث عایشه نکته‌ی دیگری را نیز افزوده و می‌گوید: «مشاهده می‌کنیم که لفظ «خُلق» بر وزن «فُعل» به وضوح به مطالبی که گفتیم اشاره دارد و آن اینکه عملیات استخوان بندی بافت‌های غضروفی از دوران جنینی شروع شده است و تا زمان بلوغ استمرار می‌یابد وگرنه تعداد استخوان‌های اولیه ۳۶۰ مورد ذکر نشده است، چیزی که در انسان بالغ به ۲۰۶ مورد می‌رسد؛ راست گفته است صادق مصدوقی که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.

از دیگر روایت‌های خرافی آن‌ها که مخالف عقل و منطق است، بلکه به شرک و باور به نفع و ضرر غیر الله دعوت می‌دهد، عبارت است از:

در کتاب "الكافي" کلینی، جزء ششم، کتاب الزينة واللباس؛ و کتاب "وسائل الشيعة" نوشته‌ی حر عاملی و دیگر کتاب‌های شیعه روایات خرافی و شرکی بسیاری آمده است، از جمله:

از بشیر دهّان روایت است که می‌گوید: به ابوجعفر عليه السلام گفتم: چه نگینی بر انگشتر خود قرار دهم؟ گفت: «ای بشیر، نظرت در مورد عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید چیست، این‌ها سه کوه در بهشت می‌باشند - تا آنجا که می‌گوید - هریک از شیعیان آل محمد چنین انگشتری بر دست کند، جز خیر و خوبی و روزی زیاد و سلامتی از انواع مصیبت‌ها نمی‌بیند و این موجب در امان ماندن از شر سلطان ستمگر و نیز تمامی چیزهایی است که انسان از آن‌ها می‌ترسد»[۱].

از عمرو بن أبي شريک از فاطمه عليها السلام روایت است که گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «من تختّم بالعقيق لم يزل يرى خيراً»: «هرکس انگشتر عقیق در دست کند، پیوسته خیر و خوبی می‌بیند».

۱- وسائل الشيعة: ۵۲/۵، باب استحباب التختّم بالعقيق الأحمر والأصفر والأبيض؛ عن بشير الدهّان قال: قلت لأبي جعفر عليه‌السلام: أي الفصوص أركب على خاتمي ؟ فقال: «يا بشير، أين أنت عن العقيق الأحمر والعقيق الأصفر والعقيق الأبيض، فإنّها ثلاثة جبال في الجنّة - إلى أن قال - فمن تختّم بشيء منها من شيعة آل محمّد لم ير إلاّ الخير والحسنى، والسعة في الرزق، والسلامة من جميع أنواع البلاء، وهو أمان من السلطان الجائر، ومن كلّ ما يخافه الإنسان ويحذره».

از محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از برخی از اصحابش بطور مرفوع روایت است که ابوعبدالله علیه السلام گفت: «العقيق أمان في السفر»: «عقیق موجب امنیت و امان در سفر است».[۱]

از عبدالرحیم قصیر روایت است که می‌گوید: والی، سربازان خود را فرستاد تا مردی از آل ابی طالب را به سبب جرمی دستگیر کنند، آن مرد نزد ابوعبدالله علیه السلام رفت، ایشان فرمود: «به او یک انگشتر عقیق بدهید». پس به او انگشتری عقیق داده شد که در اثر آن هیچ گزندی به او نرسید و با هیچ مشکلی مواجه نشد[۲].

از محمد بن احمد از برخی از یارانش بطور مرفوع روایت است که: مردی از شر راهزنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هلا تختّمت بالعقيق، فإنّه يحرس من كلّ سوء»: «مگر انگشتر عقیق بر دست نداری، همانا این انگشتر انسان را از هر چیز بدی مصون می‌دارد».[۳]

از ابن محبوب، از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که ایشان به یکی از یارانش که کفش سیاهی به پا داشت نگاه کرد و گفت: «تو را چه شده که کفش سیاه بر پای داری، مگر نمی‌دانی که برای بینایی ضرر دارد و آلت تناسلی را سست می‌کند و گران‌تر از همه است و هیچکس آن را نمی‌پوشد، مگر اینکه متکبر می‌شود»[۴].

از محمد بن علی همدانی از حنان بن سدیر روایت است که می‌گوید: درحالی‌که کفش سیاه به پا داشتم نزد ابوعبدالله علیه السلام رفتم؛ ایشان گفت: «ما لك وللسوداء؟ أما علمت أنّ فيها ثلاث خصال: تضعف البصر، وترخي الذكر، وتورث الهمّ، وهي مع ذلك

۱- وسائل الشيعة، ۵۳، باب استحباب استصحاب العقيق في السفر والخوف وفي الصلاة وفي الدعاء.

۲- عن عبد الرحيم القصير قال: بعث الوالي إلى رجل من آل أبي طالب في جناية فمرّ بأبي عبد الله علیه السلام فقال: «أتبعوه بخاتم عقيق». فاتي بخاتم عقيق فلم ير مكروهاً.

۳- همان، ۵۳.

۴- عن ابن محبوب، عن أبي عبد الله علیه السلام أنّه نظر إلى بعض أصحابه وعليه نعل سوداء، فقال: ما لك وللنعل السوداء؟ أما علمت أنّها تضرّ بالبصر، وترخي الذكر، وهي بأغلى الثمن من غيرها، وما لبسها أحد إلاّ اختال فيها.

من لباس الجبّارین»: «چرا سیاه پوشیدی؟ مگر نمی‌دانی که سه خصلت دارد: بینایی را ضعیف می‌کند، آلت را سست می‌کند و موجب اندوه و غم می‌شود، به علاوه این پوشش، پوشش انسان‌های متکبر است»[۱].

از محمد بن یعقوب .. از عبدالملک بن بحر صاحب اللؤلؤ روایت است که می‌گوید: «هرکس بخواهد کفش بپوشد و کفشی زرد متمایل به سفید به پا کند، مال و اولاد او از بین نمی‌رود و آنکه کفش سیاه به پا کند، هم و غمش از بین نمی‌رود.»[۲]

از محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی از ابوالبختری از ابو عبدالله علیه‌السلام روایت است که می‌گوید: «من لبس نعلاً صفراء كان في سرور حتّى يبلها»: «هرکس کفش زرد بپوشد پیوسته در سرور و شادی خواهد بود تا اینکه کهنه شود».[۳]

پس از ذکر تمامی این موارد، حال به حقایقی می‌پردازیم که هیچگونه تردیدی در آن راه ندارد و آن عبارت است از:

اول: اگر واقعا امامان شیعه از جانب پروردگار منصوب بودند، خداوند به آنان معجزاتی می‌داد که جز فرد منکر، کسی نمی‌توانست آن را انکار نماید، همچون معجزاتی که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عطا نمود و هر امامی از خود روایات علمی مهمی همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، باقی می‌گذاشت.

دوم: دلیل افلاس جاعلان شیعه در باب چنین روایات علمی، ناچار بودن به وضع روایات خیالی از جانب خود و نسبت دادن آن به امامان است.

سوم: صحت کتاب‌های حدیث اهل سنت و صحت نقل حدیث نبوی از سوی آن‌ها؛ زیرا روایات آن‌ها موافق با علم جدید است.

بلکه یکی از زیرکی‌های سازندگان امامت، این است که به امامان کرامت‌هایی بخشیده‌اند که مخصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد و این کرامات در کتاب‌های اهل سنت،

۱- همان، ۳۸، باب کراهة لبس النعل السوداء.

۲- همان: ۳۹، باب استحباب لبس النعل البیضاء.

۳- وسائل الشیعة: ٤٠، باب استحباب لبس النعل الصفراء.

قبل از شیعه تدوین یافته است، همچون این قول پیامبر اکرمﷺ در ارتباط با خود: «تَنَامُ عَيْنِي وَلاَ يَنَامُ قَلْبِي»[۱]: «چشم من می‌خوابد، اما قلبم بیدار است»؛

ابن کثیر در کتاب "البداية والنهاية" به نقل از کتاب‌های سیره و حدیث، برخی از صفات پیامبر همچون تولد ایشان را ذکر کرده و آورده است: «پیامبر درحالی از شکم مادرش متولد شد که بر دست خود تکیه داده و سرش رو به آسمان بود. برخی نیز گفته‌اند: درحالی متولد شد که بر دو زانوی خود نشسته بود و همراه با او نوری ساطع شد که قصرها و بازارهای شام را در نوردید تا جایی که گردن‌های شتر در بصری دیده شد». و حافظ ابن حجر عسقلانی در "فتح الباری کتاب الأدب" آورده است: «پیامبر هرگز خمیازه نمی‌کشید». وی می‌گوید: «از جمله ویژگی‌های پیامبرﷺ موردی است که ابن ابی شیبه و بخاری در "التاریخ" آورده‌اند و بخاری و مسلم از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند که رسول اللهﷺ فرمود: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَ اللهِ مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي»[۲]: «آیا شما فکر می‌کنید که من رویم بسوی قبله است (و از اطراف خود، بی‌خبرم)؟ به خدا سوگند که خشوع و رکوع شما بر من پوشیده نیست و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب می‌بینم».

مسلم در حدیث شماره‌ی (۴۲۶) از انس ﷺ روایت می‌کند که رسول اللهﷺ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي إِمَامُكُمْ، فَلَا تَسْبِقُونِي بِالرُّكُوعِ وَلَا بِالسُّجُودِ ... فَإِنِّي أَرَاكُمْ أَمَامِي وَمِنْ خَلْفِي»[۳]: «ای مردم من جلوی شما هستم، پس در رکوع و سجده بر من سبقت نگیرید، همانا من شما را از جلو و پشت سرم می‌بینم». و دیگر صفاتی که قبل از تولد صفار و کلینی و قمی و دیگران در کتاب‌های اهل سنت آمده است؛ به این ترتیب جامعه‌ی شیعی امامان خود را با ویژگی‌هایی که ندارند، بزرگ داشته و دروغ

۱- صحیح بخاری (۳۵۶۹).

۲- بخاری: ۱۸۲/۱؛ مسلم: ۳۱۹/۱.

۳- مسلم: ۳۲۰/۱.

جاعلان، به آسانی و سهولت مورد پذیرش عوام شیعه قرار می‌گیرد، زیرا آن‌ها کتاب‌های حدیث و سیره‌ی اهل سنت را کنار نهاده‌اند.[۱]

این تعداد روایاتی که در این بخش مطرح نمودم، تنها نمونه‌های بسیار اندکی بود، تا اینکه عوام شیعه از این مسأله‌ی مهم آگاه شوند و بحث و بررسی کامل آن نیازمند تألیفی جدا با حجمی زیاد است.

همچنین حق داریم این سوال را از علما و عوام شیعه بپرسیم: آیا روایات منسوب به امامان در کتاب‌های معتبر شما، واقعا سخن امامان است یا بر ایشان افترا بسته‌اند؟ پاسخ این پرسش، بله یا خیر نیست، بلکه نیازمند آن است تا از جوانب مختلف مورد بحث و بررسی قرار گیرد، مهمترین جنبه‌ی آن این است که آیا روایات منسوب به امامان موافق با قرآن است یا در تعارض و تضاد با آن است؛ همچنین باید در سند و متن روایت دقت کنیم و ببینیم از نظر لغوی و بلاغی ایرادی ندارد و چنان است که شیعه مدعی بوده و می‌گوید به امامان آن‌ها جوامع الکلم داده شده یا نه؟!

ای عوام شیعه، چرا خودتان در این مورد بحث و بررسی نمی‌کنید؟ این مسأله مربوط به آینده‌ی ابدی و جاودان شما و فرزندان و خانواده‌تان می‌باشد و بسته به آن است که پاسخ‌های درست و منصفانه‌ای به سوال‌های سابق، آن هم با تأنی و انصاف داده شود.

روایات شیعه در میزان

آیا روایات منسوب به امامان در کتاب‌های شیعه واقعا سخن امامان است یا آن‌ها را به دروغ و بهتان به ایشان بسته‌اند؟!

من با اطمینان کامل می‌گویم: دلایلی قوی و محکم در حد علم و عین الیقین وجود دارد که ثابت می‌کند روایات منسوب به اهل بیت در کتاب‌های شیعه، دروغ است و به دروغ و بهتان به آن‌ها بسته شده است.

از جمله این دلایل محکم عبارت است از:

۱- بخاری، کتاب المناقب، باب کان النبي تنام عینه ولاینام قلبه؛ و البدایة والنهایة، ابن کثیر، جلد: ۲، صفة مولده ﷺ.

- **بسیاری از روایات آن‌ها مخالف با قرآن کریم است و همین نیز برای اثبات این مدعا کافی است.**
- **آن‌ها روایاتی دارند که از مقام و منزلت پیامبر ﷺ می‌کاهد.**

عیبجویی در این روایات از پیامبر ﷺ و همسران و اهل بیت ایشان، آشکار است و همچنین این روایات، شأن و مقام علی را بسیار بالا می‌برد و برتر از مقام پیامبر ﷺ قرار می‌دهد.

- **کتاب‌های شیعه مملو است از روایات کینه توزانه‌ای که نمایان‌گر جعلی بودن آن‌ها است.**

بسیاری از روایات آن‌ها مملو از کینه و عداوت و دشمنی است و شامل طعن و ناسزا که با خوی زیبا و نیک پیامبر این امت و اهل بیت پاک او هیچ سنخیتی ندارد، بلکه دلالت بر خوی و منش سازندگان این روایات و حقد و کینه پنهان در سینه‌های‌شان دارد. علاوه بر اینکه در کلمات و معانی این روایات، اشتباهات لغوی، نحوی و صرفی به وضوح قابل مشاهده است.

- **کتاب‌های اساسی شیعه مملو است از روایات زشتی که فحش و ناسزا را ترویج می‌دهد که شایسته اسلام نیست.**
- **مبالغه در ثواب و پاداش برخی از عبادات شیعه.**

دلیل وضع چنین روایاتی، پیوند میان عوام شیعه با عقاید و عباداتی است که خداوند آن‌ها را نفرستاده است و اینکه این افترا زنندگان به هدف بدعی و شرکی خود برسند.

- **بسیاری از روایت‌های شیعه با یکدیگر تعارض و تناقض دارند.**

کتاب‌های آن‌ها مملو از اینگونه روایات است، تا جایی که شتر هم نمی‌تواند این تعداد روایات را حمل کند؛ تعدادی از مراجع و بزرگان شیعه به این حقیقت اعتراف کرده‌اند و این نشانه‌ای واضح و روشن برای هر منصفی است که ثابت می‌کند دین آن‌ها ساخته‌ی بشر است، زیرا در دین الله تعالی هیچ تناقضی نیست.

- **کتاب‌های آن‌ها در بردارنده‌ی روایاتی است که از کتاب‌های اهل سنت دزدیده‌اند، کتاب‌هایی که ده‌ها سال قبل از آن‌ها تدوین شده است.**
- **روایات علمی منسوب به امامان با پژوهش‌های علمی و پزشکی معاصر در تضاد است و این امر ثابت می‌کند که این روایات دروغ است (که ما در این مورد قبلا سخن گفتیم).**

من برای هریک از بخش‌هایی که ذکر کردم، از کتاب‌های خود شیعه مثال‌هایی ذکر خواهم کرد.

هزیان‌گویی و گزافه‌گویی‌های کتاب‌های شیعه به حدی رسیده است که از علی بن ابی طالب ﷺ روایت کرده‌اند که وی از الاغ رسول خدا ﷺ خبر داده است!!

چنانکه در روایت مورد ادعای ایشان آمده علی می‌گوید: این الاغ با رسول خدا ﷺ صحبت کرد و گفت: «پدر و مادرم فدایت باد، پدرم از پدرش، از جدش و او از پدرش برایم روایت کرده است که همراه با نوح در کشتی بود، نوح ﷺ نزد او آمد و بر پشتش دست کشید و گفت: از پشت این الاغ، الاغی خواهد آمد که سید و خاتم پیامبران بر او سوار خواهد شد؛ من (= الاغ) خدا را شاکرم که آن الاغ هستم».[۱]

این دروغی است که آن‌ها بر علی بسته‌اند و این مسأله، حقیقت میزان جهل و فریب آن‌ها را برای شما به تصویر می‌کشد، بطوری که از الاغ روایت می‌کنند و برای آن اسنادی قرار می‌دهند، چنانکه الاغ می‌گوید: «حدثني أبي، عن أبيه عن جده عن أبيه»!! چگونه الاغ به رسول الله ﷺ می‌گوید: پدر و مادرم فدایت؟! واضح و مبرهن است که این دست روایات، اهانت به رسول خدا ﷺ و بی‌ادبی نسبت به سید و سرور خلق صلوات الله وسلامه علیه می‌باشد.

اکنون برخی از روایات آن‌ها را که به صراحت و روشنایی تمام، مخالف با قرآن است، ذکر می‌کنیم؛ زیرا بر شمردن تمامی آن‌ها بسیار دشوار است و بزودی مهم‌ترین روایاتی را که مهم‌ترین عقاید دینی خود را بر آن بنا نهاده‌اند، ذکر خواهیم کرد.

مهم‌ترین و خطرناک‌ترین بخش قرآن که با آن مخالفت کرده‌اند و معانی روشن آن را تحریف نموده‌اند، توحید است، توحیدی که خداوند بخاطر آن کتاب‌های خود را نازل نمود و پیامبرانش را فرستاد.

در روایات آن‌ها، آیات توحید به ولایت تفسیر شده است:

بنیان‌گذاران دین تشیع توانسته‌اند جامعه‌ی شیعی را از قرآن کریم دور نگه دارند تا آیات آن را آنگونه که موافق با خرافات‌شان باشد، تفسیر نمایند و تفسیر باطنی از آیات

۱- الكافي: ۲۳۷/۱؛ فقال علي: إن ذلك الحمار كَلّم رسول الله ﷺ!! فقال: بأبي أنت وأمي، إن أبي حدثني عن أبيه عن جده عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة، فقام إليه نوح ﷺ فمسح على كفله، ثم قال: يخرج مـن صلب هذا الحمار حمارٌ يركبه سيد النبيين وخاتمهم " فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار".

قرآن کریم ارائه دهند. آن‌ها به این شیوه معانی شرعی الفاظ قرآن را تغییر دادند و آن را تبدیل به معانی نمودند که با اعتقادات و باورهای آن‌ها هماهنگ باشد و به این ترتیب مهم‌ترین رکن اسلام یعنی توحید را از بین بردند؛ توحیدی که مهم‌ترین رکن اسلام، اصل آن و کلید قبولی اعمال است و امامت را جایگزین آن نمودند تا بجای الله متعال به عنوان خالق یکتای قهار، با اولیای مخلوق پیوند برقرار نمایند و برای تأکید معنای این تبدیل، همان توصیف توحید را در تعریف ولایت آوردند.

از جمله تبدیل و دگرگونی‌هایی که به وجود آوردند، بازیچه قرار دادن تفسیر این قول الله تعالی است: ﴿وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٥١﴾ [النحل: ٥١] «و الله فرمود: دو معبود را نگیرید، فقط او معبود یگانه است، پس (تنها) از من بترسید». آن‌ها می‌گویند: ﴿لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ﴾ یعنی «لا تتخذوا إمامين»: «دو امام نگیرید». و این قول خداوند متعال: ﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ یعنی: «هو إمام واحد»: «فقط یک امام است».[۱]

و به این ترتیب نزد امامیه (شیعیان دوازده امامی) دوازده اله و معبود می‌باشد!! و به جای الله متعال امامان را ارباب خود برگزیده‌اند. آیا کسی که الله تعالی را دوست دارد و بزرگ می‌دارد، چنین تفاسیری را می‌پذیرد؟!!

اما این آیه: ﴿قُلۡ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَأۡمُرُوٓنِّيٓ أَعۡبُدُ أَيُّهَا ٱلۡجَٰهِلُونَ ٦٤ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦﴾ [الزمر: ٦٤-٦٦] «بگو: ای نادانان آیا به من فرمان می‌دهید که غیر الله را عبادت کنم؟ و به راستی که به تو و به کسانی‌که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود. بلکه تنها الله را عبادت کن و از شکر گزاران باش».

در "البرهان في تفسير القرآن" در تفسیر این آیه آمده است: «﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ﴾ یعنی: اگر پس از خود به ولایت کسی دیگر همراه با ولایت علی فرمان دهی»[۲].

۱- تفسير العياشي: ۲٦۱/۲؛ البرهان: ۳۷۳/۲.

۲- نگا: تفسیر القرآن، هاشم بحرانی، تفسیر آیات ٦٤/١٦ سوره زمر.

این آیه همچنانکه از سیاق آن برمی‌آید، مربوط به توحید الله تعالی در عبادت است، اما آن‌ها معنای آیه را دگرگون کرده و آن را به علی ربط داده‌اند، درحالی‌که هیچ ذکری از علی در این آیه نیامده است، گویا آن‌ها علی را «الله» قرار داده‌اند؛ پاک و منزه است الله متعال از آنچه توصیف می‌کنند و از افتراهای آن‌ها بسی برتر است. آن‌ها عبادت را همان ولایت قرار داده‌اند!!

به این ترتیب تفاسیر شیعه به آنچه اعتباری ندارد، بانگ می‌زند و در استدلال بر اصلی لغوی و عقلی تکیه ندارد، چه رسد به شرع و دین.

اکنون مطلبی را بیان می‌کنیم که هرکس در قلبش اندکی خیر باشد، آن را انکار می‌کند و آن تفسیر این قول خداوند توسط آنان است: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «و برای الله نام‌های نیک است، پس به آن (نام‌ها) او را بخوانید»؛ آن‌ها این قول الله تعالی را به چیزی تفسیر کرده‌اند که دلالت بر غلو و جرأت آن‌ها بر خداوند متعال و فراموش نمودن پروردگارشان دارد، آنجا که می‌گویند: اسامی نیکوی خداوند، امامان هستند.

از ابوعبدالله روایت است که می‌گوید: «نحن والله الأسماء الحسنى التي لا يقبل من العباد عملاً إلا بمعرفتنا، بنا أثمرت الأشجار وجرت الأنهار، وبنا ينزل غيث السماء، ويُنبت عُشب الأرض، وبعبادتنا عُبد الله، ولولا نحن ما عُبد»: «بخدا سوگند ما نام‌های نیک خداوند هستیم، بطوری که عملی از بندگان قبول نمی‌شود مگر با شناخت و معرفت ما، توسط ما درختان میوه می‌دهند و رودها جاری می‌شوند، بوسیله‌ی ما باران آسمانی می‌بارد و علف از زمین می‌روید و بر اساس عبادت ماست که خداوند عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم، خداوند عبادت نمی‌شد».[۱]

به این ترتیب آیه‌ای در قرآن نیست که در آن خداوند متعال خود را بزرگ داشته است تا بندگان با پروردگارشان ارتباط برقرار کنند و او را بزرگ بدارند و عبادت نمایند و از او بترسند، مگر اینکه مفسران شیعه آن آیه را به علی و اوصیاء که از نسل او هستند، تفسیر نمودند.

۱- الكافي: ۱۱۱/۱؛ كتاب التوحيد، قمی، باب النوادر.

این و دلایل زیاد دیگری، بیانگر این مهم است که مؤسسان شیعه دسیسه چیده‌اند تا با تغییر اصل اسلام، اسلام را تغییر دهند.

عیاشی در تفسیر این آیه: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ [النساء: ٤٨] «بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و غیر از آن را برای هرکس بخواهد می‌بخشد» آورده است: «از ابوجعفر روایت است که می‌گوید: اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ﴾ یعنی خداوند کسی را که به ولایت علی کفر ورزد، نمی‌بخشد و اینکه فرموده است: ﴿وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ (برای هرکس که بخواهد) یعنی برای کسی که ولایت علی علیه‌السلام را بپذیرد[۱]».

در تمام مواردی که خداوند متعال در کتابش از کفر و شرک باز داشته است، لفظ شرک و کفر را به **کفر به ولایت علی** رضی‌الله‌عنه تفسیر نموده‌اند، همانند این آیه: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: ١١٠] «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد» که در تفسیر آن می‌گویند: «عمل صالح یعنی شناخت امام و ﴿وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ یعنی: تسلیم علی شود و در خلافتش کسی را با وی شریک نکند، کسی که شایسته این مقام و جایگاه نیست».[۲]

در کتاب مشهور آن‌ها "مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار"[۳] آمده است که علی گفت: «أنا رب الأرض الذي يسكن الأرض به»: «من پروردگار زمین هستم، کسی که زمین با وجود او آرام می‌گیرد».

در مورد این آیه: ﴿وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۭ بِهِۦۖ﴾ [البقرة: ٤١] «و نخستین کافر به آن نباشید» گفته‌اند: «و نخستین کافر به علی نباشید!!».

خداوند از علی راضی گشت و او را از آنچه می‌گویند مبرا نمود.

۱- عن أبي جعفر قال: أما قوله: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾ يعني أنه لا يغفر لمن يكفر بولاية علي، وأما قوله: ﴿وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ يعني لمن والى علياً علیه‌السلام!!

۲- تفسير العياشي: ۳۵۳/۲؛ تفسير البرهان: ٤٩٧/٢.

۳- صفحه‌ی: ۵۹.

در مورد اجتناب از طاغوت که هیچ بنده‌ای نجات نیافته و توحیدش مقبول نیست مگر با کفر به طاغوت که همان برائت از شیطان و هر معبود و متبوعی جز الله است، وضع به همین منوال است و آن را به ولایت امامان و برائت از دشمنان‌شان تأویل نموده‌اند؛ بطور مثال در تفسیر این آیه: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: ٣٦] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید» می‌گویند: «یعنی: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده است، مگر با ولایت ما و برائت از دشمنان ما».

اما در مورد این آیه: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ﴾ [البقرة: ١٦٥] «و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتایانی را انتخاب می‌کنند و آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست می‌دارند». با پررویی و زشتی هر چه تمام می‌گویند: «یعنی: از فرزندان ابوبکر و عمر (بنو ابوبکر و بنو عمر) و می‌گویند: آن‌ها اولیای فلان و فلان و فلان هستند و منظورشان ابوبکر و عمر و عثمان است که آن‌ها را به جای امام، یعنی علی ﷺ برگزیده‌اند.[1]

تمام کسانی که فطرت توحیدی خود را حفظ نموده و تعظیم و بزرگداشت الله متعال را به جا می‌آورند، می‌دانند، هدف خلقت جن و انسان چیزی جز این نبوده است که الله تعالی را عبادت نمایند و با او چیزی را شریک نگیرند؛ خداوند متعال به وضوح می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦] «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». و عبادت شامل تمام چیزهایی است که خداوند دوست دارد و بدان راضی است، از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری؛ اما این قوم همه‌ی این‌ها را برای امامان قرار داده‌اند.

همچنین این آیه: ﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ٧٢﴾ [الأحزاب: ٧٢] «همانا ما امانت (خویش) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، پس آن‌ها از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را بر دوش گرفت که او بسیار ستمکار نادان است». مثل روز روشن است که امانت، حق الله تعالی بر بندگان و چیزی می‌باشد که برای

---

[1]- تفسير العياشي: ٧٢/١؛ تفسير البرهان: ١٧٢/١؛ تفسير الصافي: ١٥٦/١.

آن‌ها تشریع نموده است، از جمله توحید و اخلاص برای او و سایر مواردی که بر آن‌ها واجب نموده است مانند نماز و ... و ترک محرمات؛ اما ببینیم تفاسیر شیعه این آیه‌ی کریمه را چطور تفسیر کرده‌اند، آن‌ها از ابوعبدالله نقل کرده‌اند که می‌گوید: «آن امانت ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است.[1]

از مطالب گذشته، انحراف این قوم و تحریف آیات روشن پروردگار از سوی آن‌ها، آشکار گشت؛ وقتی آیات محکم و واضح را اینگونه تفسیر می‌کنند، با آیات متشابه چگونه تعاملی خواهند داشت؟!!

گستاخی این قوم به حدی رسیده است که در برخی روایات آن‌ها می‌خوانیم، خداوند نیازمند امامان است؛ مثال آن روایت ذیل است:

.. از ابو حمزه از ابوجعفر عليه السلام روایت است که در مورد این آیه: ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾ [القصص: ۸۸] فرمود: «خداوند همه چیز را از بین می‌برد و تنها وجه باقی می‌ماند و خداوند بزرگ‌تر از آن است که (به داشتن صورت) توصیف شود؟ اما معنای آن این است که همه چیز جز دین الله از بین می‌رود و ما وجه خداوند هستیم که از طریق ما باید به خداوند راه جست، تا زمانی که خداوند در بقای مردم نیازی داشته باشد، ما در میان بندگانش هستیم و چنانچه دیگر نیازی نباشد، ما را بسوی خود بالا می‌برد و آنگونه که دوست دارد با ما رفتار می‌کند». گفتم: فدایت شوم «الروية» (که در عبارت آمده است) به چه معناست؟ گفت: «نیاز».[2]

از هیثم بن عبدالله از مروان بن صباح روایت است که: ابوعبدالله عليه السلام گفت: «إِنَّ اَللهَ عزوجل خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ اَلنَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ اَلْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ اَلرَّحْمَةِ وَ وَجْهَهُ اَلَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بَابَهُ اَلَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، بِنَا أَثْمَرَتِ اَلْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ اَلثِّمَارُ وَ جَرَتِ اَلْأَنْهَارُ وَ بِنَا أَنْزل

۱- تفسیر کنز الدقائق وبحرالغرائب: ۴۵۱/۱۰؛ همچنین نگا: تفاسیر شیعه ذیل آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی احزاب.

۲- كتاب التوحيد، قمی، ص: ۱۵۱؛ عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾ قال: فيفنى كل شيء ويبقى الوجه، الله أعظم من أن يوصف؟ ولكن معناه كل شيء هالك إلا دينه، ونحن الوجه الذي يؤتى الله منه، لم نزل في عباده مادام الله له فيهم روية فإذا لم يكن له فيهم روية رفعنا إليه ففعل بنا ما أحب، قلت: جعلت فداك وما الروية ؟ قال: الحاجة».

غَيْثُ اَلسَّمَاءِ وَ نبت عُشْبُ اَلْأَرْضِ وَ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اَللهُ وَ لَوْ لاَ نَحْنُ مَا عُبِدَ اَللهُ»: «خداوند متعال ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید و ما را صورت‌بندی نمود و صورت‌های ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگانش چشم خویش گردانید و زبان گویای خویش در میان خلائق قرار داد و دست خود که بر بندگانش به رأفت و رحمت گشوده است و وجه خود که مردم از آن رو به او می‌روند و به جنابش می‌رسند و درهای معرفت خویش که بر او دلالت می‌کنند و خزانه‌داران خویش در آسمان و زمین که به واسطه‌ی ما، درختان میوه آوردند و میوه‌ها رسیدند و جوی‌ها روان شدند و به سبب ما باران از آسمان فرود می‌آید و گیاه از زمین می‌روید و به عبادت ما خداوند عبادت می‌شود و اگر ما نمی‌بودیم، خداوند عبادت نمی‌شد»[۱].

شرک ورزیدن به الله متعال بزرگ‌ترین معصیت و نافرمانی پروردگار به شمار می‌رود و فرجام کسی که مشرکانه زندگی نموده است و مشرک بمیرد و قبل از مرگ توبه نکند، جاودانگی در آتش است و گناهانش آمرزیده نمی‌شود؛ زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ٤٨﴾ [النساء: ٤٨] «بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و غیر از آن را برای هرکس بخواهد، می‌بخشد و هرکس که به الله شرک ورزد، یقیناً گناهی بزرگ بر بافته است».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ شَرُّ ٱلۡبَرِيَّةِ ٦﴾ [البينة: ٦] «بی‌گمان کسانی‌که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان، در آتش جهنم‌اند که در آن جاودانه خواهند ماند، آنان بدترین آفریدگان هستند».

این مسأله بسیار مهم است و جایی برای تعصب نیست و ناگزیر تمامی جامعه‌ی شیعی باید با حرص و اقبال و بدون عناد و اعتراض بدانند که شرک چیست و اقسام آن کدام است و چگونه بدانیم که فلان قول یا عمل شرک است یا در آن شرک نیست؛ به کتاب‌های اهل سنت مراجعه کنید و بگذارید فطرت شما تصمیم بگیرد.

۱- اصول کافی، جلد: ۱، باب النوادر، ص: ۱٤٤، کتاب التوحید، قمی، باب تفسیر قول الله تعالی: ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾.

فهم و شناخت این امور بسیار آسان است و هیچ پیچیدگی در آن نیست، زیرا انسان در بدو تولد، بر توحید الله زاده می‌شود.

شیعه در خطر بزرگی به نام شرک قرار دارد

در ادامه برای عوام شیعه ثابت خواهم کرد که آن‌ها بر خطر بسیار بزرگی به نام شرک قرار دارند؛ در ذیل سوال ساده‌ای را مطرح می‌کنم تا همراه ایشان به آسانی به حقیقت برسیم.

سوال: آیا دعا کردن و خواندن خداوند متعال عبادت است یا نه؟!!

همگی پاسخ خواهند داد: بله عبادت است و برای آن عده که نمی‌دانند دعا عبادت است، قول ابوجعفر را متذکر می‌شویم که می‌گوید: «إن أفضل العبادة الدعاء»: «برترین عبادت دعا است». و از ابوعبدالله روایت است که می‌گوید: «الدعاء هو العبادة»[1]: «دعا همان عبادت است» و تمامی علمای شیعه بر این باورند که دعا عبادت است.

دلیل واضح آن، این آیه می‌باشد: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [غافر: ٦٠] «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم همانا کسانی‌که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند».

آیات روشن الله تعالی ما را فرا می‌خواند که تنها او را بخوانیم، الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۗ﴾ [غافر: ٦٥] «پس درحالی‌که دین خود را خالص گردانیده‌اید، او را بخوانید» و در جایی می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨] «پس کسی را با الله نخوانید» و می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: ٦٠] «مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم».

از آنجا که دعا عبادتی خالص است، جز برای خداوند یکتایِ بی‌شریک درست نیست: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾

۱- الكافي: ۳۳۹/۲، باب فضل الدعاء.

[الأحقاف: ٥-٦] «و چه کسی گمراه‌تر است از آن که (معبودی) غیر از الله را می‌خواند که تا روز قیامت (هم دعای) او را اجابت نکند و آن‌ها (= معبودان باطل) از خواندن (و دعای) ایشان (کاملاً) بی‌خبرند؟! وهنگامی‌که مردم (در قیامت) گرد آورده شوند، آن‌ها (معبودان باطل) دشمنان‌شان خواهند بود و عبادت‌شان را انکار می‌کنند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا ٤٨ فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [مريم: ٤٨-٤٩] «و از شما و آنچه به جای الله می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم و پروردگارم را می‌خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم محروم نباشم. پس چون از آن‌ها و آنچه به جای الله عبادت می‌کردند، کناره‌گیری کرد..».

و از طرفی خداوند متعال کسانی را که برای کمک و رفع نیازهای خود غیر الله را به فریاد می‌خوانند، مشرک توصیف نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا ٤٠﴾ [فاطر: ٤٠] «(ای پیامبر!) بگو: آیا معبودان‌تان که به جای الله می‌خوانید، دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه در (آفرینش) آسمان‌ها شرکتی دارند؟ یا به آن‌ها کتابی داده‌ایم که آن‌ها دلیلی از آن (برای شرک خود) دارند؟ (نه هیچ‌یک از این‌ها نیست) بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعده نمی‌دهند».

گاهی نیز آن را همراه با وعید ذکر می‌کند: ﴿فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُعَذَّبِينَ ٢١٣﴾ [الشعراء: ٢١٣] «پس (ای پیامبر!) هیچ معبودی را با الله مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود». و گاهی نیز در خطاب آمده است و به معنای انکار و نکوهش کسی است که غیر الله را می‌خواند، همچون این آیه: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ﴾ [يونس: ١٠٦] «و به جای الله، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی به تو می‌رساند، نخوان».

گاهی نیز به معنای اخبار و استخبار است: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِۖ﴾ [الأحقاف: ٤] «(ای پیامبر، به

آن‌ها) بگو: آیا دیده‌اید آنچه را که جز الله می‌خوانید، به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه آن‌ها در (آفرینش) آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟!».

و این آیه: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢﴾ [سبأ: ۲۲] «(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد».

ای عوام شیعه، اگر بر این باورید که دعا عبادت است، خداوند در هیچیک از آیات قرآن کریم شریک قرار دادن کسی را همراه او در فریادرسی و دعا کردن، نخواسته و به آن امر نکرده است و نه پیامبر و نه رسول و نه ولی و نه فرشته، هیچیک را استثنا نکرده است!! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: ١٨٦] «و چون بندگانم، از تو درباره‌ی من بپرسند، به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی‌که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس (آنان) باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، باشد که راه‌یابند».

با توجه به آیاتی که در این زمینه در قرآن وارد شده است سوال اینجاست که چرا ندای "یا علی" و "یا حسین" و "یا صاحب الزمان" و "یا زهرا" و "یا زینب" سر می‌دهید و آن‌ها را به فریاد می‌خوانید؟!

مگر نمی‌دانید وقتی آن‌ها را در دعا با الله شریک قرار می‌دهید، درواقع ایشان را در مقام الله در علم و قدرت و شنوایی و بینایی قرار داده‌اید؟! زیرا کسی که الله را می‌خواند، می‌داند که الله تعالی سخن او را می‌شنود و او را می‌بیند و از حال او آگاه است، تا جایی که ما گاهی پروردگار خود را در دل و نهان می‌خوانیم، بی آنکه هیچ صدایی شنیده شود، زیرا می‌دانیم الله متعال ما را می‌بیند و سخن ما را می‌شنود و چیزی را نمی‌توانیم از او مخفی کنیم.

این اعترافی از جانب بنده برای پروردگارش است و این فطرتی است موجود در قلب بنده که می‌داند خداوند بر هر چیزی تواناست و علم او بر همه چیز محیط است و بر این اساس است که گفته شده: دعا مغز عبادت است. پس دعا عقیده‌ای خالص و رابطه‌ای قوی میان خالق و مخلوق است و بنده پروردگارش را بر اساس آن عبادت

می‌کند و این عبادت از بزرگ‌ترین عبادات در مقام عقیده است و از جایگاه بس عظیمی برخوردار است.

پاک و منزه است پروردگاری که بر چنین مشرکانی حجتش را به روشنی اقامه کرده است و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ۝١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ۝١٤﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴] «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی از آنِ اوست و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هسته‌ی خرما مالک نیستند. اگر آن‌ها را بخوانید (صدای) خواندن شما را نمی‌شنوند و (به فرض) اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌دهند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و هیچکس مانند (الله) آگاه خبردارت نمی‌کند».

هشدار خداوند متعال واضح و روشن است و نیازی به تفسیر و مفسر ندارد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ۝١٩٤﴾ [الأعراف: ۱۹۴] «بی‌گمان آن‌هایی را که غیر از الله می‌خوانید، بندگانی همچون شما هستند، پس آن‌ها را بخوانید، اگر راست می‌گویید (و آن‌ها الله هستند)، پس باید (دعای) شما را اجابت کنند!».

انسان نیازمند چگونه مردگان داخل قبر را به فریاد می‌خواند درحالی‌که نه صدایش را می‌شنوند، نه او را می‌بینند و اگر هم ببینند، نمی‌توانند استجابت کنند؛ آیا این‌ها نمی‌دانند که شخص خفته در قبر که ضریحش را مرقد می‌نامند، از جمله رقود (خفتگان) است؟!! چگونه کسانی را که در قبرها مدفونند، با پروردگار خود شریک می‌دانند، درحالی‌که می‌دانند خداوند متعال زنده‌ی پا برجایی است که نمی‌میرد و تنها اوست که دعای آن‌ها را می‌شنود و از احوال آن‌ها آگاه است و بر اجابت آن تواناست.

گویا این فرد، آنگاه که دیگری را شریک خداوند قرار می‌دهد، به خداوند اطمینان ندارد یا از مقام پروردگار در صفات و قدرت او می‌کاهد!! پاک و منزه است پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝٣١﴾ [یونس: ۳۱] «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ کیست که مالک شنوایی و بینایی‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون

می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی کار (جهان) را تدبیر می‌کند؟ پس بی‌درنگ خواهند گفت: «الله». پس بگو: «آیا (از او) نمی‌ترسید؟!».

اگر بگویید خداوند برای امامان مقام و جایگاه بلندی قرار داده است و ما با توسل به آن‌ها به خداوند نزدیکی می‌جوییم، قرآن چنین پاسخ خواهد داد: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ ۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَٰذِبٌ كَفَّارٌ ۝٣﴾ [الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین خالص از آن الله است و کسانی‌که به جای او معبودان (و اولیای) گرفتند (و گفتند) این‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند بی‌گمان الله (روز قیامت) میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند، الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِى مِن دُونِىٓ أَوْلِيَآءَ ۚ إِنَّآ أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ نُزُلًا ۝١٠٢﴾ [الکهف: ۱۰۲] «آیا کسانی‌که کافر شدند؛ گمان می‌برند که بندگان مرا بجای من اولیای خود بگیرند؟! بی‌گمان ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم». ﴿أَفَحَسِبَ﴾ یعنی: چنین باور دارند که این کار آن‌ها صحیح است و از این کار سود می‌برند؛ این آیه بر شیعه و باور آن‌ها در ارتباط با امامان منطبق است؛ خداوند متعال در جای دیگری به این افراد پاسخ داده است و می‌فرماید: ﴿كَلَّا ۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۝٨٢﴾ [مریم: ۸۲] «چنین نیست، (بلکه) به زودی (معبودها) عبادت آنان را انکار خواهند کرد و بر ضدشان برخیزند». به همین خاطر خبر داده است که در روز قیامت، جهنم را برای آن‌ها آماده کرده است و منزلگاه ایشان قرار می‌دهد.

هشدار! هشدار! ای عوام شیعه، بیندیشید و انصاف به خرج دهید، قبل از آنکه روزی بیاید که پشیمانی سودی ندارد، روز حسرت و نشور؛ خود و ضعف و فقر و نیاز خود و فرزندان و دوستان‌تان را در برابر پروردگار خود در روز قیامت به یاد آورید.

الله تعالی دور نیست، همچنانکه برای ارتباط بین خود و بندگانش نیازمند واسطه و مترجم نیست؛ بلکه خداوند متعال از خود انسان به او آگاه‌تر و نزدیک‌تر است.

من از تمامی شیعیان این سؤال را می‌پرسم: آیا امامان بندگان الله هستند یا اینکه با پروردگار تعالی در یک مرتبه قرار دارند؟!

همگی پاسخ خواهند داد: آن‌ها بندگان الله هستند و با الله برابر نیستند، بلکه غیر الله هستند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ١٩٤﴾ [الأعراف: ١٩٤] «بی‌گمان آن‌هایی را که غیر از الله می‌خوانید، بندگانی همچون شما هستند، پس آن‌ها را بخوانید، اگر راست می‌گویید (و آن‌ها الله هستند)، پس باید (دعای) شما را اجابت کنند!». حال که طبق اقرار خود شما، امامان غیر الله هستند، پس چرا نیاز خود را از آنان می‌خواهید؟ الله تعالی می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ٣٠﴾ [لقمان: ٣٠] «این بدان (سبب) است که الله حق است و همانا آنچه به جز او می‌خوانند، باطل است و همانا الله است که بالا و بلند مرتبه بزرگ است». و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [يونس: ١٠٦] «و به جای الله، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی به تو می‌رساند نخوان، پس اگر چنین کنی، بی‌گمان از ستمکاران خواهی بود». در این آیه خداوند متعال کسانی که غیر او را می‌خوانند، ظالم نامیده است و بزرگ‌ترین ظلم، شرک به الله تعالی است!!

چرا گاهی در دعاهای خود می‌گویید: ای الله به حق محمد و آل محمد ... مگر محمد و اهل بیت او را بزرگ‌تر از الله و اسماء او تعالی می‌دانید؟!! و به اهل سنت می‌گویید: شما با محمد و آل بیت او بغض و دشمنی دارید، زیرا خداوند را به وسیله‌ی آنان نمی‌خوانید؟

ما با اطمینان به شما می‌گوییم: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: ١٨٠] «و برای خدا، نام‌های نیک است، پس به آن (نام‌ها) او را بخوانید» یا اینکه شما الله و اسامی الله را کافی نمی‌دانید و همراه با او اربابانی قرار می‌دهید!!؟

خداوند متعال از زبان یوسف می‌فرماید: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ٤٠﴾ [يوسف: ٣٩-٤٠] «ای رفقای زندانی من! آیا معبودان پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار؟ شما به جای الله (چیزی را) عبادت نمی‌کنید

مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان‌تان به آن‌ها داده‌اید، الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را عبادت نکنید، این است دین راست و استوار و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

علمای شیعه عوام خود را فریب داده‌اند و به آن‌ها گفته‌اند: خداوند آنان را به تقرب به او به واسطه‌ی امامان و مقامات آن‌ها، فرمان داده است و با افترا و دروغ به این آیه استدلال می‌کنند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائدة: ۳۵] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! ازخدا بترسید و به سوی او تقرب جویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید».

می‌گویم: برای هر هدفی، وسیله‌ای برای رسیدن به آن است، اگر یک دانش آموز مدرسه بخواهد، وارد دانشگاه یا مراکز عالی شود، می‌کوشد تا به درجات بالای علمی برسد و در نهایت به این هدف خود برسد؛ همچنین سعی و تلاش در عبادت الله و تقوای او همان وسیله‌ای است که هرکس با چنگ زدن به آن سعادت دنیا و آخرت را کسب می‌کند و خداوند دارای صفات والا است، پاک و منزه است و هیچ کسی همانند او نیست و دلیل آن نیز این است که همگی ما می‌دانیم، دعای مؤمنان نیک نزدیک‌تر به اجابت است تا افراد فاسد و مفسد.

وسیله یعنی عبادت خداوند متعال با انجام اوامر خدواند متعال و ترک نواهی‌اش؛ و این وسیله‌ی ماست برای رسیدن به رحمت‌های پی در پی پروردگار متعال.

علمای شیعه آیات واضح و روشن را تحریف می‌کنند، حال وضعیت چگونه خواهد بود وقتی نصی بیابند که بتوانند آن را مطابق هوی و هوس خود و با تکیه بر جهل عوام شیعه و دوری آن‌ها از قرآن که آیاتش در تأیید یکدیگر است، تأویل نمایند؟!! حال آنکه در همین قرآن آیات متعددی وجود داد که معنای واقعی آیه مورد تأویل شیعه را تأیید کرده است و مخالف تأویل اشتباه شیعه می‌باشد.

از این‌رو به عوام شیعه می‌گوییم: آیا امامان شما به شما فرمان داده‌اند که از آن‌ها یاری بجویید و نیازهای خود را از ایشان بخواهید یا شما را توصیه کرده‌اند که در دعای خود آن‌ها را با خدا شریک گردانید؟!! کسانی که شما را به این شرک دعوت داده و فراخوانده‌اند، علمای گمراه و گمراه‌کننده‌ی شما و مؤسسان دین شما هستند که به سوی آتش فرامی‌خوانند.

امامان از شرک شما بری هستند؛ در ذیل روایتی را از ابوعبدالله متذکر می‌شوم: به ایشان گفته شد: مفضل بن عمر می‌گوید: شما روزی بنده‌ها را مقدر می‌کنید. ابوعبدالله گفت: «بخدا قسم کسی جز الله تعالی روزی ما را تعیین نمی‌کند؛ من به دنبال غذای خانواده‌ام می‌گردم تا اینکه سینه‌ام تنگ می‌شود و در فکر فرو می‌روم تا اینکه خوراک آن‌ها را به دست می‌آورم و آن زمان است که آرام می‌گیرم، خداوند او را لعنت کند». - منظورش مفضل است - و از او اعلان بیزاری کرد.[1]

پاک و منزه است پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَآؤُكُمْۚ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ۝٢٨ فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَٰفِلِينَ۝٢٩﴾ [یونس: ۲۸-۲۹] «(و به یاد آورید) روزی‌که همه‌ی آن‌ها را گرد آوریم، سپس به کسانی‌که شرک آوردند، بگوییم: شما و معبودهای‌تان در مکان خودتان بمانید؛ پس آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کنیم و معبودهای‌شان (به آن‌ها) می‌گویند: شما ما را عبادت نمی‌کردید، پس، بس است که الله میان ما و شما گواه باشد که ما یقیناً از عبادت شما بی‌خبر بودیم» و می‌فرماید: ﴿كَلَّاۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا۝٨٢﴾ [مریم: ۸۲] «چنین نیست، (بلکه) به زودی (معبودها) عبادت آنان را انکار خواهند کرد و بر ضدشان برخیزند». یعنی عبادت آن‌ها را انکار می‌کنند و از آن‌ها اعلان برائت می‌کنند و آیات وارده در این زمینه بسیار است.

اکنون از تمامی شیعیان می‌خواهم همراه با من در این آیه تدبر کنند: ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ خَلْقًا مِّنۢ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَٰتٍ ثَلَٰثٍۚ﴾ [الزمر: ٦] «شما را در شکم‌های مادران‌تان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در تاریکی‌های سه‌گانه می‌آفرینند». زمانی را تصور کن که در بدن مادرت و در این تاریکی‌های سه گانه قرار داشتی؛ پس خداوند متعال به بهترین شکل و دقیق‌ترین صورت، تو را خلق کرد، اعضای داخلی بدن کوچک

۱- بحار الأنوار: ۳۰۱/۲۵؛ رجال الكشي: ۳۲۳؛ عن أبي عبد الله حينما قيل لـه: "إن المفضل بـن عمر يقول: إنكم تقدرون أرزاق العباد". فقال: «والله ما يقدر أرزاقنا إلا الله، ولقد احتجب إلـى طعـام لعيالي فضاق صدري وأبلغـت بـي الفكرة فـي ذلك حتى أحرزت قوتهـم فعندها طابت نفسي، لعنه الله» – يريد بذلك المفضل– وبريء منه.

تو را در این تاریکی‌های سه گانه با نهایت دقت به وجود آورد ... چه کسی جز الله می‌تواند چنین کند؟ تو را روزی داد درحالی‌که کوچک بودی و چشمانت باز نمی‌شد؛ آنقدر کوچک و ضعیف بودی که توان کسب رزق و روزی را نداشتی! آری، این الله یکتایِ شنوایِ بیناست که تو را روزی داده است و می‌دهد؛ خداوندی که بهترین روزی دهندگان است! وقتی پا به این دنیا گذاشتی، شخصی را به خدمت تو درآورد تا نیازهای تو را برآورده نماید، زیرا تو در نهایت ضعف قرار داشتی و توان انجام هیچ کاری را نداشتی؛ پس خداوند متعال قبل از اینکه پا به این دنیا بگذاری، رزق تو را آماده کرد، از شیری کامل و متناسب وضع تو با درجه‌ی حرارت مناسب، در سینه‌ی مادر مهربانت قرار داد؛ الله متعال لطیف است و بر آنچه می‌خواهد دانای آگاه.

اگر هنگام قرائت آیات پروردگار، چنین تصوراتی با خود داشته باشیم و آیات الهی را با تدبر بخوانیم، ایمان مؤمن افزایش می‌یابد و بنده برای پروردگار خود شکرگذار و ستایشگر خواهد شد و حیا می‌کند از اینکه چیزی را از شخصی جز خداوند بزرگ بخواهد و نمی‌خواهد از کسی جز او چیزی را تقاضا کند، زیرا خداوند متعال در نهایت قدرت و شأن و بلند مرتبگی قرار دارد و بیشتر از هر کسی اکرام نموده است و بزرگ‌ترین عطا کننده است.

ای کسی که نیازهایت را از غیر الله می‌خواهی! به من بگو: آیا کسانی که آن‌ها را به فریاد می‌خوانی، تو را خلق کرده و به تو عافیت داده‌اند و در آن تاریکی‌های سه گانه رزق تو را می‌دادند؟ بلکه آن‌ها نه از تو خبر داشتند و نه از نیاز تو؛ بلکه آن‌ها نیز چون تو مخلوقاتی ضعیف و ناتوان بودند. تو از نطفه‌ای تشکیل شدی که حتی با چشم نیز دیده نمی‌شد، سپس کم کم شروع به رشد کردی و طول تو به یک سانتیمتر و وزن تو به چیزی کمتر از این برگه‌ای که می‌خوانی رسید. این خداوند بود که تو را خلق کرد و به تو توجه نمود و با نعمت و حفظ و قدرت عظیم خود، تو را پرورش داد تا اینکه انسان کاملی شدی و عقلت کامل شد، اما با این همه ظالمانی را می‌بینیم که باز غیر الله را به فریاد می‌خوانند!! براستی کسی که وقتی در شکم مادرت بودی بی آنکه از او چیزی بخواهی، تو را عافیت و رزق و روزی داد، چگونه خواهد بود وقتی از او درخواست کنی و او را به فریاد بخوانی؟!!

در قرآن کریم آیه‌ای وجود دارد که اگر خداوند جز این آیه را نازل نمی‌کرد برای بیان حق و اتمام حجت بر هر مشرکی کافی و شافی بود و آن آیه این است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا

ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡـٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴿٧٣﴾﴾ [الحج: ۷۳] «ای مردم! مثلی زده شده است، پس به آن گوش فرا دهید: بی‌گمان کسانی را که به جای الله (به خدایی) می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر چه (همگی) برای این (کار) گرد آیند و اگر مگس چیزی را از آن‌ها برباید، نمی‌توانند از آن باز پس گیرند، (آری) طالب و مطلوب (= عابد و معبود) ناتوانند».

نشانه‌های مشرکین به وضوح در این آیه تجلی یافته است: ﴿وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۖ وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا﴿٤٦﴾﴾ [الإسراء: ٤٦] «و بر دل‌های‌شان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا آن را در نیابند و در گوش‌های‌شان سنگینی (می‌گذاریم که نشنوند) و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آن‌ها با نفرت پشت می‌کنند (و می‌گریزند)».

اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ﴾: یعنی وقتی بگویی: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، در قرآن آن را تلاوت می‌کنی: ﴿وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا﴿٤٦﴾﴾ یعنی: با عصبانیت و اندوه به سوی بت‌ها و امامان یا اولیای‌شان که وابسته و دلباخته آن‌ها بودند پشت می‌کنند و پراکنده می‌شوند و از پذیرفتن توحید الله متعال تکبر می‌ورزند و سر باز می‌زنند.

این یک حقیقت قرآنی است که هیچ شکی در آن نیست و آن روی‌گردانی از توحید خداوند یکتا در عبادت و دعا می‌باشد. من خود این مساله را از عوام و نیز علمای شیعه مشاهده نموده‌ام، آنگاه که در مسأله‌ی توحید و وجوب یکتایی الله تعالی در عبادت و دعا با ایشان گفتگو می‌کردم.

وقتی به آنان می‌فهماندم و می‌گفتم: تنها بگویید یا الله، می‌گفتند: یا الله یا علی، یا فقط می‌گفتند: یا علی! تا با این کار خود ما را ناراحت و عصبانی کنند و بر این باور بودند که این کار دلالت بر ایمان قوی و ثابت آن‌ها به امامان دارد. لذا وقتی فقط از الله متعال با آن‌ها سخن می‌گوییم، بر آنان گران می‌آید؛ پاک و منزه است خداوند متعال که آگاه به نهان و آشکار است و آن‌ها را اینگونه توصیف کرده است: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ

يَسۡتَبۡشِرُونَ﴿٤٥﴾﴾ [الزمر: ٤٥] «و هنگامی‌که الله به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند، متنفر (و بیزار) می‌شود و هنگامی‌که کسانی غیر از او یاد شوند، آنگاه است که آن‌ها شادمان می‌شوند».

آن‌ها با ذکر و یاد علی و زهرا و حسین و دیگر امامان شاد می‌شوند و در دعاهای خود فقط الله را نمی‌خوانند، زیرا پناه بر خدا، قلب‌های‌شان دچار تنفر و بیزاری می‌شود؛ چنانکه ما ندیده و نشنیده‌ایم که در دعا تنها خدای یگانه را بخوانند، پس وای بر آن‌ها از وعده‌ای که به ایشان داده شده است.

ای کسی که در دعای خود غیر الله را می‌خوانی و یا در طلب نیازهای خود کسی را با او شریک می‌گردانی، یقین بدان آنگاه که دعایت اجابت می‌شود و خداوند نیازت را برآورده می‌کند (درحالی‌که دست به دامان امامان شده‌ای)، در معرض استدراج هستی و این نشانه‌ی محبت و رضای خداوند از تو نیست و خداوند تو را در طغیان و ظلمت غرق می‌کند.

داستان‌هایی که در باب کرامات حسینیه و عباسیه و کرامات زیارت عاشورا از عوام و علمای شیعه می‌شنویم، از جانب شیطان است، زیرا اوست که آن‌ها را به عبادت و تقدیس غیر الله فرا می‌خواند.

ما منکر کرامات برای انسان‌های صالح این امت نیستیم و این بی‌تردید ثابت است و خداوند با دادن کرامت به بنده‌ی خود که او را به یگانگی خوانده است و برایش شریکی قائل نمی‌شود، او را تثبیت می‌کند.

علامه ابن تیمیه ﷺ می‌گوید: «کرامات اولیا به اتفاق اهل اسلام و سنت و جماعت، حق است؛ قرآن کریم در چندین جا و احادیث صحیح و آثار متواتر از صحابه و تابعین و غیره بر آن دلالت دارد؛ تنها اهل بدعت از معتزله و جهمیه و پیروان آن‌ها منکر آن هستند، اما بسیاری از کسانی که مدعی کرامت هستند یا برای آن‌ها ادعا می‌شود، یا دروغگو هستند یا امر بر آنان مشتبه می‌گردد، راه چاره این است که این مسأله با دقت و فهم صحیح بررسی شود، زیرا از برخی از گمراهان، کارهای خارق العاده‌ای سر می‌زند که شخص جاهل گمان می‌کند، این کار نیز کرامت است، درحالی‌که این تلبیس شیطان است چراکه شیطان ولی آن‌ها است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّآ أَرۡسَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمۡ أَزّٗا﴿٨٣﴾﴾ [مریم: ۸۳] «(ای

پیامبر!) آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافران فرستادیم (و مسلط نمودیم) تا آن‌ها را سخت بر انگیزند».[۱]

داستان کراماتی که علما و عوام شیعه در رؤیاها و یا نزد ضریح امامان خود دیده‌اند و از آن سخن می‌گویند از این دست است! اما آنگاه که خداوند آنان را برانگیزد، حقیقت امر را خواهند فهمید و خواهند دانست که در گمراهی آشکاری بوده‌اند.

در پایان دوست دارم به عوام شیعه و شیعیان صاف و ساده هشدار دهم که با عقل و انصاف بیندیشند که اگر خداوند استغاثه به قبر امامان‌شان و تبرک جستن به آن را اجازه می‌داد یا آن را عبادت می‌دانست، قبور تمامی امامان ایشان و در رأس آن‌ها علی و زهرا و ضریح آن‌ها را همانند کعبه مشرفه بر همگان معلوم و آشکار می‌نمود چنانکه هیچ دو نفری در صحت آن با یکدیگر اختلاف نداشتند!!.

اگر الله متعال استغاثه به قبور یا تبرک جستن به آن را اجازه می‌داد، قبر پیامبر بیشترین بهره و نصیب را در این زمینه داشت و همانند کعبه طواف می‌شد! و خداوند حداقل برای شیعه این را فراهم می‌کرد که نزد قبر سید فرزندان آدم و برترین مخلوقات که بر دفن او در حجره‌ی نبوی شریف اتفاق است، این عبادات را بجای آورند و خداوند این عبادات را بر پا می‌نمود، حال هر که هر چه می‌خواهد بگوید، همان گونه که بی‌توجه به هر مخالفی، طواف کعبه مشرفه را فراهم نمود.

اما می‌بینیم که قبر فاطمه مجهول و ناشناخته است، زیرا بر حسب اعتراف شیعه در بقیع دفن شده است و شیعه بطور مشخص نمی‌داند قبر او در کجا واقع است؛ همچنین چهار امام در بقیع مدفونند و شیعه بطور مشخص نمی‌داند که کدامیک از این قبرها، قبر امامان‌شان است، این چهار امام عبارتند از: حسن، علی بن حسین زین العابدین، محمد باقر و جعفر صادق رضوان الله علیهم.

حتی در مورد مکان قبر علی ﷺ نیز اختلاف است، گفته شده که ایشان در قصر امارت دفن شده است و این نظر مشهور و معروف است، اما ضریح ایشان در نجف است و شیعه ادعا دارد که آن مکان قبر علی ﷺ می‌باشد؛ درحالی‌که از نظر تاریخی چنین دیدگاهی عاقلانه نیست و مشهور میان اهل سنت این است که قبری که در نجف

۱- مختصر الفتاوی المصریة: ۶۳/۲.

است، قبر مغیره بن شعبه ﷺ می‌باشد و علما و مورخین بزرگ بسیاری در این مورد سخن گفته‌اند و این چیزی است که علمای شیعه از عوام خود پنهان نموده‌اند.

در نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است:

«وقتی علی ﷺ کشته شد، فرزندانش (به وصیت خود ایشان) تصمیم گرفتند قبر ایشان را از ترس بنی امیه و منافقین و خوارج، پنهان دارند، در نتیجه مردم در رابطه با مکان قبر ایشان در آن شب - شب دفن ایشان - سردرگم گشته‌اند و نظرات مختلفی دارند؛ فرزندان امام علی، تابوتی را بر بالای شتر نهادند و با طناب بستند، از آن تابوت بوی کافور می‌آمد و آن را شبانه از کوفه به همراهی یاران مطمئن خود، خارج نمودند و مردم گمان کردند آن را به مدینه برده‌اند تا در کنار قبر همسرش فاطمه ﷺ دفن کنند و قاطری را خارج کردند و بر آن جنازه‌ای پوشیده بود که مردم گمان کردند او را در حیره دفن نمودند و چندین حفره کندند، یکی در فضای مسجد کوفه، یکی در حجره در قبیله‌ی آل جعده بن هبیره مخزومی، یکی در خانه عبدالله بن یزید قسری در کنار باب وراقین در کنار قبله مسجد و یکی در کناسه - محلی در کوفه - یکی در ثویه - مکانی نزدیک کوفه -؛ درنتیجه مردم در مورد مکان قبر ایشان سردرگم‌اند و مکان واقعی دفن ایشان را نمی‌دانند و تنها فرزندان ایشان و یاران مخلص ایشان مکان قبر او را می‌دانستند، آن‌ها در شب بیست و یکم رمضان ایشان را خارج کردند و در نجف در جایی معروف به "غری" به توصیه‌ی خود ایشان او را دفن نمودند، در نتیجه مکان قبر آن‌ها بر مردم پوشیده مانده است».

اگر قبر علی ﷺ در آن زمان بر مردم پوشیده ماند، نسل‌های پس از آن‌ها چگونه می‌توانند از مکان قبر علی بطور مشخص آگاه شوند؟!! درحالی‌که بر نسل‌های قبل از آن‌ها مخفی مانده است!!

اما در مورد قبر حسین؛ طبری در تاریخ خود می‌گوید: «در سال ۲۳۶ متوکل فرمان داد قبر حسین بن علی و منازل پیرامون آن را تخریب کنند و مکان قبر او را درختکاری کنند و آب دهند و مانع آمدن مردم به آن مکان شوند و سرباز مامور انجام این کار ندا داد که اگر تا سه روز دیگر کسی را در کنار قبر او ببینیم، او را بازداشت می‌کنیم و به زندان می‌اندازیم، در نتیجه مردم فرار کرده و دیگر به سوی آن نرفتند.

طوسی شیخ شیعه در "الأمالی" روایت کرده است که متوکل برای بار دوم قبر حسین بن علی و منازل پیرامون آن را تخریب کرد و درختکاری و آبیاری نمود، بار اول

در سال ۲۳۶ هـ چنین کرد و مردم را از رفتن به آن مکان بازداشت و بار دوم در سال ۲۴۷ وقتی به متوکل خبر دادند که مردمانی برای زیارت قبر حسین از کوفه به کربلا می‌روند و تعداد آن‌ها زیاد است، لشکری را به آن سو اعزام کرد و فرماندهی بر سربازانش گمارد و فرمان داد تا به کسی که آن را زیارت کند، هشدار دهند. سپس قبرش را نبش کردند و زمینش را درختکاری نمودند و مردم را از زیارت قبر او باز داشتند.

همچنین معلوم و مشخص است که سر پاک و شریف حسین ﷺ از جسد پاک ایشان جدا شده است و در مورد قبر او نیز اقوال مختلفی وارد شده است، برخی می‌گویند: قبر ایشان در شام است، برخی می‌گویند: در مصر است، برخی می‌گویند: در نجف است، برخی می‌گویند: در کربلا است و دیدگاه دیگر این است که در نزدیکی کربلا دفن شده است و برخی نیز می‌گویند: در عسقلان فلسطین است.

این در مورد جسد ایشان است، اما در مورد سر امام حسین، مردم تا به امروز می‌پرسند: سر امام حسین در کجا دفن شده است؟ در این مورد اختلاف بسیار است و مؤرخین در بیان مکان قطعی آن چنانکه شک و تردیدی در آن نباشد اقوال مختلفی دارند.

اهل عراق می‌گویند: سر امام حسین از دمشق به سوی آنان برگشته است و همراه با جسد مبارک ایشان بار دیگر در عراق دفن شده است؛ اما اهل شام اصرار دارند که سر ایشان پیوسته نزد آنان مدفون بوده و هست و برای آن ضریحی درست کرده‌اند؛ فاطمیون وقتی بر سرزمین مغرب و مصر حاکم شدند، گفتند: سر ایشان به مصر منتقل شده است و در آنجا مدفون است و ضریح ایشان در مسجد حسین در مصر موجود است و زیارت می‌شود.

اگر به آن دسته از روایات شیعه مراجعه کنیم که به زیارت قبور اولیا و بزرگان آن‌ها تشویق کرده‌اند و در مورد پاداش زیارت قبور، بخصوص قبر امام حسین بسیار مبالغه نموده‌اند تا جایی که آن را برترین عبادات می‌دانند، می‌بینیم که این روایات سال‌ها پس از وفات امامان تدوین شده است! علاوه بر اینکه همین روایات مکان قبور اولیای آن‌ها را بطور مشخص و قطعی تعیین نکرده است.

پیامبر خدا و رسول او سید و سرور جهانیان محمد ﷺ در خانه‌ی سیده‌ی عایشه دختر ابوبکر صدیق دفن شدند؛ خانه‌ای که با پیامبر ﷺ در آن زندگی می‌کردند.

بعد از پیامبرﷺ، ابوبکر صدیق ﷺ در سال ۱۳هجری در آن دفن شد؛ ایشان به دخترش عایشه ﷺ توصیه کرده بود که در کنار دوستش رسول اللهﷺ دفن شود؛ زمانی که ابوبکر فوت شد قبری برای ایشان در کنار رسول الله حفر شد چنانکه سر ابوبکر در برابر کتف چپ پیامبر قرار می‌گرفت؛ بعد از ایشان عمر بن خطاب ﷺ در سال ۲۴هجری در همین مکان دفن شد؛ چنانکه قبل از وفات در این مورد از عایشه ﷺ اجازه خواست و ایشان اجازه داد.

این به صراحت و قطعیت دلالت بر شرف و مکانت ابوبکر و عمر و کرامت آن‌ها نزد خداوند متعال و محبت الله و رسولش با او دارد؛ قبور این افراد نزد تمامی مسلمانان معلوم و مشهور است و هیچیک از مسلمانان در آن شک و تردید ندارد.

این درحالی است که امامان شیعه با اینکه نزد آنان جایگاه والاتری از ابوبکر و عمر دارند، قبرها و ضریح‌های آن‌ها نابود شده است و به کرامت دفن در کنار قبر جد خود سید الانبیاء والمرسلین نایل نشده‌اند، علی رغم اینکه در شهر رسول اللهﷺ فوت شده‌اند!! اما این امر، نقصی را متوجه جایگاه آنان نمی‌کند، اما حکمت خداوندِ آگاه به عالم غیب و رحمت او نسبت به مردم در تدبیر امورشان چنین اقتضا نموده است که مردم غیر او را بزرگ ندارند و مرتکب شرک نشوند.

همچنین از علی و حسن و حسین نیز ثابت نیست که قبر فاطمه را زیارت کرده باشند، اگر چنین می‌کردند، این امر مشهور می‌شد و مکان قبر ایشان دانسته می‌شد؛ همچنین ثابت نیست که یکی از امامان به ایجاد گنبد و بارگاه بر قبور خود و طواف پیرامون آن دستور داده باشند یا اینکه خود ایشان به کسانی که برتر از آنان بودند همچون جدشان محمدﷺ، یا پدرشان علی ﷺ و یا مادرشان فاطمه زهرا ﷺ استغاثه جسته و تبرک جویند.

اگر عوام شیعه بدون تعصب به بحث و بررسی مسأله‌ی مکان قبر علی و حسین بپردازند و بررسی کنند آیا مکانی که امروز به عنوان قبر آنان مشهور است، واقعا قبر ایشان است و بر اقوال تمامی علما و مورخین آگاهی یابند، اختلافات میان آن‌ها را مشاهده خواهند کرد و خواهند دید که هرکس ساز خود را می‌نوازد و این از جمله مسائلی است که علمای شیعه چشم خود را بر آن بسته‌اند.

آن‌ها دلایلی قطعی مبنی بر اینکه قبر علی واقعا در نجف است و حسین در کربلا مدفون است، در دست ندارند، بلکه برای اثبات این امر به تاریخ تحریف شده‌ی خود و

روایاتی که بعدها و به صورت مبهم در اثبات صحت قبور موجود در این مکان‌ها نگاشته شده است، تکیه دارند.

اگر عوام شیعه از علمای خود دلایل قاطعی بخواهند که موجب اطمینان آنان باشد، با سخنانی عقلی و یا توجیهات فلسفی بدون دلایل ثابت مواجه خواهند شد.

شیعه اعتقاد دارد که تمام اصحاب پیامبرﷺ به جز تعداد اندکی مرتد شدند.

یکی از باورهای شیعه که مخالف کتاب الله و موید جعل احادیث از سوی ایشان است، آن دسته از روایات آن‌هاست که می‌گوید: تمام اصحاب پیامبرﷺ جز تعداد اندکی، مرتد شدند؛ این اعتقاد و باور فاسد در کتاب‌های آن‌ها ثابت است و نمی‌توانند انکارش کنند.

از ابوجعفر روایت است که گفت: «كان الناس أهل ردة بعد النبيﷺ إلا ثلاثة، المقداد بن الأسود وسلمان الفارسي وأبو ذر الغفاري»[1]: «همه‌ی مردم پس از وفات پیامبرﷺ مرتد شدند، به جز سه نفر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی و ابوذر غفاری».

آن‌ها از این طریق می‌خواهند پس از آنکه کتاب الله را تحریف کردند و معانی واضح آن را با روایات موضوع خود نسخ نمودند، ریسمان محکم و مصدر و منبع موثق نقل دین را قطع کنند.

با این روش تمامی راه‌هایی که شیعه را به حق می‌رساند، قطع نمایند و راه‌ها را برای قبول امامت پوشالی و ساختگی خود هموار سازند.

چه کسی غیر از صحابه دین را با منابع آن - قرآن و سنت - به ما رسانده است؟!! درواقع تکفیر صحابه از سوی آن‌ها بزرگ‌ترین گمراهی آن‌ها و خطرناک‌ترین گردنه‌ای است که بدان راه مؤمنان را کج می‌کنند؛ خداوند دانای آگاه می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: ١١٥] «و هرکس پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش

۱- الكافي، كلينى: ۲٤٥/۸، كتاب سليم بن قيس، ص: ١٦٢؛ بحار الأنوار، مجلسى: ۳۳۳/۲۲.

روشن شد با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده است وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم [۱] و بد جایگاهی است».

چگونه جامعه‌ی شیعی به خود اجازه می‌دهد، روایاتی با محتوای خرده‌گیری از صحابه را پذیرا باشد، درحالی‌که ده‌ها آیه‌ی روشن در قرآن کریم در ثنای صحابه‌ی پیامبر و تزکیه آن‌ها وارد شده است؛ در برخی از این آیات خداوند احکم الحاکمین، به صحابه بشارت بهشت و رضوان می‌دهد و این از آن جهت است که کسی پس از آن‌ها نگوید: صحابه بعد از وفات پیامبرشان مرتد شدند؛ از جمله این آیات عبارت است از:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا٢٩﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد (ﷺ) رسول الله است و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانه‌ی (درستکاری) آن‌ها در چهره‌های‌شان از اثر سجده (نمایان) است. این توصیف آن‌ها در تورات است و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی که جوانه بزند، سپس آن را تقویت کرد تا محکم گردید و بر پای خود ایستاده است و کشاورزان را به شگفتی وامی‌دارد، تا از (دیدن) آن‌ها کافران را به خشم آورد، الله به کسانی از آن‌ها که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند وعده‌ی آمرزش و پاداش عظیمی داده است».

امام مالک رحمه الله می‌گوید: «به من خبر رسیده است که وقتی نصرانی‌ها، اصحابی را دیدند که فاتح شام بودند، گفتند: بخدا سوگند چنانکه به ما خبر رسیده است این افراد از حواریون بهترند». واقعا در این مورد راست گفتند، این امت در کتاب‌های پیشین مورد تعظیم و بزرگداشت قرار گرفته است و برترین این امت، اصحاب رسول الله ﷺ هستند؛ خداوند متعال ذکر آنان را در کتاب‌های نازل شده و اخبار متداول آورده است؛

۱- مراد از مؤمنین، صحابه‌ی گرامی هستند که اولین پیروان اسلام بودند، چرا که هنگام نزول این آیات غیر از صحابه گروهی به عنوان گروه مؤمنین وجود نداشت. [م]

به همین خاطر است که می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ﴾ سپس می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ﴾ یعنی: جوانه زند؛ ﴿فَـَٔازَرَهُۥ﴾ یعنی آن را تقویت کرد. ﴿فَٱسۡتَغۡلَظَ﴾ یعنی: محکم و دراز گردد. ﴿فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ﴾ یعنی: به همین شکل اصحاب رسول الله ﷺ نیز او را حمایت نمودند، تأیید و نصرت می‌کنند و او با آن‌هاست همانگونه که سنبله و خوشه گیاه، با محصول است، تا از دیدن آن‌ها کافران به خشم آیند.[1]

از دیگر آیات روشن در تزکیه‌ی صحابه پیامبر ﷺ عبارت است از:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: ۱۰۰] «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی‌که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، الله از آن‌ها خشنود گشت و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند و برای آن‌ها باغ‌هایی (از بهشت) آماده کرده است که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، این کامیابی بزرگ است».

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: ۱۸] «به راستی الله از مؤمنان - هنگامی‌که زیر درخت با تو بیعت کردند- خشنود شد[2]، پس آنچه که در درون دل‌های‌شان بود دانست، لذا آرامش را بر آن‌ها نازل کرد و پیروزی (و فتحی) نزدیک را به آن‌ها پاداش داد».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمَۢا ١٠﴾ [الفتح: ۱۰]

۱- الاستیعاب، ابن عبدالبر: ٦/١؛ تفسیر ابن کثیر: ٢٠٤/٤.

۲- جابر ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچیک از کسانی که زیر درخت با من بیعت کرده‌اند، وارد دوزخ نمی‌شوند». (مسند احمد: ٣٥٠/٣ و صحیح مسلم: ٢٤٩٦ و ابو داود: ٤٦٥٣). [م]

«بی‌گمان کسانی‌که با تو بیعت می‌کنند[۱]، جز این نیست که با الله بیعت می‌کنند، دست الله بالای دست آن‌هاست، پس هرکس که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خودش پیمان شکسته است و هرکس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد».

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: ۸-۹] «(این اموال فَی) برای فقرای مهاجری است که از خانه و اموال‌شان بیرون رانده شدند، از الله فضل و خشنودی می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند، آن‌ها راستگویانند و (نیز برای) کسانی‌که پیش از آنان در دیار خود (مدینه دار الاسلام) جای گرفتند و (نیز) ایمان آورده بودند، کسانی را که به سوی‌شان هجرت کنند، دوست می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه (به مهاجران) داده شده است، احساس حسد (و نیازی) نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند و کسانی‌که از بخل (و حرص) نفس خویش باز داشته شده‌اند، پس آن‌ها رستگارانند».

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٠﴾ [الحدید: ۱۰] «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی‌که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آن‌ها مقام (و منزلت)شان والاتر (و برتر) است از کسانی‌که بعد از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند و الله به هریک وعده‌ی نیک (= بهشت) داده است و الله به آنچه می‌کنید، آگاه است.» .. و بسیاری دیگر از آیات روشن و بیّن پروردگار.

از آیات گذشته به روشنی مشخص می‌شود که اصحاب پیامبر ﷺ عبارت از گروهی بسیار بزرگ و حاوی هزاران فرد از مهاجر و انصار و نیز کسانی بودند که نه مهاجر

۱- مراد از این بیعت، بیت رضوان است که در روز حدیبیه زیر درختی انجام گرفت. (تفسیر ابن کثیر). جابر بن عبدالله می‌گوید: رسول الله ﷺ در روز حدیبیه خطاب به ما فرمود: «شما بهترین مردم روی زمین هستید» و تعداد ما در آن روز یک هزار چهار صد نفر بود. (صحیح بخاری ٤١٥٥). [م]

بودند و نه انصار و به همگی آنان وعده‌ی بهشت داده شده است، پس چگونه مرتد شدند؟!

یک آیه از آیات قبلی برای آشکار نمودن دروغ و نیز زشتی اعتقاد شیعه در رابطه با خلفا و صحابه کافی است و باور آنان را در برابر دیدگان کسانی که به دنبال نجات‌اند و اهل فکر و اندیشه‌اند، نابود می‌کند.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسْتَكَانُواْۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٦ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِيٓ أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ١٤٧ فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ ٱلْأٓخِرَةِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ١٤٨﴾ [آل عمران: ١٤٦-١٤٨] «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، مردان خدایی نبرد کردند، آن‌ها هیچگاه در برابر آنچه در راه الله بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و زبونی نشان ندادند (و تسلیم دشمن نشدند) و الله شکیبایان را دوست دارد و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و از زیاده‌روی ما، در کارمان (بر ما بیامرز) و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران، پیروز گردان. پس الله پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آن‌ها عطا کرد و الله نیکوکاران را دوست دارد».

در برخی از تفاسیر شیعه نیز کلمه‌ی (ربیون) به معنی جماعت‌های بسیار زیاد آمده است؛ پس برترین پیامبران، محمدﷺ است و امت ایشان برترین امت‌ها است، پس بدیهی و معقول است که اصحاب ایشان مصداق آیه‌ی گذشته باشند. همچنین می‌بینیم که خداوند این آیه را با وعده‌ی پاداش نیک به آن‌ها در آخرت پایان می‌دهد و وصف محسن را در مورد ایشان به کار می‌برد حال آنکه احسان بالاترین درجات ایمان است. چرا آنان را اینگونه توصیف کرد، زیرا آنان همراه با پیامبر جنگیدند و نترسیدند و در برابر دشمن‌شان ضعف به خود راه ندادند و در برابر بلاهایی که در راه الله تعالی بدیشان رسید، زبونی نشان ندادند و نترسیدند و سر تسلیم فرود نیاوردند، صبر کردند و مستحق محبت الله تعالی شدند: ﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٦﴾ [آل عمران: ١٤٦].

واقعیتِ محیط پیرامون ما و تاریخ، گواه گسترش و انتشار اسلام در زمان پیامبرﷺ بوده است و بر صدق اصحاب و سیر و سلوک‌شان بر روش پیامبرشان در زمان حیات ایشان و پس از آن، دلالتی قطعی دارد.

حتی در قرآن کریم شاهد آیات روشن و بیّنی هستیم که در آن‌ها خداوند اصحاب پیامبر خود را با عباراتی تزکیه می‌کند که قوت ایمان آن‌ها را ثابت می‌کند؛ از جمله: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا٢٦﴾ [الفتح: ٢٦] «آنگاه که کسانی‌که کافر شدند در دل‌های خود حمیت (= تعصب و نخوت) ـ همان حمیت جاهلیت ـ نهادند[1]، پس الله آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به کلمه‌ی تقوا ملزم ساخت و آن‌ها از هرکس سزاوارتر و اهل آن بودند و الله به همه چیز داناست».

بخاطر نیروی ایمان و صداقت آن‌ها با الله و رسولش، خداوند متعال تعدادی از سربازان خود را با آنان همراه کرد تا در کنار ایشان با دشمن الله و دشمن خود بجنگند، آری این سربازان فرشتگان معصوم و پاک پروردگار بودند که دوشادوش آن‌ها در صفوف جنگ، جنگیدند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ٩ وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشۡرَىٰ وَلِتَطۡمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمۡۚ وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ١٠﴾ [الأنفال: ٩-١٠] «(بیاد آورید) هنگامی‌که از پروردگارتان (فریاد و) یاری می‌خواستید، پس او (خواسته‌ی) شما را پذیرفت. (و فرمود:) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پیاپی فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. و الله این (یاری و مدد) را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد وگرنه، پیروزی جز از طرف الله نیست؛ به راستی الله پیروزمند حکیم است».

خداوند متعال فرشتگان پاک خویش را نفرستاد مگر برای اینکه دوشادوش مردمانی پاک بجنگند؛ آیا خداوند داننده غیب‌ها و مدبر امور، کسانی را یاری کرده و تمکین می‌دهد که پس از وفات پیامبرشان، دشمنی اهل بیت را در پیش می‌گیرند؟!!

شیعیان چگونه صلاح و تقوای پیامبر ﷺ و جنگ و جهاد ایشان با کافران و منافقان را تفسیر می‌کنند درحالی‌که به زعم شیعه پیامبر خود با کافران و منافقانی چون

۱- این آیه اشاره به صلح حدیبیه دارد، تعصب و نخوت جاهلی آنان این بود که نبوت رسول الله ﷺ را تسلیم نکردند و به نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم اقرار ننمودند و مانع رفتن مسلمانان به خانه الله شدند. (به صحیح بخاری ۲۷۳۱ ـ ۲۷۳۲ و تفسیر ابن کثیر رجوع کنید). [م]

ابوبکر و عمر و عثمان پیوند خویشاوندی برقرار می‌کند؟!! این همان گمان باطل جامعه‌ی فریب خورده‌ی شیعه است.

عالم شیعه محمد کاشف آل الغطاء اعترافی را نسبت به امام علی ﷺ ذکر کرده است و می‌گوید: «وقتی (علی) به یاد آورد که دو خلیفه‌ی قبلش - یعنی ابو بکر و عمر - تمام تلاش خود را در راه نشر کلمه توحید و تجهیز لشکرها و توسعه‌ی فتوحات بکار بردند و هرگز از این راه باز نیامدند و تسلیم نشدند، بیعت کرد و تسلیم شد»[۱]. این اعتراف یکی از علمای بزرگ شیعه است.

شیعه به امامان علم غیب نسبت می‌دهد.

یکی از مخالفت‌های عجیب شیعه با قرآن، این است که می‌گویند: «أن الإمام يعلم بما كان وما يكون وأنه لا يخفى عليه شيء، وأن الأئمة يعلمون متى يموتون، وأنهم لا يموتون إلا باختيار منهم»: «امام نسبت به آنچه رخ داده است و رخ می‌دهد آگاه است و هیچ چیزی بر امام مخفی نیست و امامان از زمان مرگ خود آگاهند و جز به اختیار خود نمی‌میرند»[۲].

آن‌ها بر ابوعبدالله افترا بسته‌اند و به دروغ از ایشان روایت کرده‌اند که: «إني لأعلم ما في السموات وما في الأرض، وأعلم ما في الجنة، وأعلم ما في النار، وأعلم ما كان وما يكون»: «من از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاهم و می‌دانم آنچه را که در بهشت و آتش است و آنچه را که قبلا روی داده است و آنچه را که در آینده روی خواهد داد، می‌دانم»[۳].

این درحالی است که شیعه شاهد آیات متعدد و واضح قرآن کریم هستند که با قاطعیت علم غیب را از همه کس جز الله متعال نفی می‌کند، آیاتی چون:

۱- أصل الشيعة وأصولها، ص: ٤٩.

۲- الكافي، كتاب الحجة: ۲۲۷/۱، ۲٦۰.

۳- أصول الكافي: ۲٦۱/۱.

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ٦٥﴾ [النمل: ٦٥] «بگو: در آسمان‌ها و زمین جز الله هیچکس غیب نمی‌داند و (آن معبودان باطل) نمی‌دانند که چه وقت برانگیخته می‌شوند».

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ [الأنعام: ٥٩] «و کلیدهای غیب نزد اوست؛ و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند».

﴿وَيَقُولُونَ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۖ فَقُلۡ إِنَّمَا ٱلۡغَيۡبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ٢٠﴾ [یونس: ٢٠] «و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از (جانب) پروردگارش بر او نازل نشده است؟. پس بگو: (علم) غیب تنها از آن الله است، پس شما انتظار بکشید که من (نیز) با شما از منتظرانم».

﴿وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُ ٱلۡأَمۡرُ كُلُّهُۥ﴾ [هود: ١٢٣] «و (آگاهی از) غیب آسمان‌ها و زمین، از آن الله است و همه‌ی کارها به سوی او باز گردانده می‌شود».

﴿قُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [الكهف: ٢٦] «(ای پیامبر!) بگو: الله از مدت ماندن‌شان (در غار) آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست».

آیا امامان از زمان وقوع قیامت آگاهند، درحالی‌که خداوند متعال بیان می‌کند که علم قیامت را جز الله کسی نمی‌داند: ﴿يَسۡـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [الأحزاب: ٦٣] «(ای پیامبر!) مردم تو را از (زمان قیام) قیامت می‌پرسند، بگو: علم آن تنها نزد الله است».

آن‌ها به سبب مخالفت با حقایق واضح قرآن کریم، در سرگردانی و تناقضی به سر می‌برند که اسرار آن‌ها را فاش می‌نماید؛ چنانکه کلینی می‌گوید: «لم یکن إمام إلا مات مقتولاً أو مسموما»: «هیچ امامی نبوده است مگر اینکه کشته شده و یا مسموم گشته است»[1].

سوال: اگر امام علم غیب می‌داند، باید بداند که سم در کجا قرار دارد و اگر بداند در غذا و یا نوشیدنی سمی است، از خوردن آن خودداری می‌کند و چنانچه آن را بخورد، خودکشی کرده است، زیرا می‌داند آنچه را عامدانه می‌خورد، مسموم است و در

١- أصول الكافي، كتاب العلم، باب اختلاف الحديث: ٦٥/١.

این صورت حکم کسی را دارد که خودکشی کرده است و در نصوص ثابت آمده است: کسی که خود را بکشد در آتش خواهد بود و حاشا که امامان خودکشی کنند. این مسأله خود به تنهایی برای اثبات عدم علم غیب امامان شیعه کافی است و با قاطعیت ثابت می‌کند که آن‌ها غیب نمی‌دانستند.

اگر انسان بیندیشد، در می‌یابد که علم غیب صفتی ربانی است و قدرتی است که تنها خداوند متعال بر آن تواناست و مخلوق را یارای دانستن آن نیست.

خداوند متعال ثنای خود می‌گوید و به صفت علم غیب تقدیس می‌کند، آنجا که می‌فرماید: ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ۝٩﴾ [الرعد: ۹] «(او) دانای غیب و آشکار، بزرگ بلند مرتبه است».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ۝٥﴾ [آل عمران: ۵] «بی‌شک هیچ چیز، (نه) در زمین و نه در آسمان بر الله پوشیده نمی‌ماند».

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ۝٥٩﴾ [الأنعام: ۵۹] «و کلیدهای غیب نزد اوست و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند، آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد مگر اینکه آن را می‌داند و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و نه هیچ تر و خشکی (وجود دارد) مگر اینکه در کتابی آشکار (= لوح محفوظ ثبت) است».

تا اینکه مخلوقات، خالق و رازق خود را تعظیم کنند و قلب‌ها وابسته به او باشند و با خشوع و اقبال و ترس و محبت، برای پروردگارشان سر خم کنند، نه اینکه غیر الله را در چیزی که جز الله متعال کسی بر آن قدرت ندارد، بزرگ دارند.

اگر خداوند متعال این صفت را به یکی از مخلوقات خود می‌داد، قطعا قلب‌ها به سوی آن مخلوق مایل می‌شد تا اینکه آن مخلوق را آنگونه بزرگ دارند که تنها شایسته‌ی خداوند یگانه است.

پیامبر اکرم ﷺ که برتر از تمامی امامان و تمامی اهل زمین است، به صراحت آیه‌ی قرآن، غیب نمی‌داند: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ۝١٨٨﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «بگو: من مالک سود و زیان خویشتن نیستم، مگر آنچه را الله

بخواهد و اگر غیب می‌دانستم، خیر (و سود) بسیاری (برای خود) فراهم می‌ساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید، من (کسی) نیستم، جز بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ای برای گروهی که ایمان دارند».

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ [الأنعام: ۵۰] «بگو: من نمی‌گویم جز این الله نزد من است و غیب نمی‌دانم».

بنابراین عقیده‌ی شیعه در رابطه با امامان، دلالت بر برتری امامان بر پیامبرﷺ نزد آنان دارد، زیرا مقام و منزلت‌هایی به آنان می‌دهند که پیامبر از آن بهره‌مند نیست، اما علمای آن‌ها نمی‌توانند به این مسأله تصریح کنند، زیرا انسان عاقل این امر را تصدیق نمی‌کند و فطرت سالم منکر آن است، در نتیجه نمی‌توانند این باور خود را فریاد زنند، اما روایات و باورهای دینی آن‌ها بر این امر گواه است، حتی اگر لباس تقیه را بر آن بپوشانند.

به رغم وضوح و شفافیت آیات سابق در اثبات اینکه جز الله یگانه کسی غیب نمی‌داند، علمای شیعه مطابق عادت و رفتار معمول خود دست به تحریف معانی روشن آیات قرآن مطابق هوی و هوس خود می‌زنند؛ آن‌ها به دو آیه که از دروغ و افترای آن‌ها مبرا هستند، تمسک می‌جویند تا علم غیب را به امامان خود نسبت دهند و دین خودساخته‌ی خویش را یاری نمایند؛

﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ١٧٩﴾ [آل عمران: ۱۷۹] «چنین نبود که الله، مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید وا گذارد تا آنکه پلید را از پاک جدا سازد و چنین نبود که الله شما را از غیب آگاه کند، ولی الله از میان فرستادگانش، هرکس را بخواهد بر می‌گزیند، پس به الله و فرستادگانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست».

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ٢٧ لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا ٢٨﴾ [الجن: ۲۶-۲۸] «(الله) دانای غیب است و هیچکس را بر (اسرار) غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را پسندیده (و برگزیده) است، پس

بی‌گمان از پیش روی او و پشت سرش نگهبانی (و مراقبینی از فرشتگان) می‌گمارد. تا بداند که رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و (الله) به آنچه نزد آن‌هاست احاطه دارد و عدد هرچیز را شمارش کرده است».

واضح و مبرهن است که این آیات مربوط به پیامبران الله است و در معانی آن لفظ امام و یا وصی نیامده است.

چگونه شیعه با توسل به آن، علم غیب را برای امام ثابت می‌کند؟!! همچنین در این دو آیه هیچ معنا و مفهومی مبنی بر اینکه پیامبران بطور کامل و مطلق علم غیب می‌دانند، نیامده است، بلکه الله متعال پیامبران خود را از برخی امور آگاه می‌کند تا آن‌ها را تثبیت نماید و به صبر و ایمان بر مصیبت‌های بزرگ استوار نماید، مصیبت‌هایی که جز رسول و نبی که الله متعال او را تثبیت کرده است، کسی را یارای تحمل آن نیست.

مثال آن را در داستان پیامبر خدا یوسف علیه الصلاة والسلام شاهد هستیم، آنگاه که با پرت شدن در ته آن چاه عمیق و تاریک و سپس به فروش رسیدن آن نبی مکرم به چند درهم، آزمایش شد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِۦ وَأَجۡمَعُوٓاْ أَن يَجۡعَلُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمۡرِهِمۡ هَٰذَا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ١٥﴾ [یوسف: ۱۵] «پس چون او را با خود بردند و تصمیم گرفتند که او را در قعر چاه قرار دهند و (تصمیم خود را عملی نمودند) به او وحی کردیم که قطعاً آن‌ها را از این کارشان آگاه خواهی کرد، درحالی‌که آن‌ها نمی‌دانند.» در کشاکش این آزمایش بزرگ و حزن و اندوهی که پیامبر بزرگوار خدا، یوسف را در تاریکی‌های قعر چاه فرا گرفته بود، خداوند به او اطمینان می‌دهد که به زودی نجات یافته و رستگار می‌شود.

پس جز الله متعال کسی به طور کامل و مستقل علم غیب نمی‌داند، زیرا در آیات محکم الهی که سابقا بیان شد، خداند متعال به صراحت علم غیب را از غیر خود نفی می‌کند.

اما مواردی که برخی از پیامبران از غیب می‌دانند، به واسطه‌ی اخبار خداوند متعال به پیامبرانش آن هم به صورت معین و محدود است، نه اینکه بطور مطلق غیب بدانند، زیرا فقط الله متعال است که بطور مطلق از غیب چه به صورت کلی و چه جزیی آگاه است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد احاطه نمی‌یابند».

شیعه قائل به عصمت مطلق امامان در همه چیز هستند.

این اعتقاد آن‌ها صریحا مخالف با قرآن است، آن‌ها می‌گویند: امام همچون پیامبر است و واجب است که معصوم باشد و عصمت مطلق از سهو و خطا داشته باشد، زیرا امامان محافظان شریعت هستند و وظیفه و حال آن‌ها همچون پیامبران است؛ آن‌ها این عقیده را بر مبنای فلسفه و تکیه بر عقل طرح نموده‌اند، زیرا قرآن نه با اشاره دور و نه نزدیک ذکری از امامان نکرده است، پس چگونه می‌توانند چیزی را اثبات نمایند که اصلی ندارد.

از این‌رو اعتقاد اهل سنت پیرامون عصمت پیامبران را برای شیعه بیان می‌کنم:

ما می‌گوییم: تنها کسی که فراموش نمی‌کند، الله یکتاست؛ خداوند متعال خود را با این صفت ربانی ستوده است، صفتی که نشانگر کمال و عظمت اوست؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ٥٢﴾ [طه: ۵۲] «(موسی) گفت: علم آن نزد پروردگارم در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می‌کند و نه فراموش می‌کند».

قرآن کریم صفت نسیان و فراموشی را برای انسان ثابت می‌کند: ﴿وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ﴾ [طه: ۱۱۵] «و به راستی پیش از این به آدم سفارش کردیم (و عهد بستیم) پس او فراموش کرد». و اگر آدم فراموش نمی‌کرد، فرزندان او نیز پس از او فراموش نمی‌کردند.

همه ما می‌دانیم که پیامبران بشرند، اصل آن‌ها از آدم است و هیچ عاقلی نمی‌تواند این مساله را انکار نماید؛ خداوند متعال در وصف پیامبر و خلیلش محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ [الکهف: ۱۱۰] «(ای پیامبر!) بگو: من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود».

یکی از صفات بشر نسیان و فراموشی است و این چیزی نیست که از جایگاه و منزلت پیامبران بکاهد یا در کمال شرایع آن‌ها شک و تردید آورد.

قرآن صفت نسیان را در حق خاتم پیامبران ثابت نموده است؛ وقتی یک یهودی از پیامبر ﷺ در مورد روح و نیز اصحاب کهف و درباره‌ی ذوالقرنین می‌پرسد، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «شما را فردا آگاه خواهم کرد». ولی إن شاءالله نگفت، در نتیجه الله متعال

این نکته را به او آموخت: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا۝٢٣ إِلَّآ أَن یَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا۝٢٤﴾ [الکهف: ۲۳-۲٤] «و هرگز درباره‌ی هیچ چیز نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم مگر اینکه الله بخواهد و هرگاه فراموش کردی (و إن شاء الله نگفتی) پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند».

نسیان در حق پیامبر ما ﷺ و تمامی پیامبران الهی، وحی را در بر نمی‌گیرد، بلکه فقط جنبه‌ی بشری آنان را شامل می‌شود.

همچنین خداوند متعال صفت نسیان را به موسی نسبت می‌دهد، آنجا که می‌فرماید: ﴿قَالَ أَرَءَیْتَ إِذْ أَوَیْنَآ إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّی نَسِیتُ ٱلْحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِیهُ إِلَّا ٱلشَّیْطَٰنُ أَنْ أَذْكُرَهُۚ﴾ [الکهف: ٦٣] «گفت: به یاد داری، هنگامی‌که (برای استراحت) به کنار آن تخته سنگ پناه بردیم، من (در آنجا) ماهی را فراموش کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم». و عذر موسی علیه السلام برای خضر نیز این بود که می‌گفت: فراموش کردم: ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِیتُ﴾ [الکهف: ۷۳] «(موسی) گفت: بخاطر آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن».

پیامبر ما محمد ﷺ نیز بشر بود، دوست می‌داشت و ناپسند می‌دانست، راضی می‌شد و عصبانی می‌شد، می‌خورد و می‌نوشید و گرسنه می‌شد و می‌خوابید ...، البته در همین جنبه بشری، خداوند متعال ایشان را در برخی موارد متمایز ساخته بود، همچون دل و طینت پاک و بیدار بودن قلب و اینکه عرق ایشان بوی مشک می‌داد و دیگر خصوصیاتی که مربوط به جنبه‌ی بشری ایشان است. پیامبر ﷺ در این جنبه گاهی مرتکب اشتباه می‌شد و خداوند ایشان را بخاطر آن اشتباهات سرزنش می‌نمود؛ باید در سرزنش‌های واضح و روشن الهی خطاب به پیامبر ﷺ به نص قرآن کریم بیندیشی.

سرزنش پیامبر دلیل نبوت ایشان است؛ از جمله عادات بشر این است که تاب نقد را ندارد و ادعای کمال می‌کند؛ برخی از مستشرقین می‌گویند: اگر قرآن از جانب محمد ﷺ می‌بود، در آن آیات عتاب و سرزنش را قرار نمی‌داد و این ثابت می‌کند که محمد ﷺ قرآن را از پروردگارش دریافت کرده است و آنگونه که بر او نازل شده است، ابلاغ نموده است و همین مسأله باعث شده که برخی از مستشرقین به اسلام بگروند.

اما در جنبه‌ی نبوی که همان جنبه‌ی تبلیغ است، هیچکس نگفته است که پیامبر ﷺ معصوم نیست، بلکه پیامبر ﷺ امانت را ابلاغ نموده است و در راه الله تعالی آنگونه که حق جهاد است، جهاد کرده است.

قرآن کریم با عصمت مطلقی که شیعه برای پیامبران از آدم گرفته تا خاتم، معتقدند، صریحا مخالف است؛ برخی از پیامبران دچار اشتباه و خطا شده‌اند، بطور مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١﴾ [طه: ۱۲۱] «و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد». خداوند متعال در این آیه خبر می‌دهد که آدم در اشتباه افتاد و به این ترتیب اشتباه و خطا در حق او به عنوان یک پیامبر را ثابت می‌کند.

خداوند متعال در آیات متعدد دیگری از عدم تقید آدم به امر پروردگارش خبر می‌دهد و این مساله را تکرار می‌کند، آنجا که به آدم دستور داد به درخت نزدیک نشود و از آن نخورَد؛ و آیات دیگری که در آن توبه‌ی آدم از این معصیت را بیان می‌کند: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٍ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٣٧﴾ [البقرة: ۳۷] «آنگاه آدم از پروردگارش کلماتی[1] فرا گرفت و الله توبه او را پذیرفت، چرا که الله توبه‌پذیر مهربان است». و انسان توبه نمی‌کند مگر از اشتباهی که مرتکب آن می‌شود.

وقتی خداوند متعال چنین داستان‌هایی را برای ما بیان می‌کند به این دلیل است که فرزندان آدم از اسباب و عوامل مغفرت گناهان آگاه شوند که عبارت است از: پشیمانی و اعتراف به گناه و استغفار از آن و توبه؛ همانگونه که پدر ما آدم عليه السلام چنین رفتاری داشت. پس هرکس این مساله را انکار نماید، با قرآن مخالفت کرده است.

از دیگر آیات صریحی که ثابت می‌کند پیامبران گاهی از جنبه بشری مرتکب اشتباه می‌شوند، نه از جنبه وحی و تشریع، این رهنمود الهی در ارتباط با خلیل و حبیبش موسی عليه السلام می‌باشد: ﴿فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ ١٥﴾ [القصص: ۱۵] «پس (موسی) به او مشت (محکمی) زد و کارش را

۱- مراد از «کلمات» سخنانی است که آدم عليه السلام با آن دعا و استغفار نمود و در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۲۳ بیان شده است. (تفسیر ابن کثیر). [م]

ساخت، (و مُرد، موسی) گفت: این از عمل شیطان بود، بی‌گمان او دشمن گمراه کننده‌ی آشکاری است».

همچنین خداوند متعال در مورد پیامبرش داوود خبر داده است که وی در صدور حکم شتاب نمود و دچار خطا و اشتباه گردید: ﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۩ ﴿٢٤﴾ فَغَفَرْنَا لَهُۥ ذَٰلِكَ ۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٢٥﴾ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا نَسُوا۟ يَوْمَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢٦﴾﴾ [ص: ٢٤-٢٦] «و داوود دانست که ما او را آزموده‌ایم، پس از پروردگارش آمرزش خواست (و فروتنانه) به (رکوع =) سجده افتاد و (به سوی الله) رجوع کرد. پس ما او را بخشیدیم و بی‌گمان برای او نزد ما (قرب و) مقامی والا و بازگشت نیکوست. ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (= فرمانروا) قرار دادیم، پس به حق در میان مردم داوری کن و از هوای (نفس) پیروی نکن که تو را از راه الله گمراه می‌کند، بی‌گمان کسانی‌که از راه الله گمراه می‌شوند، به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند، عذاب شدیدی (در پیش) دارند».

همچنین پیامبر خدا یونس بن متی عليه السلام از قوم خود به شدت خشمگین شد و لجبازی شدید آن‌ها وی را از گمراهی ایشان مطمئن نمود. پس ایشان را ترک گفت و پیش از آنکه خداوند متعال به او فرمان دهد، به آن‌ها پشت کرد؛ وی از نزد آن‌ها کوچ نمود و در نتیجه ماهی او را بلعید؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ ۚ وَكَذَٰلِكَ نُـْۨجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾﴾ [الأنبياء: ٨٧-٨٨] «و ذوالنون (= یونس) را (به یاد آور) هنگامی‌که خشمگین (از میان قومش) رفت، پس چنین پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، پس (وقتی که در شکم ماهی فرو رفت) در تاریکی‌ها ندا داد که: (پروردگارا!) هیچ معبودی بر حق جز تو نیست، تو منزهی! بی‌گمان من از ستمکاران بودم. پس دعای او را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم و اینگونه مؤمنان را نجات می‌دهیم».

اولینِ رسولان، نوح عليه السلام نیز اشتباه کرد، آنگاه که از خداوند متعال چیزی را خواست که الله تعالی خواستن آن چیز را به او اجازه نداده بود، پس به او فرمود: ﴿قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ ۖ فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۖ إِنِّىٓ

أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴿٤٦﴾﴾ [هود: ٤٦] «فرمود: ای نوح! همانا او از خاندان تو نیست، بی‌گمان او عمل غیر صالحی است. پس چیزی که به آن علم نداری از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم (مبادا) که از جاهلان باشی». چگونه از من می‌خواهی وی را نجات دهم درحالی‌که او مؤمن نیست؟! به همین خاطر نوح از پروردگارش درخواست آمرزش می‌کند.

حال به آیه‌ی صریحی که خاتم پیامبران محمدﷺ را مخاطب قرار داده است، مراجعه می‌کنیم، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ۝١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَيَهۡدِيَكَ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ۝٢﴾ [الفتح: ١-٢] «به راستی ما برای تو (فتح و) پیروزی آشکاری مقرر کرده‌ایم تا الله گناه گذشته و آینده‌ی تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت نماید». ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال به رسولش می‌فرماید: ﴿مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾: «گناه گذشته و آینده‌ی تو را». و اینکه خداوند گناهانش را خواهد بخشید!!.

به روشنی معلوم و آشکار است که رسول اللهﷺ نیز به حکم بشر بودن، گاها دچار گناه می‌شود، اما خداوند متعال آن گناهان را بخشیده است.

واقعا جا دارد بگرییم وقتی در تفاسیر بزرگ شیعه، همچون "مجمع البيان في تفسير القرآن" طبرسی و "تفسير الصافي" کاشانی، مشاهده می‌کنیم به امام صادق عليه السلام بهتان زده‌اند و به ایشان نسبت داده‌اند که: .. در مورد این آیه از امام صادق سوال شد و ایشان فرمود: «والله ما كان له ذنب، ولكن الله سبحانه ضمن له أن يغفر ذنوب شيعة عليّ عليه السلام ما تقدّم من ذنبهم وما تأخّر»: «بخدا سوگند وی مرتکب هیچ گناهی نشده بود، اما خداوند بخشش گناهان گذشته و آینده‌ی شیعه علی عليه السلام را برای وی ضمانت کرده است»!!.

باز از صادق عليه السلام روایت کرده‌اند که از ایشان در مورد این آیه سؤال شد و ایشان در پاسخ گفت: «ما كان له ذنب، ولا همّ بذنب، ولكن الله حمّله ذنوب شيعته، ثمّ غفرها له»:

«وی نه گناهی مرتکب شد و نه قصد ارتکاب گناه نمود، اما خداوند گناهان شیعه‌اش را بر دوش ایشان نهاده بود و سپس بر ایشان بخشید»[۱].

قرآن با اثبات کذب آن‌ها در آیه‌ای دیگر، بر گوش آنان سیلی محکمی می‌نوازد و آن این آیه خطاب به پیامبرش محمدﷺ می‌باشد: ﴿فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٥٥﴾ [غافر: ۵۵] «پس (ای پیامبر) صبر کن، بی‌گمان وعده‌ی الله حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و هر صبح و شام به ستایش پروردگارت تسبیح گوی». کلمه‌ی «ذنبك» در این آیه تنها مخصوص پیامبرﷺ است نه امت ایشان، یعنی از پروردگارت برای گناهت آمرزش بخواه.

کسانی که به پیامبرﷺ طعنه می‌زنند، همین دروغ پردازانی هستند که تمامی گناهان امت پیامبر را بر پاک‌ترین و پالوده‌ترین میزان‌ها که میزان رسول اللهﷺ است، حمل می‌کنند، در نتیجه تمامی گناهان از جمله قتل، سرقت، رشوه، ربا، زنا و هر گناه دیگری را در میزان پاک‌ترین و شریف‌ترین مخلوقات قرار می‌دهند.

از آنجا که اعتقاد و باور عصمت نزد شیعه برگرفته از دین الله نیست، معتقدان به آن دچار تناقضات بسیار عجیبی در این زمینه شده‌اند، از جمله:

از صادق عليه السلام روایت کرده‌اند که گفته است: «أن الله عزوجل لمّا أسكن النبي آدم الجنة مثّل له النبي وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام فنظر إليهم بحسد ثم عرضت عليه الولاية فأنكرها»: «وقتی خداوند متعال پیامبرش آدم را در بهشت سکونت داد، پیامبر ما، علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام را بر او نمایاند، آدم با حسد به آن‌ها نگریست، سپس ولایت بر آدم عرضه شد، پس آن را انکار کرد»[۲].

این روایت با عقیده‌ی شیعه مبنی بر اینکه پیامبران معصوم از اشتباه و معصیت‌اند، تطابق ندارد؛ چنانکه همه می‌دانند، حسادت از زشت‌ترین گناهان است.

۱- مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسی: ۱۸٤/۹ – ۱۸۵؛ تفسير الصافي، فيض كاشانی: ۳۷/۵؛ بحار الأنوار: ۷٦/۱۷.

۲- تفسير العياشي، تفسیر آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی بقره.

تناقض آن‌ها به جایی رسیده است که به عیبجویی تعدادی از پیامبران پاک الهی پرداخته‌اند؛ آن‌ها معصیتی را به آدم، نوح، ابراهیم، یوسف، ایوب و داوود نسبت داده‌اند که از دیدگاه ایشان از بزرگ‌ترین گناهان است و آن عبارت است از انکار ولایت امامان.

آن‌ها روایتی طولانی از زین العابدین علیه السلام آورده‌اند که ماهی را مخاطب قرار داده است و از او سوال کرد.

ماهی گفت: سرورم! من ماهی یونس هستم (که او را بلعیدم).

امام گفت: جریان را برای ما بازگو کن.

گفت: سرورم، خداوند از زمان آدم تا جدت محمد صلی الله علیه و آله، هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر اینکه ولایت شما اهل بیت را بر آنان عرضه نموده است، پس هریک از پیامبران که آن را پذیرفت سالم ماند و رهایی یافت، اما آنکه نپذیرفت، دچار مصیبت شد، همچون آدم که در گناه افتاد، نوح دچار غرق شد، ابراهیم مبتلا به آتش شد و یوسف در چاه افتاد و ایوب دچار آن مصیبت‌ها شد و داوود که مرتکب خطا شد تا اینکه خداوند یونس را فرستاد و به او وحی کرد که ای یونس ولایت امیرالمؤمنین علی و امامان راشد پس از او را که از پشت اویند بپذیر.

یونس گفت: چگونه کسی را ولی خود کنم که نه او را دیده‌ام و نه می‌شناسمش و با خشم از آنجا رفت؛ پس خداوند به من الهام نمود که یونس را ببلعم و یونس مدت چهل روز در شکم من بود و با من در دریاها سیر می‌کرد؛ وی در تاریکی‌های سه گانه ندای "لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين" سر می‌داد و می‌گفت: ولایت علی بن ابی طالب و امامان راشد پس از او را پذیرفتم؛ وقتی به ولایت شما ایمان آورد، خداوند به من فرمان داد و او را به ساحل بردم. پس زین العابدین علیه السلام گفت: ای ماهی به آشیانه‌ی خود بازگرد و در آب جای گیر»[1].

۱- بحار الأنوار: ٣٩/٤٦؛ عن زين العابدين عليه السلام عندما خاطب الحوت وسألها. قال: أنا حوت يونس يا سيدي. قال: أنبئنا بالخبر!

قال: يا سيدي إن الله تعالى لم يبعث نبيًا من آدم إلى أن صار جدك محمد إلا وقد عرض عليه ولايتكم أهل البيت، فمن قبِلَها من الأنبياء سلم وتخلص. ومن توقف عنها وتمنع في حملها لقي ما لقي آدم من المعصية، وما لقي نوح من الغرق، وما لقي إبراهيم من النار، وما لقي يوسف من الجب، وما لقي أيوب من البلاء، وما لقي داود من الخطيئة، إلى أن بعث الله يونس فأوحى الله إليه أن يا يونس، تولّ أمير

اگر پیامبران الهی با وجود قدر و منزلتی که نزد خداوند دارند، ولایت علی را در ابتدای کارشان منکر شدند، پس علما و نیز عوام شیعه که ولایت او را انکار نکردند، از پیامبران نیز برترند.

یکی از مخالفت‌های واضح و روشن شیعه با آیات قرآن کریم در رابطه با عصمت، معطل دانستن این کلام الهی است: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ۝١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ۝٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ۝٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ۝٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ۝٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ۝٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ۝٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ۝٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ۝٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ۝١٠ كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ۝١١ فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ۝١٢﴾ [عبس: ۱-۱۲] «چهره درهم کشید و روی بر گردانید از این‌که (عبدالله بن ام مکتوم) نابینا به نزدش آمد. و (ای پیامبر) چه می‌دانی شاید که او پاک می‌شد یا پند گیرد و این پند به او نفع می‌داد. اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌داند. پس تو به او روی می‌آوری درحالی‌که اگر او خود را (از کفر) پاک نسازد، چیزی بر تو نیست. اما کسی شتابان به سراغ تو می‌آید و او (از الله) می‌ترسد. پس تو از او غافل می‌شوی (و به او توجه نمی‌کنی؟) هرگز چنین نیست، بی‌گمان این (سوره) تذکر و یادآوری است. پس هرکس بخواهد از آن پند گیرد».

برخی از علمای شیعه بر اهل سنت ایراد می‌گیرند که چرا می‌گویید پیامبر روی در هم کشید، درحالی‌که ایشان از چنین اشتباهاتی معصوم بوده است و صاحب اخلاقی بزرگ است و چنین رفتاری با اخلاق پیامبر همخوانی ندارد.

آن‌ها اینگونه می‌خواهند احساسات عوام شیعه را برانگیخته کنند و چنین القا نمایند که آن‌ها بیش از دیگران مدافع پیامبر هستند و بر این باورند که آنکه روی ترش کرد و مصداق آیه می‌باشد عثمان بن عفان بود؛ در روایات و کتاب‌های تفسیر آن‌ها آمده است که آنکه روی ترش کرد، مردی از بنی امیه بود و منظور آن‌ها عثمان بن عفان است؛ در برخی روایات نیز صراحتا نام ایشان آمده است و این تفسیر و این

المؤمنين عليًا والأئمة الراشدين من صلبه. قال: فكيف أتولى من لم أره ولم أعرفه وذهب مغتاظًا، فأوحى الله تعالى إليّ أن التقمي يونس ولا توهني له عظمًا، فمكث في بطني أربعين صباحًا يطوف معي البحار في ظلمات ثلاث ينادي أنه لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين قد قبلت ولاية علي بن أبي طالب، والأئمة الراشدين من ولده، فلما أن آمن بولايتكم أمرني ربي فقذفته على ساحل البحر، فقال زين العابدين عليه السلام: ارجع أيهاالحوت إلى وكرك! واستوى الماء.

مقوله از آن جهت است که می‌خواهند جنبه‌ی بشری پیامبر را نیز کاملا معصوم نشان دهند.

ما به یاری الله می‌گوییم: اگر این آیه در مورد عثمان ﷺ نازل شده باشد، درواقع شرف بزرگی را برای عثمان ﷺ اثبات می‌کند و قبل از هرکس برای شیعه ثابت می‌کند که عثمان ﷺ مؤمن بوده است؛ زیرا خداوند متعال ایشان را بخاطر ترش‌رویی سرزنش می‌کند، اما بر نفاق و کفری که شیعه به ایشان نسبت می‌دهند، عتاب نمی‌کند.

در این آیه: ﴿وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ۝٣﴾ تذکر و تنبیهی است به مخاطب نسبت به چیزی که آرزوی آن را دارد و آن اینکه چه بسا این کسی که روی خود را بر او ترش کردی، با ایمان تزکیه شود و اسلام او نیرومند گردد، پس این عتاب در مقام مدح فرد عتاب شده آمده است و یادآور امری است که این فرد آن را دوست دارد و آن تزکیه‌ی مردم است.

ای شیعیان، شما گمان می‌کنید عثمان کافر و منافق است!! مگر می‌شود شخص منافق آرزو کند که مردم ایمان آورند و خویشتن را اصلاح کنند؟! همین‌گونه است این خطاب‌ها: ﴿وَمَا يُدۡرِيكَ﴾؛ ﴿وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ۝٨﴾؛ ﴿فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ۝١٠﴾؛ همه‌ی این‌ها نمایانگر شرف بزرگی برای مخاطب است و مخاطب آن پیامبرﷺ است نه عثمان ﷺ.

مگر می‌شود خداوند متعال با این لطافت با عثمان سخن بگوید، درحالی‌که پیامبرش را به سختگیری و شدت با منافقان فرمان داده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ۝٩﴾ [التحريم: ٩] «ای پیامبر! با کفار و منافقان جهاد کن و بر آن‌ها سخت بگیر و جایگاه‌شان جهنم است و بد جایگاهی است».

اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ۝٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ۝٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ۝١٠﴾ بیانگر این است که افراد فروتن برای کسب خیر نزد پیامبرﷺ می‌آمدند، آیا امکان دارد که این افراد نزد عثمان بروند؟ عثمانی که از دیدگاه شیعه کافر و منافق است!!

این عتاب ربانی خطاب به پیامبرﷺ، عتابی صریح و واضح است و این حادثه در مورد عبدالله بن ام مکتوم نابینا و فقیر نازل شد، کسی که باعث شد پیامبرﷺ به هنگام صحبت با بزرگان قریش به وی پشت کند.

منظور رسول اللهﷺ از این کار قرار دادن فاصله‌ی طبقاتی میان فقیر و غنی نبود، بلکه بخاطر حرص پیامبرﷺ به اسلام بزرگان و سردمداران قریش بود، زیرا اسلام آن‌ها اثر بسیار بزرگی بر اسلام می‌گذاشت، در نتیجه این آیه نازل شد و خداوند متعال رسولش را به نرمی سرزنش کرد: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ۝١﴾؛ و پس از آن ضمیر مخاطب می‌آید: ﴿وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ۝٣﴾؛ و این نشان دهنده‌ی محبت الله متعال و لطف او به رسولش می‌باشد، زیرا خداوند متعال می‌داند که رسولش از روی تکبر از آن فرد کور روی نگردانید، بلکه حرص شدید ایشان در دعوت، موجب این خطای غیر عمد شد.

این روی ترش کردن، از روی تحقیر نیست، بلکه از روی ناراحتی است؛ توضیح مطلب از این قرار است که وقتی شخصی سخن مهم دیگری را قطع می‌کند درحالی‌که آن فرد نمی‌خواهد سخنش قطع شود، این کار موجب ترش‌رویی شخصی می‌شود که سخنش قطع شده است و این صفتی بشری است و در تمامی انسان‌ها وجود دارد و پیامبرﷺ جز این یک بار، دیگر چنین نکرد.

نتیجه اینکه شما شیعیان تنها دو راه دارید که ناگزیر باید یکی را برگزینید: یا بگویید مخاطب این آیه پیامبرﷺ بوده است و اینگونه عصمتی را که اهل سنت معتقد است بپذیرید یا به صلاح و نیروی ایمان عثمانﷺ اعتراف کنید؟!

دین شیعه نماز جمعه را تعطیل کرده است.

یکی دیگر از مخالفت‌های واضح و روشن آن‌ها با قرآن، تعطیل نمودن این آیه است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝٩﴾ [الجمعة: ۹] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! هنگامی‌که در روز جمعه برای نماز اذان گفته شد به سوی (نماز و) ذکر الله بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است».

علی رغم اینکه این آیه به وضوح بر وجوب برگزاری نماز جمعه همراه با دیگر مسلمانان در مساجد دلالت دارد و نه نسخ شده و نه آیه‌ی دیگری جای آن را گرفته است، می‌بینیم که هیچیک از علمای شیعه به وجوب اقامه‌ی آن فتوا نداده‌اند و به مردم اختیار داده‌اند تا میان خواندن نماز جمعه و نماز ظهر در روز جمعه یکی را برگزینند، تا اینکه قائم آن‌ها که انتظارش به طول انجامیده است، ظهور نماید!!

هر چیزی که مخالف با قرآن باشد، ضرورتا دروغ است .. اما شیعه خود را در این زمینه به غفلت زده و منکر حق شده است، آیا از الله تعالی نمی‌ترسند در آن روز که ایشان را گرد آورد، روزی که چشم‌ها از هول و هراس باز می‌ماند و جز صدای آهسته چیزی شنیده نمی‌شود!!

آیا با اینکه خداوند متعال ورود مشرکین به حرم مکی را حرام کرده است، آن‌ها را دوستان خود قرار داده و عهده‌دار آن می‌کند؟!!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ﴾ [التوبة: ٢٨] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان مشرکان پلیدند، پس نباید بعد از اِمسال، به مسجد الحرام نزدیک شوند».

این آیه از جمله آیاتی است که عوام شیعه می‌خوانند، اما نمی‌اندیشند که چگونه خداوند پیامبر و مؤمنان را به تحریم ورود مشرکین پلید به مسجد الحرام فرمان می‌دهد و سپس ولایت و عهده‌داری حرم را از زمان بیعت ابوبکر و عمر و عثمان و دولت اموی و عباسی و عثمانی و پس از آنان تا به امروز به اهل سنت سپرده است؛ مگر امکان دارد که خداوند متعال به ما فرمان دهد تا چنین کنیم و سپس ولایت و عهده‌داری حرم را به مشرکین ناصبی بسپارد؟!!

از آنجا که اهل سنت از سوی رسول خدا ﷺ و از آن روز تا به امروز، ولایت و امامت و عمارت و سقایت (آب دادن به حجاج) حرم را به عهده داشته‌اند، این اهل سنت هستند که اولیا و دوستان خداوند متعال می‌باشند که در این دو آیه توصیف آن‌ها آمده است: ﴿وَمَا لَهُمۡ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمۡ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَمَا كَانُوٓاْ أَوۡلِيَآءَهُۥٓۚ إِنۡ أَوۡلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٤﴾ [الأنفال: ٣٤] «و چرا الله آن‌ها را عذاب نکند، حال آنکه آنان (مردم را) از مسجد الحرام باز می‌دارند، درحالی‌که آنان متولیان و سرپرست آن نیستند (و لیاقت آن را ندارند) متولی و سرپرست آن تنها پرهیزگارانند، ولی بیشترشان نمی‌دانند».

﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَۖ فَعَسَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ أَن يَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُهۡتَدِينَ١٨﴾ [التوبة: ۱۸] «مساجد الله را فقط کسی آباد می‌کند که به الله و روز آخرت ایمان آورده باشد و نماز را بر پا دارد و زکات را بدهد و جز از الله نترسد، امید است که اینان از هدایت یافتگان باشند».

اگر واقعا این شیعیان، شیعه‌ی اهل بیت بودند، خداوند متعال آن‌ها را بر حرم مکی مسلط می‌کرد، بلکه خداوند متعال آن‌ها را از پاک‌ترین مکان‌های روی زمین دور نموده است و قم و کربلا و نجف و دیگر ضریح‌ها و قبور را برای آن‌ها زینت داده است که برای حج عازم آن‌ها می‌شوند، زیرا در معرض استدراج هستند و گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند.

وقتی عوام شیعه قم و کربلا و نجف و ... را چنان بزرگ می‌کنند و مقدس جلوه می‌نمایند، آیا یک عاقل در میان آن‌ها پیدا نمی‌شود که قبل از پرسش از علمای خود، از خود بپرسد: اگر مقدسات ما اینقدر نزد الله و رسولش گرامی و مقدس است، چرا خداوند در کتاب خود از آن یادی نکرده است، حتی یک آیه ذکر نکرده است تا مقام و جایگاه آن برای همگان ثابت گردد، چنانکه نام مسجد یا بیت الحرام را حدود ۱۷ مرتبه در آیات روشن خود آورده است؟!.

مهدی شیعه مسجد الحرام را خراب می‌کند.

وقتی شیعه این آیه را می‌خواند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلۡنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۭ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ٢٥﴾ [الحج: ۲۵] «بی‌گمان کسانی‌که کافر شدند و (مردم را) از راه الله باز می‌دارند و (همچنین از) مسجدالحرام که آن را برای (همه‌ی) مردم یکسان قرار دادیم، (چه) مقیم در آنجا و یا وارد بر آن و کسی‌که از روی ستم در آن‌جا کجروی (و انحراف از حق را) بخواهد، از عذاب دردناک به او می‌چشانیم».

سپس در کتاب‌های خود روایاتی مشاهده می‌کند که در آن‌ها امامان همچون کافران از مسجدالحرام بازمی‌دارند، آیا با دیدن این روایات به حقیقت آن‌ها و افترا و بهتان بودن‌شان پی نمی‌برد.

بطور مثال ..

از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که می‌گوید: «القائم یهدم المسجد الحرام حتی یرده إلی أساسه، ومسجد الرسول صلی الله علیه و آله إلی أساسه، ویرد البیت إلی موضعه وأقامه علی أساسه وقطع أیدي بني شیبة السراق وعلقها علی الکعبة»[1]: «قائم مسجد الحرام را تخریب می‌کند تا سازه‌ی آن را بر اساس خود بازگرداند و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله را نیز تخریب می‌نماید تا به صورت ابتدایی آن بازگرداند و بیت را در جای خودش قرار می‌دهد و بر اساس خود استوار می‌نماید و دستان فرزندان شیبه را که سارقند، قطع می‌نماید و بر کعبه می‌آویزد».

و در جایی دیگر می‌گوید: «إذا قام المهدي هدم المسجد الحرام ... وقطع أیدي بني شیبة وعلقها بالکعبة وکتب علیها هؤلاء سرقة الکعبة»[2]: «وقتی مهدی قیام کند، مسجدالحرام را ویران می‌کند ... و دستان بنی شیبه را قطع می‌نماید و به کعبه آویزان می‌کند و بر آن می‌نویسد، این‌ها سارقان کعبه هستند».

چگونه مهدی شیعه مسجدالحرام را نابود می‌کند، مگر عوام فریب خورده شیعه نمی‌دانند که مسجد الحرام بر مبنای تقوای الهی و اخلاص بنا شده است و ابراهیم و اسماعیل آن را بنا نهاده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ﴾ [البقرة: ۱۲۷] «و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی (کعبه) را بالا می‌بردند». مگر رسول الله صلی الله علیه و آله در آن نماز نخوانده است و امیر المؤمنین و امامان در آن نماز نخوانده‌اند؟!! در مورد مسجد النبی نیز به همین صورت، مگر شیعه نمی‌داند آنکه اساس آن را بنا نهاد و با دو دست شریف خود در بنای آن مشارکت نمود، محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که متقی‌ترین و مخلص‌ترین مردم بود؟! صلوات و سلام خدا بر او باد.

جای تعجب است از عوام شیعه که چنین روایاتی را در کتاب‌های‌شان قبول می‌کنند و نمی‌اندیشند؟ آیا شما سحر شده‌اید؟!!

۱- بحار الأنوار: ۳۳۲/۵۲.

۲- الإرشاد، مفید، ص: ٤١١؛ الغیبة، طوسی، ص: ۲۸۲.

قبل از آنکه دیگر مخالفت‌های دین شیعه با کتاب الله را بیان کنم، مناسب می‌دانم تا مختصری پیرامون باور و اعتقاد اهل سنت درباره‌ی مهدی صحبت کنم.

عقیده‌ی اهل سنت در رابطه با مهدی کاملا با عقیده شیعه متفاوت است.

بر اساس عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در رابطه با مهدی که برگرفته از احادیث صحیح نبوی است، مهدی در آخرالزمان خارج می‌شود و خروج او از نشانه‌های قیامت است؛ خداوند متعال بوسیله‌ی او دین را نصرت می‌کند. وی هفت سال حکومت می‌کند و به اذن خداوند زمین را مملو از عدل و داد می‌نماید چنانچه پیش از آن مملو از ظلم و جور شده است؛ به فضل و کرم خداوند مردم در زمان او از چنان نعمت‌هایی بهره‌مند می‌شوند که پیش از این بهره‌ای از آن نداشتند؛ به اذن خداوند زمین گیاهان خود را می‌رویاند و آسمان قطرات باران را می‌باراند و اموال را بدون حساب و شمارش می‌بخشند.

نام او محمد یا احمد است، همانند پیامبر ﷺ و اسم پدرش همچون اسم پدر پیامبر است؛ وی از نسل حسن بن علی است، او علوی فاطمی حسنی قریشی است؛ در احادیث دو صفت برای او ذکر شده است: ۱- پیشانی بلندی دارد. ۲- بینی بلندی دارد که سوراخ‌های آن تنگ است. علاوه بر این، احادیث بسیار زیادی موجود است که دلالت بر خروج مهدی در آخرالزمان دارد و این احادیث بطور کلی به حد تواتر می‌رسد. شیخ آلبانی رحمه الله می‌گوید: «اخبار متواتر و مستفیضی به نسبت کثرت راویان، مبنی بر آمدن مهدی، از پیامبر ﷺ نقل شده است و اینکه وی از اهل بیت ایشان است ... و همراه عیسی علیه السلام خروج می‌کند و عیسی را در کشتن دجال یاری می‌دهد ... و برای این امت امامت می‌دهد و عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد.[۱]

اما مهدی شیعه عبارت است از: امام دوازدهم آن‌ها و نام وی محمد است و فرزند حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان می‌باشد؛ مطابق روایات، وی از سه یا پنج و یا هفت سالگی در سرداب مخفی شده است و شیعیان منتظر خروج او هستند! آن‌ها نام

۱- السلسلة الصحيحة: ۳۷۱/۵.

حجت و نیز قائم را بر او اطلاق می‌کنند و بر این باورند که در سال ۲۵۵هجری متولد شده است؛ غیبت صغرای او زمانی شروع شد که تنها هفت سال داشت و پس از اتمام دوران غیبت صغری، غیبت کبرای او شروع شد که تا به امروز ادامه دارد و شیعیان منتظرند تا وی در آخرالزمان خروج نماید و از دشمنان‌شان انتقام بگیرد و پیوسته در سرداب به زیارت او می‌روند و دعا می‌کنند تا از آن خارج شود.

واقعیت امر این است که شیعه با وفات امام یازدهم یعنی امام حسن عسکری در سال (۲۶۰هجری) غافلگیر شدند، زیرا این امام درحالی وفات یافت که عقیم بود و فرزندی از خود به جای نگذاشته بود؛ پس از آن شیعه دچار اختلاف شد و شیعیان حسن عسکری آنگونه که نوبختی می‌گوید، چهارده فرقه شدند و یا مطابق قول قمی، پانزده فرقه شدند .. در اینجا بود که شک و حیرت و سرگردانی در میان شیعه حاکم شد؛ دلیل آن نیز این بود که آن‌ها به پیروان خود گفته بودند: امامت اصل و اساس دین است، حتی نصوصی در کتاب کافی - صحیح‌ترین کتاب آن‌ها- وارد شده است مبنی بر اینکه این رکن، بزرگ‌ترین ارکان اسلام است و از نبوت نیز مهم‌تر است.

اما برای خروج از این تنگنا، برخی از شیعیان گفتند: خداوند بطور اعجاز آمیز، شکم سیده نرجس، همسر حسن عسکری را مخفی نمود تا عباسی‌ها ندانند که او باردار است؛ آن‌ها به پیروان خود گفتند: «حسن بن علی زنده است و نمرده، بلکه غایب شده است و او امام قائم است و جایز نیست بمیرد و ظاهرا فرزندی نداشته باشد، زیرا زمین نباید خالی از امام باشد».

فرقه‌ای دیگر به مرگ حسن عسکری اعتراف کردند اما گفتند: «وی پس از مرگ دوباره زنده شد و هم اکنون غایب است و بزودی ظهور خواهد کرد»؛ این درحالی است که فرقه‌های دیگری کوشیدند تا امامت را از حسن به برادرش جعفر منتقل کنند، فرقه‌ی دیگری امامت حسن را به این باور که عقیم مرده است، ابطال نمودند و گروهی دیگر معتقدند، حسن عسکری فرزند داشته است، اما آن را مخفی کرده است و امرش را پنهان نموده است، زیرا دوران سختی بود و حاکم وقت به شدت او را تحت نظر داشت؛ محمد قمی در "کمال الدین" روایتی از ابوغانم خادم آورده است که گفت: عسکری وقتی فرزندش سه ساله شده بود، او را به اصحابش نشان داد و گفت: «این پسر پس از من صاحب شما و جانشین من بر شماست و این همان قائم است که

گردن‌ها در انتظار او دراز می‌ماند، پس وقتی زمین مملو از ظلم و جور و ستم شود، خارج می‌شود و آن را پر از قسط و عدل و داد می‌کند»[۱].

این فرزند مزعوم همان است که آیات و مراجع شیعه گمان می‌کنند نواب او هستند و دارای دو غیبت صغری و کبری است؛ آن‌ها به ابوعبدالله نسبت داده‌اند که: «للقائم غيبتان أحداهما قصيرة والأخرى طويلة، الغيبة الأولى لا يُعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته، والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة موالیه»[۲]: «قائم دارای دو غیبت است، یک غیبت کوتاه و یک غیبت دراز مدت؛ در غیبت صغری جز خواص شیعه کسی از مکان ایشان آگاه نخواهد بود و مکان ایشان در غیبت کبری نیز بر همه جز خواص موالی ایشان، مخفی است».

آن‌ها معتقدند که مهدی مزعوم در غیبت صغری، برای خود نمایندگانی انتخاب می‌کرد که به نام او سخن می‌گفتند و احادیث ایشان را به مردم ابلاغ می‌کردند، ایشان چهار نایب داشت که آخرین نایب ایشان علی بن محمد سمری بود؛ وی در سال ۳۲۹هجری وفات یافت و با وفات او دوران غیبت صغری پایان یافت و غیبت کبرای مهدی شروع شد که تا امروز شیعیان چشم انتظار اویند.

با تأمل در بسیاری از روایات شیعه پیرامون مهدی، در می‌یابیم که مهدی آن‌ها احوال عجیبی داشته است، از سویی می‌گویند مهدی هنگامی ظاهر می‌شود که زمین مملو از ظلم و جور و ستم شود و از سویی دیگر می‌گویند: مهدی می‌کشد و خون به راه می‌اندازد و حتی به کودکان هم رحم نمی‌کند!! آیا خداوند او را می‌فرستد تا زمین را از ظلم و جور پاک کند، یا بر میزان ظلم و ستمی بیفزاید که در هنگام خروج او زمین را پر کرده بود؟!.

هرکس پیرامون روایات شیعه در ارتباط با مهدی تاملی داشته باشد، شاهد تشابه بسیاری میان مهدی شیعه و مسیح یهود خواهد بود؛ از جمله این تشابهات این است که مهدی شیعه بر اساس شریعت داوود حکم می‌کند؛ کلینی از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت

۱- كمال الدين، قمی: ٤٣١/٨؛ «هذا صاحبكم من بعدي وخليفتي عليكم وهو القائم الذي تمتدّ إليه الأعناق بالانتظار، فإذا امتلأت الأرض ظلماً وجوراً خرج فيملأها قسطاً وعدلاً».

۲- الكافي: ٣٤٠/١.

می‌کند که: «لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود ولا يُسأل بيّنة، يعطي كل نفس حقها»: «دنیا نابود نخواهد شد تا اینکه مردی از نسل من خارج می‌شود و به حکومت آل داوود حکم می‌کند و درخواست بینه و گواه نمی‌شود و به هرکس حق او داده می‌شود»[۱].

از دیگر تشابهات این است که مهدی، عبرانی سخن می‌گوید؛ در کتاب "الغيبة" نعمانی روایتی با این مضمون آمده است: «هنگامی که خداوند به مهدی فرمان قیام می‌دهد، او خداوند را به نام عبرانی‌اش می‌خواند، در این وقت است که یاران اصلی او که ۳۱۳ نفر هستند بسان ابرهای پراکنده پاییزی از سراسر جهان بر گرد او جمع می‌گردند، اینان پرچمداران لشکر عظیم و پرشکوه او هستند، برخی از آنان شامگاه - همانگونه که در خانه و در بسترش خفته است - ناپدید و در مکه حاضر می‌گردند و برخی دیگر از نظر نام و نشان و دیگر ویژگی‌ها شناخته شده و در روز روشن بوسیله‌ی ابرها، بسوی هدف می‌شتابند»[۲].

دین شیعه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را تکفیر می‌کند.

از دیگر مخالفت‌های گستاخانه و وقیحانه آن‌ها که دلالت بر جعل حدیث و نسبت دادن دروغ به اهل بیت دارد تا به این ترتیب سبب تفرقه‌ی میان امت شوند، آن دسته از روایاتی است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، این زن پاک‌دامن، نقی و پرهیزگار را متهم به کفر می‌کند و می‌گوید: ایشان بدترین زنان و اهل آتش است و چنین و چنان است...؛ مجلسی می‌گوید: «لا يخفى على الناقد البصير والفطن الخبير ما في تلك الآيات من التعريض، بل التصريح بنفاق عائشة وحفصة وكفرهما»: «بر ناقد بینا و خردمند آگاه، کنایه موجود در این آیات پوشیده نیست، بلکه بر نفاق عایشه و حفصه و کفر آن دو تصریح دارد»[۳].

۱- الحجة من الأصول، کلینی: ۳۹۷/۱ – ۳۹۸.

۲- الغیبة، نعمانی، ص: ۳۱۳.

۳- بحار الأنوار: ۳۳/۲۲.

محمد بن حسن شیرازی قمی - علیه من الله ما یستحق - می‌گوید: «مما یدل علی إمامة أئمتنا الإثني عشر أن عائشة کافرة مستحقة للنار، وهو مستلزم لحقیة مذهبنا وحقیة أئمتنا الإثني عشر، وکل من قال بإمامة الإثني عشر، قال باستحقاقها اللعن والعذاب»: «از جمله دلایل امامت امامان دوازده گانه ما این است که عایشه کافر و مستحق آتش است و این امر مستلزم حق بودن مذهب ما و امامان دوازده‌گانه‌ی ماست و هرکس به امامان دوازده گانه اعتقاد دارد، معتقد است که عایشه مستحق لعن و عذاب است»[1].

کتاب‌های این دروغ‌پردازان مملو از روایاتی است که پرده از حقایق و اسرار پنهان آن‌ها بر می‌دارد و مقاصد شوم آن‌ها را در بغض و کینه‌ی ایشان نسبت به ام المؤمنین عایشه همسر پیامبر ﷺ ثابت می‌کند؛ آن‌ها تاریخ را تأویل می‌نمایند و از حوادث تاریخی به نفع خواهشات و هوی و هوس خود بهره‌برداری می‌کنند و آن‌هایی را که قلب‌های‌شان مریض است، با نیرنگ خروج عایشه بر علی در جنگ صفین و حادثه‌ی جمل، فریب داده‌اند و می‌گویند: عایشه مردم را بر جنگ با علی تحریک می‌کرد و خداوند را در این زمینه نافرمانی کرده است که می‌فرماید: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و در خانه‌های خود بمانید و به شیوه‌ی جاهلیت نخستین زینت‌های خود را آشکار نکنید».

پس به عوام آن‌ها می‌گوییم: خداوند متعال آیه‌ای صریح و واضح در کتابش آورده است و بیان داشته و ثابت نموده است که همسر مرد، از اهل بیت اوست، الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣﴾ [هود: ۷۳] «(فرشتگان) گفتند: آیا از فرمان الله تعجب می‌کنی؟! رحمت الله و برکاتش بر شما اهل بیت باد، همانا او ستوده‌ی بزرگوار است». در این آیه کسی که تعجب کرده، ساره همسر ابراهیم علیه السلام است؛ و به این ترتیب خداوند متعال ثابت نموده است که وی از اهل بیت ابراهیم بوده است، زیرا همسر او می‌باشد؛ خداوند متعال در قرآن کلمه‌ی «اهل» را بر همسر اطلاق نموده است و اینگونه در کلام پاک خود آورده است: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ﴾ [القصص: ۲۹] «پس

۱- الأربعین في إمامة الأئمة الطاهرین، ص: ٦١٥.

هنگامی‌که موسی (آن) مدت (معین) را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش حرکت کرد». این درحالی است که جز همسر موسی کس دیگری با او همراه نبود.

همین مطلب را علامه‌ی طباطبایی شیعه در تفسیر این آیه: ﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ﴾ [النمل: ۷] «(به یاد بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده‌ی خود گفت» تأکید می‌کند، وی می‌گوید: «مراد از "اهل" در این آیه، زن و همسر اوست که بنا بر آنچه خداوند متعال در سوره‌ی قصص آورده است، دختر شعیب بوده است. در "المجمع" می‌گوید: خطاب وی به آن زن با لفظ: (ءَاتِيكُم) به صیغه‌ی جمع، بخاطر آن است که در انس و الفت با او در مکان‌های وحشتناک، قائم مقام جماعت گشته است».[۱]

بنابراین از آنجایی که عایشه ﵂ یکی از همسران رسول الله ﷺ بوده است، از جمله اهل بیت ایشان می‌باشد و چون از اهل بیت ایشان بوده است، یکی از مادران مومنان می‌باشد و دلیل آن این آیه است که می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب: ٦] «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران آن‌ها هستند». و چون یکی از همسران پیامبر بوده است، به نص قرآن، پاک و مطهر است: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۳] «ای زنان پیامبر! شما مانند هیچیک از زنان (عادی دیگر) نیستید، اگر پرهیزگاری کنید؛ پس در سخن گفتن نرمی نکنید که آنگاه کسی‌که در دلش بیماری است طمع کند و سخن شایسته بگویید. و در خانه‌های خود بمانید و به شیوه‌ی جاهلیت نخستین زینت‌های خود را آشکار نکنید[۲] و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و الله و پیامبرش را اطاعت کنید، الله قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه باید شما را پاک سازد».

۱- تفسیر المیزان، طباطبائی: ۳٤۲/۱٦.

۲- مقاتل بن حیان می‌گوید: شیوه‌ی جاهلیت این است که زن چادر خود را محکم نبندد و گردن و گردن‌بند و گوشواره‌هایش نمودار گردد. (الدرالمنثور: ٦/ ۲۰۲). [م]

این آیه که موسوم به آیه‌ی تطهیر است، در حق زنان پیامبر ﷺ نازل شده است، چنانکه واضح و مبرهن است و شک و ابهامی در آن نیست. هرکس سیاق این آیات را در نظر گیرد، بی‌هیچ شک و تردیدی به این مساله یقین خواهد داشت؛ عایشه نیز یکی از زنان پیامبر ﷺ است، آیا عوام شیعه نسبت به قرائت آگاه نیستند؟!! چه چیزی در قلب‌های آن‌ها پدید آمده که سبب شده به این کلام روشن پروردگار یقین نداشته باشند؛ آنکه قرآن می‌خواند، مشاهده می‌کند که این آیه به صراحت زنان پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده است، اما چه بگوییم به کسی که خداوند نمی‌خواهد قلب او را پاک کند؟!

مسلم[1] از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: در صبح روزی رسول الله ﷺ درحالی خارج شد که پیراهنی از موی سیاه، منقوش به کاروان شتر بر تن داشت؛ پس حسن بن علی آمد، ایشان او را داخل آن لباس کرد، سپس حسین آمد، وی را نیز جا داد، بعد فاطمه آمد، ایشان را نیز در کنار آن دو داخل کرد و سپس علی آمد، او را نیز داخل کرد، سپس گفت: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا ٣٣﴾.

حدیث کساء جز از طریق عایشه رضی الله عنها به صحت نرسیده است، پس آنکه ذره‌ای عقل در سر داشته باشد چگونه می‌تواند او را متهم به عداوت با علی رضی الله عنه کند.

عایشه رضی الله عنها احادیثی در باب فضیلت علی و اهل بیت رضی الله عنهم روایت کرده است که امامان حدیث با اسانید خود این روایات را ذکر کرده‌اند؛ این روایات به وضوح بر این دلالت دارد که عایشه رضی الله عنها امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را محترم می‌شمرد و بزرگ می‌داشت.

از جمله: وقتی شریح بن هانی از ایشان در مورد مسح بر موزه‌ها سؤال کرد، ام‌المومنین عایشه رضی الله عنها به او گفت: نزد علی بن ابی طالب برو و از او سؤال کن، زیرا او همراه با رسول الله ﷺ مسافرت می‌کرد.[2]

۱- مسلم، شماره‌ی: ۲٤٤۲

۲- مسلم، شماره‌ی: ۲۷٦

لازم است فریب خوردگان شیعه را متذکر شویم که رسول خدا ﷺ در حدیث کساء برای اصحاب کساء دعا می‌کند که خداوند متعال پلیدی را از آن‌ها دور دارد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ»[1]. پس اگر این آیه در شأن آن‌ها نازل شده است و رجس و پلیدی را از آن‌ها دور نموده است، دیگر چه دلیلی دارد که رسول الله ﷺ اینگونه دعا کند؟

رسول الله ﷺ با این کار می‌خواست که خداوند متعال اصحاب کساء را که عبارت از علی و حسن و حسین و زهرا ﷺ بودند و بی‌شک این افراد از اهل بیت او هستند، به زنانش که آیه‌ی تطهیر و اراده‌ی تطهیر در رابطه با آنان نازل شده است، ملحق کند.

اهل سنت بر این باورند که خداوند از اصحاب کساء پلیدی را دور نموده است، البته این دور نمودن پلیدی بخاطر حدیث کساء است، نه بخاطر آیه‌ی تطهیر؛ آیه‌ای که اگر کسی استحقاق استدلال به آن را داشته باشد، زنان پیامبر، امهات المؤمنین و از جمله آن‌ها عایشه ﵂ مستحق آن است.

تعصب علمای شیعه به آیه‌ی تطهیر تنها بخاطر ورود کلمه‌ی (أهل البیت) در این آیه است، تا عوام شیعه را با دستاویز قرار دادن مذهب اهل بیت بفریبند؛ من با اطمینان و تکیه به کتاب الله به آن‌ها می‌گویم: تطهیر تنها به علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ اختصاص ندارد، بلکه این تطهیر در رابطه با دیگران نیز وارد شده است، چنانکه خداوند متعال می‌گوید: ﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٣﴾ [التوبة: ١٠٣] «از اموال آن‌ها صدقه (و زکات) بگیر، تا بوسیله‌ی آن آن‌ها را **پاک سازی** و تزکیه‌شان کنی و برای‌شان دعا کن، یقیناً دعای تو مایه‌ی آرامش برای آن‌هاست و الله شنوای داناست».

این مختص کسانی است که به گناهان خود اعتراف کردند و به درگاه پروردگار توبه کردند و اموال خود را نزد پیامبر ﷺ آوردند تا برای آن‌ها طلب آمرزش نماید و از اموال آن‌ها صدقه بدهد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائدة: ٦] «الله نمی‌خواهد بر

۱- سنن ترمذی، شماره: ۳۲۰۵

شما دشواری قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را **پاک سازد** و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که شکر گزارید».

خداوند متعال به اهل بدر می‌فرماید: ﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱] «(و به یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که آرامشی از سوی او بود، شما را فرا گرفت و از آسمان آبی بر شما فرو فرستاد، تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم بدارد و گام‌های‌تان را با آن استوار کند».

بنابراین اگر ذکر تطهیر در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب تنها برای پنج تن از آل بیت بوده است، در اینجا ذکر تطهیر برای اهل بدر که بیش از سیصد و ده تن بودند و دیگران، آمده است.

برای شرف و بزرگی ام المؤمنین عایشه ﵂ همین کافی است که خداوند متعال خود او را پاک گردانده است و آیات روشنی در برائت ایشان در سوره‌ی نور نازل کرده است، سوره‌ی مبارکی که خداوند متعال در میان سوره‌های قرآن در ابتدای آن، آیات خود را (بینات) توصیف کرده است: ﴿سُورَةٌ أَنزَلْنَٰهَا وَفَرَضْنَٰهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَآ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النور: ۱] «(این) سوره است که آن را نازل کرده‌ایم و (احکام) آن را واجب نموده‌ایم و در آن آیات روشنی نازل کرده‌ایم شاید شما پند گیرید». و در این بخش [اعلان پاکی و برائت ام‌المومنین عایشه] آیات را به این ترتیب به پایان برده است: ﴿وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النور: ۱۸] «و الله آیات (خود) را برای شما بیان می‌کند و الله دانای حکیم است».

بر عوام شیعه واجب شرعی است، نه اختیاری، که سوره‌ی نور را از ابتدا با درنگ، تدبر و تفکر تلاوت نموده و به تفاسیر اهل سنت رجوع کنند، به خصوص از ابتدای این آیه: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ ۚ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم ۖ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ﴾ [النور: ۱۱] «مسلماً کسانی‌که تهمت بزرگ (درباره ام‌المؤمنین عایشه ﵂) آوردند، گروهی از خود شما هستند، گمان نکنید که این (ماجرا) برای شما بد است، بلکه آن برای شما خیر است». تا ببینند که تناسب تفاسیر اهل سنت با قرآن همچون نسبت روح با جسد است.

پس از آیاتی که به ذکر داستان افک و تبرئه‌ی ام‌المؤمنین عایشه می‌پردازند، خداوند متعال در آیاتی مثالی می‌زند برای کسانی که عقل سالم و قلب پاکی دارند و در آن مثال به وضوح برای آن‌ها روشن می‌کند که زنان پاک از آن مردان پاک هستند، پس عایشه نیز پاک است زیرا همسر امام پاکان، یعنی محمدﷺ است: ﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦﴾ [النور: ٢٦] «زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند و مردان ناپاک (نیز) برای زنان ناپاک هستند و زنان پاک از آن مردان پاک و مردان پاک از آن زنان پاکند. اینان از آنچه (مردم درباره‌شان) می‌گویند، مبّرا (و پاک) هستند، برای آن‌ها آمرزش (الهی) و روزی ارزشمندی است».

ابن کثیر در تفسیر سوره‌ی نور می‌گوید: «اهل علم اجماع دارند که: پس از نزول این آیه و ذکر آنچه در آن آمده است، هرکس به عایشه به نوعی در مورد اتهامی که خداوند متعال او را در این آیات از آن تبرئه نموده است عیبجویی نماید و از وی خرده‌گیری کند [به تعبیر دیگر بعد از این آیات، اتهام فاحشگی را متوجه او کند] کافر است، زیرا به دشمنی با قرآن برخاسته است»[1].

قاضی ابویعلی می‌گوید: «دلایل کفر کسانی که به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها اتهام [زنا] می‌زنند، صریح و آشکار است، از جمله:

اول: آنچه امام مالک بدان استدلال کرده است مبنی بر اینکه این کار به معنی تکذیب قرآنی است که به برائت ایشان گواهی داده است و تکذیب آنچه قرآن بیان نموده است، مساوی با کفر است».

ابن حزم در تعلیق بر این قول امام مالک می‌گوید: «این سخن مالک سخن درستی است و چنین کاری، ارتداد کامل و تکذیب الله تعالی در برائت قطعی ام المومنین از اتهامی است که در حق او روا داشتند».

دوم: این اتهام سبب اذیت و آزار رسول اللهﷺ و عیبجویی از ایشان از چند وجه است که قرآن کریم بر آن دلالت دارد.[2]

۱- تفسیر ابن کثیر ت سلامة (٦/ ٣١).

۲- المحلی بالآثار، ابن حزم: ١٥/١١.

بر این اساس است که سبکی می‌گوید: «متهم نمودن ام المومنین عایشه ﵂ موجب قتل است، آن هم به دو دلیل:

یک: قرآن کریم به برائت عایشه گواهی داده است، پس تکذیب آن کفر است و اتهام بستن به عایشه، تکذیب قرآن است.

دو: عایشه همسر پیامبر ﷺ بود و متهم نمودن ایشان، عیبجویی از پیامبر ﷺ و کاستن از شان و منزلت ایشان است و چنین کاری کفر است».[1]

خداوند متعال فرورفتن در چنین تهمت‌های زشتی را ناپسند می‌داند و از تمامی کسانی که آن را تأیید می‌کنند، خشمگین می‌گردد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَٰنَكَ هَٰذَا بُهْتَٰنٌ عَظِيمٌ ١٦﴾ [النور: ١٦] «چرا هنگامی‌که آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم که آن (سخن) را بر زبان آوریم، (الهی) تو منزهی! این بهتان بزرگی است؟!» پس وای، وای، وای بر کسی که به مقابله با خداوند برخاسته است و در رابطه با محبوبه‌ی رسول الله ﷺ چنین افتراهایی را دنبال می‌کند.

آیا این فریب خورده از خود نمی‌پرسد: اگر واقعا عایشه چنین زنی بوده است، چرا تا زمان وفات رسول الله ﷺ در همسری ایشان باقی ماند و پیامبر ﷺ از او جدا نشد؟!!

اگر عایشه ﵂ خوش خلق و نیک و پاک دامن نبود، بدون تردید پیامبر ﷺ او را طلاق می‌داد، دلیل آن هم این آیه است: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَٰجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَٰتٍ مُّؤْمِنَٰتٍ قَٰنِتَٰتٍ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٍ سَٰٓئِحَٰتٍ ثَيِّبَٰتٍ وَأَبْكَارًا ٥﴾ [التحريم: ٥] «چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند، (که) مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه‌کار، عبادت‌کننده، روزه‌دار، بیوه و دوشیزه باشند». این درحالی است که رسول الله ﷺ وفات نمودند و به رفیق اعلی پیوستند و کما کان عایشه‌ی طاهره‌ی عفیفه ﵂ همسر ایشان بود.

ای فرد شیعی! از خود بپرس: وقتی به ام المؤمنین عایشه ﵂ دشنام می‌دهی و یا تکفیرش می‌کنی یا در پی خدشه‌دار کردن شأن و مقام او هستی، از این کار امید چه سودی در قیامت داری؟ آیا گمان می‌کنی الله و رسولش با این کار از تو راضی می‌شوند؟ آیا در این کار برای خود شرفی می‌بینی و این کار را دین و عبادت می‌دانی و

۱- فتاوى السبكي: ۵۹۲/۲.

به این وسیله می‌خواهی به خدای خود نزدیک شوی؟ آیا می‌پنداری پس از این کار، در روز قیامت از دستان رسول الله ﷺ که اسوه‌ی انسان‌های غیور است، آب کوثر می‌نوشی؟ آبی که با نوشیدن آن دیگر انسان تشنه نمی‌شود.

حتی یک انسان معمولی، بلکه یک انسان فاسق نیز به اتهام زنا برای همسرش راضی نیست و این کار موجب خشم او می‌شود، هرچند که همسر او گناهان و خطاهای بسیار داشته باشد، چه رسد به رسول الله ﷺ که برترین مخلوقات است و کامل‌ترین و شریف‌ترین آن‌ها است و همسرش عایشه‌ی عفیفه و طاهره می‌باشد؟!!

عجیب است که شیعیان پیوسته این حدیث رسول خدا ﷺ ورد زبان‌شان است که: «أذكركم الله في أهل بيتي»، اما با این وجود تنها امت و گروهی هستند که بر عیبجویی از مادران مؤمنان، همسران پیامبر جرأت یافته‌اند!!

ای عوام شیعه قبل از آنکه روز حسرت بیاید، بدانید که: عایشه مادر مؤمنان، کامل‌ترین زنان از نظر دین و علم و اخلاق و ادب بوده است، رسول الله ﷺ در مورد او می‌فرماید: «فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ»[1]: «و همانا برتری عایشه بر سایر زنان مانند برتری ترید (نانی که در آبگوشت، خرد شده باشد) بر سایر غذاهاست». و او پس از پدرش ابوبکر صدیق ﷺ محبوبترین مردم در قلب رسول الله ﷺ بود، چنانکه این مطلب در کتاب‌های حدیث اهل سنت آمده است؛ از جمله فضایل ایشان که او را از دیگر امهات المؤمنین متمایز نموده و برتری می‌دهد، این است که جبرییل تصویر او را در پارچه‌ی ابریشمی سبزرنگی نزد پیامبر ﷺ آورد و گفت: «این همسر تو در دنیا و آخرت است». و عایشه ﷺ داناترین زنان امت بود و مردم در زمان او به وی مراجعه می‌نمودند و فتوی می‌خواستند؛ ایشان بیش از دو هزار حدیث از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

ای کسی که ادعای محبت رسول الله ﷺ داری و محبوب حبیب الله را سب و دشنام می‌دهی، رهنمود نبوی در مورد همسرانش را برای تو یادآور می‌شوم که فرمود: «لاَ تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا نَزَلَ عَلَيَّ الوَحْيُ وَأَنَا فِي لِحَافِ امْرَأَةٍ مِنْكُنَّ غَيْرِهَا»:

۱- بخاری، شماره: ۳٤۱۱

«با آزار عایشه مرا میازارید، زیرا بخدا سوگند در لحاف هیچیک از زنانم جز عایشه بر من وحی نازل نشده است»[۱].

از دیگر مناقب و فضایل ایشان این است که جبرییل علیه السلام به وسیله‌ی رسول الله ﷺ به ایشان سلام رساند؛ بخاری با اسنادش از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ فرمود: «يَا عَائِشَ، هَذَا جِبْرِيلُ يُقْرِئُكِ السَّلاَمَ»: «ای عایشه، این جبرییل است که به تو سلام می‌رساند» و من گفتم: و بر او سلام و رحمت و برکات خداوند باد، تو چیزی را می‌بینی که ما نمی‌بینیم - مرادش رسول الله بود»[۲].

من برای علما و عوام شیعه این کلام الهی را یادآور می‌شوم که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩﴾ [الأحزاب: ٦٩] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، آنگاه الله او را از آنچه (در حق او) گفته بودند مبّرا ساخت و (او) نزد الله آبرومند (و صاحب منزلت) بود».

وقتی بنی اسراییل موسی را آزردند و در موردش گفتند: وی به این خاطر خود را چنان می‌پوشاند که مشکل پوستی و یا برص و یا آفتی دارد، پس خداوند متعال او را از آنچه به وی نسبت می‌دادند بری نموده و تزکیه کرد. و به این ترتیب خداوند متعال مؤمنان را از ارتکاب رفتاری چون عملکرد آن چند نفر از بنی اسرائیل برحذر داشت.

حال چگونه خواهد بود وضعیت کسی که امام پیامبران محمد ﷺ را با عیبجویی از عِرض و آبروی ایشان آزار دهد؟! ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٦١﴾ [التوبة: ٦١] «و کسانی‌که رسول الله را آزار می‌دهند، برای‌شان عذاب دردناکی است».

به کسی که هیچیک از این مطالب او را راضی و قانع ننموده است، همان چیزی را می‌گوییم که عایشه رضی الله عنها گفت؛ شخصی به ایشان گفت: مردی می‌گوید: شما مادر او نیستی، عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: درست می‌گوید، من مادر مؤمنانم نه مادر منافقان[۳].

۱- بخاری: ۳۷۷۵.

۲- بخاری: ۳۷٦۸.

۳- الشريعة للآجري، كِتَابُ فَضَائِلِ عَائِشَةَ؛ رُوِيَ أَنَّهُ قِيلَ لِعَائِشَةَ رَحِمَهَا اللهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: إِنَّكَ لَسْتِ لَهُ بِأُمٍّ فَقَالَتْ: صَدَقَ أَنَا أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَسْتُ بِأُمِّ الْمُنَافِقِينَ.

اما در پاسخ به این افترای شیعه که ام المؤمنین عایشه ﵂ بغض علی ﵁ را در دل داشت و علیه او خروج کرد، به یاری الله می‌گوییم: علمای اهل سنت اجماع دارند که وقتی با علی ﵁ بیعت شد و ایشان خلیفه‌ی مسلمانان گشت، موضع عایشه ﵂ در ارتباط با او تغییر نکرد و در قلب او هیچ بغضی نسبت به علی ﵁ نبود و بلکه عایشه ﵂ کسی بود که مردم را به بیعت با علی ﵁ فرا می‌خواند و از جایگاه علمی و فقهی او مطلع بود.

حافظ ابن حجر ﵀ در فتح الباری قول مهلب را ذکر کرده است که می‌گوید: «هیچ کسی نقل نکرده است که عایشه و همراهان او با علی در باب خلافت درگیر شدند و ابن ابی شیبه روایت نموده است که: «عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی از عایشه ﵂ پرسید: با چه کسی بیعت کنم؟ عایشه گفت: با علی». ابن العربی می‌گوید: اما خروج ایشان که منجر به جنگ جمل شد، برای جنگ نبود؛ بلکه مردم بسوی ایشان آمدند و دست به دامان‌شان شدند و از فتنه‌های زیادی که بر آن‌ها گذشته بود، شکایت بردند و امیدوار بودند که به برکت ایشان میان آن‌ها صلح و سازش برقرار گردد و گمان می‌کردند وقتی ایشان نزد مردم برود، همگی شرم می‌کنند و دست از اختلاف برمی‌دارند و او نیز چنین گمان می‌کرد، پس با اقتدا به این آیه خارج شد: ﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء: ١١٤] «در بسیاری از (در گوشی و) نجواهای‌شان خیری نیست، مگر که (با این کار) امر به صدقه دادن یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند و هرکس برای خشنودی الله چنین کند، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد».

ام المومنین عایشه ﵂ خود تصریح نموده است که دلیل خروج او تنها برقراری صلح و آشتی بوده است. امام احمد در مسند خود آورده است: پس زبیر به ایشان گفت: برگردید، امید است خداوند بوسیله‌ی شما میان مردم صلح و سازش برقرار کند.[1]

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة: ۲۱۷/٦، اسناد آن بر شرط صحیح است.

همچنین ابن حبان از ام المؤمنین نقل کرده که گفت: «گمان می‌کنم بهتر است بازگردم، پس برخی از همراهان ایشان گفتند: بهتر است بیایی، تا مسلمانان شما را ببینند (ببینند که شما آمده‌ای) و خداوند میان آن‌ها صلح و سازش برقرار نماید».[۱]

همچنین علی در آن زمان در عراق نبود و در مدینه بود و ام المؤمنین به عراق و نزد قاتلان عثمان رفت و پس از تمام این ماجراها، علی عایشه را با احترام به مکه بازگرداند و او را گرامی داشت و چنین خطابش می‌کرد: «یا اماه = مادرم».

ابن حبان روایت کرده است که عایشه ﵂ نامه‌ای به ابوموسی اشعری والی علی ﵁ در کوفه نوشت با این مضمون: «جریان قتل عثمان را می‌دانی، من برای اصلاح میان مردم خارج شده‌ام پس به کسانی که نزدت هستند فرمان ده تا در منازل خود آرام گیرند و به عافیت راضی باشند تا اینکه امور مسلمانان اصلاح گردد و موجب خشنودی آن‌ها شود».

وقتی علی قعقاع بن عمرو را نزد عایشه فرستاد تا از ایشان و همراهان‌شان بپرسد که چرا به اینجا آمده‌اند، قعقاع نزد ایشان رفت و پرسید: مادرم، چه چیزی شما را به این سرزمین آورده است؟ گفت: اصلاح در میان مردم پسرم.

پس از پایان جنگ جمل، علی نزد عایشه ﵂ آمد و گفت: خداوند تو را بیامرزد؛ و عایشه ﵂ گفت: و نیز تو را؛ من هدفی جز اصلاح نداشتم.

در کتاب‌های اهل سنت نگاشته شده است که عایشه زنی عالم، فقیه، زاهد و پاک بود و جز برای اصلاح میان مسلمانان خارج نشد.

فرض نمودن خمس پاسخگوی بسیاری از نیازها و هوی و هوس‌های علمای شیعه است.

از دیگر مخالفت‌های صریح دین شیعه با قرآن و تأویل آن بر اساس هوی و هوس و خواهشات نفسانی، تأویل آیه خمس است که مختص به غنایم می‌باشد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ

۱- صحیح ابن حبان، شماریه: ٦٧٣٢.

ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴿٤١﴾ [الأنفال: ٤١] «و بدانید که هرگونه غنیمتی به دست آوردید، یک پنجمش برای خدا و برای پیامبر و برای خویشان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به الله و آنچه بر بنده‌ی خود در روز فرقان (= جدایی حق از باطل)، روز برخورد دو گروه (مؤمنین و مشرکین در بدر) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و الله بر هرچیز تواناست».

این آیه در سوره‌ی انفال آمده است که بیشتر آیات این سوره در رابطه با جنگ و جهاد در راه خدا و آداب و تعلیم مجاهدان است؛ آیه‌ی خمس نیز با آیات قبل از خود پیوند داشته است و تجانس و هماهنگی میان آن‌ها حاکم است که برخی برخی دیگر را تأیید و تقویت می‌کند. این آیه اختصاص به غنایمی دارد که مجاهدان راه الله، از کافران می‌گیرند و آنکه این آیه را تلاوت نماید، هیچ شبهه‌ای در این مورد برایش پیش نمی‌آید.

قرطبی در تفسیر این آیه آورده است: «بدان که به اتفاق، معنای این کلام الهی: ﴿غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ﴾ مال کافران است، در صورتی که مسلمانان با زور و غلبه، بر آن‌ها غالب شوند و این مسأله برای فرد فهم و تدبری ضعیف برخوردار باشد نیز مشخص است»[۱].

طوسی در "التهذیب" از عبدالله بن سنان روایت نموده است که گفت: از ابوعبدالله عليه السلام شنیدم که گفت: «لَيْسَ الخُمُسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّة»: «خمس تنها مخصوص غنایم است».[۲]

عیاشی در تفسیر آیه‌ی خمس از سماعة از ابوعبدالله و ابوالحسن عليهما السلام روایت نموده است که گفت: «از یکی از آن دو در رابطه با خمس پرسیدم، فرمود: «لَيْسَ الخُمُسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ»: «خمس تنها در غنایم است»[۳].

۱- تفسير القرطبي (۸/ ۱).

۲- طوسی در التهذیب: ۳٤۸/۱؛ الإستبصار: ٥٦/۲؛ عاملی در الوسائل: ۳۳۸/٦، باب وجوب الخمس في غنائم الحرب؛ همچنین نگا: بابویه قمی در "من لا یحضره الفقیه": ۱۳/۱.

۳- تفسير العياشي: ٦۲/۲.

یکی از نویسندگان به نام أحمد فهمی در مقاله‌ای که در سایت "البینة" منتشر شده است، آورده است: «نوشتن تنها یک مقاله در رابطه با خمس، کافی نیست بلکه این مسأله نیازمند چندین جلد کتاب است؛ این فریضه‌ی دروغین، بزرگ‌ترین فریب در تاریخ شیعه به شمار می‌رود. این مسأله از سویی خباثت سردمداران آن و از جهتی حماقت پیروان آن را ثابت می‌کند. علی رغم جایگاه والا و تأثیر زیاد خمس در تاریخ مذهب شیعه، تا اواخر قرن ۵ هجری این موضوع در فقه شیعه مطرح نبود و این خود دلیلی است روشن بر اینکه خمس یک فریضه‌ی ساختگی است. هیچیک از کتاب‌های فقهی مذهب شیعه که قبل از این تاریخ تألیف شده است، یک باب و حتی یک مسأله پیرامون این فریضه‌ی مورد ادعا در خود نگنجانده است. یکی از مؤسسان حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و یکی از بزرگان شیعه در فقه که به او شیخ المذهب می‌گویند، محمد بن حسن طوسی است، وی در کتاب‌های فقهی‌اش که نزد شیعه بسیار مشهور است، پیرامون فریضه‌ی خمس هیچ نگفته است، علی رغم اینکه در اوایل قرن ۵ هجری می‌زیست». (پایان نقل قول)

همچنین پرداخت خمس به فقهای شیعه هیچ مستندی از امام معصوم ندارد، بلکه مستند آن فتاوی متعارضی است که از برخی فقهای متأخر شیعه و نه متقدمین آن‌ها صادر شده است؛ زیرا علمای امروزی شیعه، آیات قرآن را مطابق با میل و هوس خود تفسیر می‌کنند، در نتیجه این خمس را تا روز قیامت برای خود و تمامی عمامه به سرها و حاکمانی قرار داده‌اند که خود را به آل بیت نسبت می‌دهند تا شرافت، شهرت، سروری و ثروت بدست آورند.

واقعا جای تعجب است که عوام شیعه خمس را به فقهای خود می‌دهند درحالی‌که علمای متقدم آن‌ها که اساس و مبنا و مؤسس دین آن‌ها بوده‌اند، همچون شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی، شیخ ابوجعفر طوسی و دیگران به هیچ عنوان مسأله‌ی پرداخت خمس به فقها را مطرح نکرده‌اند.

از آنجا که فقهای متأخر شیعه پیرامون خمس و تفاصیل مربوط به آن با یکدیگر بسیار اختلاف دارند، این فتوی از نقص و عدم ثبات، رنج می‌برد و همانند زکات معروف شرعی ثابت نیست، زیرا خمس مطابق با عقیده‌ی علمای شیعه نیازمند دلایل شرعی واضح و روشن است و آن چیزی که الان وجود دارد، تنها یک سری اجتهادات است، بی آنکه ضابطه‌ای مشخص داشته باشد و تا امروز نیز وضع بر همین منوال است.

همه این‌ها باعث می‌شود که انسان آگاه به این حقایق، یقین پیدا کند که آن‌ها در فرضیت و وجوب آن، بر هیچ دلیلی تکیه ندارند.

اگر در زکات بنگریم، در می‌یابیم که زکات از فرایض اسلام است؛ زکات عبارت است از: دو و نیم درصد اموال؛ در مورد طلا، از هر بیست مثقال، یک دینار باید زکات داد و از هر چهل گوسفند یک گوسفند و از هر پنج شتر یک گوسفند ... باید زکات داد و این نمایانگر حکمت و آسان‌گیری دین است که دل‌ها را به دست می‌آورد و موجب تنفر نمی‌شود.

اما خمس شیعه، ۲۰ درصد اموال را در بر می‌گیرد، حتی مهریه‌ی همسر نیز خمس دارد!! که بدون تردید این باطل است و حتی یک دلیل و لو ضعیف نیز برای آن وجود ندارد!!.

آیا عاقلانه است که دین آسانگیر اسلام، در ده‌ها آیه، زکات را تشریع کند و آن را رکنی از ارکان اسلام قرار دهد، سپس خمس و این نسبت شک برانگیز را واجب کند؟!! پاک و منزه است خداوند متعال از افتراهای آن‌ها و از چهره‌ی زشتی که می‌خواهند از اسلام به نمایش گذارند. زیرا این نسبت نه عقلاً و نه شرعاً قابل قبول نیست.

اگر واقعا خمس یک واجب دینی و دارای چنین اهمیتی است، چرا به رکن زکات ملحق نشده است، آنگونه که در غالب موارد در قرآن کریم زکات همراه با نماز ذکر شده است تا اهمیت آن را نشان دهد؛ آیا آیاتی در قرآن وجود دارد که در رابطه با خمس هشدار داده باشد و تارک خمس را همانند تارک زکات وعید به عذاب داده باشد؟ برای ما یک آیه بیاورید.

در دین شیعه، زن شیعی ارث نمی‌برد.

از دیگر مخالفت‌های صریح آن‌ها با قرآن کریم، این است که می‌گویند: «زن از عرصه و زمین هیچ ارثی نمی‌برد». کلینی در کتاب کافی بابی با عنوان: «إن النساء لایرثن من العقار شیئاً» باز کرده و در آن از ابوجعفر روایت کرده که گفته است: «النساء لا یرثن من الأرض ولا من العقار شیئاً»: «زنان از زمین و اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برند».

طوسی در "التهذیب" و مجلسی در "بحار الأنوار" از میسر روایت کرده‌اند که گفت: از ابوعبدالله ﷺ در مورد میراث زنان پرسیدم، گفت: «لهن قيمة الطوب والبناء والخشب والقصب فأما الأرض والعقار فلا ميراث لهن فيها»: «از قیمت آجر و بنا و چوب و درخت ارث می‌برند، اما از قیمت زمین و عقار خیر».

این مخالف کلام الهی است که می‌فرماید: ﴿وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ ۚ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم ۚ مِّنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ﴾ [النساء: ۱۲] «و برای زنان شما یک چهارم ترکه‌ی شماست، اگر شما فرزندی نداشته باشید، پس اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم از ترکه‌ی شما از آن آن‌هاست، بعد از انجام وصیتی که به آن سفارش کرده‌اید و بعد از ادای دین».

اینکه می‌فرماید: ﴿وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ۝٧﴾ [النساء: ۷] «و برای زنان (نیز) از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذاشته‌اند، سهمی است، خواه آن (مال) کم باشد یا زیاد، این بهره و سهمی فرض و تعین شده است».

ای عوام شیعه در هنگام تقسیم ارث به توصیه‌ی خداوند متعال توجه کنید، آنجا که می‌فرماید: ﴿مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾ این است توصیه‌ی خداوند متعال در رابطه با ارث؛ اگر قرار بود کمتر از این به زنان برسد، در این آیه و در کنار این مطالب ذکر می‌شد؛ با اینکه در آیه‌ی سابق، قبل از ذکر زنان، ذکر مردان آمده بود؛ پس هیچ خدای برحقی جز الله نیست که بر مخلوقات خود آگاه و بر ضعیفان مهربان است.

حقیقت متعه (ازدواج موقت) در اسلام

یکی از مخالفت‌های صریح شیعه با قرآن که نشان می‌دهد آن‌ها در استدراج به سر می‌برند، تحریف این آیه است: ﴿فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُم بِهِۦ مِنْهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ﴾ [النساء: ٢٤] «پس آن زنانی را که (به ازدواج در آوردید و) از آنان کام گرفتید، باید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید». تمام تفاسیر شیعه می‌گویند: «منظور و مراد از استمتاع مذکور در این آیه، نکاح متعه است».

علمای شیعه بر این باورند که آنکه متعه را حرام کرد، عمر ﷺ بود و به روایتی که در کتاب‌های اهل سنت، در مسند احمد و غیره از جابر بن عبدالله انصاری آمده استدلال می‌کنند؛ جابر می‌گوید: «تَمَتَّعْنَا مُتْعَتَيْنِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ الْحَجَّ وَالنِّسَاءَ، فَنَهَانَا عُمَرُ عَنْهُمَا، فَانْتَهَيْنَا»: «در دوران پیامبر از متعه‌ی حج (حج تمتع) و متعه‌ی زنان بهره می‌بردیم، پس چون عمر آمد، ما را از آن دو نهی کرد و ما نیز باز آمدیم» و این مسأله در میان عوام شیعه بسیار مشهور است.

اکنون برای هر منصفی به حقیقت متعه در اسلام می‌پردازیم:

همه می‌دانند که آیات قرآن کریم در تأیید یکدیگر می‌باشند و هیچگونه تعارض و تناقضی میان آن‌ها نیست؛ شیعه از آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی نساء تنها یک جمله را گزینش کرده است: ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ و می‌گویند: این همان متعه و صیغه‌ی مورد ادعای آن‌ها است و از آیات قبل و بعد آن روی می‌گردانند چنانکه رویه‌ی شیعه در مورد آیات قرآنی به همین ترتیب است؛ آن‌ها با حق مخالفت می‌نمایند و از آن چشم می‌بندند؛ اگر قاری قرآن، آیه‌ی قبل و بعد این آیه را تلاوت کند، در می‌یابد که این آیات پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند؛ خداوند متعال ابتدا به ذکر زنانی می‌پردازد که نکاح با آنان حرام و یا حلال است و این مسأله مربوط به نکاح دائم است نه نکاح موقت؛ و بهره بردن از زنان اختصاص به نکاح موقت ندارد؛ مگر کسی که ازدواج دائم می‌کند، از همسر خود بهره نمی‌برد؟ و در برابر آن باید مهریه‌ی زن را به او بدهد و سپس دیگر شروط نکاح صحیح را می‌آورد.

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۝٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ۝٧﴾ [المؤمنون: ٥-٧] «و آن‌ها که شرمگاه‌شان را حفظ می‌کنند. جز بر همسران‌شان یا (بر) کنیزان‌شان، پس بی‌گمان اینان (در بهره‌گیری از آنان) ملامت نمی‌شوند. پس کسی‌که فراتر از این بخواهد، آنانند که تجاوزگرند».

این آیه به صراحت بر تحریم نکاح متعه دلالت دارد، زیرا خداوند متعال بهره بردن از شرمگاه زن را حرام کرده است مگر به واسطه‌ی نکاح یا ملک یمین و آنکه به واسطه‌ای جز این دو، از زن بهره برد، بهره‌ای حرام برده است، زیرا همانند ازدواج نیست، نه طلاق دارد و نه نفقه و نه احکام میراث در آن جاری است.

از جمله دلایل روشنی که می‌گوید مقصود و منظور از استمتاع در این آیه، ازدواج دائم است، این بخش از کلام الهی در همان آیه است: ﴿مُحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَۚ﴾ [النساء: ٢٤] «درحالی‌که پاکدامن باشید و زناکار نباشید». پاکدامنی که در این آیه ذکر شده است، امکان ندارد در متعه‌ی مورد ادعای شیعه وجود داشته باشد؛ متعه یا عقد موقتی که ممکن است برای نیم ساعت منعقد شود!! اگر این آیه مربوط به متعه بود، خداوند متعال نمی‌گفت: ﴿مُحۡصِنِينَ﴾، زیرا متعه احصان و پاکدامنی نمی‌آورد، حتی نزد شیعه نیز به گواهی امام موسی کاظم، متعه احصان نمی‌آورد؛ از اسحاق بن عمار روایت است که می‌گوید: از ابو ابراهیم عليه السلام (موسی کاظم) در مورد مردی پرسیدم که درحالی زنا نمود که کنیزی دارد و با او نزدیکی می‌کند، آیا آن کنیز موجب احصان آن مرد می‌شود؟ امام گفت: بله. گفت: اگر زنی را در ازدواج موقت خود داشته باشد (یعنی با یک زن زنا کند، درحالی‌که زنی را در ازدواج موقت خود داشته باشد و زن دائم یا کنیز نیز نداشته باشد) چه؟ گفت: نه موجب احصان نمی‌شود؛ احصان بر زن دائم او حاصل می‌شود».[1]

محصنات در این آیه به معنی عفیفات (زنان پاکدامن است)، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ﴾ [النساء: ٢٥] «پاکدامن باشند، نه زناکار و نه آنان که در پنهانی دوست گیرند». اما مراد از مسافحات، زنانی است که سفاح، یعنی زنا می‌کنند و ﴿مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ﴾ یعنی زنانی که پنهانی برای خود دوستانی گرفته‌اند و با آن‌ها مرتکب کار زشت می‌شوند.

همان امام صادقی که حلال بودن متعه را به ایشان نسبت می‌دهند، متعه را آلوده نمودن خویشتن معرفی کرده است: از عبدالله بن سنان روایت است که می‌گوید: از ابوعبدالله عليه السلام در مورد متعه پرسیدم، فرمود: «لا تُدَنس نفسك بها»: «خودت را با آن آلوده نکن».[2]

۱- وسائل الشيعة: ٦٨/٢٨.

۲- البحار: ٣١٨/١٠٠.

زنانی را که متعه می‌کنند، زنان فاجره و بدکاره خوانده است؛ از هشام بن حکم از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که: «ما تفعلها عندنا إلا الفواجر»: «نزد ما جز زنان فاحشه کسی چنین نمی‌کند».[۱]

متعه‌ی شیعه بسیار به «متخذات أخدان» شباهت دارد؛ مجله‌ی «الشراع» لبنان در شماره‌ی ۴۸۴ خود آورده است که رفسنجانی به وجود ۲۵۰ هزار فرزند بی نام و نشان در ایران به سبب ازدواج موقت، اشاره کرده است!!! و شهر مشهد که متعه در آن شایع و فراوان است، شهری است دارای بیشترین فساد اخلاقی و پژوهش‌هایی وجود دارد که تأکید می‌کند، نکاح موقت یکی از دلایل اصلی انتشار ایدز به شکل گسترده در ایران و عراق است.[۲]

در نتیجه مرتکب اعمالی شدند که بزرگ‌ترین مفسدان اخلاقی یعنی یهود و نصاری مرتکب آن نشدند.

پس از این آیه: ﴿مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ﴾ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ﴾ [النساء: ۲۵] «و هرکس از شما از لحاظ مالی توانایی ازدواج با زنان آزاده‌ی مؤمن نداشته باشد، پس با کنیزان با ایمانی که ملک یمین شما هستند (ازدواج کند)» و به هیچ عنوان به ازدواج موقت راهنمایی نکرده است و بیان داشته که اگر کسی توان ازدواج با زنان آزاده مؤمن را ندارد، با کنیزان ازدواج کند.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ [الروم: ۲۱] «و از نشانه‌های او (این) است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید؛ تا به آن‌ها آرام گیرید و در میان‌تان مودت و رحمت قرار داد، بی‌گمان در این (امر) نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند».

۱- همان: ۴۱۸/۱۰۰.

۲- مجله الشراع، شماره: ٦٨٤.

ازدواج دائم چون زنا نیست درحالی‌که متعه ریختن منی بدون نکاح در رحم زن و آرام نمودن شهوت از این راه می‌باشد بی آنکه کرامت زن، رحم و حقوق او مورد توجه قرار گیرد.

آن دیدگاه فقهی که می‌گوید متعه را عمر بن خطاب تحریم کرد، با عمل امام علی مبنی بر تایید تحریم متعه در مدت خلافتش و عدم بیان جواز متعه باطل می‌شود و مطابق دیدگاه فقهای شیعه عمل امام حجت است، بخصوص وقتی دست او باز باشد و آزادانه بتواند رأی خود را بیان نماید و اوامر خداوند و نواهی او را برای مردم بیان کند؛ پس اقرار امام علی بر تحریم، به این معنی است که متعه در زمان رسول خدا ﷺ تحریم شده است و اگر اینگونه نمی‌بود، امام علی با آن مقابله می‌نمود و حکم خدا را در رابطه با آن بیان می‌کرد، پس برای چه فقهای شما دیدگاه امام علی را به دیوار می‌کوبند؟!

از آنجا که هیچ فقیه شیعه‌ای را نمی‌یابیم که معتقد به تحریم متعه باشد، می‌خواهیم به روایاتی که در مصادر آن‌ها آمده است و تحریم متعه را ثابت دانسته است، پاسخ دهند؛ طوسی در دو کتاب "التهذیب" و "الاستبصار" می‌گوید: «از زید بن علی از پدرانش از علی عليه السلام روایت است که: «حرّم رسول الله ﷺ یوم خیبر لحوم الحُمُرِ الأهلیة ونکاح المتعة»: «رسول خدا ﷺ در روز خیبر گوشت خران اهلی و نکاح متعه را تحریم کرد».[1]

جای تعجب است که حر عاملی پس از نقل این روایت می‌گوید: «شیخ (طوسی) و غیره آن را حمل بر تقیه کرده‌اند، زیرا اباحت متعه از ضروریات مذهب امامیه است. اما ما تسلیم این دیدگاه نمی‌شویم که این روایت از روی تقیه صادر شده؛ چرا که چندین روایت از اهل بیت رضوان الله علیهم مبنی بر تحریم متعه نقل شده است»[2].

شیعه، آنگونه که برخی از علمای آن‌ها اقرار کرده‌اند، نمی‌توانند اخباری را که از روی تقیه صادر شده‌اند، از اخبار یقینی تمیز و تشخیص دهند؛ یوسف بحرانی در این‌باره می‌گوید: «از احکام دین جز اندکی به صورت یقینی دانسته نمی‌شود، زیرا اخبار آن با اخبار تقیه مخلوط است».

۱- التهذیب: ۱۸٦/۲؛ الاستبصار: ۱٤۲/۳؛ وسائل الشیعة، حر عاملی: ٤٤۱/۱٤.

۲- الحدائق الناضرة: ٥/۱-٦.

اما مواردی که علمای شیعه از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنند و به آن استناد می‌نمایند، از جمله روایاتی که در صحیح مسلم شماره‌های ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ و نیز در صحیح ابن حبان به شماره‌ی ۴۱۴۶ آمده است، این روایات با روایات دیگری که بر تحریم متعه دلالت دارند، منسوخ است؛ روایاتی که در همان کتاب‌های اهل سنتی وارد شده‌اند که شیعه برای حلال شمردن متعه به آن‌ها استدلال می‌کنند.

امام بخاری بابی باز کرده است که عنوان آن به روشنی بر تحریم متعه دلالت دارد: «باب نهي رسول الله عن النكاح المتعة».

بخاری در "كتاب المغازي" (۴۲۱۶) این حدیث را اینگونه آورده است: «يحيى بن قزعة از مالک، از ابن شهاب از عبدالله و حسن دو پسر محمد بن علی، از پدرشان، از علی بن ابی طالب ﷺ برای ما روایت کرده است که گفت: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ»: «رسول الله ﷺ در روز خیبر از متعه‌ی زنان و نیز خوردن گوشت خران اهلی، نهی کرد».

در "كتاب الذبائح" (۵۵۲۳) آورده است: عبدالله بن یوسف از مالک از ابن شهاب از عبدالله و حسن دو پسر محمد بن علی، از پدرشان، از علی بن ابی طالب ﷺ برای ما روایت کرده است که گفت: «نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُتْعَةِ عَامَ خَيْبَرَ، وَعَنْ لُحُومِ حُمُرِ الإِنْسِيَّةِ»: «رسول الله ﷺ در روز خیبر از متعه‌ی زنان و نیز خوردن گوشت خران اهلی، نهی کرد».

مسلم در صحیح خود بابی را اختصاص داده است به اینکه رسول الله ﷺ در روز اوطاس، اجازه‌ی متعه داد، یعنی برای مدت زمانی محدود.

مسلم در کتابش (۱۴۰۷) با اسانید مختلف و متعدد تحریم متعه را تخریج نموده است؛ آنجا که می‌گوید: از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ»: «رسول الله ﷺ در روز خیبر از متعه زنان و نیز خوردن گوشت خران اهلی، نهی کرد».

ثابت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي الِاسْتِمْتَاعِ مِنَ النِّسَاءِ، وَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَيْءٌ فَلْيُخَلِّ سَبِيلَهُ وَلَا تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»: «ای مردم من به شما اجازه داده

بودم تا با زنان متعه کنید؛ اکنون بدانید که خداوند آن را تا روز قیامت حرام کرده است، هرکس زنی را به متعه در اختیار دارد، رها کند و از آنچه به ایشان داده است، چیزی پس نگیرید»[۱].

در سنن ابن ماجه آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي الِاسْتِمْتَاعِ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «ای مردم، من به شما اجازه داده بودم تا با زنان متعه کنید؛ اکنون بدانید که خداوند آن را تا روز قیامت حرام کرده است»[۲].

این نکته نیز شایان توجه است که متعه تنها در برخی از غزوات بنا بر ضرورتی که رسول الله ﷺ در دوری مردان از زنان‌شان می‌دید، مباح بود.

با این همه چرا علمای شیعه از این حقایق ثابت و موجود در کتاب‌های اهل سنت، اظهار نادانی می‌کنند .. تنها همین مطلب، پرده از دروغ و نیرنگ علمای شیعه در برابر عموم شیعیان برمی‌دارد و نشان می‌دهد که آن‌ها شایسته‌ی جایگاه عالم دین در مقام تعلیم مردم و راهنمایی آن‌ها به سوی حق نیستند.

احادیث مذکور از رسول خدا ﷺ در کتاب‌های اهل سنت دیدگاه و باور کسانی را رد می‌کند که می‌گویند عمر متعه را حرام کرد، بلکه این سخن عمر: «دو متعه در زمان رسول خدا بود و من از آن دو نهی می‌کنم و مرتکب آن دو را مجازات می‌کنم» تنها تذکری از جانب عمر برای مؤمنان است مبنی بر اینکه متعه در زمان پیامبر ﷺ برای مدت زمانی مباح بود، اما به فرمان رسول خدا ﷺ نسخ شد.

دین شیعه به حلال نمودن متعه اکتفا نکرده است بلکه درهای آن را کاملا باز کرده و روایاتی را در این باب آورده‌اند که مخالف با فطرت و طبیعت سالم بشری است و به این ترتیب مواردی را حلال دانسته‌اند که نه تنها خداوند متعال آن‌ها را حرام نموده است بلکه حرمت آن‌ها را بزرگ دانسته است؛ خداوند متعال می‌گوید: ﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٢٨﴾ [الأعراف: ۲۸] «و چون کار زشتی انجام دهند، گویند:

۱- صحيح مسلم: ١٤٠٦

۲- صحيح ابن ماجه: ١٦١٠

نیاکان خود را بر این (کار) یافته‌ایم و الله ما را بدان فرمان داده است. بگو: الله (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به الله نسبت می‌دهید؟!». گزافه‌گویی‌های آن‌ها در این باب به حدی رسیده است که می‌گویند: تفخیذ (مالیدن آلت به ران‌ها برای دفع شهوت) کودک شیرخوار جایز است، اما نباید ایلاج (دخول) صورت گیرد!!! خمینی دجال در این‌باره می‌گوید: «در مورد سایر انواع بهره‌گیری، همچون لمس با شهوت و در آغوش گرفتن و تفخیذ باید گفت: انجام این کارها با کودک شیرخوار ایرادی ندارد[1]»!! حتی شیطان هم از چنین سخنی تعجب می‌کند!!.

در پایان لازم است این نکته را بیان کنم که وقتی با شیعه در رابطه با متعه گفتگو می‌کنیم، می‌گویند: «شما نیز همانند ما ازدواجی دارید به نام ازدواج مسیار». از این رو لازم است برای روشن شدن حق، این مسأله توضیح داده شود.

ازدواج مسیار عبارت است از اینکه: میان مرد و زن عقد نکاح شرعی با تمامی ارکان آن صورت گیرد. در این نکاح تمامی شروط و ارکان مورد اتفاق فقها، کامل است، همچون مهریه، ایجاب و قبول، شهود و ولی، اما زن از حق سکونت و حق نفقه که غالبا میان فقها جزو شروط محسوب نمی‌شود، صرف نظر می‌کند؛ ممکن است آن دو بچه دار شوند که در این‌صورت نفقه و فراهم نمودن مکانی برای سکونت با زوج است.

از جمله اسباب و عوامل ترک نفقه و مساله‌ی سکونت عبارت است از: بالا رفتن میزان مهر، کثرت دخترانی که پیر شده و ازدواج نکرده‌اند و زنان مطلقه و عدم تمایل همسر اول به ازدواج دوم همسرش، همچنین بیوه زنانی هستند که از ازدواج قبلی خود چندین فرزند دارند و کسی نگهداری از آن‌ها را متقبل نمی‌شود، در نتیجه با اینگونه ازدواج‌ها که ازدواجی شرعی و دارای تمامی ارکان ازدواج است، پاکدامنی خود را حفظ می‌کنند.

تعداد زنانی که مرد در ازدواج مسیار می‌تواند به نکاح خود در آورد، در همان حدود شرعی، یعنی چهار زن است؛ زیرا آنان در حکم همسران دایم فرد هستند و این بر خلاف نکاح متعه نزد شیعه می‌باشد که از هر تعداد زن که خواسته باشند، می‌توانند بهره ببرند، آن هم با پرداخت مبلغی پول و در مدت زمانی معین که با پایان مدت زمان

۱- تحریر الوسیلة، خمینی: ۲٤۱/۲، مسأله شماره: ۱۲؛ وأما سائر الاستمتاعات کاللمس بشهوة والضم والتفخیذ فلا بأس بها حتی فی الرضیعة.

عقد متعه، نکاح نیز به پایان خود می‌رسد، گویا زن کالایی اجاره‌ای است و نه طلاقی در کار است و نه توارثی.

همچنین در فتاوی، کتاب‌ها و احادیث تمامی اهل سنت در ارتباط با نکاح مسیار، زشتی‌ها و رسوایی‌های مخالف با شرع و عقل و فطرت وجود ندارد، چیزی که نزد شیعه فراوان یافت می‌شود.

در پایان باید متذکر شوم که من منکر آن نیستم که بسیاری از عوام شیعه، به خصوص شیعیان قبایل عرب، انسان‌هایی شریف، غیور و نگهبان ناموس خود هستند، زنان آنان محجبه بوده و هیچ کسی به خود جرأت نمی‌دهد که درِ خانه‌ی آن‌ها را بزند تا از یکی از زنان و دختران آن‌ها کامجویی نماید؛ آنچه پیش‌تر بیان کردیم، برای این بود که حقیقت کتاب‌های مؤسسان دین شیعه و روایات وحشتناک آن‌ها را که موی انسان را سفید می‌کند، بیان نماییم، روایاتی که چه بسا بر بسیاری از غیورمردان عوام شیعه مخفی مانده است؛ هدف ما از بیان این موارد، این بود که دامان پاک اسلام را از چنین دیانتی که اصل آن از دین فارسی مجوسی است و دشمن اسلام و عظمت آن است، مبرا نماییم.

شیعه معتقد است که خضر عليه السلام هنوز زنده است.

یکی از مخالفت‌های صریح آن‌ها با کتاب الله، اعتقاد و باور آن‌ها به زنده بودن خضر عليه السلام می‌باشد؛ اینکه هم اکنون در قید حیات است!! و اینکه خضر همراه با ذوالقرنین بود و با تمامی پیامبران ارتباط داشت و اخبار قرآن کریم مبنی بر ارتباط خضر با موسی عليه السلام بیانگر این مطلب است و با تکیه بر این مطلب می‌خواهند امکان غیبت امام مهدی و طول عمر وی را ثابت نمایند.[1]

ما جهت بیان حق می‌گوییم: دلیل دیدار موسی با خضر این بود که مردی از موسی سوال کرد: در دنیا کسی عالم‌تر از تو وجود دارد؟ موسی گفت: خیر؛ پس خداوند متعال او را فرمان داد تا به محل تلاقی دو دریا برود، آنجا کسی را خواهد دید که علم

۱- نگا: الكافي: ۲۲۲/۳؛ البحار: ۳۰۳/۱۳؛ الغيبة، طوسی، ص: ۱۰۹؛ مرآة العقول، مجلسی: ۲۰۶/٦؛ عيون أخبار الرضا، محمد قمی: ۱۲/۱ – ۱۳؛ وسائل الشيعة، حر عاملی: ۸۵/۱۲.

خاصی به او داده شده است که به موسی داده نشده است؛ و معنای آن این است که علمی خاص به خضر داده شده است نه اینکه خضر عالم‌تر از موسی است.

ما در قرآن آیه‌ای صریح و واضح و کافی داریم که نشان می‌دهد، خضر زنده نیست و آن این کلام الهی است: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ ﴿٣٤﴾﴾ [الأنبياء: ٣٤] «و پیش از تو (ای پیامبر!) برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم، آیا اگر تو بمیری، پس آن‌ها جاوید خواهند بود؟!».

از جمله معانی این آیه، این است که: ای محمد خداوند قبل از تو به هیچ بشری (خضر هم بشر است) جاودانگی نداده است؛ خضر نیز قبل از پیامبر ما ﷺ در زمین می‌زیست؛ اما این بخش: ﴿أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ ﴿٣٤﴾﴾ که در آخر آیه آمده است، گرامی‌داشت پیامبر و اثبات این مطلب است که پیامبر ما گرامی‌ترین موجود روی زمین نزد الله تعالی و با تقواترین آن‌هاست. این آیه به وضوح بیانگر این معناست که: ای محمد اگر ما مرگ را بر تو مقرر داریم درحالی‌که تو سید و سرور فرزندان آدم هستی و بهترین خلق خدا در زمین می‌باشی، آیا درست است کسانی را که در مرتبه پایین‌تری از تو قرار دارند، جاودانه نماییم؟ اگر بخواهیم به کسی جاودانگی در زمین بدهیم، این تو خواهی بود ای محمد.

همچنین اگر خضر زنده می‌بود، نزد پیامبر ﷺ می‌آمد تا با ایشان بیعت کند، زیرا بیعت با پیامبر ﷺ بر او واجب است و نیز همراه پیامبر جهاد می‌کرد، چنانکه خداوند آن را بر او نیز همچون دیگران واجب کرده است؛ رسول الله ﷺ می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي»[1]: «قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر موسی زنده بود چاره‌ای جز پیروی از من نداشت».

کتاب‌های شیعه مدعی هستند که خضر برای تعزیه‌ی رسول الله ﷺ و علی و حسین حاضر بود؛ آیا عاقلانه است که برای وفات پیامبر ﷺ حاضر شود، اما برای بیعت با ایشان حاضر نشود؟!! شما را چه شده است، این چگونه قضاوتی است؟!!

۱- ابن کثیر، البدایة والنهایة: ۱۲۲/۲، اسناد آن بنا بر شرط مسلم صحیح است.

درود شیعه بر پیامبرﷺ، درودی ناقص است.

یکی از مخالفت‌های صریح شیعه با کلام خداوند، نوع درود فرستادن آن‌هاست. اغلب علما و عوام آن‌ها به این شکل بر پیامبرﷺ درود می‌فرستند: «صلی الله علیه وآله» و به اندازه‌ی سر انگشتی از آن عدول نمی‌کنند، حتی پا را از این نیز فراتر نهاده‌اند و بر کیفیت درود اهل سنت که اغلب با صیغه‌ی «صلی الله علیه و سلم» است، ایراد گرفته‌اند و می‌گویند: این نوع درود فرستادن اشتباه و دم بریده است. در این مورد کلام خداوند را برای ایشان بیان می‌کنیم؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: ٥٦] «بی‌گمان الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلام بگویید، سلامی نیکو».

حال بگویید درود الله و فرشتگانش دم بریده است یا درود عوام شیعه؟! پس مشخص شد که نوع درود فرستادن اهل سنت با این آیه کاملا مطابقت دارد.

اما درود شیعه (صلی الله علیه وآله)، بدون ذکر سلام است و بیانگر مخالفت آن‌ها و عدم سلام آن‌ها بر پیامبر است، درحالی‌که خداوند متعال در این آیه با روشنی تمام به آن توصیه کرده است و فرموده است: ﴿وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾.

همچنین اهل سنت در نمازهای پنجگانه‌ی خود بر پیامبرﷺ و آل ایشان درود می‌فرستند و هنگام ذکر و یاد پیامبرﷺ نیز به کثرت بر ایشان و آل ایشان درود می‌فرستند و باور ندارند که آنکه با این صیغه (صلی الله علیه وسلم) بر ایشان درود فرستد، درودش دم بریده است.

مثال‌های زیاد و صریحی از مخالفت‌های کتب شیعه با قرآن کریم وجود دارد. کتاب‌هایی که مملو از روایت‌های دروغین و بهتان است؛ ما به ذکر مهم‌ترین و اساسی‌ترین باورهای آن‌ها پرداختیم و از ذکر بسیاری از فروعی که حصر و شمارش آن‌ها واقعا دشوار است، صرف نظر می‌کنیم، پاک و منزه است خداوند داننده‌ی غیب‌ها که در مورد این منحرفان می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ

يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ﴿٧﴾ [آل عمران: ۷] «او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) است که آن‌ها اساس کتاب است و (بخش) دیگر «متشابهات» است (آن آیاتی که در نگاه اول معانی و احتمالات مختلفی دارد و قابل تأویل است، ولی با رجوع به آیات محکم، تفسیر و معنای آن‌ها روشن می‌گردد). اما کسانی‌که در دل‌های‌شان کژی و انحراف است، برای فتنه‌جویی (و گمراه کردن مردم) و بخاطر تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند و درحالی‌که تأویل آن را جز الله نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند: ما به همه‌ی آن (چه محکم و چه متشابه) ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند».

روایاتی از شیعه با مضمون بدگویی نسبت به مقام پیامبرﷺ و خرده‌گیری از آن

از جمله دلایل قطعی و روشنی که جعلی و دروغین بودن روایات شیعه را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد این روایات از جانب الله تعالی نیست، شهرت دین شیعه در عیبجویی از همسران رسول خداﷺ و تکفیر اکثر اصحاب پیامبرﷺ است و همین مورد اهانتی واضح و آشکار در حق پیامبرﷺ می‌باشد؛ اما در مقابل به علی و اولاد او جایگاه و مقامی والاتر از جایگاه و مقام نبوت می‌دهند، مثلا برای آن‌ها مدعی علم غیب و تسلط بر ذرات هستی می‌باشند و در کتاب‌های شیعه، علی ﷺ شجاع‌تر از پیامبرﷺ توصیف شده است؛ آن‌ها از پیامبرﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «أعطيت ثلاثا، وعليّ مشاركي فيها، وأعطى عليّ عليه السلام ثلاثة ولم أشاركه فيها»: «سه چیز به من داده شده است که علی در آن سه با من مشارکت دارد و سه چیز به علی داده شده است که به من داده نشده است». گفته شد: ای رسول خدا آن سه چیزی که علی در آن با شما مشارکت دارد چیست؟ فرمود: «لواء الحمد لي وعليّ حامله، والكوثر لي وعليّ عليه السلام ساقيه، والجنة والنار لي وعليّ قسيمها، وأما الثلاث التي أعطي ولم أشاركه فيها، فإنه أعطى شجاعة ولم أعط مثله، وأعطى فاطمة الزهراء زوجة ولم أعط مثلها، وأعطى ولديه الحسن والحسين ولم أعط مثلهما»: «پرچم حمد از آن من است و علی حامل آن است؛ حوض کوثر برای

من است و علی ساقی آن است، بهشت و دوزخ برای من است و علی اهل آن را مشخص و تقسیم می‌کند؛ اما سه چیزی که به علی داده شده است و من با او مشارکتی ندارم عبارت است از اینکه: به علی شجاعت داده شده است، اما همچون شجاعت او به من داده نشده است، فاطمه زهرا به عنوان همسر به ایشان داده شده است و به من چنین همسری داده نشده است و نیز حسن و حسین به ایشان داده شده است و همانند آن دو فرزند به من داده نشده است»[۱].

مجلسی به همین مقدار بسنده ننموده است و می‌افزاید: رسول الله ﷺ به علی گفت: «وخديجة كنتك (أم الزوجة) ولم أعط كنه مثلها، ومثلي رحيمك ولا رحيم لي مثل رحيمك (أب الزوج)، وجعفر شقيقك وليس لي شقيق مثله، وفاطمة الهاشمية أمك وأنيّ لي مثلها»: «و خدیجه مادر زن توست و چنان مادر زنی به من داده نشده است تو پدر زنی چون من داری و من همانند تو چنین پدر زنی ندارم و جعفر برادر توست و من برادری چون برادر تو ندارم و فاطمه‌ی هاشمیه مادر توست و من همچون مادر تو ندارم»[۲].

همچنین علی را در صبر و دلیری و مردانگی برتر و حریص‌تر از پیامبر ﷺ دانسته‌اند!! این درحالی است که پیامبر ﷺ در دامن علی می‌خوابد!! توضیح مطلب از این قرار است: از رفاعه بن موسی از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که گفت: رسول الله ﷺ صحیفه‌ای را بر علی علیه السلام املا می‌کرد، چون به نصف رسید، سرش را بر دامن او گذاشت و خوابید و درحالی‌که پیامبر خواب بود، علی نوشتن را ادامه داد تا اینکه صحیفه را کامل نمود؛ وقتی پیامبر ﷺ سر خود را بلند کرد، گفت: چه کسی این‌ها را برای تو املا کرده است؟ گفت: تو ای رسول خدا، گفت: بلکه جبرییل بر تو املا کرده است».[۳]

۱- الأنوار النعمانية، نعمت الله جزائری، جلد: ۱، باب: ۱، صفحه‌ی: ۱۷؛ همانند این روایت با لفظ دیگری در "الروضة في فضائل أمير المؤمنين" شاذان قمی، ص: ٥٦ نیز آمده است.

۲- بحار الانوار، مجلسی، صفحه‌ی: ۵۱۱.

۳- بحار الانوار: ۱۵۲/۳۹؛ عن رفاعة بن موسى، عن أبي عبد الله علیه السلام أن رسول الله ﷺ كان يملي على علي علیه السلام صحيفة فلما بلغ نصفها وضع رسول الله رأسه في حجر علي علیه السلام ثم كتب علي حتى امتلأت

خمینی رسول الله ﷺ را متهم به شکست در دعوتش می‌کند، آنجا که می‌گوید: «هر پیامبری برای برپایی عدل آمد و هدف او اجرای عدل در دنیا بود، اما موفق نشد، حتی خاتم پیامبران نیز که برای اصلاح بشر و تهذیب آن‌ها و اجرای عدالت آمده بود، موفق نشد؛ تنها کسی که به معنای واقعی کلمه موفق خواهد شد و عدالت را در تمامی نقاط دنیا بر پا خواهد کرد، مهدی منتظر است».[1]

آن‌ها روایاتی در اختیار دارند که از مقام و جایگاه پیامبر ما خرده می‌گیرد و از آنجا که خواندن این روایت‌ها مطلوب نیست، با تأسی به این کلام الهی نمی‌خواهم آن‌ها را نشر دهم که می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَٰنَكَ هَٰذَا بُهْتَٰنٌ عَظِيمٌ ١٦﴾ [النور: ١٦] «چرا هنگامی‌که آن را شنیدید، نگفتید: ما حق نداریم که آن (سخن) را بر زبان آوریم، (الهی) تو منزهی! این بهتان بزرگی است؟!».

همچنین ضوابط شرعی نشر شایعات را برای ما حرام کرده است، چه رسد به نقل روایاتی حاوی عیبجویی و خرده‌گیری از مقام و اخلاق پیامبر ﷺ؛ همچون برخی روایات ثابتی که در کتاب‌های مادر و اساسی شیعه آمده است.

همچنین این روایات آن‌ها باطل، خرافی، زشت، سخیف و پست است و آنکه می‌خواهد خود از این روایات اطلاع یابد تا به میزان تجاوزات آن‌ها پی برد، بهتر است به تفسیر علی بن ابراهیم قمی مراجعه کند و تفسیر این آیه را در آن مشاهده نماید: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ [الأحزاب: ٣٧] «و (به یاد بیاور) زمانی را که به آن کس‌که الله به او نعمت داده بود و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از الله بترس و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی‌که الله آن را آشکار می‌کند».

الصحيفة، فلما رفع رسول الله رأسه قال: من أملى عليك يا علي؟ فقال: أنت يا رسول الله، قال: بل أملى عليك جبرائيل».

١- مختارات من أحاديث وخطابات الإمام الخميني: ٤٢/٢؛ «كل نبي من الأنبياء إنما جاء لإقامة العدل وكان هدفه هو تطبيقه في العالم، لكنه لم ينجح، وحتى خاتم الأنبياء ص الذي كان قد جاء لإصلاح البشر وتهذيبهم وتطبيق العدالة، فإنه هو أيضاً لم يوفق. وإن من سينجح بكل معنى الكلمة ويطبق العدالة في جميع أرجاء العالم هو المهدي المنتظر».

همچنین به تفسیر عیاشی مراجعه نماید و تفسیر این آیه را در آن ببینند: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا﴾ [الأحزاب: ۳۷] «پس چون زید (بن حارثه ﷺ) از او حاجت خویش بگزارد (و طلاقش داد) او را به ازدواج تو در آوردیم».

همچنین به کتاب عیون أخبار الرضا (۱۸۱/۲) مراجعه نماید، از آنجایی که می‌گوید: «رسول خدا بخاطر امری که اراده کرده بود، قصد خانه زید را کرد»؛ نیز نگاه کن به: "البرهان في تفسير القرآن" (۲۲۵/۴) از آنجا که می‌گوید: «عن أمير المؤمنين أنه أتى رسول الله ﷺ وعنده أبوبكر وعمر..»: «از امیرالمؤمنین روایت است که ایشان نزد رسول الله ﷺ رفت درحالی‌که ابوبکر و عمر نیز نزد ایشان بودند ..». و نیز مراجعه کن به کتاب سلیم بن قیس (ص: ۱۷۹) و کتاب "بحارالأنوار" (۲/۴۰) از آنجا که می‌گوید: «أن علي كان ينام بجانب رسول الله ﷺ»: «علی در کنار پیامبر می‌خوابید» و همچنین به کتاب "الاحتجاج" (ص: ۲۳۳) مراجعه کن، از آنجا که می‌آورد: «عن علي بن أبي طالب قال: سافرت مع رسول الله ﷺ ليس له خادم غيري»: «علی بن أبی طالب گفت: در حالی همراه رسول خدا ﷺ مسافرت کردم که جز من خادمی نداشت» و نیز به کتاب "بحار الأنوار" (۶۰/۱۸) مراجعه کن، از آنجا که می‌گوید: «از حذیفه روایت است که: پیامبر ..» و نیز بنگر ابن رجب برسی زندیق در کتاب "مشارق أنوار اليقين" خود (ص: ۸۶) چه می‌گوید.

همچنین به تفسیر قمی مراجعه نموده و خود ببینید قمی در تفسیر آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی تحریم چه می‌گوید و این را بخاطر داشته باش که وقتی شیعه می‌گوید «فلانة»، تقیه کرده است و آن لفظ را بجای اسم عایشه، بکار برده است، البته گاهی "فلانة" هم نمی‌گویند بلکه دو پرانتز خالی باز می‌کنند و یا بجای اسم ایشان نقطه چین می‌گذارند و همه‌ی این‌ها را از باب تقیه انجام می‌دهند.

از جمله دلایلی که تأکید می‌کند، مقصود از فلانه، عایشه است، روایت دروغی است که شیعه ذکر کرده است و در آن آورده‌اند: «وقتی این آیه: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَأَزْوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمْ ۗ﴾ [الأحزاب: ٦] «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران آن‌ها هستند» نازل شد و خداوند زنان پیامبر را بر مؤمنان حرام کرد، طلحه خشمگین شد و گفت: «محمد زنان خود را بر ما حرام می‌کند و

خودش با زنان ما ازدواج می‌کند؛ وقتی خداوند محمد را بمیراند، در میان زنان او خواهیم رفت آنگونه که او میان زنان ما می‌آمد»[۱].

این موارد اندکی که ذکر کردیم در مهم‌ترین و مشهورترین کتاب‌های شیعه ثابت است و آنچه نگفتیم بیشتر است؛ لذا شیعه‌ای که به چنین خرافاتی پیرامون مقام پیامبر و اهل بیت پاک ایشان ایمان و باور دارد، بدون تردید همراه با هلاک شوندگان هلاک گشته است.

پاک و منزه است خداوند متعال از توصیفات آن‌ها، خداوندی که برای خلیل و برگزیده‌ی خود از شر مسخره کنندگان کافیست و اوست که توسط پیامبرش غیرت صحیح نسبت به زنان‌شان را به امت اسلام آموخته و در قلب‌های آن‌ها وارد نموده است، چنانکه با فرض نمودن حجاب، زنان ما را مصون داشت و مردان را مسؤول و چیره بر زنان قرار داد و ما را از خلوت با غیر محارم نهی کرد و به بستن چشم‌ها از نگاه به ایشان راهنمایی نمود.

در کتاب‌های اهل سنت حدیث صحیحی با این مضمون ذکر شده است: از مغیره ﷺ روایت است که: سعد بن عباده گفت: اگر مردی را با زن خود ببینم و با دیدن آن صحنه، او را با شمشیرم بکشم، خون ناحقی را نریخته‌ام. چون این سخن به رسول خدا ﷺ منتقل شد فرمود: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ، وَاللَّهِ لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي، وَمِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ»: «آیا از غیرت سعد به شگفت آمده‌اید؟ بخدا سوگند من از سعد نیز باغیرت‌ترم و خداوند متعال از من غیرت بیشتری دارد و بخاطر غیرت خداوند است که فحشا چه ظاهر باشد و چه پنهانی، تحریم شده است»[۲].

رسول خدا ﷺ به برترین مراتب رسید و به بالاترین درجات و جایگاه‌ها نایل آمد و آن عبارت است از: درجات خلیلیت، رسالت، نبوت، وسیله، فضیلت، مقام محمود و اسراء و معراج؛ و خداوند متعال برترین کتاب را بر ایشان نازل نمود تا راهنمای برترین امتی

۱- یحرم محمد علینا نساءه، ویتزوج هو بنسائنا، لئن أمات الله محمداً لنرکض بین خلاخیل نسائه کما رکض بین خلاخیل نسائنا.

۲- بخاری: ۷٤۱٦.

باشد که به سود مردم خارج شده‌اند و تمامی این‌ها بدون تردید در کتاب خداوند ثابت است.

خداوند متعال با درودش بر پیامبرﷺ، به ایشان رحمت فرستاد، سپس با درود فرشتگان، مورد ثنا و ستایش آنان واقع شد، سپس به ما فرمان داد که بر ایشان درود بفرستیم؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: ٥٦] «بی‌گمان الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلام بگویید، سلامی نیکو».

آیا فخر و مقامی برتر از این وجود دارد که نام پیامبر ما محمدﷺ مقرون به نام الله تعالی است: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و این مقام، مخصوص رسول اللهﷺ است و هیچیک از مخلوقات به چنین مرتبه‌ای نایل نیامده‌اند.

کتاب‌های شیعه مملو است از روایات کینه‌توزانه‌ای که جعلی بودن آن‌ها را ثابت می‌کند.

در کتاب‌های شیعه روایاتی آمده است و به امامان نسبت داده‌اند که مضمون آن‌ها مؤید موضوع و جعلی بودن آن‌هاست، زیرا ممکن نیست دین اسلام با چنین تصویری که کتاب‌های اساسی شیعه از آن ترسیم نموده‌اند، همخوانی داشته باشد، همچون روایت حمله‌ی عمر به خانه‌ی فاطمه که در بسیاری از منابع شیعی آمده است[۱].

کسانی که این روایت را می‌خوانند، گمان می‌کنند که راوی، تصویر بردار و یا کارگردان فیلم سینمایی است و حوادث آن را یکی پس از دیگری با دوربین دنبال می‌کند!! درحالی‌که راویان، احادیث را به این صورت تدوین نمی‌کنند.

علاوه بر این، روایات حمله‌ی عمر به خانه‌ی فاطمه و سوزاندن آن، با روایات دیگری در تعارض است، تا جایی که آن‌ها را ساقط می‌کند و مضمون این روایات، قبل از اینکه عیب و نقصی را متوجه عمر ﷺ کند، بیانگر نفی شجاعت و غیرت از علی ﷺ می‌باشند.

۱- کتاب سلیم بن قیس: ۸۷۱/۲ – ۸۷۳؛ البحار: ۳۰٦/۲۸؛ و نگا: الاحتجاج، ص: ۲۱۰ – ۲۱٦.

یکی از جمله روایت‌های آن‌ها که متن کینه‌توزانه‌اش بر جعلی و دروغ بودن آن و سعی جاعل آن برای جدایی و تفرقه میان امت دلالت دارد، روایت ذیل است:

آن‌ها از داوود رقی روایت کرده‌اند که: به ابوعبدالله علیه‌السلام گفتم: به من از دشمنان امیرالمؤمنین و اهل بیت نبوت خبر بده؛ گفت: شنیدن سخن برایت بهتر است، یا دیدن؟ گفتم: دیدن. پس به ابو ابراهیم موسی علیه‌السلام گفت: چوب دستی‌ام را بیاور. وی رفت و آن را نزد ایشان آورد. سپس گفت: ای موسی، با این چوب‌دستی به زمین بزن تا دشمنان امیرالمؤمنین و دشمنان ما معلوم شوند، وی یک ضربه به زمین زد که در اثر آن زمین شکافته شد و دریایی سرخ نمایان گردید. سپس با چوب دستی به دریا زد و دریا پرده از صخره سیاهی برداشت، پس با آن به صخره زد و از آن دری باز شد، تمام قوم (دشمنان) در آنجا حاضر بودند و از بس زیاد بودند، شمارش آن‌ها ناممکن بود. چهره‌های آن‌ها سیاه و چشمان‌شان کبود بود؛ هریک از آن‌ها در کنار صخره دست و پا بسته بودند و فریاد یا محمد سر می‌دادند، اما فرشتگان دوزخ به صورت‌های آن‌ها شلاق می‌زدند و می‌گفتند: دروغ می‌گویید، نه محمد برای شماست و نه شما برای محمد. من به ایشان گفتم: فدایت شوم، این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: جبت و طاغوت و رجس و لعین و فرزند لعین و یک یک آن‌ها را از اول تا آخر بر شمرد تا اینکه به اصحاب سقیفه، اصحاب فتنه، بنی ازرق، اوزاع و بنی امیه رسید که خداوند صبح و شب آن‌ها را عذاب می‌کند. سپس امام علیه‌السلام به صخره گفت: تا قیامت آن‌ها را بپوشان».[1]

از دیگر روایات کینه توزانه آن‌ها این است که می‌گویند: «وقتی امامان رمی جمرات را در حج انجام می‌دهند، درواقع ابوبکر و عمر را رمی می‌کنند و ابوبکر و عمر و عثمان در نزد آن‌ها سگان و خوکان جهنم و زنا زاده هستند»[2].

می‌گویند: «به الله سوگند اولی و دومی - یعنی شیخین (ابوبکر و عمر) - که تمامی لعنت‌های خداوند بر آنان باد، کافر و مشرک به خداوند بودند».

۱- بحار الأنوار: ۸٤/٤۸

۲- کتاب بصائر الدرجات: ۲۷٤.

کلینی در "کافی" از محمد بن جعفر روایت می‌کند که: «ثلاثة لا یکلمهم الله یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب ألیم: من ادعی إمامة من الله ولیست له، ومن جحد إماما من الله، ومن زعم أن لهما في الإسلام نصیب أي: أبو بکر وعمر»: «سه کس‌اند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را تزکیه نمی‌کند و برای ایشان عذابی دردناک است: ۱- هرکس ادعای امامت الهی کند درحالی‌که چنین نباشد. ۲- هرکس امام منصوب از جانب خدا را منکر شود. ۳- هرکس گمان کند که آن دو در اسلام نصیب و بهره‌ای داشته‌اند؛ یعنی ابوبکر و عمر».

شیعه با الفاظی که در بردارنده‌ی بغض شدید با خلفای سه گانه، دشنام و تفسیق و تکفیر آن‌هاست، کتاب‌های خود را پر کرده‌اند و هیچ دشنام و ناسزایی پیدا نمی‌شود مگر اینکه بر این برگزیدگان نیک نسبت می‌دهند.

آیا کسانی که به شرف و ناموس رسول خداﷺ طعنه می‌زنند، از اصحاب او پرهیز می‌کنند؟!! بنگر ابن رجب برسی زندیق رافضی در مورد ام‌المؤمنین عایشه چه می‌گوید، وی می‌گوید: «وأن لها باباً من أبواب النار تدخل منه»: «یکی از درهای آتش برای اوست که از آن وارد آتش می‌شود».[۱]

اینگونه دین شیعه، کینه توزانه دست به قذف و اتهام زنی به تمامی اهل سنت و تکفیر و حلال دانستن خون و مال آن‌ها می‌زند.

کلینی روایت کرده است که: «إن الناس کلهم أولاد زنا أو قال بغایا ما خلا شیعتنا»: «تمام مردم اولاد زنا هستند به جز شیعه ما»[۲].

از داوود بن فرقد روایت است که: به ابو عبدالله علیه‌السلام گفتم: در مورد قتل ناصبی چه می‌گویی؟ گفت: «حلال الدم، ولکني أتقي علیك، فإن قدرت أن تقلب علیه حائطاً أو تغرقه في ماء لکیلا یشهد علیك فافعل»: «خونش حلال است ولی من بر تو می‌ترسم که چنین کنی، پس اگر توانستی و برایت مقدور شد که دیواری را بر سر او ویران کنی و یا او را غرق کنی تا بر تو شهادت ندهد، این کار را بکن». امام آن‌ها خمینی در تعلیق بر

۱- مشارف أنوار الیقین: ۸٦

۲- الروضة: ۱۳۵/۸.

این سخن می‌گوید: «فإن استطعت أن تأخذ ماله فخذه، وابعث إلينا بالخمس»: «اگر توانستی مال او را بگیری، بگیر و خمس آن را برای ما بفرست»[۱].

از عبدالله بن ابی یعفور از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که: «إياك أن تغتسل من غسالة الحمّام ففيها تجتمع غُسالة اليهودي والنصراني والمجوسي والناصب لنا أهل البيت وهو شرهم، فإن الله تبارك وتعالى لم يخلق خلقا أنجس من الكلب، وإن الناصب لنا أهل البيت أنجس منه»[۲]: «برحذر باش از اینکه از غساله حمام شست و شو کنی، زیرا غساله یهودی و نصرانی و مجوسی و ناصب ما اهل بیت در آن جمع است و این آخری از همه بدتر است و خداوند مخلوقی نجس‌تر از سگ نیافریده است و ناصب ما اهل بیت، از سگ هم نجس‌تر است».

در روایت قلانسی آمده است که گفت: به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: گاه اتفاق می‌افتد که با یک ذمی ملاقات می‌کنم و او با من مصافحه می‌کنم، چه کنم؟ گفت: «امسحها بالتراب وبالحائط قلت: فالناصب؟ قال: اغسلها»: «پس از آن دستت را به خاک و یا دیوار بکش تا پاک شود». گفتم: ناصبی چه؟ گفت: «آن را بشوی»[۳].

به روشنی از روایات سابق که تنها اندکی از روایات موضوع آن‌هاست، مشخص می‌شود که این روایات از روی حقد و کینه ساخته شده است و دین و منهجی نیکو نیست.

روایت‌های زشت آن‌ها که به فحش و ناسزا فرا می‌خواند و اسلام از آن مبری است.

در کتاب‌های شیعه روایت‌هایی وجود دارد که به فحشا و منکر دعوت می‌دهد و ادب و اخلاق اهل بیت پاک و طاهر را زشت می‌نمایاند؛ در ادامه تعداد اندکی از این

۱- وسائل الشيعة: ٤٦٣/١٨؛ بحار الأنوار: ٧٢/٧٣.

۲- علل الشرائع: ٢٧٦/١؛ بحار الأنوار: ٧٢/٧٣

۳- الكافي: ٦٥٠/٢؛ الوسائل: ٤٢٠/٣.

روایات را از مهم‌ترین کتاب آن‌ها «فروع کافی» ذکر خواهم کرد، تا برای عوام شیعه این امکان فراهم شود که به منابع خود رجوع کنند و از مطالبی که به آن‌ها نسبت می‌دهیم، اطمینان حاصل کنند، تا برای آن‌ها روشن شود که این روایات هیچ جایگاهی در اسلام ندارند؛

مانند روایتی که می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ می‌خواست با زنی ازدواج کند شخصی را می‌فرستاد تا او را ببیند .. تا پایان این روایت زشت.[۱] که من بخاطر حفظ کرامت و حرمت خلیل الله و برگزیده‌ی او از میان مخلوقات، یعنی پیامبرمان ﷺ نمی‌توانم آن را بطور کامل ذکر کنم؛ زیرا در این روایت نسبت به پیامبر ﷺ اسائه ادب شده است.

همچنین روایت دیگری نیز وجود دارد که ابتدای آن به این صورت است: ... از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که: «مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من چیزی دارم بزرگ‌تر از آنچه دیگر مردان دارند - منظور آلت تناسلی‌اش بود - تا پایان روایت ..[۲].

بسیاری از روایات آن‌ها ملعبه نمودن اسلام و شعائر آن از سوی این قوم است که ما به آنچه ذکر شد، اکتفا می‌کنیم. حسبنا الله و نعم الوکیل.

اما در ارتباط با استهزاء به امامان روایات بسیار زیادی دارند و به امامان نیک کردار، سخنانی نسبت داده‌اند که جز از دهان یک مست بیرون نمی‌آید!! از جمله:

از عبیدالله مرافقی روایت است که: وارد حمام شهر شدم، در آن حمام پیرمردی به عنوان سرپرست حمام نشسته بود، به او گفتم: ای شیخ این حمام از کیست؟ گفت: از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام است؛ گفتم: وی وارد این حمام می‌شود؟ گفت: بله. گفتم: چگونه حمام می‌کند؟ ابتدا داخل می‌شود و موهای اطراف آلت خود و زیر آن را نوره می‌مالد، سپس ازار خود را در اطراف مخرج بولش قرار می‌دهد و مرا فرا می‌خواند تا سایر بدن او را بمالم. روزی به او گفتم: چیزی که دیدنش را ناپسند می‌دانستی اکنون دیدم، گفت: هرگز، نوره آن را می‌پوشاند»[۳].

۱- الفروع من الكافي: ۳۵/۵.

۲- همان: ۳۳٦/۵

۳- همان: ٦/ ٤٩٧، باب الحمام. عن عبيدالله المرافقي قال: دخلت حمّاماً بالمدينة فإذا شيخ كبير وهو قيم الحمّام فقلت له: يا شيخ لمن هذا الحمّام؟ فقال: لأبي جعفر محمد بن علي علیه السلام فقلت أكان يدخله؟ قال: نعم فقلت: كيف كان يصنع؟ قال: كان يدخل فيبدأ فيطلي عانته وما يليها ثم يلف إزاره على

از ابوجعفر روایت است که می‌گفت: «من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمّام إلا بمئزر»: «هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جز با ازار (شلوار) وارد حمام نشود».

راوی می‌گوید: روزی وارد حمام شدم، دیدم ایشان مشغول مالیدن نوره (واجبی، پودر مو بر) است، وقتی نوره را بر بدن خود مالید، ازار را انداخت، پس غلام ایشان گفت: پدر و مادرم فدایت، شما به ما فرمان می‌دادی که با خود ازار داشته باشیم و حال خودت آن را می‌اندازی؟ گفت: «مگر نمی‌دانی که نوره عورت را می‌پوشاند»[۱].

آن‌ها به نام امام برهنگی را ترویج می‌کنند!!

از ابوالحسن علیه‌السلام روایت است که: «العورة عورتان: القبل والدبر. فأما الدبر مستور بالإليتين، فإذا سترت القضيب والبيضتين فقد سترت العورة – وفي رواية– أما الدبر فقد سترته الإليتان وأما القبل فاستره بيدك»: «عورت دو عورت است: قبل و دبر (پشت و جلو). اما دبر با دو دمبه‌ی انسان پوشیده شده است و اگر آلت و دو بیضه خود را نیز بپوشانی، عورت خود را پوشانده‌ای - و در روایت دیگری آمده است - دو دمبه، دبر را ستر کرده است و پوشانده‌اند و قُبُل را نیز با دست خود بپوشان»[۲].

نگاه به عورت زنان کافر را بر زبان پاک ابوعبدالله رضی‌الله‌عنه حلال می‌دانند؛ چنانکه از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت می‌کنند که: «النظر إلى عورة من ليس بمسلم مثل نظرك إلى عورة حمار»[۳]: «نگاه کردن به عورت فرد غیر مسلمان همانند نگاه کردن به عورت الاغ است» و این یعنی دیدن فیلم‌های لخت و عریان کفار جایز است!!!

در ذیل باب «محاش النساء» آورده است: صفوان بن یحیی می‌گوید: به امام رضا علیه‌السلام گفتم: یکی از غلامان شما به من امر کرد که از شما سوالی بپرسم و من از

أطراف إحليله ويدعوني فأطلي سائر جسده فقلت له يوما من الأيام: الذي تكره أن أراه قد رأيته قال: كلا إن النورة سترته.

۱- همان، باب الحمام: ۳۰۵/٦؛ أما علمت أن النورة قد أطبقت العورة.

۲- همان: ۵۰۱/٦.

۳- همان.

پرسیدن آن خجالت می‌کشم. امام گفت: سوالت چیست؟ گفتم: آیا مرد می‌تواند از پشت با زن خود و در پشتش نزدیکی کند؟ گفت: آن برای اوست. به او گفتم: تو نیز چنان می‌کنی؟ گفت: ما چنین نمی‌کنیم[۱].

مرد اجازه دارد میان دو زن خود بخوابد: از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت است که: «لا بأس أن ينام الرجل بين الأمَتين والحرتين. إنما نساؤكم بمنزلة اللعب»: «مرد می‌تواند میان دو کنیز و دو زن آزاد خود بخوابد. همانا زنان شما به منزله‌ی بازی هستند».[۲]

از رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند که: «أطعموا حبالاكم ذكر اللبان فإن يك في بطنها غلام خرج ذكي القلب عالماً شجاعاً وإن تك جارية حسن خلقها وعظمت عجيزتها وحظيت عند زوجها»: «به زنان باردار خود کندر نر بدهید، اگر فرزندش پسر باشد، شجاع، عالم و باهوش خواهد شد و اگر دختر باشد خوش سیما می‌گردد و باسن آن بزرگ می‌شود و نزد شوهرش بهره‌ی بیشتری خواهد داشت»[۳].

از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت است که: «إن نبياً شكا إلى الله الضعف وقلة الجماع فأمره الله يأكل من الهريسة»: «یکی از پیامبران از ضعف و جماع کم با زنان نزد خداوند شکایت نمود، خداوند متعال به او فرمان داد که حلیم بخورد»[۴].

روایاتی در کتاب‌های شیعه نیز وجود دارد که لواط مرد با مرد را جایز می‌داند و آن را به امام صادق نسبت داده‌اند، حال آنکه امام صادق از افتراهای آن‌ها بری می‌باشد و چنین اراجیفی را به او نسبت داده‌اند؛ در این روایت آمده است که به امام صادق گفته شد: آیا انسان مؤمن مبتلی به این عمل می‌شود؟ گفت: بله، ولی مؤمن همیشه فاعل است نه مفعول[۵].

۱- همان، باب محاش النساء: ۵٤۰/۵.

۲- همان: ۵٦۰/۵.

۳- همان: ۱۰۵۲/۷.

۴- همان: ۳۲۰/٦.

۵- بحار الأنوار: ۷۰/۷٦

در ذیل برخی روایاتی را که به امامان نسبت داده‌اند و از غیبت و عیبجویی حتی در رابطه با خودشان سخن می‌گوید، ذکر می‌کنیم:

آن‌ها از علی روایت کرده‌اند که مردم را جمع کرد تا حد زنا را بر زنی جاری نماید، سپس گفت: «کسی که بر عهده‌ی او حدی است نباید حد را اجرا نماید؛ یعنی جز انسان‌های پاک و طاهر کسی حق ندارد حد را اجرا کند». راوی می‌گوید: تمام مردم از اقامه حد دست کشیدند جز امیرالمؤمنین و حسن و حسین؛ و از جمله کسانی که از آن دست کشیدند، محمد فرزند امیر المؤمنین بود»[۱].

از ابوعبدالله جعفر صادق روایت کرده‌اند که در مورد فرزندش اسماعیل گفت: «إنه عاص، لا يشبهني ولا يشبه أحداً من آبائي»[۲]: «وی گناهکار است و شبیه من و هیچیک از پدرانم نیست».

در مورد اسماعیل بن جعفر صادق که فرقه‌ی اسماعیلیه منتسب به اوست و برادر موسی کاظم است، از جعفر صادق (پدر وی) روایت کرده‌اند که به او گفت: «أفعلتها يا فاسق؟ أبشر بالنار»[۳]: «آیا چنین کردی ای فاسق؟ بشارت باد بر تو آتش دوزخ».

اما موسی بن علی بن موسی برادر محمد بن علی (جواد) .. به دروغ از یعقوب بن مثنی روایت کرده‌اند که: متوکل می‌گفت: وای بر شما! موضوع ابن‌الرضا [محمد بن علی جواد] مرا خسته و درمانده کرده است، از میگساری یا همنشینی با من سرباز می‌زند. آنان گفتند: اگر به او راه نمیابی، این برادرش موسی هست، او همنشینی است که می‌خورد و می‌آشامد و اهل ساز و آواز و عشق‌بازی است»[۴].

اما در مورد جعفر بن علی محمد برادر حسن عسکری و عموی مهدی منتظر، از احمد بن عبیدالله بن خاقان نقل کرده‌اند که وی از پدرش در مورد حسن عسکری

۱- الكافي: ۱۸۷/۷؛ «لا يقيم الحد مَنْ لله عليه حد. يعني لا يقيم عليها الحد إلا الطاهرون». قال: فانصرف الناس يومئذ كلهم ما خلا أمير المؤمنين والحسن والحسين. وانصرف فيمن انصرف محمد ابن أمير المؤمنين».

۲- بحار الأنوار: ۲٤۷/٤۷.

۳- الكشي: ۲۱۱.

۴- الكافي: ۱/ ۵۰۲

سوال کرد؟ پدرش در پاسخ، بسیار در مورد او غلو کرد و مقام و منزلت بالایی برای او متصور بود. سپس در مورد برادرش جعفر از او پرسید؟ گفت: جعفر دیگر کیست که درباره‌ی او از من می‌پرسی؟! آیا جعفر و حسن را در کنار هم ذکر می‌کنی؟! وی آشکارا فسق و فجور می‌کرد، انسانی بی‌حیا و میگسار بود، فردی خوار و زبون و حقیر و پست بود»[۱].

اما علی بن حسین این آیه: ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ [الإسراء: ۷۲] «و (اما) کسی‌که در این (دنیا از دیدن حق) نابینا بوده است؛ پس او در آخرت (نیز) نابینا و گمراه‌تر است». و این آیه: ﴿وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ﴾ [هود: ۳٤] «اگر الله بخواهد شما را گمراه سازد و من بخواهم شما را نصیحت کنم، نصیحت من سودی برای شما نخواهد داشت» را خواند و گفت: در مورد او نازل شده است.[۲]

از خداوند متعال بخاطر اراجیف و خزعبلاتی که ذکر نموده‌اند تقاضای آمرزش می‌کنیم.

بسیاری از روایات شیعه با یکدیگر متناقض و در تعارض هستند.

یکی دیگر از دلایل روشن مبنی بر اینکه کتاب‌های حدیث شیعه ساخته و پرداخته‌ی جاعلان و دروغگویان است، این است که این کتاب‌ها حاوی صدها روایت متضاد و متعارض با یکدیگر می‌باشد؛ ما در ادامه اعتراف خودشان را خواهیم آورید که این مسأله دلالت قطعی بر این دارد که دین آن‌ها از جانب خداوند نیست، زیرا دین خداوند متعال محکم و استوار است: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: ۱۹] «همانا دین (حق) نزد خدا، اسلام است». و در آن هیچ اختلافی نیست: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: ۸۲] «اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند». بلکه خداوند متعال دشمنان اسلام را به مبارزه طلبیده است:

۱- الكافي: ۵۰٤/۱.

۲- رجال الكشي: ص۵۲، ۵۳

﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ﴾ [المائدة: ۳] «امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند».

جعفر نجفی متوفای سال ۱۲۲۷هجری، شیخ شیعه‌ی امامیه و رییس مذهب در زمان خود، در مورد مؤلفان کتاب‌های چهارگانه‌ی شیعه می‌گوید: «روایت‌های کتاب‌های چهارگانه با یکدیگر متناقض‌اند و برخی از این روایات، برخی دیگر را تکذیب می‌کند و این کتاب‌ها در بردارنده‌ی روایت‌های کفری و دروغین است». و می‌گوید: «چگونه می‌توان در راه کسب و تحصیل علم، به سه محمد اولی تکیه نمود درحالی‌که برخی از آنان روایت برخی دیگر را تکذیب می‌کنند و برخی از روایت‌های آن‌ها متضاد با دیگری است!! همچنین در کتاب‌های آن‌ها اخبار و روایاتی وجود دارد که دروغ بودن آن قطعی و یقینی است، مانند اخبار تجسیم و تشبیه و قدیم دانستن هستی و ثبوت مکان و زمان»[۱].

یکی از علمای بزرگ شیعه در هند به نام "دلدار علی" می‌گوید: «احادیث وارده از امامان واقعا با یکدیگر اختلاف دارند، چنانکه حدیثی را پیدا نمی‌کنی و نمی‌خوانی مگر اینکه در برابر آن حدیثی در منافات با آن وجود دارد و هیچ خبری مورد اتفاق نیست، مگر اینکه خبری متضاد با آن وجود دارد تا جایی که این مسأله سبب رجوع برخی از ناآگاهان، از این مذهب شده است»[۲].

شیخ الطائفه طوسی در کتاب "التهذیب" می‌گوید: «احادیث یاران ما آنقدر اختلاف و تباین و منافات و تضاد دارند که هیچ خبر مورد اتفاقی نیست مگر اینکه خبری دیگر با آن در تضاد است و هیچ حدیث صحیح و سالمی نیست مگر اینکه در برابر آن حدیث دیگری قرار دارد که با آن منافات دارد، تا جایی که مخالفان ما، این مسأله را یکی از بزرگ‌ترین ایرادها بر مذهب ما ذکر نموده‌اند و به این شیوه به ابطال اعتقاد و باور ما دست یازیده‌اند تا آنجا که می‌گوید: به همین دلیل گروهی از شیعیان از اعتقاد حق رجوع نمودند، از جمله ابوالحسین هارونی علوی، آنجا که معتقد به حق و امامت بود، اما زمانی که با اختلاف در احادیث مواجه شد و این مساله بر وی پوشیده ماند، از آن رجوع نمود و مذهب را ترک کرد و مذهب دیگری برای خود برگزید؛ زیرا وجوه معانی

۱- کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغرّاء، جعفر کاشف الغطاء: ۲۲۰/۱.

۲- أساس الأصول، ص: ۵۱.

در روایات بر او مخفی مانده بود و این مسأله بیانگر این است که وی بدون بصیرت و بینش و تنها از روی تقلید وارد مذهب شده بود»[۱].

عالم و محقق آن‌ها حسین بن شهاب الدین کرکی می‌گوید: «هدف وی از تألیف کتاب التهذیب آنگونه که در ابتدای کتاب گفته است، این بوده که تناقض میان اخبار ما را دفع و رفع نماید، زیرا به وی خبر رسیده بود که برخی از شیعیان به خاطر این موضوع از مذهب رجوع نموده‌اند»[۲].

فیض کاشانی صاحب کتاب «الوافي» یکی از کتاب‌های هشتگانه و مورد اعتماد شیعه و صاحب تفسیر «الصافي» در مقدمه کتاب «الوافي» به تباهی مذهب خود اعتراف کرده است؛ وی می‌گوید: «آن‌ها را می‌بینی که در یک مسأله بیست یا سی قول مختلف و متعارض یا بیشتر از آن دارند، بلکه می‌توانم بگویم هیچ مسأله‌ی فرعی وجود ندارد که در آن و یا در برخی از متعلقات آن با یکدیگر اختلاف نداشته باشند»!!

از میان حجم عظیم این تناقضات در دین شیعه، تنها به مثال‌هایی بسیار ساده از آن‌ها به عنوان نمونه می‌پردازم:

- شیعه معتقد است که قدرت‌ها و توانایی‌هایی به علی ﷺ داده شده که به هیچ کسی قبل و بعد از ایشان داده نشده است؛ آن‌ها در کتاب‌های خود به ایشان نسبت داده‌اند که گفته است: «أعُطيت خصالاً لم يعطهن أحدً قبلي: علمت علم المنايا والبلايا فلم يفتني ما سبقني، ولم يعزب عني ما غاب عني»: «ویژگی‌هایی به من داده شده که قبل از من به هیچکس داده نشده است: علم منایا و بلایا (مرگ‌ها و مصیبت‌ها) به من داده شده است و هیچ چیزی در گذشته و آینده نبوده و نیست مگر اینکه من از آن خبر دارم».

روایت متناقض: ... از اسحاق بن عمار روایت است که: از ابوعبدالله عليه السلام در مورد حکم مذی سوال کردم، گفت: همانا علی مردی بود که زیاد آب مذی از او می‌رفت، اما خجالت می‌کشید از پیامبر ﷺ در مورد حکم آن بپرسد، زیرا فاطمه عليها السلام دختر

۱- تهذيب الأحكام: ۲/۱

۲- هداية الأبرار إلى طريق الأئمة الأطهار، ص: ١٦٤.

پیامبرﷺ همسر ایشان بود، پس به مقداد فرمان داد تا از ایشان بپرسد، وی از پیامبرﷺ پرسید و پیامبرﷺ به او گفت: چیزی نیست (موجب غسل نیست)»[۱].

چگونه علی ؓ می‌تواند بگوید: «.. هیچ چیزی بر من پوشیده نیست و من همه چیز را می‌دانم» درحالی‌که به مقداد فرمان می‌دهد تا از پیامبرﷺ سوالی بپرسد و او را از پاسخ آن مطلع نماید!!

- نعمت الله جزایری روایتی طولانی در کتاب «الأنوار النعمانية» به نقل از برسی آورده است که: «جبراییل نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا وقتی علی شمشیرش را بالا برد تا با آن مرحب (قهرمان یهود در جنگ خیبر) را بکشد، خداوند متعال به اسرافیل و میکاییل فرمان داد که بازوی او را در هوا بگیرند تا اینکه با تمامی نیروی خود به مرحب ضربه نزند، اما با این وجود مرحب و زره و اسبش را به دو نیم کرد و شمشیرش به طبقات زمین رسید، پس خداوند متعال به من گفت: ای جبراییل به درون زمین برو و جلوی شمشیر علی را بگیر تا زمین را دگرگون نکرده است، پس من رفتم و جلوی آن را گرفتم و متوقف نمودن آن برایم از شهرهای قوم لوط که هفت شهر بود، سنگین‌تر بود ...»[۲].

روایت متناقض: روایاتی طولانی در بسیاری از منابع و مصادر آن‌ها آمده است مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر، علی را مجبور به بیعت کردند. علی درحالی‌که مکرَه بود، گفت: اگر چنین نکنم چه می‌شود؟ (عمر) گفت: در این صورت بخدا سوگند گردنت را

۱- الاستبصار، طوسی: ۹۲/۱، باب ٥٦، حكم المذي والودي؛ تهذيب الأحكام طوسی: ۱۸/۱؛ وسائل الشيعة، حر عاملی: ۲۸۰/۱، باب: ۱۲؛ عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله ؑ قال: سألته عن المذي فقال: إن علياً كان رجلا مذاء فاستحيى أن يسأل رسول اللهﷺ لمكانة فاطمة ؑ فأمر المقداد أن يسأله وهو جالس فسأله فقال: له النبيﷺ ليس بشيء.

۲- عـن البرسي قوله «أن جبرائيل جاء إلى رسول الله فقال: يا رسول الله إن علياً لما رفع السيف ليضرب به مرحباً، أمر الله سبحانه إسرافيل وميكائيـل أن يقبضا عضده في الهواء حتى لا يضرب بكل قوته، ومع هذا قسمه نصفيـن وكـذا ما عليـه من الحديد وكذا فرسه ووصل السيف إلى طبقات الأرض، فقال لي الله سبحانه يا جبرائيل بادر إلى تحت الأرض، وامنع سيف علي عن الوصول إلى ثور الأرض حتى لا تقلب الأرض، فمضيت فأمسكته، فكان على جناحي أثقل من مدائن قوم لوط، وهي سبع مدائن، الخ..

می‌زنیم، وی سه مرتبه بر آن‌ها حجت آورد و سپس دستش را درحالی‌که مشت کرده بود بسوی آن‌ها دراز کرد و ابوبکر دستش را بر دست او زد و با این کار از او راضی شد و علی ﷺ قبل از اینکه بیعت کند، درحالی‌که طناب در گردنش بود، چنین فریاد می‌زد: ﴿ٱبۡنَ أُمَّ إِنَّ ٱلۡقَوۡمَ ٱسۡتَضۡعَفُونِي وَكَادُواْ يَقۡتُلُونَنِي﴾ [الأعراف: ۱۵۰] «ای پسر مادرم! به راستی این قوم مرا (در تنگنا قرار دادند و) ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند»[۱].

- از علی روایت کرده‌اند که: «من سبني فهو في حل من سبي»[۲]: «هرکس مرا دشنام دهد، بر او حلال است» و در جایی دیگر می‌گوید: «أما السب فسبوني فهو لكم أجر ولي زكاة»[۳]: «اما در مورد سب و دشنام، مرا دشنام دهید که برای شما اجر است و موجب پاکی من می‌شود».

روایت متناقض: شیخ آن‌ها ابراهیم حموی در "فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والحسنين" روایت ابن مغازلی را آورده است که می‌گوید: «من همراه عبدالله بن عباس بودم و سعید بن جبیر او را به کنار چاه زمزم می‌برد که آن‌ها به قومی از اهل شام رسیدند که به علی ﷺ دشنام می‌دادند .. ابن عباس گفت: شما را چه شده است که به علی بن ابی طالب دشنام می‌دهید؟ گفتند: این از قدیم رایج بوده است! و گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که از رسول خدا ﷺ شنیدم، فرمود: «مَن سَبّ عليّاً فقَد سَبّني، ومَن سَبّني فقد سَبّ الله ﷻ، ومَن سَبّ الله أكبّهُ الله على منخريه في النار»: «هرکس به علی دشنام دهد، مرا دشنام داده است و هرکس مرا دشنام دهد، خداوند را دشنام داده است و هرکس به خدا دشنام دهد، خداوند او را به صورت در آتش می‌اندازد».

- روایتی طولانی در کتاب "البحار" آمده است که ما شاهد مطلب را ذکر می‌کنیم .. از سلمان فارسی ﷺ آورده‌اند که گفت: ابلیس از کنار گروهی گذشت که داشتند به امیرالمؤمنین دشنام می‌دادند، پس جلوی آن‌ها ایستاد، آن گروه

۱- نگا: کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، جلد: ۲، صفحه: ۸۷۱ – ۸۷۳؛ البحار: ۳۰۶/۲۸؛ الاحتجاج، صفحه: ۲۱۰ – ۲۱۶.

۲- بحار الأنوار: ۳٤/۱۹.

۳- نهج البلاغة: ۱۰٦.

گفتند: این کیست که جلوی ما ایستاده است؟ گفت: من ابومره هستم. گفتند: ای ابومره سخن ما را شنیدی؟ گفت: وای بر شما به مولای خود علی بن ابی طالب ناسزا می‌گویید؟ به او گفتند: از کجا دانستی که او مولای ماست؟ گفت: از قول پیامبر شما که فرمود: «هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست، پروردگارا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را و یاری کن یاریگر او را و خوار و رسوا کن آنکه یاری‌اش را ترک کند». به او گفتند: تو از موالی و شیعیان او هستی؟ گفت: نه ولی او را دوست دارم و کسی نیست که با او دشمنی داشته باشد مگر اینکه در مال و فرزندش با او شریک هستم ..»[۱].

روایت متناقض: این خطبه‌ی امیرالمؤمنین نزد شیعه معروف و مشهور است که فرمود: «قضاء قضاه الله ﷻ على لسان نبيكم الأمي إن لا يُحبني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق»: «حکمی است که خداوند متعال بر زبان پیامبر امی شما آورده است و آن اینکه جز مؤمن کسی مرا دوست ندارد و جز منافق کسی با من دشمنی ندارد» و نیز این روایتش که رسول خدا ﷺ به من گفت: «لا يحبك إلا مؤمن تقي، ولا يبغضك إلا فاجر رديء»: «جز مؤمن پرهیزگار کسی تو را دوست ندارد و جز گناهکار پست کسی تو را دشمن ندارد». پس با این اوصاف باید گفت: ابلیس مؤمنی پرهیزگار است[۲].

- از ابوعبدالله روایت است که: «والله لقد أعطينا علم الأولين والآخرين»: «بخدا سوگند علم اول و آخر به ما داده شده است. به ایشان گفته شد: آیا شما علم

۱- بحار الأنوار، باب ۸۳، ما وصف ابليس لعنه الله والجن من مناقبه ﷺ؛ عن سلمان الفارسي ﷺ قال: مر إبليس لعنه الله بنفر يتناولون أمير المؤمنين ﷺ، فوقف أمامهم، فقال القوم: من الذي وقف أمامنا؟ فقال: أنا أبو مـرة، فقالوا: يا أبا مرة أما تسمع كلامنا؟ فقال: سوأة لكم تسبون مولاكم علي بن أبي طالب؟ فقالوا له: من أين علمت أنه مولانا؟ فقال: من قول نبيكم: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله، فقالوا له: فأنت من مواليه وشيعته؟ فقـال: ما أنا من مواليه ولا من شيعته ولكني أحبه، وما يبغضه أحد إلا شاركتـه في المال والولد، .. إلخ.

۲- الغدير، عبدالحسين نجفي: ۱۸۱/۳ – ۱۹۰.

غیب داری؟ گفت: «ویحك! إني لأعلم ما في أصلاب الرجال وأرحام النساء»: «وای بر تو! من از آنچه در رحم زنان و پشت مردان است نیز آگاهم».[۱]

روایت متناقض: یحیی بن عبدالله از جعفر صادق پرسید: مردم می‌گویند شما علم غیب داری؟ گفت: «سبحان الله. ضع يدك على رأسي، فو الله ما بقيت شعرة في جسدي إلا قامت. ثم قال: لا والله إلا رواية عن رسول الله ﷺ»: «سبحان الله. دستت را بر سرم بگذار، بخدا سوگند تمام موهای بدنم از این سخن سیخ شد». سپس گفت: «نه بخدا سوگند جز روایت از رسول خدا ﷺ چیز دیگری نداریم»[۲].

- روایت کرده‌اند که ابوعبدالله گفت: «لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون من بعده فيوصي إليه»: «امام نمی‌میرد تا اینکه بداند چه کسی بعد از او (امام) خواهد بود پس نسبت به او وصیت می‌کند»[۳].

روایت متناقض: کلینی در "الکافی" اختلاف میان محمد بن حنفیه و علی بن حسین را در این مورد که چه کسی به امامت حق‌دارتر است، روایت کرده است تا جایی که یکی از آنان دیگری را دعوت می‌کند تا در کنار حجر الاسود با یکدیگر مباهله کنند، پس خداوند متعال حجر الاسود را به سخن درآورد و با زبان فصیح گفت: امامت پس از حسین برای فرزند او علی است[۴].

- از پسر عبدالسلام هروی روایت است که: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا شنیدم که گفت: «خداوند متعال به بنده‌ای که امر ما را زنده دارد، رحم کند». به ایشان گفتم: چگونه امر شما را زنده می‌دارد؟ گفت: «علوم ما را فرا می‌گیرد

۱- بحار الأنوار: ۲۷/۲۶.

۲- رجال الكشي: ۱۹۲؛ بحار الأنوار: ۱۰۲/۲۶؛ الأمالي: ۲۳.

۳- الكافي، كتاب الحجة، باب أن الإمام يعرف الإمام الذي بعده (۱/ ۲۱۷).

۴- همان: ۳٤۸/۱.

و به مردم می‌آموزد، همانا اگر مردم محاسن کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند»[۱].

روایت متناقض: از ابوعبیده حذاء روایت است که: از ابوجعفر علیه‌السلام شنیدم که می‌گوید: «بخدا سوگند محبوب‌ترین یارانم نزد من باتقواترین و فقیه‌ترین آنان و کسانی هستند که بیش از همه حدیث ما را کتمان می‌کنند». و ابوعبدالله علیه‌السلام گفت: «ای سلیمان شما بر دینی هستید که هرکس آن را کتمان نماید، خداوند او را عزیز می‌کند و هرکس آن را افشا نماید، خداوند او را ذلیل می‌کند»[۲].

- کلینی در "الکافی" دعایی را برای برطرف شدن نگرانی و غم و اندوه آورده است با این مضمون: «اگر چیزی تو را نگران و مضطرب نمود، در سجده‌ات بگو: یا جبرییل یا محمد - این را تکرار کن: - اکفیانی ما أنا فیه فإنکما کافیان، واحفظاني بإذن الله فإنکما حافظان = مرا کفایت و به اذن الله حفاظت کنید که شما برای من کافی و حافظ من هستید»[۳].

مجلسی در کتاب "بحار" آورده است: «در کنار قبر حسین این دعا را بخوان: «لم یتوسل المتوسلون بوسیلة أعظم حقا وأوجب حرمة مکنم اهل البیت»: «متوسل شوندگان به وسیله‌ای بزرگ‌تر و دارای حرمت بیشتری چون شما اهل بیت متوسل نشده‌اند»[۴].

روایت متناقض: مجلسی در "بحار" روایت کرده است که: «اعضای بدنت تنها برای الله به سجده بیفتد و کسی را همراه با او نخوان»[۵] و مجلسی .. از علی بن موسی

۱- عیون أخبار الرضا، قمی: ۲۷٦/۲؛ عن بن عبدالسلام الهروي قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا يقول: رحم الله عبداً أحيا أمرنا، فقلت له: وكيف يحيي أمركم؟ قال علیه‌السلام: "يتعلم علومنا ويعلمها الناس، فإن الناس لـو علموا محاسن كلامنا لا تبعونا".

۲- الأصول من الكافي، باب الكتمان، ج: ۲؛ عن أبي عبيدة الحذاء قال: سمعت أبا جعفر علیه‌السلام يقول: والله إن أحب أصحابي إلي أورعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا، وقـال أبوعبدالله علیه‌السلام: يا سليمان إنكم على دين من كتمه أعزه الله ومن أذاعه أذله الله.

۳- الكافي: ٤٠٦/٢.

۴- بحار الأنوار: ۲۲٦/۹۸.

۵- همان: ٦۲/۷۳؛ «ما سجدت به مـن جوارحك لله تعالى فلا تدعو مع الله أحدا».

روایت کرده است که گفت: «در سجده‌های خود کسی را با او شریک قرار ندهید و تنها او را بخوانید»[۱].

- از ابوعبدالله - جعفر صادق- روایت است که: «صاحب هذا الأمر رجل لا يسميه باسمه إلا كافر»: «صاحب این امر (امام زمان آن‌ها)، مردی است که جز انسان کافر کسی او را به اسمش نمی‌خواند..»[۲].

روایت متناقض: از ابومحمد حسن عسکری روایت است که به مادر امام مهدی گفت: «ستحملين ذكرًا، واسمه محمد وهو القائم من بعدي ...»: «بزودی پسری را باردار می‌شوی که اسمش محمد است و قائم بعد از من است ...».[۳]

- یکی از وصیت‌های امام علی ﷺ در نهج البلاغة، پس از اینکه عبدالرحمن بن ملجم ایشان را ترور کرد، این بود: «ای بنی عبدالمطلب، نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید و دست‌ها را بدان آلوده کرده‌اید و بگویید امیر مؤمنان را کشته‌اند؛ بدانید جز قاتل من نباید کسی در برابر خون من کشته شود. بنگرید اگر من از این ضربت او مردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اندام او را مبرید»[۴].

روایت متناقض: از ابوعبدالله ﷺ روایت است که: «لو يعلم الناس ما يصنعُ القائم إذا خرج لأَحَبَّ أكثرُهم أَلا يَرَوْهُ؛ مما يقتل من الناس؛ حتى يقول كثير من الناس: ليس هذا من آل محمد، ولو كان من آل محمد لرحم»: «اگر مردم می‌دانستند که قائم (مهدی) در زمان خروجش چه می‌کند بیشتر آن‌ها آرزو می‌کردند او را نبینند، از بس که انسان

۱- همان: ۱۹۷/۸۱؛ عن علي بن موسى «فلا تشركوا معه غيره في سجودكم عليها».

۲- الكافي، كلينى: ۳۳۳/۱.

۳- الأنوار النعمانية: ۵۵/۲

۴- نهج البلاغة، مجموعة الرسائل، شماره: ٤٧؛ «يا بني عبدالمطلب، لا ألفينَّكم تخوضون دماء المسلمين، تقولون قتل أمير المؤمنين، ألا لا تقتلُنَّ بي إلا قاتلي، أنظروا إذا أنا متُّ من ضربته هذه، فاضربوه، ضربة بضربة، ولا تمثلوا بالرجل».

می‌کشد؛ تا جایی که بیشتر مردم می‌گویند: این از آل محمد نیست، اگر از آل محمد بود، رحم می‌کرد»[۱]!!

- از علاء بن فیاض روایت است که: از ابوعبدالله درباره‌ی تفسیر این آیه ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا ١١٠﴾ پرسیدم، فرمود: «هرکس نماز بخواند، روزه بگیرد، برده‌ای آزاد کند و یا حج کند و نیتش این باشد که مردم او را بستایند، در عمل خود مرتکب شرک شده است و این شرک آمرزیده است»[۲].

روایت متناقض: از زراره و حمران از ابوجعفر و ابو عبدالله روایت است که گفتند: «اگر بنده‌ای، عملی را بخاطر رضای خدا و سرای آخرت انجام دهد، سپس در آن عمل رضای کس دیگری را نیز داخل کند، مشرک است».[۳]

از امام باقر علیه‌السلام روایت است که: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد این آیه: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا ١١٠﴾ [الكهف: ۱۱۰] «پس هرکس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد» سوال شد، ایشان فرمود: «هرکس برای ریا نماز بخواند، مشرک است و هرکس امری از اوامر الهی را برای ریا و دیدن مردم انجام دهد، مشرک است»[۴].

۱- البحار: ۳۵۳/۲؛ الغیبة، ص: ۱۳۵.

۲- تفسیر عیاشی: ۳۵۲/۲؛ عن العلاء بن فضیل: عن أبي عبدالله قال: سألته عن تفسیر هذه الآیة "من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه أحداً قال: من صلی أو صام أو أعتق أو حج یرید محمدة الناس فقد أشرك في عمله وهو شرك مغفور».

۳- همان: ۳۵۳/۲؛ عن زرارة وحمران، عن أبي جعفر وأبي عبدالله قالا: لو أن عبدا عمل عملا یطلب به وجه الله والدار الاخرة، ثم أدخل فیه رضا أحد من الناس کان مشرکا.

۴- وسائل الشیعة، حر عاملی: ٦٨/١؛ و در کتاب التوحید ابن بابویه قمی در مورد این آیه از امیرالمومنین روایت شده است که: این شرک شرک ریا است؛ عن الإمام الباقر علیه‌السلام، إذ قال: "سئل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عن قوله تعالی: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ

- از ابوعبدالله بن عمیر لیثی روایت است که نزد ابوجعفر علیه‌السلام رفت تا درباره‌ی متعه از ایشان بپرسد. امام متعه را برای او حلال اعلام نمود و گفت: «اگر زنان و دختران و دختر عموهایت چنین کنند، خوشحال می‌شوی؟». راوی می‌گوید: وقتی زنان و دختران عموی وی را نام برد، از امام روی گردانید و از عبدالله بن سنان روایت است که: از ابوعبدالله در مورد متعه پرسیدم، گفت: «لا تُدَنس نفسك بها»: «خود را با آن آلوده نکن».[۱]

روایت متناقض: از باقر در مورد این آیه: ﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا﴾ [التحريم: ۳] «و هنگامی‌که پیامبر به بعضی از همسرانش سخنانی را به راز گفت» روایت کرده‌اند که گفت: «پیامبر با زن آزادی متعه (صیغه) کرد، پس برخی از زنان ایشان از این موضوع آگاه شدند و او را به زنا متهم کردند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: آن زن بر من حلال است، آن نکاح است، پس آن را مخفی نگه دارید. اما آن‌ها کتمان نکردند»[۲].

- امام حسن علیه‌السلام در خطبه‌ای طولانی در کوفه که مردم را بر جهاد تشویق می‌کرد، گفت: «من به شما جز آنچه خود می‌دانید نمی‌گویم: همانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - أرشد الله أمره وأعزه و نصره - مرا فرستاده تا شما را به راه درست و عمل به کتاب الله و جهاد در راه خدا فرا خوانم، اگر در مدت زمان نزدیک، سبب رنجش خاطر شما شود، در آینده مورد مسرت شما خواهد بود ان شاء الله»[۳].

أَحَدٗا﴿١١٠﴾﴾[۴]، فقال: "من صلّى مُراءاة الناس فهو مشرك، ومن عمل عملاً مما أمر الله بـه مُراءاة النّاس، فهو مشرك".

۱- البحار: ۳۱۳/۱۰۰.

۲- الوسائل: ۱۰/۲۱؛ عن الباقر عن قوله تعالى: ﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا﴾[۲]، فقال: «أن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله تزوج بالحرة متعة، فاطلع عليه بعض نسائه، فاتهمته بالفاحشة! فقال: إنه لي حلال، أنه نكاح فاكتميه، فلم تكتمه».

۳- الروائع المختارة من خطب الإمام الحسن السبط، تألیف مصطفی محسن موسوی؛ مراجعه و تعلیق: سید مرتضی رضوی، دار المعلم للطباعة، چاپ اول، ۱۳۹۵هـ؛ «فإنّي لا أقول لكـم إلاّ ما تعرفون: إنّ

روایت متناقض: از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت است که: «کل راية ترفع قبل قيام القائم فصاحبها طاغوت يعبد من دون الله عزوجل»: «صاحب هر پرچمی که قبل از قیام قائم بلند شود، طاغوت است که به جای الله عبادت می‌شود». همچنین از ابوجعفر روایت است که: «کل راية ترفع قبل راية القائم فصاحبها طاغوت»: «صاحب هر پرچمی که قبل از قیام قائم برپا شود، طاغوت است»[۱].

- روایت طولانی را آورده‌اند که ما بخشی از آن را به اختصار ذکر می‌کنیم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی گفت: «يا علي من عمّر قبوركم وتعاهدها فكأنّما أعان سليمان بن داود على بناء بيت المقدس»: «ای علی هرکس قبور شما را آباد نماید گویا سلیمان بن داوود را بر بنای بیت المقدس یاری داده است»[۲].

روایت متناقض: از ابوعبدالله روایت است که: امیر المؤمنین علیه‌السلام گفت: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: هیچ تصویری را باقی نگذار مگر اینکه نابودش کنی و تمامی قبور برآمده را با خاک یکسان کن»[۳] و در روایت دیگری آمده است: «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا فرستاد تا قبرهای برآمده را ویران نمایم و مجسمه‌ها را بشکنم»[۴].

- مجلسی روایتی طولانی ذکر کرده و در آن آورده است: «مردی از منافقان به ابوالحسن ثانی علیه‌السلام گفت: تعدادی از شیعیان شما در راه شراب‌خواری می‌کنند ... پس بر صورت وی عرق نشست و گفت: خداوند گرامی‌تر از آن است که در قلب انسان مؤمن، میان آلودگی خمر و حب ما اهل بیت جمع نماید. سپس اندکی صبر کرد و گفت: «و اگر بخت برگشته‌ای از آن‌ها چنین

أمير المؤمنين علي بن أبي طالب أرشد الله أمره، وأعزّه ونصره، بعثني إليكم يدعوكم إلى الصواب، والعمل بالكتاب، والجهاد في سبيل الله، وإن كان فـي عاجل ذلك ما تكرهون، فإن في آجله ما تحبّون إن شاء الله».

۱- الكافي: ۲٦٤/۸؛ مستدرك الوسائل: ۲٤۸/۲.

با استناد به این روایت باید گفت: حکومت ولایت فقیه خمینی و خامنه‌ای در ایران طاغوتی است. (مترجم)

۲- تهذيب الأحكام: ۲۲/٦؛ وسائل الشيعة، جلد ۱۰، باب: ۲٦.

۳- فروع الكافي: ۲۲٦/۲؛ وسائل الشيعة: ۸۷۰/۲؛ عن أبي عبدالله قال: قال أمير المؤمنين علیه‌السلام: «بعثني رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله إلى المدينة فقال: لا تدع صورة إلا محوتها ولا قبرًا إلا سوّيته».

۴- فرع الكافي: ۲۲۷/۲؛ وسائل الشيعة: ۸٦۹/۹؛ «بعثني رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في هدم القبور وكسر الصّور».

کاری کند، پروردگاری مهربان و پیامبری با لطف و احسان و امامی که اداره‌ی حوض کوثر را به عهده دارد و سرورانی که برای شفاعت ایستاده‌اند او را در می‌یابند و از او دستگیری می‌کنند و تو روحت را در برهوت، بیچاره و درمانده و گرفتار عذاب و آتش خواهی یافت»[۱].

روایت متناقض: رسول الله ﷺ می‌فرماید: «شارب الخمر یعذبه الله بستین و ثلاث مائة نوع من العذاب»: «خداوند متعال شراب‌خوار را سیصد و شصت نوع عذاب می‌کند»[۲].

- از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که: زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و در مورد حق شوهر بر زن پرسید. پیامبر ﷺ به وی خبر داد. سپس آن زن گفت: حق زن بر او چیست؟ گفت: «اینکه او را لباس بپوشاند و غذا دهد و اگر گناهی مرتکب شد او را ببخشد». زن گفت: زن غیر از این‌ها حق دیگری ندارد؟ فرمود: «نه». زن گفت: بخدا سوگند هرگز ازدواج نمی‌کنم، سپس پشت نمود و رفت. پس پیامبر ﷺ فرمود: «بازگرد». او نیز بازگشت و گفت: همانا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ﴾ [النور: ٦٠] «و اگر خودداری کنند (و خود را بپوشانند) برای آن‌ها بهتر است»[۳].

روایت متناقض: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من أحب أن يكون على فطرتي فليستن بسنتي، وإن من سنتي النكاح»: «هرکس دوست دارد بر فطرت من باشد، باید به سنت من چنگ زند و نکاح نیز از سنت من است»[۴].

- ابوجعفر علیه السلام می‌گوید: «مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، من نمازگزاران را دوست دارم اما خود نماز نمی‌خوانم .. و روزه داران را دوست

۱- بحار الأنوار، مجلسی: ۳۱٤/۲۷؛ إن رجلا من المنافقين قال لأبـي الحسن الثاني عليه السلام: إن من شيعتكم قوما يشربون الخمـر على الطريق، ... فعرق وجهه، ثم قال: الله أكرم من أن يجمع في قلب المؤمن بين رسيس الخمر وحبنا أهل البيت، ثم صبر هنيهة وقال: فـان فعلهـا المنكوب منهم فإنه يجد ربا رؤوفا ونبيا عطوفا وإماما له على الحـوض عروفا وسادة له بالشفاعة وقوفا، وتجد أنت روحك في برهوت ملوفا.

۲- بحار الأنوار: ۱٥۲/۷٦؛ مستدرك الوسائل: ٤٨/۱۷.

۳- الكافي: ٤۹٦/٥.

۴- همان: ٤۹٦/٥.

دارم، اما خود روزه نمی‌گیرم .. پس رسول خدا ﷺ به او گفت: «تو همراه کسی خواهی بود که او را دوست داری»[۱].

روایت متناقض: رسول خدا ﷺ در بستر موت فرمودند: «لیس مِنّي من استخفّ بصلاته، لا یرد علی الحوض لا والله»: «هرکس نسبت به نمازش کوتاهی کند، بر راه و روش من نیست، به خدا سوگند این فرد به حوض راه یاب نخواهد شد»[۲].

همین معنی را امام صادق علیه السلام تأکید کرده است، آنجا که می‌گوید: «إنّ شفاعتنا لا تنال مستخفّاً بالصلاة»: «شفاعت من به کسی نمی‌رسد که در نمازش کوتاهی کند»[۳].

- در کتاب‌های "العلل"، "عیون الأخبار" و "الخصال" با سندی که به امام رضا منتهی می‌شود، از پدرانش روایت شده است که: مردی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید: آدم چند مرتبه حج کرد؟ فرمود: هفتصد مرتبه پیاده حج کرد و در اولین حجی که انجام داد، پرنده‌ای سبز رنگ همراهش بود و او را به محل آب راهنمایی می‌کرد و همراه با او از بهشت خارج شده بود؛ و از اولین کسی از اهل آسمان که حج به جا آورد پرسید؟ گفت: جبراییل علیه السلام.[۴]

همچنین از ایشان روایت شده است که گفت: «برای شش نفر بهشت را تضمین می‌کنم و از جمله این افراد شخصی را نام برد که برای حج بیرون آمده باشد و بمیرد. همچنین در کتاب‌های آن‌ها حج‌هایی که امامان انجام دادند و توصیه‌های آنان به مردم برای بجا آوردن حج، موجود است.[۵]

۱- الروضة من الكافي: ۸۰/۸؛ قال أبو جعفر علیه السلام: «أن رجلاً أتى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله: أحب المصلين ولا أصلي.. وأحب الصوامين ولا أصوم.. فقال له: رسول الله ﷺ أنت مع من أحببت».

۲- الكافي: ۲٦۸/۳.

۳- الكافي: ۲۷۰/۳.

۴- أنّ رجلا سأل أمير المؤمنين علیه السلام: كم حجّ آدم من حجّة؟ فقال له: سبعمائة حجّة ماشياً على قدميه، وأوّل حجّة حجّها كان معه الصرد يدلّه على الماء وخرج معه من الجنّة.. وسأله عن أوّل من حجّ من أهل السماء فقال: جبرائيل علیه السلام.

۵- الوسائل: ۱۰۲/۱۱، ج: ۲۹.

روایت متناقض: در بزرگ‌ترین منابع و مصادر آنان آمده است: .. از صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: «خداوند متعال در غروب روز عرفه ابتدا به زائران قبر حسین بن علی علیهماالسلام می‌نگرد. به ایشان گفته شد: حتی قبل از اینکه به اهل عرفه بنگرد؟ گفت: بله. گفته شد: چطور چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا در میان این‌ها (اهل عرفه) اولاد زنا وجود دارد، اما در میان آن‌ها (زائران قبر حسین) اولاد زنا وجود ندارد»[۱].

از ابوجعفر روایت است که ایشان درحالی به مردم نگریست که پیرامون کعبه در حال طواف بودند، پس گفت: «اینگونه در جاهلیت طواف می‌کردند». در روایت دیگری آمده است که گفت: «همانند اعمال جاهلیت را انجام می‌دهند».[۲]

- از عبدالله بن مسکان روایت است که: از ابوعبدالله علیه‌السلام در مورد ناصبی که ناصبی بودن و عداوت او روشن و آشکار است، پرسیدم: آیا فرد مؤمن (شیعه) می‌تواند او را به ازدواج در آورد درحالی‌که قادر است آن را رد کند؟ گفت: مرد مؤمن نباید با زن ناصبی و زن مؤمن نباید با مرد ناصبی ازدواج کند و نیز نباید با زن مؤمن ضعیف ازدواج کند»[۳].

روایت متناقض: در بسیاری از مصادر شیعه ازدواج عمر با ام کلثوم دختر علی ذکر شده است.[۴]

۱- تهذيب الأحكام، طوسی: ٥١/٦؛ وسائل الشيعة، حر عاملی: ٤٦٢/١٤؛ عن الصادق علیه‌السلام قوله: "إن الله تبارك وتعالى يبدأ بالنظر إلى زوار قبر الحسين بن علي علیهماالسلام عشية عرفة، قيل له: قبل نظره إلى أهل الموقف؟ قال: نعم، قيل له وكيف ذاك؟ قال: لان في أولئك أولاد زنا وليس في هؤلاء أولاد زنا".

۲- الكافي: ٣٩٢/١؛ عن أبي جعفر أنه نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبة فقال: "هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية وفي رواية أخرى: فعال كفعال الجاهلية".

۳- طوسی، الاستبصار، جلد: ۳، باب تحريم نكاح النّاصبة المشهورة بذلك؛ عن عبدالله بن مسكان قال: "سألت أبا عبدالله علیه‌السلام عن النّاصب الذي عرف نصبه وعداوته هل يزوّجه المؤمن وهو قادر على ردّه ولا يعلم بردّه؟ قال: «لا يتزوّج المؤمن النّاصبة، ولا يتزوّج النّاصب مؤمنة ولا يتزوّج المستضعف مؤمنة».

۴- اين مطلب در منابع ذيل آمده است: «الفروع من الكافي، كتاب النكاح: ٣٤٦/٥، باب تزويج ام كلثوم و نيز ١١٥/٦ – ١١٦؛ الاستبصار، طوسی، ص: ٣٥٣؛ تهذيب الأحكام: ١٦١/٨ و ٢٦٢/٩؛ بحار الأنوار،

- .. از فضیل بن یسار روایت است که: از ابوجعفر علیه‌السلام در مورد نکاح با ناصبی و نماز خواندن پشت سر او پرسیدم؟ گفت: «لا تناکحه ولا تصل خلفه»: «نه با او پیوند نکاح برقرار کن و نه پشت سرش نماز بخوان».

روایت متناقض: .. از حبلی از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت است که گفت: «من صلی معهم في الصف الأول کان کمن صلی خلف رسول الله»: «هرکس در صف اول نماز جماعت با آن‌ها نماز گذارد همانند کسی است که پشت سر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز خوانده است»[۱].

از اسحاق بن عمار روایت است که گفت: ابوعبدالله علیه‌السلام به من گفت: «ای اسحاق، آیا در مسجد با آنان نماز می‌گزاری؟ گفتم: بله، گفت: با آنان نمازگزار، زیرا آنکه با آنان در صف اول نماز می‌گزارد همانند کسی است که شمشیر خود را در راه خدا از نیام بر می‌کشد»[۲].

- .. و از ابن القداح از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت است که گفت: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حذیفه را دید و دستش را دراز نمود تا با او مصافحه کند اما حذیفه چنین نکرد، پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای حذیفه من دستم را به سوی تو دراز کردم و تو با من مصافحه نمی‌کنی؟ حذیفه گفت: ای رسول الله دوست دارم دست شما را بگیرم، اما من جنب هستم و دوست ندارم در این حالت دستم با دست شما برخورد کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: مگر نمی‌دانی که وقتی دو مؤمن با یکدیگر ملاقات نمایند و مصافحه کنند، همانند ریزش برگ‌های خشک درختان، گناهان آن‌ها می‌ریزد»[۳].

مجلسی: ۸۸/۳۸، و مجلسی دو روایتی را که در "الکافي" آمده است، در مرآة العقول: ۱۹۷/۲۱ تصحیح کرده است.

۱- من لایحضره الفقیه، ابن بابویه: ۲٦٦/۱، باب الجماعة وفضلها.

۲- تهذیب الأحکام: ۲۷۷/۳؛ عن إسحاق بن عمار قال: قال لي أبـو عبد الله علیه‌السلام: "یا إسحاق، أتصلي معهم في المسجد؟ قلت: نعم، قال: صلي معهم فان المصلي معهم في الصف الأول کالشاهر سیفه في سبیل الله".

۳- الأصول من الکافي، کلینی: ۱۸۳/۲؛ عن ابن القداح، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال: لقي النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله حذیفة، فمد النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله یده فکف حذیفة یـده، فقـال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله: "یا حذیفة بسطت یدي إلیك فکففت یدك عني؟

روایت متناقض: .. از بکر بن محمد روایت است که گفت: «از مدینه به قصد خانه‌ی ابوعبدالله ﷺ خارج شدیم، در بیرون کوچه به ابوبصیر ملحق شدیم، وی جنب بود و ما از آن آگاه نبودیم، تا اینکه وارد منزل ابوعبدالله ﷺ شدیم. می‌گوید: امام سرش را به سوی ابوبصیر بلند نمود و گفت: ای ابومحمد، مگر نمی‌دانی که برای فرد جنب شایسته نیست وارد خانه‌ی پیامبران شود؟! راوی می‌گوید: ابوبصیر بازگشت و ما داخل شدیم»[۱].

- از ابن محمد جعفی روایت است که: من نزد ابوجعفر ﷺ بودم که نامه‌ی هشام بن عبدالملک به ایشان رسید، وی در این نامه در مورد مردی پرسیده بود که قبر زنی را نبش کرده و لختش نموده است و با او نزدیکی کرده است و اینکه مردم در این مسأله اختلاف دارند، برخی می‌گویند: باید او را بکشید و برخی دیگر می‌گویند: او را بسوزانید. امام ﷺ برایش نوشت: «حرمت انسان مرده همانند حرمت زنده است، حد وی آن است که بخاطر نبش قبر و بیرون کردن لباس‌ها، دستش قطع شود و حد زنا بر او جاری شود، اگر متاهل است، رجم شود و اگر نه صد ضربه شلاق بخورد»[۲].

فقـال حذيفة: يا رسول الله بيدك الرغبة ولكني كنت جنبا فلم أحب أن تمس يدي يدك وأنا جنب، فقال النبي ﷺ: أما تعلم أن المسلمين إذا التقيا فتصافحـا تحاتت ذنوبهما كما يتحات ورق الشجر".

۱- بصائر الدرجات، ص: ۲٤۱؛ إرشاد المفيد، ص: ۲٥٦؛ عن بكر بن محمد قال: "خرجنا من المدينة نريد منزل أبي عبد الله ﷺ فلحقنا أبو بصير خارجا من زقاق وهو جنب ونحن لا نعلم، حتى دخلنا على أبي عبد الله ﷺ، قال فرفع رأسه إلى أبي بصير، فقال: يا أبا محمد، أما تعلم أنه لا ينبغي لجنب أن يدخل بيوت الأنبياء ؟ ! قال: فرجع أبـو بصير ودخلنا".

۲- تهذيب الأحكام، طوسی، باب الحد في نكاح البهائم ونكاح الأموات: حديث ٦۳، ۲۲۹/۱۰؛ عن ابن محمد الجعفي قال: كنت عند أبي جعفر ﷺ، وجاءه كتاب هشام بن عبدالملك في رجل نبش قبر امرأة فسلبها ثيابها ونكحها، فإن الناس قد اختلفوا علينا في هذا، فطائفة قالوا: اقتلوه، وطائفة قالوا: حرقوه. فكتب إليه جعفر ﷺ: "ان حرمة الميت كحرمة الحي حده أن تقطع يده لنبشه وسلبه للثياب، ويقام عليه الحد الزنى إن أحصن رجم وإن لم يكن أحصن جلدوه مائة".

روایت متناقض: از ابوحنیفه روایت است که: از ابوعبدالله در مورد مردی پرسیدم که با زن مرده زنا کند؟ فرمود: «بر او حدی نیست».[۱]

- در کتاب التوحید ابن بابویه آمده است: «.. از منصور بن حازم روایت است که: از ابوعبدالله ﷺ پرسیدم: آیا امروز چیزی وجود دارد که قبلا در علم خدا نبوده است؟ گفت: نه، هرکس چنین سخنی بگوید خداوند او را مجازات می‌کند. گفتم: آیا هرچه بوده و هر چه تا روز قیامت رخ می‌دهد، در علم خدا بوده است؟ گفت: بله، قبل از اینکه مخلوقات را خلق کند».[۲]

همچنین فرمود: «هرکس گمان کند که برای خدا چیزی ظاهر می‌شود که قبلا نمی‌دانسته است، از او برائت جویید»[۳].

روایت متناقض: یکی از عقاید ثابت نزد شیعه‌ی امامیه، باور به "بداء" است؛ بداء در لغت به معنی ظهور و آشکار شدن پس از خفاء و پوشیدگی است.

راغب اصفهانی در کتاب "مفردات القرآن" می‌گوید: «بدا الشيء بدواً وبداءً؛ یعنی: آشکارا ظاهر شد».

این باور کفری در بخش عقیده‌ی اصول کافی قرار داده شده است و آن را در ضمن کتاب التوحید آورده است و بابی با عنوان «باب البداء» بدان اختصاص داده است و شانزده حدیث از احادیث منسوب به امامان را در آن آورده است.

پس از وی ابن بابویه قمی آمده است و این عقیده و باور را در ضمن عقاید امامیه ثبت و ضبط نموده و در کتاب «الاعتقادات» بابی خاص با عنوان «باب البداء» به این مساله اختصاص داده است و شیخ ایشان مجلسی نیز به این مساله پرداخته و بابی برای آن در کتاب "بحار الأنوار" باز کرده است.

۱- همان، حدیث: ۲۳۱.

۲- التوحيد، ص: ٣٣٤؛ أصول الكافي: ١٤٨/١، شماره: ١٠؛ و نگا: با لفظی دیگر در الكافي: ١٤٨/١، حدیث شماره ۹؛ عن منصور بن حازم قال: سألت أبا عبد الله ﷺ هل يكون اليوم شيء لم يكن في علم الله تعالى بالأمس؟ قال: لا، من قال هذا فأخزاه الله، قلت: أرأيت ما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة أليس في علم الله؟ قال: بلى، قبل أن يخلق الخلق.

۳- البحار، ج: ٤، باب البداء، حديث: ٣٠؛ تفسير البرهان: ٣/٢؛ «من زعم أن الله ﷻ يبدو له من شيء لم يعلمه أمس، فابرأوا منه».

از جمله روایت‌های آن‌ها در این مورد روایت ذیل است:

از هشام بن سالم از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما عظم الله بمثل البداء»: «خداوند متعال به چیزی همانند بداء تعظیم نشده است»[۱].

از صادق روایت شده است که گفت: «اگر مردم می‌دانستند سخن از بداء چه پاداشی به دنبال دارد، از سخن گفتن در مورد آن کوتاهی نمی‌کردند»[۲].

خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر اینکه شراب را تحریم نموده و به بداء اقرار داشته است.[۳]

پاک و بلندمرتبه است خداوند عالم به آشکار و نهان از توصیفات آن‌ها.

وقتی با علما و فقهای شیعه روبرو می‌شویم و روایات سابق و مشابه آن‌ها که در کتاب‌های معتبرشان آمده است، برای آن‌ها بیان می‌کنیم، می‌بینیم که این عقیده پلید را در ارتباط با رب الارباب و ملک الجبار انکار می‌کنند و شروع به فلسفه بافی می‌کنند و می‌گویند: منظور از بداء همان نسخ است و به این آیه استناد می‌کنند: ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد: ۳۹] «الله هرچه را که بخواهد محو و (هرچه را بخواهد) اثبات می‌کند و ام الکتاب (= لوح محفوظ) نزد اوست».

روشن و آشکار است که تعبیر بداء بدین شکل، ناصحیح و مخالف بداء وارد در روایت‌های آن‌ها است؛ در زمان حیات جعفر صادق، اخباری میان آن‌ها رد و بدل می‌شد و به جعفر نسبت می‌دادند مبنی بر اینکه پس از مرگش امامت برای فرزندش اسماعیل خواهد بود، اما به ناگاه اتفاقی روی داد که در حساب و کتاب‌های آن‌ها خلل ایجاد می‌کرد و آن اینکه اسماعیل قبل از پدرش وفات یافت و کمر آن‌ها را شکست و بزرگ‌ترین شکاف و رخنه در میان آن‌ها ایجاد شد، شکافی که تا به امروز در میان طوایف شیعه وجود دارد و آن عبارت بود از ظهور تعداد بسیار زیادی که به امامت اسماعیل ایمان داشتند و اسماعیلیه نامیده شدند، اما آن‌ها برای حل این معضل به

۱- ابن بابویه، التوحید، باب البداء، حدیث: ۲.

۲- الكافي: ۱۱۵/۱؛ ابن بابویه، التوحید، باب البداء، حدیث: ۷؛ عن الصادق أنه قال: "لو يعلم الناس ما في القول بالبداء من الأجر ما فتروا من الكلام فيه".

۳- أصول الكافي: ۱٤۸/۱؛ التوحید، ابن بابویه، باب البداء، ص: ۳۳٤؛ بحار الأنوار: ۱۰۸/٤.

عقیده بداء پناه بردند و روایاتی را به جعفر نسبت دادند که می‌گفت: «ما بدا الله بداء كما بدا له في اسماعيل ابني .. اذ اخترمه قبلي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدي»: برای خداوند، بدایی مثل آنچه برای فرزندم اسماعیل حاصل شد، حاصل نمی‌شود، زیرا خداوند او را قبل از من از دنیا برد، تا بفهماند که او بعد از من، امام نیست». این روایت به روشنی بداء را به خداوند نسبت می‌دهد و این بداء برای الله است نه بدایی از سوی الله.

مبالغه در پاداش برخی عبادات [اختصاصی] شیعه

از جمله روایات شیعه که با خواندن متن آن به ساختگی بودن‌شان پی می‌بریم، روایاتی است که در آن‌ها پیرامون پاداش برخی عبادات مخصوص شیعه، تا حد نامعقولی مبالغه شده است، مثلا:

از امام رضا عليه السلام روایت کرده‌اند که: «آگاه باشید! کسی که مرا در دیار غربت زیارت کند، خداوند عزوجل برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج و عمره و صد هزار مجاهد را می‌نویسد!!»[1].

به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که فرمود: «هرکس شب عاشورا را زنده نگه دارد، گویا به اندازه‌ی عبادت تمامی فرشتگان، خداوند را عبادت کرده است و اجر عامل در آن شب، همانند اجر و پاداش هفتاد سال است»[2].

از وهب بن منبه از ابن عباس روایت نموده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در آخر شب عاشورا چهار رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت سوره‌ی حمد و آیت الکرسی را ده مرتبه، (قل هو الله أحد) را ۱۰ مرتبه، (قل أعوذ برب الفلق) را ۱۰ مرتبه و (قل أعوذ برب الناس) را ده مرتبه بخواند و چون سلام دهد، صد مرتبه (قل هو الله أحد) را بخواند، خداوند در بهشت برای او یک میلیون شهر از نور بنا می‌کند و در هر شهری یک میلیون قصر و در هر قصری یک میلیون خانه و در هر خانه‌ای یک میلیون اتاق و

۱- القمي، الأمالي، ص: ۱۲۰؛ عن الإمام الرضا عليه السلام أنه قال: "ألا فمن زارني في غربتي كتب الله عزوجل له أجر مائة ألف شهيد ومائة ألف صديق ومائة ألف حاج ومعتمر ومائة ألف مجاهد".

۲- البحار: ۳۳٦/۹۸؛ «من أحيا ليلة عاشوراء، فكأنما عبَد الله عبادة جميع الملائكة، وأجر العامل فيها كأجر سبعين سنة».

در هر اتاقی یک میلیون بستر و بر هر بستری یک حور عین و در هر خانه‌ای یک میلیون سفره، در هر سفره‌ای یک میلیون ظرف و در هر ظرفی یک میلیون رنگ و بر هر سفره‌ای یک میلیون پیش خدمت مرد و یک میلیون پیش خدمت زن قرار می‌دهد و بر دوش هر کدام از این پیش خدمت‌ها دستمالی است». وهب بن منبه می‌گوید: کر شوم اگر این سخنان را از ابن عباس نشنیده باشم.[1]

کتاب‌های اساسی شیعه مملو از احادیث موضوع و ساختگی است

روایات متعددی پیرامون جعل احادیث در کتاب‌های حدیثی شیعه آمده است و خود علمای شیعه به این مسأله اعتراف کرده‌اند.

تعدادی از جمله مغیره بن سعید دست به جعل و دستکاری احادیث زدند؛ هشام بن حکم روایت می‌کند که از ابوعبدالله علیه السلام شنید که می‌گفت: «مغیره بن سعید عامدانه بر پدرم دروغ می‌بست، وی کتاب‌های یاران پدرم را می‌گرفت، یارانش که در میان یاران پدرم مخفی شده بودند، کتاب‌ها را از یاران پدر من می‌گرفتند و به مغیره بن سعید می‌دادند، وی کفر و زندقه را در میان آن روایات جای می‌داد و آن‌ها را به پدرم نسبت می‌دادند، سپس کتاب‌ها را به یارانش می‌داد و فرمان می‌داد که در میان شیعیان پخش کنند، پس هر غلو و افراطی که در کتاب‌های اصحاب پدر من است،

۱- بحار الأنوار: ۳۳۸/۹۵؛ با اندکی تفاوت در وسائل الشیعة: ۲۹۵/۵ و ٦/٣ آمده است؛ عـن وهب بن منبه عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: "مَنْ صلّى ليلة عاشوراء أربع رَكَعَات من آخر اللّيل، يقرأ في كلّ ركعة بفاتحة الكتاب وآية الكرسي عشر مرّات، و(قُلْ هُوَ اللهُ أحَدٌ) ـ عشر مرّات، (وقُلْ أعوذُ بِرَبِّ الفَلقَ) ـ عشر مرّات، و(قُلْ أعوذُ بِربِّ النّاس)ـ عشر مرّات، فإذا سلّم قرأ (قُلْ هو الله أحدٌ) مائة مرّة، بَنَى الله تعالى له في الجنّة مائة ألف ألف مدينة من نور، في كلّ مدينة ألف ألف قصر، في كل قصر ألف ألف بيت في كلّ بيت ألف ألف سرير، في كل سرير ألف ألف فراش، فـي كل فراش زوجة مـن الحور العين، في كلّ بيت ألف ألف مائدة، في كلّ مائدة ألف ألف قصعة، في كلِّ قصعة مائة ألف ألف لون، ومن الخدم على كلّ مائدة ألف ألف وصيف، ومائـة ألف ألف وصيفة، على عاتق كلّ وصيف ووصيفة منديل، قال وهب بن منبّـه: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت هذا من ابن عباس.

ناشی از دستکاری و جعل مغیره بن سعید است».[۱]

امام صادق ﷺ به این معضل بزرگ اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید: «وَلَكِنْ أَحَدُهُمْ يَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيَحُطُّ إِلَيْهَا عَشْراً»: «اما یکی از آن‌ها سخن ما را می‌شنود و ده چیز دیگر به آن می‌افزاید»[۲].

عالم شیعی هاشم معروف حسینی در کتاب «الموضوعات في الآثار و الأخبار» خود اعتراف می‌کند: «چیزهایی که داستان سرایان شیعی جعل کرده‌اند، همراه با آنچه دشمنان امامان ساخته‌اند، تعداد بسیار زیادی است که به امامان هدایت و برخی از انسان‌های صالح و پرهیزگار نسبت داده‌اند». همچنین می‌گوید: «پس از بحث و بررسی در احادیثی که در مجامع حدیثی، همچون "الكافي" و "الوافي" و غیره پخش و منتشر شده است، در می‌یابیم که غالیان و حسودان بر ائمه‌ی هدایت، هیچ بابی را فرو نگذاشته‌اند مگر اینکه برای فاسد نمودن احادیث امامان و بد جلوه دادن نام و شهرت آن‌ها در آن وارد شده‌اند و دست به تغییر زده‌اند»[۳].

بخاطر تقیه در دین شیعه، احکام تباه و اخبار، متناقض و متضاد است

ضرر تقیه قبل از همه متوجه شیعه می‌باشد و آن‌ها را در تمیز و تشخیص اخبار و اثبات احکام شرعی در سرگردانی فرو می‌برد، به همین دلیل ناچار باید برای شناخت آن دسته احکامی که در دین شیعه بدون تقیه از امامان صادر شده است، اجتهاد نمایند، تا بدان عمل کنند؛ در نتیجه در سردرگمی فرورفته‌اند، بر این اساس است که

۱- رجال الكشي، ذيل شرح حال مغيره بن سعيد؛ روى هشام بن الحكم أنه سمع أبا عبدالله ﷺ يقول: "كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي، ويأخذ كتب أصحابه، وكان أصحابه المستترون بأصحاب أبي، يأخذون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة فكان يدس فيها الكفر والزندقة ويسندونها إلى أبي ثم يدفعها إلى أصحابه فيأمر أن يثبتوها [يبثوها] في الشيعة، فكل ما كان في كتب أصحاب أبي من الغلو فذاك ما دسّه [مما دسّه] المغيرة بن سعيد في كتبهم".

۲- الكافي: ۲۲۹/۸، حديث: ۲۹۳.

۳- الموضوعات في الآثار والأخبار، ص:١٦٥، ص: ۲۵۳.

می‌بینیم برخی از علمای آن‌ها این قول را ترجیح داده و قول دیگر را ساقط می‌دانند و برخی دیگر قول دیگری را ترجیح می‌دادند و دیگر اقوال را نامعتبر می‌دانند و گروه سوم، قول دیگری غیر از این دو قول را برگزیده است و تمامی اقوال غیر آن را نامعتبر تلقی می‌کنند؛ در نتیجه این یکی می‌گوید: روایت فلانی و فلان خبر از روی تقیه صادر شده است و دیگری آن را یک اصل و حکم می‌داند و به همین شکل!! و هریک از علمای آن‌ها مطابق مزاج و طبع خویش فتوا می‌دهد! پس تقیه بیش از دیگران برای خودشان مضر است.

بحرانی که یکی از علمای برجسته‌ی آن‌هاست می‌گوید: «از میان احکام دین تنها اندکی به یقین دانسته می‌شود، زیرا اخبار آن آمیخته با اخبار تقیه می‌باشد، همچنان که ثقة الاسلام و علم الأعلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بدان اعتراف کرده است تا جایی که آن بزرگوار از عمل کردن به ترجیحات منقول از امامان برای حل تعارض موجود در روایات تخطی نموده است و تنها به رد و یا تسلیم شدن در برابر امامان اکتفا می‌کرد»[۱].

بحرانی می‌گوید: «إن الكثير من أخبار الشيعة وردت على جهة التقية التي هي على خلاف الحكم الشرعي واقعا»: «بسیاری از اخبار شیعه از جهت تقیه وارد شده است که مخالف با حکم شرعی واقعی است».[۲]

در کتاب "الكافي" از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله آمده است که گفت: به ابوجعفر دوم علیه السلام گفتم: فدایت شوم مشایخ ما از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام اخباری را روایت کرده‌اند، ولی چون آن دوران، دوران تقیه بود، کتاب‌های خود را پنهان نمودند و از آن‌ها روایتی نقل نشد؛ اما وقتی از دنیا رفتند، کتاب‌های آن‌ها به ما رسید. امام گفت: احادیث آن را روایت کنید که حق است[۳].

پس ای شیعیان بدانید که کتاب‌های اساسی شما بخاطر وجود تقیه، مطابق با حقیقت، نگارش نشده است.

۱- الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة: ۵/۱.

۲- همان: ۸۹/۱.

۳- الكافي: ۵۳/۱، باب رواية الكتب والحديث.

شروع تدوین حدیث در میان اهل سنت و شیعه

تدوین حدیث نزد اهل سنت

رسول خدا ﷺ در ابتدای امر، به تدوین حدیث فرمان نداد، زیرا تمام توجهات معطوف به نوشتن قرآن بود، تا اینکه قرآن با غیر خود آمیخته نشود؛ وقتی اوضاع مساعد شد، پیامبر ﷺ از تدوین حدیث نهی نکرد و احادیثی که در آن اذن و اجازه تدوین حدیث آمده است ناسخ احادیث نهی از تدوین حدیث است؛ درنتیجه عده‌ای از صحابه با بهره‌گیری از اجازه‌ی تدوین حدیث از سوی پیامبر ﷺ، در زمان حیات ایشان دست به تدوین آن زدند.

برخی از آن‌ها احادیثی را که در سینه‌های خود حفظ کرده بودند تدوین نمودند و در صحیفه‌های خود ثبت و ضبط کردند، سپس بدون ترتیب و یا تصنیف آن را به نسل بعد از خود ابلاغ کردند.

از جمله اصحاب کاتب حدیث که خداوند از همگی آنان راضی باد، علی بن ابی طالب و ابوهریره رضی الله عنهما می‌باشند؛ از آنجا که ابوهریره رضی الله عنه نوشتن نمی‌دانست، از دیگران می‌خواست برای او بنویسند و یکی از مصحف‌های محفوظ ایشان، مصحفی است که شاگرد تابعی ایشان همام بن منبه صنعانی از ایشان روایت کرده است و این از مشهورترین کتاب‌هایی است که در نیمه‌ی قرن اول هجری نگاشته شده است؛ این صحیفه همانگونه که روایت کرده و تدوین نموده است، به ما رسیده است و چندین مرتبه چاپ شده است؛ یکی دیگر از اصحابی که احادیث پیامبر ﷺ را می‌نوشت، عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما بود، ایشان می‌فرماید: «من هر چیزی را که از رسول الله ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم تا حفظ کنم، اما قریش مرا از این کار بازداشتند و گفتند: تو هر چیزی را از رسول الله ﷺ می‌شنوی، می‌نویسی درحالی‌که ایشان بشر است و در هنگام خشم و رضایت سخن می‌گوید، درنتیجه دست از نوشتن کشیدم و این مسأله را خدمت رسول الله ﷺ عرض کردم، ایشان فرمود: بنویس، سوگند به کسی جانم در دست اوست جز حق نمی‌گویم»[1].

۱- مسند أحمد: ۱۰/۱۵؛ سنن أبي داود، باب: كتابة العلم، حديث شماره: ۳٦٤٦؛ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: «كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أُرِيدُ حِفْظَهُ، فَنَهَتْنِي قُرَيْشٌ عَنْ ذَلِكَ، وَقَالُوا:

از دیگر اصحاب کاتب حدیث، سعد بن عباده و سمره بن جندب ﷺ می‌باشند؛ سمره بن جندب احادیث بسیاری را جمع آوری کرد که فرزندش سلیمان آن‌ها را از او به ارث برد؛ انس ﷺ نیز یکی دیگر از اصحاب کاتب حدیث بود و چون مردم زیاد از انس ﷺ درخواست سماع حدیث کردند، کتاب‌هایی را به آنان داد و می‌گفت: این کتاب‌ها حاوی احادیثی است که من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام و بر آنان عرضه می‌کرد؛ وی به فرزندان خود می‌گفت: ای فرزندان من، علم را با نوشتن تثبیت کنید و ابو رافع غلام رسول الله ﷺ کتابی داشت که آن را به ابوبکر بن عبدالله قرشی داد.

خطیب بغدادی ﷺ (۳۹۲ - ۴۶۳هـ) صاحب کتاب "تاریخ بغداد" که بیش از سی تألیف دارد در کتاب «تقیید العلم» مسأله‌ی تدوین حدیث را ذکر کرده است و روایت از عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری و دیگر صحابه ﷺ و نیز روایت از تابعین را در این مورد ذکر کرده و ثابت کرده است که حدیث در همان ابتدا تدوین شده است و اشتباه شایعی را که می‌گوید حدیث تدوین نشد مگر در ابتدای قرن دوم هجری، تصحیح نموده است.

دکتر محمد مصطفی اعظمی در کتاب «دراسات في الحديث النبوي وتاريخ تدوينه» تعدادی از صحابه را نام برده است و تعداد بسیار زیادی از مصاحفی را که تابعین نوشته‌اند بیان کرده است، از جمله صحیفه یا صحیفه‌های سعید بن جبیر (شاگرد ابن عباس)؛ صحیفه‌های مجاهد بن جبر مکی (شاگرد ابن عباس)؛ صحیفه ابوزبیر محمد بن مسلم مکی (شاگرد جابر بن عبدالله)؛ صحیفه ایوب بن ابی تمیمه سختیانی، صحیفه هشام بن عروه و دیگر صحیفه‌هایی که از تابعین روایت شده است و اساس و مبنای دوم آنچه در دو قرن دوم و سوم تصنیف شده، می‌باشد.

تَكْتُبُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؟ فَأَمْسَكْتُ، حَتَّى ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «اكْتُبْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ».

آنچه ذکر کردیم، در کتاب‌های سنن و صحاح ثابت است و مشتی کوبنده بر دهان کسانی است که به اهل سنت تهمت زدند و می‌گویند اهل سنت بعدها به تدوین احادیث پرداختند.[۱]

تا عهد عمر بن عبدالعزیز، وضع کتابت حدیث اینگونه و بدون ترتیب و تصنیف و تنها عبارت از چند صحیفه بود، تا اینکه در عهد عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ - ۱۰۱ هجری وضعیت تغییر نمود؛ ایشان به ابوبکر بن حزم قاضی مدینه، نامه‌ای با این مضمون نوشت: «بگرد و احادیث رسول الله را جستجو کن و مکتوب کن، زیرا من ترس از بین رفتن علم و فوت علما را دارم .. ایشان به تمامی شهرها این دستور را ابلاغ کرد. بخاری در صحیح خود در «کتاب العلم» از عبدالله بن دینار روایت کرده است که می‌گوید: «عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم نوشت: احادیث رسول الله ﷺ را دریاب و مکتوب کن زیرا من از مندرس شدن علم و فوت علما می‌ترسم و جز حدیث پیامبر ﷺ را قبول نکن و باید علم را پخش کنیم و نشر دهید و جلسه بگذارید تا کسانی که نمی‌دانند، بدانند، زیرا علم مادامی که پنهانی نباشد، از بین نمی‌رود»[۲].

همچنین عمر بن عبدالعزیز در پی او، محمد بن مسلم بن شهاب زهری را نیز بر چنین کاری گماشت. ابن شهاب زهری در سال ۵۸ هجری در آخر خلافت معاویه و همان سالی که ام‌المؤنین عایشه رضی الله عنها وفات کرد، چشم به جهان گشود؛ از جمله اساتید ایشان، انس بن مالک رضی الله عنه می‌باشد. ایشان همچنین برخی از صغار صحابه و کبار تابعین را دیدار کرده است و با آنان همنشین بوده است، ایشان در آن زمان داناترین فرد نسبت به سنت بود؛ امام احمد بن حنبل می‌گوید: «صحیح‌ترین اسانید، زهری از سالم بن عبدالله از پدرش می‌باشد. زهری هر چیزی را که از صحابه می‌شنید، تدوین می‌کرد؛ حافظ ابوالحجاج مزی در «تهذیب الکمال في أسماء الرجال» می‌گوید:

۱- به کسانی که می‌خواهند در مورد تاریخ تدوین حدیث بیشتر بدانند توصیه می‌کنم کتاب «دراسات في الحديث النبوي وتاريخ تدوينه»، تألیف: دکتر محمد مصطفی الأعظمی را مطالعه نموده و نیز به کلام استاد صقر در ابتدای تحقیق کتاب فتح الباری، مراجعه نمایند.

۲- أخرج البخاري في صحيحه في (كتاب العلم) عن عبد الله بن دينار قال: «كَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَى أَبِي بَكْرِ بْنِ حَزْمٍ: انْظُرْ مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ فَاكْتُبْهُ فَإِنِّي خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَذَهَابَ الْعُلَمَاءِ، وَلَا تَقْبَلْ إِلّا حَدِيثَ النّبِيّ ﷺ وَلْتُفْشُوا الْعِلْمَ وَلْتَجْلِسُوا حَتّى يُعَلّمَ مَنْ لَا يَعْلَمُ فَإِنّ الْعِلْمَ لَا يَهْلِكُ حَتّى يَكُونَ سِرًّا.

«مجموع احادیث زهری ۲۲۰۰ حدیث است، اما باب بندی شده و مفصل نبود، سپس تصنیف و باب بندی احادیث بر حسب موضوع و محتوا به میان آمد، سپس شاگردان ایشان از جمله مالک بن انس (۹۳ - ۱۷۹ هـ) صاحب کتاب «المؤطأ» وارد این عرصه شدند؛ ایشان امام امامان و عالم مدینه بود؛ امام شافعی در مورد ایشان می‌گوید: «پس از قرآن، کتابی سودمندتر از مؤطأ امام مالک نوشته نشده است». البته این قول ایشان قبل از تصنیف صحیح بخاری بود. اولین کسانی که احادیث را تصنیف نمودند و باب بندی کردند عبارت بودند از: مالک بن انس در مدینه؛ ابن جریح در مکه؛ ربیع بن صبیح، یا سعید بن ابی عروبه یا حماد بن سلمه در بصره؛ سفیان ثوری در کوفه؛ اوزاعی در شام؛ هشیم بن بشیر و معمر در یمن؛ جریر در ری و ابن مبارک در خراسان. حافظ ابن حجر و حافظ عراقی می‌گویند: «این‌ها در یک عصر و زمان بودند و مشخص نیست کدامیک بر دیگری پیشی گرفته است و این‌ها همه در سال صد و چهل و اندی بوده است».[۱]

پیروان سنت در زمان تابعین به جمع و تدوین حدیث و انتخاب احادیث صحیح و وضع شروط قبول حدیث پرداختند؛ این امر در پایان قرن دوم و ابتدای قرن سوم هجری روی داد، زمانی که علما به گردآوری حدیث در تصنیف‌های مستقل و جداگانه همت گماردند؛ در این دوران منهج و شیوه‌های مصنفین و مؤلفین متنوع و گوناگون بود، برخی از آن‌ها احادیث صحیح را جمع کردند و آن را بر اساس ابواب فقهی تقسیم نمودند، همانند امام بخاری؛ برخی نیز کتاب‌های مسند را تألیف نمودند و آن‌ها را بر اساس نام راویان تنظیم کردند، همانند مسند امام احمد؛ همچنین کتاب‌های سنن در این دوران ظهور و بروز یافت. مانند سنن ابوداوود. پس از آنکه علما از بیان و تمیز حدیث صحیح از ضعیف، فارغ شدند، عصر تهذیب فرا رسید و پس از قرن چهار هجری حدیث از تمام جنبه‌ها مورد توجه و عنایت قرار گرفت، چنانکه کتاب‌های "اطراف"، "الزوائد" و "الجوامع" به بحث و بررسی سنت می‌پرداخت؛ شرح متون حدیث، کتاب‌های غریب الحدیث، کتاب‌های مصطلح الحدیث و کتاب‌هایی که نوعی معین از حدیث را جمع آوری نموده بود و کتاب‌های حاوی احادیث متواتر، همه‌ی این‌ها در این عصر و دوران مورد بررسی قرار گرفت.

۱- نگا: المؤطأ، امام مالک بن انس ﷺ، جزء اول، مقدمه.

تابعین که نوادگان صحابه‌ی صادق بودند، منهج و روش صدق و امانت را در تدوین حدیث نصب العین خود قرار دادند؛ رفیع ابوعالیه ریاحی بصری که از بزرگان تابعین است، می‌گوید: «ما در بصره احادیث منقول از اصحاب رسول الله ﷺ را می‌شنیدیم، اما راضی نمی‌شدیم تا اینکه سوار بر مرکب به مدینه می‌رفتیم و آن را از زبان خودشان می‌شنیدیم»[۱].

صحابه و تابعین و تبع تابعین در قبول اخبار از قواعدی علمی پیروی می‌کردند بی آنکه به بسیاری از این قواعد تصریح کنند؛ پس از آن‌ها، اهل علم آمدند و این قواعد را از مناهج و شیوه‌های آن‌ها در ارتباط با قبول اخبار، استنباط کردند و به شناخت افرادی پرداختند که روایات آن‌ها مورد توجه است و بدان اعتنا می‌شود؛ همچنانکه شروط روایت و طرف آن، قواعد جرح و تعدیل و همه مسائل مربوط به آن را استنباط کردند.

همه این‌ها بیانگر اهمیت اسناد در علم حدیث و نیز بیانگر میزان توجه امت به آن است و اینکه خداوند متعال به وسیله‌ی آن دین خود را از تحریف و نابودی حفاظت نموده است تا وعده خداوند پیرامون حفاظت از ذکر مُنَزَّل از سوی او محقق شود.

قاضی عیاض می‌گوید: «اولا بدان که مدار حدیث بر اسناد می‌گردد و بر اساس آن صحت و اتصال حدیث، دانسته می‌شود»[۲].

ابن اثیر می‌گوید: «بدان که در حدیث اصل و اساس اسناد است و بر آن تکیه می‌شود و بر مبنای آن، صحت و سقم حدیث مشخص می‌شود»[۳].

سفیان ثوری می‌گوید: «اسناد سلاح مؤمن است، اگر سلاح نداشته باشد، با چه بجنگد»[۴].

شعبه بن حجاج که ملقب به امیرالمؤمنین در حدیث است، می‌گوید: «صحت حدیث بسته به صحت اسناد آن است»[۵].

۱- تاریخ دمشق، حرف راء، اسم رفیع.

۲- الإلماع إلى معرفة أصول الرواية وتقييد السماع، ص: ١٩٤.

۳- جامع الأصول في أحاديث الرسول، ابن اثیر: ۱۰۹/۱.

۴- خطیب بغدادی در کتاب شرف أصحاب الحدیث، این مقوله را از ایشان نقل کرده است: ٤٢ – ٨١.

۵- نگا: التمهيد لما في المؤطأ من المعاني والأسانيد، أبوعمر قرطبی: ۵۷/۱.

عبدالله بن مبارک می‌گوید: «اسناد از دین است و اگر اسناد نبود، هرکس هرچه می‌خواست می‌گفت»[۱].

محدثان اهل سنت، برای قبول حدیث، اسناد را اصل می‌دانند و حدیثی که اسناد درستی ندارد، مورد قبول نیست.

اهل سنت حدیث نبوی را با اسانید برای این امت مبارک نقل کردند و صحیح را از ضعیف مشخص نمودند و اگر این علم نبود، احادیث صحیح با احادیث ضعیف و موضوع آمیخته می‌شد و کلام رسول الله ﷺ با کلام دیگران مخلوط می‌شد. خداوند متعال از جانب ما و اسلام به آن‌ها پاداش نیکو دهد.

کتاب‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم برترین کتاب‌های حدیثی اهل سنت هستند؛ ابن کثیر در «البداية والنهاية» در مورد صحیح بخاری می‌گوید: «علما بر قبول آن و صحت محتوای آن اجماع دارند، همچنین دیگر اهل اسلام».

نووی در مقدمه شرحش بر صحیح مسلم می‌گوید: «علما - رحمهم الله - اتفاق دارند که صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن، صحیح بخاری و مسلم است و ائمه این دو کتاب را قبول دارند و کتاب بخاری صحیح‌ترین این دو کتاب و مفیدترین آن‌ها است و دارای معارف ظاهر و نیز پوشیده است».

ابن سبکی در «طبقات الشافعية الكبرى» می‌گوید: «اما کتاب "الجامع الصحيح" ایشان برترین و ارزشمندترین کتاب‌های مسلمانان بعد از قرآن است».

اگر هر فرد شیعی با هریک از علمای اهل سنت، از اصولی‌ها، محدثین و فقها سخن گوید و در مورد اسناد هر حدیثی از احادیث موجود در کتاب‌های اهل سنت بپرسد، خواهد دید که آرا و نظرات آن‌ها در مورد آن حدیث، نزدیک به هم است و غالبا میان آن‌ها اختلافی نیست، زیرا آن‌ها از قواعد علمی دقیق و صحیح و درستی پیروی می‌کنند و با رعایت آن‌ها، احادیث صحیح را از ضعیف تشخیص و تمیز می‌دهند.

شروع تدوین حدیث نزد شیعه

در ادامه به حقایقی می‌پردازیم که به وضوح، تأخیر شیعه در تدوین احادیث را ثابت می‌کند و این حقایق به اعتراف علمای خودشان بیانگر این است که شیعه امتی تباه

۱- نگا: مقدمه صحیح مسلم: ۱۲/۱؛ شرف أصحاب الحديث، خطیب بغدادی، ص: ٤١.

است، زیرا مهمترین مبانی علوم حدیث و متفرعات آن، از اسانید، علم رجال و شرح حال راویان را ضایع نموده‌اند.

اولین شیعه‌ای که مصطلح الحدیث را تدوین کرد و مراتب حدیث نزد شیعه را بیان نمود، حسن بن مطهر حلی است؛ ابن مطهر در سال ۷۲۶ هجری وفات کرد که در مقایسه با اهل سنت واقعا متأخر است! این ابن مطهر همان کسی است که علامه ابن تیمیه در کتاب شریف «منهاج السنة النبوية» به رد یاوه‌گویی‌های او پرداخته است.

خود جعفریه اعتراف دارند که اولین واضع علم مصطلح الحدیث، ابن مطهر حلی بوده است، همچنانکه در «ضیاء الدراية» سید ضیاء الدین این مطلب آمده است.

این درحالی است که شیخ شیعه، حائری می‌گوید: «از جمله مسائلی که در آن شک و تردیدی نیست، این است که هیچیک از علمای ما قبل از شهید ثانی در علم "دراية الحديث" تصنیفی ننگاشته‌اند»[۱].

شهید ثانی: وی حسن بن زین الدین جبعی عاملی (۹۱۱ - ۹۶۵هـ) است.

این درحالی است که اولین کسی که از میان اهل سنت و جماعت در علوم حدیث کتاب نوشت، ابومحمد حسن رامهرمزی، متولد سال ۲۶۵هجری و متوفای سال ۳۶۰هجری بود.

تفاوت میان اهل سنت و جماعت با شیعه‌ی امامی در علم درایه، ۶۰۰ سال است.

ای عوام شیعه! بدانید که تصنیف کتاب‌های علوم حدیث و کتاب‌های رجال از سوی علمای شما بخاطر حرص و شوق آن‌ها بر دستیابی به احادیث صحیح اهل بیت نبوده است، بلکه بخاطر دفع طعن اهل سنت و جماعت از خودشان بوده است؛ عالم معروف شیعی، شیخ حر عاملی به این مسأله اعتراف کرده است، وی می‌گوید: «دانسته می‌شود که این روش، طریقی برای رسیدن به روایت فرد ثقه‌ای است که از او روایت شده است و فایده‌ی ذکر آن، تنها تبرک به اتصال سلسله سند و دفع طعن عامه نسبت به شیعه است که می‌گویند: احادیث آن‌ها متصل نیست، بلکه از اصول قدمای آن‌ها نقل شده است»[۲].

۱- مقتبس الأثر: ۷۳/۳.

۲- وسایل الشیعة: ۲۲۵۸/۳۰.

اما در مورد احوال رجال، توجه شما را به اعتراف باقر ایروانی جلب می‌کنم که یکی از اساتید حوزه نجف و قم است؛ وی به صراحت می‌گوید: «نجاشی تنها به این دلیل کتاب خود را تألیف کرد تا طعن گروهی از مخالفین را دفع نماید که مدعی بودند شما نه سلفی دارید و نه تصنیفی»[۱].

شیخ آن‌ها، شیخ یوسف بحرانی متوفای سال (۱۱۸۶هـ) می‌گوید: «بر ما واجب است که یا این اخبار را قبول کنیم، همچنانکه علمای نیک و متقدم ما چنین کردند، یا اینکه دینی غیر از این دین و شریعتی غیر از این شریعت انتخاب کنیم، زیرا ناقص است و کامل نیست، چرا که برای تمامی احکام آن، دلیلی در دست نیست؛ ولی من ندیده‌ام که آن‌ها یکی از این دو راه را برگزینند درحالی‌که راه سومی وجود ندارد؛ این مسأله به حمد الله برای هر بیننده منصف و غیر متعصبی، ظاهر و آشکار است».[۲]

حر عاملی می‌گوید: «حدیث صحیح حدیثی است که راوی امامی عادل و ضابط در تمامی طبقات، آن را روایت نماید و این تعریف مستلزم آن است که پس از بحث و بررسی، حکم به ضعف تمامی احادیث بدهیم!! زیرا علما جز در موارد نادری، به عدالت راویان صحه نگذاشته‌اند!! بله آن‌ها را موثق دانسته‌اند، اما توثیق چیزی غیر از عدالت است و به طور قطع مستلزم آن نیست». سپس می‌گوید: «چگونه چنین چیزی ممکن است درحالی‌که آن‌ها بر خلاف آن (یعنی عدالت) تصریح کرده‌اند، آنجا که کسانی را توثیق کرده‌اند که معتقد به فسق و کفر و فساد مذهب آن‌ها هستند!! و این امر، مستلزم ضعف تمامی احادیث ما می‌باشد، زیرا به عدالت هیچیک از آن‌ها آگاه نیستیم»[۳].

همچنین می‌گوید: «راویان بزرگ و ثقه که از جمله اصحاب اجماع شمرده می‌شوند، از افراد ضعیف، دروغگو و مجهول، روایت کرده‌اند، درحالی‌که شرح حال آن‌ها را می‌دانستند و بر صحت حدیث آن‌ها گواهی داده‌اند». همچنین می‌گوید:

۱- دروس تمهيدية في القواعد الرجالية، ص: ٨٦، باقر ایروانی.

۲- لؤلؤة البحرين، يوسف بحرانی، ص: ٤٧.

۳- الوسائل: ٢٦٠/٣٠.

«معلوم و مشخص است که بسیاری از راویان کتاب‌هایی که امامان علیهم‌السلام به عمل به روایات آن کتاب‌ها فرمان داده‌اند، ضعیف و نیز مجهول می‌باشند»[۱].

علی خامنه‌ای می‌گوید: «بر اساس آنچه بسیاری از کارشناسان این فن ذکر کرده‌اند، نسخه‌های کتاب الفهرست، همانند بسیاری از کتاب‌های قدیمی علم رجال، همچون کتاب کشی و نجاشی و برقی و غضائری، دچار تحریف و دستکاری شده‌اند و ضررهای بی‌شماری به آن‌ها رسیده است و نسخه‌ای صحیح از آن کتاب به فرزندان این عصر و دوران نرسیده است»[۲].

اما کتاب - رجال کشی - به رغم اینکه از اولین کتاب‌های شیعه در علم رجال به شمار می‌رود، صاحب آن از راویان ضعیف بسیار زیاد روایت می‌کند و به گواهی نجاشی، کتاب او حاوی اشتباهات بسیاری است؛ نجاشی در مورد او می‌گوید: «وی ثقه و عین بود و از ضعفاء بسیار روایت می‌کرد، او همراه و صاحب عیاشی بوده است و از او حدیث روایت کرده است و نزد او علم آموخته است»[۳].

نجاشی درحالی‌که میان او و کشی تنها صد سال فاصله بود، اشتباهات بسیاری در کتاب «رجال کشی» یافت!! اما امروزه که میان ما و او بیش از هزار سال فاصله است و علی خامنه‌ای اعتراف کرده است که این کتاب دستخوش تحریف شده است و هیچ نسخه صحیحی از این کتاب به دست ما نرسیده است، وضعیت این کتاب چگونه خواهد بود!.

وقتی کشی در کتاب خود راویان را ذکر می‌کند، روایات بسیاری را به همراه اسانید آن ذکر می‌کند، حال چطور می‌توان گفت اسانید روایات او صحیح و مقبول است درحالی‌که به قول نجاشی وی از راویان ضعیف، احادیث بسیاری را نقل می‌کند.

از این‌رو، علم جرح و تعدیل در میان آن‌ها شامل تناقضات و اختلافات بسیاری است تا جایی که شیخ آن‌ها فیض کاشانی می‌گوید: «در مورد علم جرح و تعدیل و شروط آن، اختلافات و تناقضات و شبهات بسیاری است، بطوری که رفع این تناقضات

۱- همان: ۲٤٤/۳۰.

۲- خامنئي، الأصول الأربعة في علم الرجال، ص: ۳٤.

۳- رجال النجاشی، ص: ۳۷۲.

آن گونه که موجب اطمینان قلبی شود، ممکن نیست و این مسأله بر کارشناسان و اهل فن، پوشیده نمی‌باشد».[۱]

این بود حال مشهورترین علمای رجال و قدیمی شیعه و وضعیت کتاب او که از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مراجع شیعه در علم رجال محسوب می‌شود!.

برای اطمینان عوام شیعه از تباهی دین شیعه، شیوه‌ای را پیشنهاد می‌کنیم: یک روایت از روایت‌های کتاب‌های مشهور خود انتخاب کنید و مطالعه نمایید، سپس آن را بر سه یا چهار عالم از علمای خود قرائت نمایید و در مورد سند آن و میزان و صحت و ضعف آن، از ایشان بپرسید، خواهید دید که این‌ها چقدر با هم اختلاف دارند، این یکی آنچه را که مخالف عقل و رأی اوست، انکار می‌کند و دیگری آنچه را موافق با رأی و دیدگاهش باشد، تصحیح می‌کند و همه‌ی این‌ها بخاطر آن است که اصل و اساسی در دست ندارند.

همانند روایت داستان شکستن پهلوی زهرا؛ مرجع شیعی شیخ محمد حسین فضل الله داستان حمله به خانه و شکسن پهلوی زهرا را از اصل و اساس، انکار می‌کند، زیرا بر مبنای دیدگاه او، این داستان حاوی غموض، ابهام و ایراد طعن در شجاعت علی بن ابی طالب است، این درحالی است که بسیاری از علمای شیعه قائل به صحت این روایت هستند!.

محمد حسین فضل الله شخصیتی است که بیش از چهل عالم از علما و مراجع بزرگ و مشهور شیعه به اجتهاد و توانایی وی در استنباط گواهی داده‌اند، موضوعی که او را شایسته‌ی مقام مرجعیت می‌کند؛ مرجع عراقی محمد باقر صدر در مورد او می‌گوید: «تمام کسانی که نجف را ترک کردند، از ترک آن دچار زیان و خسران شدند، اما وقتی حسین فضل الله نجف را ترک کرد، نجف از ترک او دچار زیان شد»؛ همچنین مرجع ایرانی، علی خامنه‌ای علمای لبنان را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «مواظب این نور بزرگی که در میان شماست، یعنی فضل الله باشید».

اما بعد از آنکه فضل الله داستان شکسته شدن پهلو را انکار نمود و در برخی از مسائل و اخبار با آن‌ها مخالفت کرد، وضعیت تغییر کرد؛ به عنوان مثال وی با غلو و افراط در مورد علی مخالفت نمود و بخشی را که به اذان افزوده‌اند رد نمود و با تکفیر

۱- الوافي، مقدمه دوم: ۱۱/۱ – ۱۲.

خلفا و صحابه و سب و شتم و ناسزا به آن‌ها مخالفت کرد، آنجا که می‌گوید: «بنده دشنام دادن به هریک از اصحاب را حرام می‌دانم، زیرا خداوند متعال در مورد صحابه فرموده است: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد رسول الله است و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانه‌ی (درستکاری) آن‌ها در چهره‌های‌شان از اثر سجده (نمایان) است»؛ پس از این بود که رسانه‌های تبلیغاتی شیعه با ایراد طعن و دشنام و استهزاء، با شدت و خشونت به فضل الله حمله کردند تا جایی که وی را تکفیر و نیز لعن نمودند و زمانی که خبر وفات ایشان را شنیدند به یکدیگر تبریک و تهنیت گفتند!.

یکی از دعوتگران سنی به نام نورالدین جزائری مالکی که با شیعه مناظره می‌کند، می‌گوید: «سال‌ها پیش شیخ و استاد ما شیخ یامی، علما و شیوخ دوازده امامی را به مبارزه طلبید و از آن‌ها می‌خواست که یک حدیث صحیح و دارای سند متصل، آن هم مطابق شروط خودتان، از پیامبرﷺ برای ما بیاورید، اما تا به امروز دوازده امامی‌ها موفق به ایجاد چنین حدیثی نشده‌اند و تأکید می‌کنم که این تحدی یک تحدی عالمانه است و پس از بررسی و بحث در اسانید و روایات دوازده‌امامی‌ها صورت پذیرفته است».

علمای دوازده امامی می‌دانند که حتی یک حدیث صحیح و دارای سند متصل از پیامبرﷺ در اختیار ندارند و شیخ حر عاملی در کتاب "وسائل الشیعه" جزء ۳۰ صفحه‌ی ۲۶۰ به آن اعتراف کرده است، وی می‌گوید: «هم لوازم و هم ملزوم باطل است، بلکه تحقیق مستلزم ضعف تمامی احادیث است، زیرا حدیث صحیح در نزد آن‌ها عبارت از حدیثی است که: «امامی عادل و ضابط در تمامی طبقات، آن را روایت نماید». وی در همان صفحه در موضوعی دیگر می‌گوید: «اصحاب و پیروان این اصطلاح جدید برای راوی، عدالت را شرط دانسته‌اند و این امر مستلزم ضعف تمامی احادیث ما می‌باشد، زیرا جز تعداد اندکی، از عدالت هیچیک از آن‌ها علم و اطلاعی در دست نیست».

آیا شیعه‌ی دوازده امامی حدیثی متصل السند از پیامبر ﷺ در اختیار دارند؟

شیعه‌ی دوازده امامی تاکنون که مشغول نوشتن این کلمات و عبارات هستیم، نتوانسته‌اند حدیثی متصل السند و مطابق شروط خودشان از پیامبر ﷺ برای ما نقل کنند. قبل از اینکه احادیث شیعه‌ی دوازده امامی را تضعیف کنیم و حکم به ضعف آن‌ها دهیم، لازم و ضروری است که سبب تضعیف روایات آن‌ها را بدانیم.

دلیل تضعیف روایات آن‌ها مشخص است و آن اثبات جعلی بودن اعتقاد و باور امامیه‌ی دوازده امامی می‌باشد و اینکه دین آن‌ها دینی بشری است نه از جانب الله متعال؛ چگونه می‌تواند دین آن‌ها از جانب الله متعال باشد، حال آنکه احادیث خود را از پیامبر ﷺ ثابت نکرده‌اند.

آیا احادیث جعفر (امام صادق) همان احادیث پیامبر ﷺ است؟

بزرگ‌ترین مشکلی که در مسیر تصحیح احادیث شیعیان دوازده امامی سد راه آن‌هاست، این است که اسانید آن‌ها به امام صادق و باقر و هادی و دیگر امامان می‌رسد؛ سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا احادیث رسول الله ﷺ همان احادیث صادق رحمه الله است؟

پاسخ: به تحقیق خیر؛ و این امر نیازمند توضیح است؛ پیامبر ﷺ در سال ۱۱ هجری وفات نمود و امام صادق در سال ۸۰ هجری متولد شد، حال چگونه امام صادق اموری را که ۶۹ سال قبل از تولد ایشان روی داده است، روایت می‌کند؟

برای حل این مشکل، دوزاده امامی‌ها به راه حل‌هایی دست یازیده‌اند؛ به عنوان مثال، به روایت: «حديثي حديث أبي: حدیث من حدیث پدرم است» استناد نموده‌اند؛ کلینی در کتاب "الكافي" (۵۳/۱) باب: رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب" از علی بن محمد از سهل بن زیاد از احمد بن محمد از عمر بن عبدالعزیز از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیره نقل می‌کند که گفتند: ما از ابوعبدالله علیه السلام شنیدیم که فرمود: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جد من است و حدیث جد من، حدیث حسین است و حدیث حسین حدیث حسن است و حدیث

حسن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است و حدیث امیرالمؤنین حدیث رسول الله ﷺ است و حدیث رسول الله قول الله تعالی است»[۱].

این حدیث، سند منقطع میان پیامبر ﷺ و صادق را وصل می‌کند، اما ...

این حدیث به چند دلیل صحیح نیست، از جمله اینکه مجلسی در "مرآة العقول في شرح أخبار الرسول" (۱۸۲/۱)، حدیث شماره‌ی چهارده، آن را تضعیف کرده و گفته است: این حدیث مطابق قول مشهور، ضعیف است.

علاوه بر تضعیف مجلسی، در سند این روایت سهل بن زیاد وجود دارد؛ محمد جواهری در "المفيد من معجم رجال الحديث" صفحه‌ی: ۲۷۳، شرح حال شماره‌ی: ۵۶۳۰ در مورد سهل بن زیاد می‌گوید: وی ابوسعید الآدمی الرازی است که در سند روایات کتاب "کامل الزیارات" و تفسیر قمی وجود دارد و قطعا ضعیف است یا توثیق او ثابت نشده است. سهل بن زیاد ۲۳۰۴ روایت نقل کرده است».

بنده به تأسی از کلام نورالدین الجزائری می‌گویم:

۱- این روایت بزرگ‌ترین دلیل شیعیان دوازده امامی برای اثبات اتصال سند از جعفر صادق به پیامبر ﷺ است و این روایت همچنانکه آشکار و واضح است، از سندی ضعیف برخوردار است.

۲- ممکن است شیعه تدلیس کند و به روایت: «نوارثه کابر عن کابر» استدلال کنند که صفار در کتاب "بصائر الدرجات" صفحه‌ی: ۱۹، باب: ۱۴ «في الأئمة أن عندهم أصول العلم ما ورثوه عن النبی لا يقولون برأيهم» آورده است.

پاسخ آن: نهایت چیزی که می‌توان گفت، این است که این احادیث صدق و توثیق جعفر صادق رضی الله عنه را ثابت می‌کند، اما ما در پی اثبات آن نیستیم، ما به دنبال سندی متصل از صادق تا پیامبر ﷺ می‌گردیم.

۱- يروى عن علي بن محمد عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن هشام بن سالم وحماد بن عثمان وغيره قالوا: سمعنا أبا عبد الله علیه السلام يقول: "حديثي حديث أبي وحديث أبي حديث جدي وحديث جدي حديث الحسين وحديث الحسين حديث الحسن وحديث الحسن حديث أمير المؤمنين علیه السلام وحديث أمير المؤمنين حديث رسول الله ﷺ وحديث رسول الله قول الله عزوجل".

تضعیف قوی‌ترین سند دوازده امامی‌ها!!

مسلما تأکید و تمرکز بر روی قوی‌ترین سند دوازده امامی‌ها اهمیت بسیاری دارد، زیرا با تضعیف و اسقاط قوی‌ترین سند آن‌ها، اسانیدی که از قوت کمتری برخوردارند، به خودی خود و به ناچار تضعیف می‌شوند؛ حال قوی‌ترین سند نزد دوازده امامی‌های کدام است؟

علی بن ابراهیم از پدرش - ابراهیم بن هاشم - از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از زراره از صادق.

به ظاهر سند آن صحیح است، اما لازم است قبل از تضعیف سند، به بیان ایراد موجود در آن بپردازیم: نقطه‌ی ضعف این سند، ابراهیم بن هاشم است، زیرا هیچیک از علمای متقدم علم رجال، وی را توثیق نکرده‌اند، نه کشی، نه طوسی، نه نجاشی و نه حلی، اما هنگام تقسیم حدیث، علمای آن‌ها مجبور شدند که وی را توثیق کنند؛ علاوه بر این، مبنای توثیق ابراهیم بن هاشم، سخنی است که پسرش در مقدمه‌ی تفسیر قمی گفته است، آنجا که در جزء ۱، صفحه‌ی ۴ می‌گوید: «ما اخبار و اقوالی را نقل می‌کنیم که به ما رسیده است و مشایخ و ثقات ما از کسانی نقل کرده‌اند که خدای تعالی اطاعت آنان را بر ما فرض نموده و ولایت آن‌ها را واجب کرده است و هیچ عملی جز با پیروی از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود».

همچنین انتساب این کلام به ابراهیم بن هاشم صحیح نیست، چرا که انتساب تفسیر قمی به علی بن ابراهیم صحیح نیست، یا حداقل نسخه‌ی رایجی که امروز در میان مردم است، از علی بن ابراهیم نیست؛ پس در می‌یابیم که راوی این تفسیر ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر است».

شاهرودی در "مستدرکات عمل رجال الحدیث" (۳۵۷/۴) شرح حال شماره‌ی: ۷۴۶ می‌گوید: «عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر از ابوالفضل آن را ذکر نکرده است؛ پس به این نتیجه می‌رسیم که هیچ دلیلی بر توثیق ابراهیم بن هاشم وجود ندارد، بلکه علمای متأخر آن‌ها برای نجات عقیده‌ی فاسد خود، آن را توثیق کرده‌اند.

تعداد زیاد راویان مجهول

در میان ایراداتی که شیعه‌ی دوازده‌ی امامی برای تصحیح روایات خود با آن روبرو هستند، وجود تعداد زیاد راویان مجهول است که برای فرار از این معضل، علمای متأخر آن‌ها که صاحبان کتاب‌های موسوم به موسوعات هستند (مامقانی، خویی، اردبیلی و شاهرودی) به توثیقات عمومی پناه برده‌اند؛ به عنوان مثال خویی تمامی روایانی را که در اسناد "کامل الزیارات" جعفر بن قولویه قمی (۳۶۸هـ) قرار گرفته‌اند، توثیق می‌کند، اما زمانی که دچار تناقض می‌شود، در کتاب معجم رجال الحدیث، از این قاعده رجوع می‌کند و تنها به توثیق شیوخ ابن قولویه اکتفا می‌کند.

برای دانستن تعداد راویان مجهول موجود در روایات و کتاب‌های آن‌ها کافی است به عنوان مثال بدانیم که خویی برای ۱۵۶۷۸ راوی در کتاب معجم رجال الحدیث خود شرح حال نوشته است که از این بین به جهالت ۸۰۶۹ راوی حکم داده است که ۷۹۸۲ مرد و ۸۷ زن می‌باشند و این آمار در کتاب "المفید من معجم رجال الحدیث" اثر محمد جواهری، شاگرد خویی آمده است، کسی که کتاب "معجم رجال الحدیث" استادش را مختصر نمود. (پایان بحث با اختصار و تصرف).

تاریخ تدوین مهم‌ترین و مشهورترین کتاب‌های حدیث اهل سنت و شیعه

برای مشاهده یکی از دلایل روشن مبنی بر سبقت اهل سنت در تدوین حدیث، لازم است شیعیان به تاریخ اولین و قدیمی‌ترین و مهم‌ترین کسانی بنگرند که روایات آن‌ها را در کتاب‌های مشهورشان تألیف کرده‌اند و آن را با مهم‌ترین و قدیمی‌ترین مؤلفین اهل سنت و کتاب‌های مشهور آن‌ها مقایسه نمایند، خود خواهند دید که تفاوت به چه میزان است.

همین مسأله به تنهایی برای بیان سبقت و نیز قدمت اهل سنت در تدوین حدیث کفایت می‌کند.

مهم‌ترین علمای مؤلف شیعی عبارتند از: محمد صفار قمی (۲۹۰هـ)؛ وی بیش از همه، آثار آن‌ها را در عصور متقدم در کتاب «بصائر الدرجات» خود جمع نموده است؛ پس از وی دو شاگرد او، یعنی کلینی و ابن بابویه قمی به این کار روی آوردند؛ کلینی

(متولد نیمه‌ی قرن سوم و متوفای ۳۲۷هـ) در قرن چهار هجری کتاب «الكافي» را در این زمینه به نگارش در آورد؛ سپس ابن بابویه قمی که در نزد شیعه ملقب به صدوق است (متولد قرن سوم و متوفای ۳۲۹هـ) کتاب «من لا یحضره الفقیه» خود را به نگارش در آورد؛ بعد از آن‌ها شیخ طوسی (متولد ۳۸۵هـ، متوفای ۴۶۰هـ) با دو کتاب «التهذیب» و «الاستبصار» پای در این عرصه نهاد. این چهار کتاب اخیر، نزد شیعه مورد اعتماد و دارای اهمیت بسیار است و تمامی این‌ها سال‌ها پس از اینکه اهل سنت دست به تدوین احادیث رسول خدا ﷺ زده بودند، جمع آوری شد.

باید دانست که این چهار کتاب، در ضمن مجامع هشتگانه‌ی مورد اعتماد شیعه می‌باشد که چهار کتاب اولی را کتاب‌های متقدم و چهار کتاب بعدی را کتاب‌های متأخر خویش می‌دانند، چهار کتاب متأخر آن‌ها عبارتند از: وسائل الشیعة، اثر شیخ حر عاملی، متوفای سال ۱۱۰۴هـ؛ بحار الأنوار مجلسی، متوفای سال ۱۱۱۱هـ؛ الوافي، کاشانی، متوفای سال ۱۰۹۱هـ؛ مستدرك الوسائل، طبرسی، متوفای سال ۱۳۲۰هـ.

اما مجامع چهارگانه‌ی متأخر، درواقع نسخه‌هایی تکراری از کتاب‌های چهارگانه‌ی ابتدایی و اساسی آنان می‌باشند.

مهم‌ترین و قدیمی‌ترین علمای اهل سنت که به تدوین و تصنیف سنت نبوی پرداختند، عبارتند از:

- مالک بن انس، متولد سال ۹۳ هـ و متوفای سال ۱۷۹هـ، صاحب کتاب "المؤطأ".
- احمد بن محمد بن حنبل، متولد سال ۱۶۴هـ و متوفای سال ۲۴۱هـ؛ ایشان نزدیک به ۱۶ تألیف دارد که مهم‌ترین آن‌ها کتاب مسند ایشان است و در بر دارنده‌ی سی هزار حدیث است.
- محمد بن اسماعیل بخاری، متولد سال ۱۹۴هـ و متوفای سال ۲۵۶هـ.
- ابوداوود سلیمان ازدی، متولد سال ۲۰۲هـ و متوفای ۲۷۵هـ، کتاب ایشان مشهور به سنن ابوداوود است.
- مسلم بن حجاج بن مسلم، متولد سال ۲۰۶هـ و متوفای سال ۲۶۱هـ.
- محمد ترمذی، متولد سال ۲۰۹هـ و متوفای سال ۲۷۹هـ.
- محمد بن یزید بن ماجه، متولد سال ۲۰۹هـ و متوفای سال ۲۷۳هـ، وی در علم حدیث امام بود و کتاب ایشان به سنن ابن ماجه مشهور است.

مؤسسین دین شیعه از کتاب‌های اهل سنت روایاتی را که ده‌ها سال قبل از آن‌ها تدوین شده است، برگرفته و در کتاب‌های خود نقل می‌کنند.

وقتی به بررسی کتاب‌های مهم و متقدم شیعه می‌پردازیم و با این مساله مواجه می‌شویم که این کتاب‌ها روایاتی را از کتاب‌های اهل سنت اخذ کرده و نگاشته‌اند – روایاتی که ده‌ها سال قبل از آن‌ها توسط اهل سنت تدوین شده است –، مسایل مهمی برای ما روشن می‌گردد، از جمله:

اول: جرأت مؤسسان دین شیعه و دروغ بستن بر الله متعال و رسولش و به بازی گرفتن و تغییر الفاظ احادیث منقول از کتاب‌های اهل سنت و نقل آن‌ها در کتاب‌های خود جهت خدمت به هوی و هوس‌شان.

دوم: اینکه چگونه سازندگان تشیع مزعوم، ولایتی را که خداوند برای آن هیچ دلیلی نازل نکرده است، ایجاد نموده‌اند و جهت تشریع آنچه موافق دین‌شان است چه چیزهایی را که به دروغ به امامان نسبت نداده‌اند و در این راستا از احادیث صحیح نبوی در کتاب‌های اهل سنت بهره گرفته و در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و در ادامه‌ی تکمیل نیرنگ خود، مضمون این روایات را به نفع خواهشات نفسانی مصادره به مطلوب کرده‌اند تا به این ترتیب پیروان خود را به نیکو بودن لفظ و قوت بیان مطمئن گردانند.

سوم: زیر پا نهادن حقوق پیامبر ﷺ و نسبت دادن علم ایشان به دیگران.

چهارم: بدون تردید این مسأله بیانگر آن است که شیعه اهل اسناد نیست و در نتیجه اهل حدیث نیست.

بنده عوام شیعه را به مصادر قدیمیِ حدیثِ اهل سنت و شیعه ارجاع می‌دهم تا خود ببینند احادیثی که شیعه از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است و بخشی از آن را تغییر داده است، به چه میزان است.

پاک و منزه است خداوند متعال که ما را از این فریبکاران و امثال آن‌ها که به گمراهی فرامی‌خوانند، برحذر داشته است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ٧٨﴾ [آل عمران: ۷۸]

«و می‌گویند: آن از جانب الله است؛ در صورتی که از جانب الله نیست و بر الله دروغ می‌بندند درحالی‌که خودشان (هم) می‌دانند».

نمونه‌هایی از سرقت‌های شیعه از کتاب‌های اهل سنت

از قدیمی‌ترین مؤلفین آن‌ها که عبارت است از محمد بن حسن بن فروخ صفار، شروع می‌کنیم. انسان خبره و آگاه به مجرد مطالعه‌ی کتاب‌های حدیث اهل سنت و تطبیق آن با کتاب بصائر الدرجات صفار، در می‌یابد که صفار روایات بسیار زیادی را از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است و برای خدمت به اعتقادات خود و پوشیدن سرقتش، الفاظ احادیث را جابجا کرده است؛ به عنوان مثال در جزء اول کتاب بصائر الدرجات، باب نادر که از باب "أن الناس على ثلاثة عالم و متعلم وغثاء" ... است، چندین روایت پیرامون علم ذکر کرده است که برخی از آن‌ها در اصل همان روایات پیامبر ﷺ در کتاب‌های اهل سنت است، اما او آن‌ها را به امامان نسبت داده است.

این تنها یک باب بود، تصور کنید اگر تمامی تألیفات صفار را که در بر دارنده‌ی ابواب متعددی است، مورد بررسی قرار دهیم، تعداد احادیثی که از اهل سنت کپی کرده و کلمات آن را جابجا نموده تا به امامان نسبت دهد و به این طریق امامتی را در اسلام جای دهد که در آن هیچ جایگاهی ندارد، چقدر خواهد بود؟!

از جمله این روایات عبارت است از: از ابوالبختری از ابوعبدالله ؈ روایت است که گفت: «أن العلماء ورثة الأنبياء وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً وإنما ورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ شيئاً منها فقد أخذ حظاً وافراً فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه فإن فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين» و شاگردش کلینی در کتاب کافی، باب صفة العلم، ص: ۳۲ این روایت را از وی نقل کرده است: .. از ابوالبختری از ابوعبدالله ؈ روایت است که: «إن العلماء ورثة الأنبياء، وذاك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً، وإنما ورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه؟ فإن فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين».

.. و صفار از پیامبرﷺ روایت کرده است که فرمود: «أوصى الله إلي أنه من سلك مسلكا يطلب فيه العلم سهلت له طريقا إلى الجنة».

از ابوعبدالله علیه السلام روایت می‌کند که: «إن معلم الخير لتستغفر له دواب الأرض وحيتان البحر وكل صغيرة وكبيرة في أرض الله وسمائه».

از حسن بن زید بن علی بن حسین از پدرش از ابوعبدالله علیه السلام روایت است که: «طلب العلم فريضة على كل مسلم».

بیشتر الفاظ روایات مذکور را سال‌ها قبل از این، ابوداوود و ترمذی، از طریق ابودرداء رضی الله عنه نقل کرده‌اند؛ ابودرداء رضی الله عنه از پیامبرﷺ روایت کرده که فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الجَنَّةِ، وَإِنَّ المَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَاءً لِطَالِبِ العِلْمِ، وَإِنَّ العَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ حَتَّى الحِيتَانُ فِي المَاءِ، وَفَضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِدِ، كَفَضْلِ القَمَرِ عَلَى سَائِرِ الكَوَاكِبِ، إِنَّ العُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا العِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ»[1]: «هرکس راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد و فرشتگان بال‌های‌شان را از باب رضایت به عمل طالبِ علم برای او می‌گسترانند؛ همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، حتی ماهیان در آب، برای عالِم درخواست آمرزش می‌کنند و برتریِ عالِم بر عابد مانند برتری ماه بر سایر ستارگان است و علما وارثان پیامبران هستند؛ البته پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته‌اند؛ بلکه تنها علم را به ارث گذارده‌اند و هرکس علم کسب کند، بهره‌ی فراوانی به دست آورده است».

همچنین در کتاب کافی کلینی آمده است: .. از ابوعبدالله روایت است که: «ثلاثة لا ينظر الله إليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم: من ادعى إمامة من الله ليست له، ومن جحد

۱- سنن أبي داود: ٤٣٢/٣، كتاب العلم، باب الحث على طلب العلم؛ همچنین این حدیث با الفاظ نزدیک به این در: سنن الترمذي: ١٥٣\٤، كتاب العلم، باب في فضل الفقه على العبادة و سنن ابن ماجه: ١٨١\١ آمده است.

إماماً من الله، ومن زعم أن لهما في الإسلام نصيباً»[۱]: «سه کس هستند که خداوند در قیامت به آن‌ها نمی‌نگرد و و آن‌ها را تزکیه نمی‌کند و برای آن‌ها عذابی دردناک است: کسی که به ناحق، ادعای امامت الهی کند، کسی که امام منصوب از جانب خداوند را منکر شود و کسی که گمان کند آن دو نفر(ابو بکر و عمر) نصیب و بهره‌ای از اسلام دارند».

این درحالی است که ابتدای حدیثی که کلینی ذکر نموده است، اصلش را امام مسلم قبل از کلینی روایت کرده است؛ امام مسلم آورده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، الْمُسْبِلُ، وَالْمَنَّانُ، وَالْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِفِ الْكَاذِبِ»: «سه کس هستند که خداوند در قیامت با آن‌ها صحبت نمی‌کند، به آن‌ها نمی‌نگرد و آن‌ها را تزکیه نمی‌کند و برای آن‌ها عذابی دردناک است: کسی که شلوار و لباس خود را از دو قوزک پا پایین‌تر قرار دهد، کسی که [در برابر آنچه بخشیده و احسان کرده] منت گذارد و کسی که جنس خود را با سوگند دروغ بفروشد»[۲].

کلینی در کتاب خود داستانی مشابه با آنچه در کتاب‌های اهل سنت – که قبل از او تدوین شده‌اند – نقل کرده است تا امامت موسی بن جعفر و استحقاق او برای امامت نسبت به برادران بزرگ‌ترش را ثابت کند؛ در این داستان آمده است که شخصی نزد موسی بن جعفر آمد و از او پرسید: چه کسی امام است؟ امام گفت: اگر تو را خبر دهم قبول می‌کنی؟ گفت: بله فدایت شوم. گفت: من امام هستم. آن مرد گفت: دلیلت چیست؟ گفت: نزد آن درخت برو – و با دستش به ام غیلان اشاره کرد– و به آن بگو: موسی بن جعفر به تو می‌گوید: بیا اینجا، (آن مرد) می‌گوید: نزد آن درخت رفت و به خدا سوگند دیدم که به حرکت افتاد تا در برابر ایشان ایستاد، سپس به وی اشاره کرد و او بازگشت»[۳].

۱- الكافي: ۳۷۳/۱.

۲- صحيح مسلم، شماره: ۱۰۶.

۳- الأصول من الكافي: ۱/ ۳۵۲، باب ما يضل به بين دعوى المحق والمبطل في أمر الإمامة؛ أن شخصا جاء إلى موسى بن جعفر فسأله عن الإمام من هو؟ فقال: "إن أخبرتك تقبل؟ قال: بلى جعلت فداك قال: أنا هو. قال: فشيء أستدل به، قال: اذهب إلى تلك الشجرة وأشار بيده إلى أم غيلان. فقل لها: يقول

اصل این روایت را ترمذی قبل از تولد کلینی اینگونه آورده است: از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت است که: بادیه‌نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: چگونه بدانم تو پیامبری؟ رسول الله ﷺ فرمود: «إِنْ دَعَوْتُ هَذَا العِذْقَ مِنْ هَذِهِ النَّخْلَةِ تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟» «اگر آن شاخه‌ی درخت خرما را صدا بزنم، شهادت می‌دهد که من رسول خدا هستم». سپس رسول خدا ﷺ آن را صدا زد و شاخه از درخت بر زمین افتاد و نزد ایشان آمد. سپس پیامبر ﷺ گفت: بازگرد و آن نیز بازگشت، اعرابی نیز (با دیدن این صحنه) اسلام آورد.[۱]

در کتاب کافی از حماد بن بشیر روایت شده است که گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «الله عزوجل می‌فرماید: من أهان لي وليا فقد أرصد لمحاربتي، وما تقرب إلي عبد بشيء أحب إليّ مما افترضت عليه، وإنه ليتقرب إلي بالنافلة حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ولسانه الذي ينطق به، ويده التي يبطش بها، إن دعاني أحببته وإن سألني أعطيته، وما ترددت عن شيء أنا فاعله كترددي عن موت عبدي المؤمن: يكره الموت وأكره مساءته»[۲].

اصل این حدیث در بخاری (۶۵۰۲) آمده است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ: كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ المُؤْمِنِ، يَكْرَهُ المَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»: «خداوند متعال می‌فرماید: هرکس، با دوستان من دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می‌نمایم و بنده‌ام با هیچ چیز محبوبی نزد من به

لك موسى بن جعفر: أقبلي، قال: فأتيتها فرأيتها والله تخد الأرض خدا حتى وقفت بين يديه، ثم أشار إليها فرجعت.

۱- الترمذي، شماره: ۳۶۲۸.

۲- الأصول من الكافي: ۳۵۲/۲، باب من آذى المسلمين واحتقرهم.

اندازه‌ی انجام آنچه بر او فرض نمودم، به من نزدیک نمی‌شود و همچنان با انجام نوافل به من تقرب می‌جوید تا اینکه محبوب من قرار می‌گیرد. پس هنگامی که مورد محبتم قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می‌شوم که بوسیله‌ی آن‌ها می‌شنود و می‌بیند و می‌گیرد و راه می‌رود و اگر از من طلب کند، به او عطا می‌کنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه می‌دهم و در هر کاری که می‌خواهم انجام دهم، به اندازه‌ی قبض روح مؤمنی که مرگ را نمی‌پسندد و من هم آزارش را نمی‌پسندم، متردد نمی‌شوم».

همچنین در تفسیر قمی آمده است: «إن الناس يأتون يوم الموقف رسول الله فيذهب فيخر ساجدا تحت العرش، فيقول الله: يا محمد ارفع رأسك وقل يسمع قولك، واشفع تشفع وسل تعطه»[1].

همچنین در کتاب کافی روایتی طولانی در مورد قرآن آمده است که قرآن در صورت مردی می‌آید و در زیر عرش به سجده می‌افتد. پس به قرآن گفته می‌شود: «ارفع رأسك وسل تعطه واشفع تشفع»: «سرت را بلند کن و بخواه که به تو داده شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود».[2]

اصل این روایت در صحیح بخاری و قبل از اینکه قمی و کلینی متولد شوند، آمده است و آن حدیث طولانی شفاعت است که در آن پیامبرﷺ در مورد احوال قیامت می‌فرماید: «.. فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ العَرْشِ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا، لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ سَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ»[3]: «.. آنگاه می‌روم، در زیر عرش قرار می‌گیرم و در برابر پروردگار عزوجل به سجده می‌افتم، سپس خداوند سپاس و ستایش مخصوصی را به من الهام می‌فرماید که آن را به هیچ کس دیگری الهام نکرده است (و به وسیله‌ی این ستایش مخصوص،

۱- تفسير القمي: ۲۵/۲.

۲- الكافي: ۵۹۶/۲.

۳- صحیح بخاری: ۱۹٤.

خداوند را ستایش می‌کنم) و خداوند می‌فرماید: سرت را از سجده بردار، ای محمد! هر چه می‌خواهی درخواست کن که داده می‌شود و شفاعت کن شفاعتت قبول خواهد شد، سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم».

صدوق شیعه در کتاب "ثواب الأعمال وعقاب الأعمال" در مورد ثواب نماز در مسجد پیامبر ﷺ می‌گوید: از عبدالله بن جعفر از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از صادق جعفر بن محمد از پدرانش عليهم السلام روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: «صلاة في مسجدي تعدل عند الله عشرة آلاف صلاة في غيره من المساجد إلا المسجد الحرام فإن الصلاة فيه تعدل مائة ألف صلاة»: «یک نماز در مسجد من نزد خداوند برابر با ۱۰ هزار نماز در مساجد دیگر به غیر از مسجد الحرام است که نماز خواندن در آن برابر با صد هزار نماز است».

این درحالی است که امام احمد بن محمد بن حنبل قبل از به دنیا آمدن صدوق این حدیث را از عبدالله بن زبیر رضي الله عنه نقل کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: «صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ، إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، وَصَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ صَلَاةٍ فِي هَذَا»: «یک نماز در مسجد من برتر از هزار نماز در دیگر مساجد به جز مسجد الحرام است و نماز در مسجد الحرام برتر از صد هزار نماز در این مسجد است».

همچنین قمی در "ثواب الأعمال.." از محمد بن هارون از ابوعبدالله عليه السلام روایت کرده است که گفت: «من ترك صلاة العصر غير ناسٍ لها حتى تفوته وتره الله أهله وماله يوم القيامة»[1].

این درحالی است که بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند و متن آن چنین است: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ»: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد».[2]

۱- قمی در ثواب الأعمال، ص: ۲۰۷.

۲- بخاری: ۵۵۲؛ مسلم: ٦٢٦.

همچنین امام احمد در مسند خود آورده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ مُتَعَمِّدًا، حَتَّى تَفُوتَهُ، فَقَدْ أُحْبِطَ عَمَلُهُ»: «هرکس نماز عصر را عمدا ترک کند تا وقت آن گذشته و فوت گردد، عملش نابود می‌گردد».

همچنین مفید روایتی طولانی آورده است و آن را به ابوعبدالله نسبت داده است که در بخشی از این روایت آمده است: «الجاحد لولاية علي كعابد الوثن»: «منکر ولایت علی همچون بت‌پرست است».[۱]

این درحالی است که امام احمد قبل از تولد مفید از ابوهریره ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «مُدْمِنُ الْخَمْرِ إِنْ مَاتَ، لَقِيَ اللَّهَ كَعَابِدِ وَثَنٍ»[۲]: «معتاد به شراب اگر بمیرد خداوند را همچون بت‌پرست ملاقات می‌کند».

و در کافی .. از حسین بن ابی عثمان از خالد الجوان روایت است که: از ابوالحسن موسی ﷺ شنیدم که می‌گفت: «قد ينبغي لأحدكم إذا لبس الثوب الجديد أن يمريده عليه ويقول: الحمد لله الذي كساني ما أواري به عورتي، وأتجمل به في الناس، وأتزين به بينهم»[۳].

این حدیث را ترمذی از ابوامامه روایت کرده است، ابو امامه ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مَنْ لَبِسَ ثَوْبًا جَدِيدًا فَقَالَ: الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي، وَأَتَجَمَّلُ بِهِ فِي حَيَاتِي ثُمَّ عَمَدَ إِلَى الثَّوْبِ الَّذِي أَخْلَقَ فَتَصَدَّقَ بِهِ كَانَ فِي كَنَفِ اللَّهِ وَفِي حِفْظِ اللَّهِ، وَفِي سَتْرِ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا»[۴]: «هرگاه کسی لباس جدیدی بر تن کرد، بگوید: حمد و ستایش برای خداوند یکتاست که مرا لباسی پوشانید که به وسیله‌ی آن عورت خود را بپوشانم و به وسیله‌ی آن در زندگیم زیبایی و تجمل بیابم، آنگاه لباسی را که کهنه کرده بود، صدقه کند و به فقیر دهد، او در پناه خدا و در حمایت خداوند عزوجل می‌باشد و در راه خداست در زندگی و پس از مرگ».

۱- الاختصاص، مفید، ص: ۳۳۰.

۲- مسند احمد: ۲٤٥۳

۳- الفروع من الكافي، ج٥ - باب القول عند لبس الجديد –

۴- سنن الترمذي: ٤٥،أبواب الدعوات، حديث رقم ۳٥٦۰

اعترافات خطیری که حقیقت مهم‌ترین کتاب‌های اساسی دین شیعه را بر ملا می‌کند.

کتاب کافی بزرگ‌ترین و گران‌قدرترین منبع شیعه است و بنابر اعتقاد و باور شیعیان، این کتاب به تأیید امام دوازدهم که معصوم است و هیچگونه خطا و اشتباهی نمی‌کند، رسیده است، زیرا کلینی مدعی شده وقتی کتاب کافی را تألیف کرد، آن را بر امام دوازدهم در سرداب سامراء عرضه نمود و مهدی گفت: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»[۱].

اما لازم است با هم اعترافات برخی از علمای مورد اطمینان آن‌ها را در ارتباط با کتاب کافی مطالعه نماییم و هرکس خود پس از مطالعه‌ی این اعترافات، در مورد میزان ارزش و درستی بزرگ‌ترین کتاب شیعه قضاوت کند.

شیخ و عالم مورد اعتماد آن‌ها حسین بن سید حیدر کرکی عاملی متوفای سال ۱۰۷۶هجری می‌گوید: «همانا کتاب کافی (پنجاه کتاب) است و تمامی احادیث آن اسانیدی دارند که به امامان وصل می‌شود»[۲].

این درحالی است که ابوجعفر طوسی متوفای سال ۴۶۰هجری می‌گوید: «کتاب کافی مشتمل بر سی کتاب است».[۳]

از این اقوال برای ما روشن شد که در میان قرن پنج و قرن یازده هجری، بیست کتاب بر مجموع کتاب‌های کافی افزوده شده است که ۴۰ درصد کل این کتاب را در بر می‌گیرد؟!

همچنین اختلاف دارند که آیا کتاب «الروضة» - که یکی از کتاب‌های کافی است و در بر دارنده‌ی مجموعه‌ای از ابواب است و هر بابی متضمن تعداد زیادی حدیث است - کلینی تألیف کرده است یا بعدها بر کتاب کافی افزوده شده است.[۴]

۱- نگا: مقدمة الكافي، ص: ۲۵.

۲- روضات الجنات: ۱۰۶/٦ – ۱۰۷.

۳- الفهرست، ص: ۱٦۱.

۴- روضات الجنات: ۱۰۹/٦.

مگر امام قائم غایب پس از اینکه در سرداب سامراء کتاب را بر ایشان عرضه کردند نگفت که این کتاب برای شیعه‌ی ما کافی است؟! پس این اضافات پس از عرضه‌ی کتاب بر امام غایب، از کجا آمد؟!!.

مطلب مؤید این حقایق، این است که با بررسی و بحث در اسانید روایات کافی، خواهی دید که رجال آن یا مجهول‌اند، یا از جمله غالیانی هستند که مورد طعن واقع شده‌اند، یا از جمله افرادی هستند که بنا بر گفته‌ی علمای رجال شیعه به انحراف و دروغ مشهورند.

عالم خبره و کاردان شیعی، شیخ بهبودی دست به کاری زد که در میان علمای شیعه بی‌سابقه بود و آن اینکه کتاب کافی را مورد تحقیق و بررسی قرار داد و آن را از روایات دروغ و ضعیف، غربال کرد و در پایان به این نتیجه رسید که تنها یک چهارم کتاب (۴۴۲۸ مورد از ۱۶۱۹۴ اثر) صحیح است و با صراحت ذکر کرد که کتاب‌های مذهبش دستاویز دسیسه و دروغ شده است.

آیت الله عظمای آن‌ها محمد حسین حسینی طهرانی قبل از اینکه بهبودی به تحقیق در این کتاب بپردازد، او را «عالم کاردان و خبره» توصیف نموده بود، اما پس از این کار، علما و طلاب شیعه بخاطر تحقیق بهبودی در کتاب‌های حدیث و در رأس آن‌ها کتاب صحیح الکافي، جام خشم و غضب را علیه وی سر کشیدند!.

اینگونه تلاش‌های علمی همیشه از سوی بزرگان و راهبان قوم و کسانی که پیوسته می‌گویند استعداد مراجعه‌ی علمی ندارند، مردود واقع می‌شود؛ دلیل آن نیز این است که کار تصحیح، مهم‌ترین عقاید اساسی آن‌ها را که در آن با اهل سنت مخالفت نموده‌اند، نابود می‌کند؛ عقایدی چون تحریف قرآن، تکفیر خلفای راشدین و صحابه پیامبرﷺ و برخی از همسران ایشان.

از سوی دیگر آن‌ها اصلا توان این را ندارند که به تحقیق در مهم‌ترین کتاب‌های خود و تنقیح (اصلاح) آن بپردازند، زیرا قواعد علمی صحیحی در اختیار ندارند که آن‌ها را بر تصحیح کتاب‌های‌شان یاری نماید، بلکه کارهایی که کردند، نیرنگ جادوگر است، در نتیجه خوار و رسوا شدند.

اگر بخواهند با دقت به تصحیح کتاب‌های روایی خود بپردازند، بخش اعظم روایات‌شان ساقط می‌شود، پس تنها راه چاره این است که بدون تفتیش و بررسی، به

روایات تمسک جویند، آنگونه که قدمای آن‌ها چنین کردند و آن روایات را با همان دروغ‌ها و افسانه‌ها بپذیرند.

احوال مهم‌ترین رجال روایات شیعه

در ذیل با اختصار شدید به ذکر شرح حال آن دسته از راویان شیعه می‌پردازیم که بیش از همه روایت کرده‌اند و در کتاب‌های رجال شیعه از بقیه مشهورترند، تا اینکه تناقض آن‌ها در سنجش مهم‌ترین رجال و راویان روایات‌شان را اثبات نماییم.

جابر بن یزید جعفی

علامه شیعه شیخ حر عاملی می‌گوید: «جابر هفتاد هزار حدیث از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است و در کل صد و چهل هزار حدیث روایت کرده است». همچنین می‌گوید: «جابر بن یزید جعفی را ابن الغضائری و دیگران توثیق کرده‌اند و کشی و دیگران احادیث بسیاری در مدح و توثیق وی نقل کرده‌اند؛ البته روایاتی مبنی بر ذم و نکوهش وی نیز نقل شده است که پاسخ این روایات همان است که در مورد زراره گفته می‌شود. برخی از علمای ما وی را تضعیف کرده‌اند، اما توثیق وی ارجح است؛ شیخ می‌گوید: اصل بر آن است و روایت شده است که وی هفتاد هزار حدیث از امام باقر علیه‌السلام و در کل صد و چهل هزار حدیث روایت کرده است و ظاهرا هیچکس از طریق مشابه به اندازه‌ی جابر از امامان روایت نکرده است، پس جایگاه و منزلت وی نزد امامان بسیار بلند و رفیع است زیرا امامان فرموده‌اند: جایگاه و منزلت رجال در نزد ما را با توجه به تعداد روایت‌هایی که از ما نقل کرده‌اند، بشناسید.[۱]

از علی بن محمد روایت است که: محمد بن احمد از یعقوب بن یزید از عمرو بن عثمان از ابوجمیله از جابر نقل کرده است که گفت: من پنجاه هزار حدیث روایت کرده‌ام که هیچکس آن‌ها را از من نشنیده است.

در ذیل به ذکر تناقض شیعه پیرامون مهمترین راوی از میان راویان روایات آن‌ها، یعنی جابر جعفی می‌پردازیم:

۱- وسائل الشیعة: ۱۵۱/۲۰.

از اسماعیل بن مهران از ابوجمیله مفضل بن صالح از جابر بن یزید جعفی روایت است که: ابوجعفر علیه‌السلام تعداد هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرده است که من هیچ کدام از آن‌ها را برای هیچ کس بیان نکرده‌ام و هرگز برای هیچ کس بیان نخواهم کرد؛ جابر می‌گوید: به ابوجعفر علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم با گفتن راز خود به من که نباید آن را به کسی بگویم، بار سنگینی بر دوش من گذاشته‌ای، چه بسا که سینه‌ام به جوش آید تا اینکه دچار شبه جنون شوم؛ امام گفت: ای جابر هرگاه اینگونه شد، به قبرستان برو و گودالی حفر کن و سرت را در آن گودال فرو ببر، سپس بگو محمد بن علی فلان و فلان حدیث را برایم روایت کرد.

علی بن عبدالله روایت می‌کند: روزی جابر درحالی‌که زنبیلی بر سر داشت، سوار بر چوبی در کوفه گشت و گذار می‌کرد، مردم با دیدن این صحنه گفتند: جابر جن زده شده جابر جن زده شده؛ پس از مدتی نامه‌ی هشام (در رابطه با جابر) به والی کوفه رسید، والی کوفه در مورد جابر از مردم پرس و جو کرد، مردم نیز نزد وی شهادت دادند که جابر دچار اختلاط شده است. والی مراتب امر را در نامه‌ای برای هشام فرستاد، در نتیجه هشام متعرض وی نشد، سپس (جابر) به حال و اوضاع اول خود برگشت[1].

پس از اینکه دانستیم آن‌ها جابر را متهم به جنون نمودند، کشی روایتی را ذکر می‌کند مبنی بر اینکه جابر جعفی بر ابو عبدالله دروغ می‌بست؛ کشی از زراره بن اعین روایت کرده است که گفت: از ابوعبدالله علیه‌السلام در مورد احادیث جابر پرسیدم،

۱- رجال الكشي، شرح حال جابر الجعفي، شماره: ۷۸؛ عن إسماعيل بن مهران عن أبي جميلة المفضل بن صالح عن جابر بن يزيد الجعفي قال: حدثني أبو جعفر علیه‌السلام بسبعين ألف حديث لم أحدث بها أحدا قط ولا أحدث بها أحدا أبدا قال جابر فقلت لأبي جعفر علیه‌السلام جعلت فداك إنك قد حملتني وقرا عظيما بما حدثتني به من سركم الذي لا أحدث به أحدا فربما جاش في صدري حتى يأخذني منه شبه الجنون قال: يا جابر فإذا كان ذلك فأخرج إلى الجبان فاحفر حفيرة ودل رأسك فيها ثم قل حدثني محمد بن علي بكذا وكذا. حدثنا علي بن عبد الله قال: خرج جابر ذات يوم وعلى رأسه قوصرة راكبا قصبة حتى مر على سكك الكوفة فجعل الناس يقولون جن جابر جن جابر فلبثنا بعد ذلك أياما فإذا كتاب هشام قد جاء بحمله إليه قال فسأل عنه الأمير فشهدوا عنده أنه قد اختلط و كتب بذلك إلى هشام فلم يتعرض له ثم رجع إلى ما كان من حاله الأول.

فرمود: «ما رأيته عند أبي قطّ إلا مرة واحدة، وما دَخَل عليّ قطّ»: «جز یک مرتبه، دیگر هیچگاه وی را نزد پدرم ندیدم و هیچگاه نزد من نیامده است»[۱]!! چگونه هفتاد هزار حدیث از امام باقر روایت می‌کند درحالی‌که تنها یک مرتبه نزد ایشان رفته است؟!!

اما شرح حال جابر جعفی نزد اهل سنت:

در صحیح مسلم آمده است: ابوغسان محمد بن عمرو رازی برای ما روایت کرده که از جریر شنیدم، می‌فرمود: با جابر بن یزید جعفی ملاقات کردم، اما هیچ چیزی از وی ننوشتم، زیرا وی به رجعت ایمان داشت.[۲]

در تاریخ ابن معین الدوری، نوشته یحیی بن معین آمده است: ابویحیی حمانی عبدالحمید بن بشمین از ابوحنیفه روایت کرده است که گفت: کسی را دروغگوتر از جابر جعفی ندیده‌ام.[۳]

مفضّل بن عمر جعفی

امام صادق می‌گوید: «قد أقمت عليكم المفضّل، اسمعوا منه وأقبلوا عنه، فإنّه لا يقول على الله وعليّ إلّا الحق»: «مفضل را بر شما گماشتم، سخنش را بشنوید و اطاعت کنید، زیرا وی از جانب خدا و من چیزی جز حق نمی‌گوید»[۴].

نوری طبرسی می‌گوید: «مفضل از راویان بزرگ و مورد اطمینان امامان هدایت علیهم‌السلام است»[۵].

این درحالی است که کشی از حماد بن عثمان روایت کرده است که: از ابوعبدالله علیه‌السلام شنیدم که به مفضل بن عمر می‌گفت: «يا كافر! يا مشرك! مالك ولابني»: «ای کافر، ای مشرک، تو را چه به فرزند من». یعنی اسماعیل بن جعفر!! و کشی بیان نموده که مفضل بن عمر بر جعفر صادق دروغ می‌بست و از این طریق مال

۱- همان.

۲- صحیح مسلم: ۱۵/۱

۳- تاريخ ابن معين الدوري، يحيى بن معين: ۲۱٦/۱

۴- رجال الكشي، ذيل شرح حال مفضل بن عمر، شماره: ۱٥٤.

۵- خاتمة مستدرك الوسائل: ۹٥/٤، حسين طبرسي.

مردم را می‌گرفت؛ و نجاشی در رجال خود در رابطه با او می‌گوید: وی فاسد المذهب و مضطرب الروایة بوده است و هیچ ارزشی ندارد.[۱]

ابوبصیر لیث مرادی

در مورد وی گفته‌اند: جعفر صادق گفته است: «مخلصان متواضع را به بهشت بشارت ده: آن‌ها عبارتند از: برید بن معاویه عجلی، ابوبصیر، محمد بن مسلم و زراره که چهار انسان نجیب و امانت‌داران خدا در رابطه با حلال و حرام او هستند و اگر این‌ها نبودند، آثار نبوت منقطع گشته و کهنه می‌شد»[۲].

همچنین ابن مطهر حلی وی را از جمله راویان مورد اطمینانی دانسته است که بر روایات آن‌ها تکیه و اعتماد می‌شود[۳].

این و دیگر روایات منقول از امام صادق در مدح و ثنای ایشان یک سوی جریان است و از سوی دیگر کشی از حماد ناب روایت کرده است که گفت: «ابوبصیر بر در خانه‌ی ابوعبدالله نشست تا به وی اذن دخول بدهد، اما اجازه داده نشد، پس ابوبصیر گفت: اگر ما را دوست می‌داشت، به ما اجازه می‌داد. راوی می‌گوید: سگی آمد و پایش را بلند نمود و بر روی صورت او ادرار کرد، ابوبصیر گفت: اف اف این دیگر چیست؟ دوستش گفت: سگی بود که بر صورت تو ادرار کرد»[۴].

کشی روایت کرده است که وی در حال جنابت وارد خانه‌های امامان می‌شد و ابوبصیر امام صادق را متهم به جمع مال و حب دنیا می‌کرد.[۵]

وی معتقد به امامت موسی کاظم نبود و وی را به عدم علم و شناخت احکام متهم می‌کرد.[۱]

۱- همان، ذیل شرح حال مفضل بن عمر، شماره: ١٥٤.

۲- رجال الكشي، ذيل شرح حال ابوبصير، شماره: ٦٨؛ إن جعفر الصادق قال: "بشر المخبتين بالجنة: برید بن معاوية العجلي وأبا بصير ومحمد بن مسلم وزرارة أربعة نجباء أمناء الله في حلاله وحرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست".

۳- نگا: رجال الحلي، ص: ۱۳۷.

۴- رجال الكشي، ذيل شرح حال ابوبصير، شماره: ٦٨.

۵- همان.

در پایان ابن الغضائری در مورد او می‌گوید: «ابوعبدالله ﷺ از او خسته و زده شده بود و اصحاب او در مورد وی اختلاف دارند»[۲].

طبرسی در پایان "المستدرك" در مورد ابوبصیر می‌گوید: «گروهی از متأخرین وقتی می‌خواستند به خبر ابوبصیر عمل کنند، می‌گفتند: در حدیث صحیح از ابوبصیر آمده است که گفت؛ و زمانی که نمی‌خواستند به روایت او عمل نمایند، می‌گفتند: وی واقفی یا مشرک و یا ضعیف است»[۳].

درنتیجه در رابطه با ابوبصیر که یکی از بزرگ‌ترین راویان شیعه و ناقلان احادیث آن‌ها است، آرا و اقوال متعارض و متضادی وارد شده است تا جایی که نمی‌توان به درستی تشخیص داد باید بر کدام یک اعتماد و تکیه نمود؛ وقتی وضع ابوبصیر اینگونه است، وضع و حال کسانی که مرتبه‌ای پایین‌تر از او دارند چه خواهد بود؟!!

زرارة بن أعین

وی یکی از راویان بزرگ شیعه است که روایات زیادی نقل کرده است؛ خویی می‌گوید: «روایات زراره به (۲۴۹۰ مورد) می‌رسد». این درحالی است که در رجال کشی در مورد زراره آمده است که امام صادق گفت: «زرارة شرّ من اليهود والنصارى»: «زراره از یهود و نصاری بدتر است!».

همچنین ابوعبدالله در مورد زراره می‌گوید: «كذب عليّ والله كذب عليّ والله، لعن الله زرارة لعن الله زرارة لعن الله زرارة»: «به خدا سوگند زراره بر من دروغ بسته است، به خدا سوگند بر من دروغ بسته است، خداوند زراره را لعنت کند، خداوند زراره را لعنت کند، خداوند زراره را لعنت کند».

از ابوعبدالله روایت است که به ابوبصیر گفت: «ما أحدث أحد في الإسلام ما أحدث زرارة من البدع، عليه لعنة الله»:

۱- رجال الكشي، ذيل شرح حال ابوبصير، شماره: ٦٨.

۲- جامع الرواة، اردبیلی حائری: ٣٤/٢.

۳- خاتمة المستدرك، طبرسی: ٢٨٠/٥.

«به اندازه‌ای که زراره در اسلام بدعت به وجود آورد، هیچکس به وجود نیاورد، لعنت خداوند بر او باد».

در کتاب "رجال الکشی" و "تنقیح المقال" مامقانی از زراره روایت است که: «از ابوعبدالله علیه السلام در مورد تشهد پرسیدم، گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله». گفتم: التحیات والصلوات؟ گفت: التحیات والصلوات. وقتی خارج شدم، با خود گفتم: اگر فردا با او ملاقات نمایم در مورد تشهد از او می‌پرسم؛ فردای آن روز از وی در مورد تشهد پرسیدم و ایشان همان پاسخ را داد، گفتم: التحیات والصلوات؟ گفت: التحیات والصلوات. پس آن هنگام که خارج شدم، بادی در ریش او رها کردم و گفتم: هرگز رستگار نشود»[۱].

این است بزرگداشت امامان آل بیت در کتاب‌های شیعه که یکی از راویان آن‌ها در چهره‌ی امامی از امامان باد رها می‌کند[۲].

برید بن معاویه عجلی

امام صادق علیه السلام می‌گوید: «مخلصان متواضع را به بهشت بشارت ده، آن‌ها عبارتند از: برید بن معاویه عجلی، ابوبصیر، محمد بن مسلم و زراره که چهار انسان نجیب و امانت‌داران خدا در رابطه با حلال و حرام او هستند و اگر این‌ها نبودند، آثار نبوت منقطع می‌گشت و کهنه می‌شد».

این درحالی است که کشی از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: «خداوند برید و زراره را لعنت کند».[۳]

۱- عن زرارة قال: "سألت أبا عبد الله علیه السلام عن التشهد فقال: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله. قلت: التحيات والصلوات ؟ قال: التحيات والصلوات، فلما خرجت قلت: إن لقيته لأسألنه غدا فسألته من الغد عن التشهد، فقال كمثل ذلك قلت: التحيات والصلوات؟ قال: التحيات والصلوات. فلما خرجت ضَرَطْتُ في لحيته، وقلت لا يفلح أبدا".

۲- رجال الکشی، شرح حال زراره بن أعین، شماره‌ی: ٦٢.

۳- همان، ذیل شرح حال برید عجلی، شماره‌ی: ۱۱۵.

محمد بن مسلم

وی یکی از موثق‌ترین راویان شیعه و یکی از نجبا و امینان چهارگانه است، کسانی که ذکر آن‌ها در روایت گذشت، ولی با این وجود امام او را لعنت کرده است و بر زبان او ملعون خوانده شده است! از مفضل بن عمر روایت است که: از ابوعبدالله شنیدم می‌گفت: «لعن الله محمد بن مسلم، كان يقول: إن الله لا يعلم الشيء حتى يكون»: «خداوند محمد بن مسلم را لعنت کند، وی (محمد بن مسلم) می‌گفت: خداوند هیچ چیزی را تا زمانی که رخ ندهد، نمی‌داند».

از ابوالصباح روایت است که: از ابوعبدالله عليه السلام شنیدم که فرمود: «يا أبا الصباح هلك المترئون في أديانهم، منهم: محمد بن مسلم»: «ای ابوالصباح شک کنندگان در دین خود هلاک شدند و از جمله این افراد، محمد بن مسلم است»[1].

این موارد تنها نمونه‌ها و مثال‌هایی ساده و اندک از تناقضات دین شیعه در رابطه با رجال مهم‌شان بود.

نمونه‌هایی از نیرنگ‌های علمای شیعه و برخی روش‌های پر پیچ و خم آن‌ها

علمای شیعه می‌دانند که گروهی از جوانان نزد آنان هستند که می‌دانند فرد شیعی پیوسته در شک و تناقض به سر می‌برد، به خصوص که در دین شیعه تقیه یک عبادت مستحب است، حتی در رابطه با خودشان، مسأله‌ای که باعث ایجاد شک و تردید میان آن‌ها و در رابطه‌های آن‌ها می‌شود.

علما و دعوت‌گران شیعه هنگام گفتگو و بحث و یا زمانی که از عقاید و عبادات خود سخن می‌گویند، به نیرنگ و فریب مشهورند، چه این سخنرانی‌ها در میان خودشان و در حوزه‌ها و حسینیه‌های آن‌ها باشد، چه با کسانی که آن‌ها را دشمن خود می‌دانند؛ چنانکه گاهی مشاهده می‌کنیم و می‌شنویم که علمای شیعه برای اثبات مسایلی که در پی اثبات آنند، به تفاسیر و یا احادیث اهل سنت در کتاب‌های بخاری و مسلم استدلال می‌کنند، یا می‌گویند این مسأله مورد اتفاق فریقین، یعنی سنی و شیعه است، یا

۱- همان، ذیل شرح حال محمد بن مسلم، شماره: ٦٧.

می‌گویند روایات متعدد و مستفیضی از سوی فریقین در این مورد وارد شده است، یا در کتاب فلانی آمده است که نزد اهل سنت مشهور است، همچون تألیفات ابن‌تیمیه ﷺ یا یکی از امامان چهارگانه‌ی اهل سنت؛ و جالب اینجاست که در غالب موارد دروغ می‌گویند و نیرنگ می‌کنند، یعنی آنچه ادعا دارند، در کتاب‌های اهل سنت نیامده است!! و این واقعا چهره‌ی خطرناکی از نیرنگ و فریب است. پس ای شیعیان! سخنان ملاهای خود را کورکورانه نپذیرید، بلکه جستجو و بررسی کنید تا از صحت مطالب و نسبت‌هایی که برای به بار نشاندن نیرنگ خود می‌گویند، اطلاع حاصل کنید.

آنچه اهل سنت و عقاید آن‌ها را پاک می‌نماید و تزکیه می‌کند، این است که ما ندیده و نشنیده‌ایم که امام و یا خطیب و سخنران سنی برای تأکید و اطمینان از صحت معلومات خود، به کتاب‌های شیعه استناد نماید و این حقیقتی است که امکان انکار آن وجود ندارد و دیده‌ها و شنیده‌ها موید این مطلب است.

علمای شیعه می‌دانند که غالب فرزندان شیعه با دیدن مصادر سنی، فریفته و شگفت زده می‌شوند، به همین دلیل دست به این حربه می‌زنند و تنها راه چاره این عمامه به سرها برای قانع کردن عوام شیعه، استدلال به کتاب‌های اهل سنت است.

از دیگر اشکال فریب و نیرنگ عوام ساده‌ی شیعه توسط این عمامه به سرها این است که وقتی می‌خواهند مسأله‌ای را اثبات نمایند، به دروغ می‌گویند: «تعدادی از علمای اهل سنت نیز در فلان مسأله با ما موافق هستند» و به این ترتیب عالمانی گمراه را که سنی نیستند، به اهل سنت نسبت می‌دهند، افرادی چون محمد بن عربی که نزد صوفیه ملقب به شیخ اکبر است، یا عبدالوهاب شعرانی که از صوفیان غالی و صاحب کتاب "الطبقات الکبری" است، کتابی مملو از شرکیات و خزعبلات؛ و یا دیگر کسانی که علمای اهل سنت در گذشته و حال بدعت‌ها و شرکیات آن‌ها را بیان نموده‌اند و امت را از آن‌ها برحذر داشته‌اند.

از دیگر اشکال نیرنگ و فریب علمای شیعه این است که می‌گویند: «در کتاب فلان سنی، در جلد فلان و صفحه فلان، فلان روایت آمده است». البته واقعا هم آن مطلب در آن منبع آمده است اما نه به صورتی که آن‌ها می‌گویند، یا ممکن است آن روایت از کتاب‌های مخالفان و برای بیان حقایق اهل بدعت و اثبات گمراهی و انحراف آن‌ها نقل شده باشد.

علمای شیعه برای فریب آن دسته از عوام خود که افسار اندیشه‌ی خود را به آن‌ها سپرده‌اند، به اشکال و صورت‌های متعدد و گوناگونی از نیرنگ و فریب متوسل می‌شوند.

علمای شیعه این کار را با تکیه و اعتماد بر دو چیز مهم و اساسی انجام می‌دهند:

۱- یقین دارند که عوام شیعه نه به مصادر و منابع اهل سنت و نه علمای آن‌ها رجوع نمی‌کنند.

۲- اطمینان آن‌ها از پیروی کورکورانه‌ی پیروان‌شان از ایشان؛ اطمینان دارند که پیروان‌شان جرأت نقد آن‌ها و نیز پرس و جو در مورد منبعی که دروغ‌های‌شان را به آن نسبت می‌دهند، ندارند. اینجاست که می‌بینیم برخی از شیعیان پس از اطلاع از نیرنگ اساتید و مشایخ خود به مذهب اهل سنت می‌گروند.

مصیبت بدتر این است که عوام شیعه این دروغ‌ها را تصدیق می‌نمایند و به خود زحمت نمی‌دهند برای اطمینان از آنچه گفته شده به بحث و بررسی در کتاب‌های اهل سنت بپردازند یا رأی و دیدگاه علمای اهل سنت را در رابطه با آنچه از معممین خود در ذم و نکوهش اهل سنت شنیده‌اند و تصویر زشتی که از آن‌ها جلوه داده‌اند، بشنوند.

یکی از نمونه‌های دروغ و نیرنگ علمای شیعه علیه اهل سنت و جماعت با هدف ارائه دادن تصویر زشتی از آن‌ها، عبارت است از اینکه: علامه‌ی شیعه، مجلسی در کتاب "زاد المعاد" خود در مورد روز عاشورا می‌گوید: «.. نیکوتر آن است که روز نهم و دهم محرم روزه گرفته نشود، زیرا بنی‌امیه این دو روز را بخاطر دشمنی با حسین ﷺ و تبرک جستن به قتل او روزه می‌گرفتند».

از این جهت برخی از شیعیان گمان می‌کنند که نواصب - مقصودشان اهل سنت است - روز عاشورا را جهت شادی از قتل حسین روزه می‌گیرند!

می‌گویم: مجلسی چیزی را به نگارش در آورده است که تخیلات و آرزوهای درونی او به وی املا نموده‌اند و برای گفته‌ی خود هیچ دلیل و مدرکی ندارد!!.

هیچیک از علمای اهل سنت، از سلف تا خلف نگفته‌اند که روزه‌ی روز عاشورا بخاطر شادمانی از قتل حسین است و مهمتر از همه اینکه در تمامی کتاب‌های اهل سنت، روایت یا حدیث یا فتوا و یا مطلبی یافت نمی‌شود که این دروغ و گزافه را ثابت نماید.

به علاوه مجلسی با گفتن این مطلب، با آن دسته از روایت‌های موجود در کتاب‌های شیعه که به روزه گرفتن روز عاشورا تشویق کرده‌اند، مخالفت کرده است، از جمله: «.. از ابوالحسن علیه السلام روایت است که می‌گوید: «صام رسول الله ﷺ یوم عاشوراء»: «رسول الله ﷺ روز عاشورا را روزه گرفت»[۱].

از جعفر و از پدرش علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌گوید: «صیام یوم عاشوراء کفارة سنة»: «روزه روز عاشورا کفاره گناهان یک سال است»[۲].

از علی رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «صوموا یوم عاشوراء التاسع والعاشر احتیاطاً فإنه کفارة السنة التي قبله وإن لم یعلم به أحدکم حتی یأکل فلیتم صومه»: «روز عاشورا، نهم و دهم را احتیاطا روزه بگیرید که کفاره‌ی گناهان سال قبل آن است و اگر کسی از شما ندانسته خورد، روزه‌اش را کامل نماید»[۳].

تمام اهل سنت در سراسر دنیا روز عاشورا را به گرامی‌داشت و شادی یاری خداوند به موسی علیه السلام و مؤمنان همراهش و غرق نمودن فرعون و قوم کافرش روزه می‌گیرند و احادیث صحیح بسیاری در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت مبنی بر استحباب روزه در این روز ذکر شده است.

از دیگر نمونه‌های فریفتن عوام شیعه توسط علمای آن‌ها، مطرح نمودن بحث بغض و دشمنی اهل سنت با علی رضی الله عنه و اهل بیت است تا جایی که بسیاری از شیعیان گمان می‌کنند اهل سنت دشمن علی و اهل بیت هستند و برای این ادعا تنها به شنیدن قصه‌ها و حکایت‌ها اکتفا می‌کنند، درحالی‌که دلایل واضح و روشن و محکمی وجود دارد که ثابت می‌کند، تمامی اهل سنت علی و اهل بیت را دوست دارند و گرامی

۱- تهذیب الأحکام: ۲۹/٤؛ الاستبصار: ۱۳٤/۲؛ فیض کاشانی در الوافي: ۱۳/۷؛ حر عاملی در وسائل الشیعة: ۳۳۷/۷؛ جامع أحادیث الشیعة: ٤۷٥/۹؛ الحدائق الناضرة: ۳۷۰/۱۳-۳۷۱.

۲- تهذیب الأحکام: ۳۰۰/٤؛ الاستبصار: ۱۳٤/۲؛ جامع أحادیث الشیعة: ٤۷٥/۹؛ الحدائق الناضرة: ۳۷۱/۱۳؛ جمال الدین در صیام عاشوراء، ص ۱۱۲؛ الوافي، کاشاني: ۱۳/۷؛ حر عاملی در وسائل الشیعة: ۳۳۷/۷.

۳- این روایت را محدث شیعه حسین نوری طبرسی در مستدرك الوسائل: ٥۹٤/۱ و بروجردی در جامع أحادیث الشیعة: ٤۷٥/۹ آورده است.

می‌دارند و ما این را با دلایل خود ثابت می‌کنیم نه به مجرد قصه و حکایت که کار واعظان داستان‌سرای شیعی است.

دلیل واضح و صریح ما این است که در تمامی کتاب‌ها و منابع حدیثی و فتاوای اهل سنت هیچگونه عیبجویی، ایراد طعن و نقصی نسبت به علی و اهل بیت وارد نشده است و علمای شیعه نمی‌توانند برای حکایت‌های گزاف و دروغ خود، چیزی از کتاب‌های اهل سنت بیاورند که دلیلی برای آن‌ها باشد.

بلکه اهل سنت و جماعت علی ﷺ را اولین مسلمان از میان کودکان می‌دانند و معتقدند که خداوند متعال با اسلام آوردن وی در دوران نوجوانی، تربیت در خانه‌ی نبوت و سپس با دامادی پیامبر ﷺ، ایشان را گرامی داشت و ایشان چهارمین خلیفه‌ی راشد است و از مکه به مدینه هجرت کرد و در حدیبیه و سایر میادین به جز جنگ تبوک، حاضر بود، زیرا رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک وی را جانشین خود در مدینه قرار داد؛ ایشان در بدر و احد و خندق و خیبر مورد امتحان قرار گرفت و علی ﷺ بر گردن تمامی اهل سنت بیعت دارد، زیرا چهارمین خلیفه راشد است و به بهشتی بودن ایشان گواهی داده شده است و خداوند متعال ایشان را به فیض شهادت نایل کرد و ایشان پس از سه خلیفه‌ی قبل از خود، داناترین و برترین صحابه و چهارمین خلیفه‌ی رسول الله ﷺ است.

بلکه دوست داشتن علی ﷺ، علامت و نشانه‌ی ایمان است و بغض و دشمنی با ایشان، علامت و نشانه‌ی نفاق؛ در مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی اهل سنت و در صحاح، این قول علی ﷺ آمده است که می‌گوید: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ إِلَيَّ: أَنْ لَا يُحِبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»[1]: «سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این عهد و پیمان پیامبر امی ﷺ است که: جز مؤمن کسی مرا دوست نمی‌دارد و جز منافق کسی با من دشمنی ندارد».

اگر در کتاب‌های اهل سنت جز همین حدیث نمی‌بود که بر صحت آن اتفاق است، برای تزکیه اهل سنت از افترا و تهمت بغض و دشمنی آن‌ها با علی، کافی بود.

۱- مسلم، شماره: ۷۸؛ مسند امام احمد: ۵۷/۲.

همچنین احادیث صحیح بسیار و اخبار ثابت و مشهوری وارد شده است که دلالت بر مکانت و فضل و برتری ایشان دارد، از جمله:

از سهل بن سعد ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ در روز خیبر فرمود: «لَأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». فَقِيلَ: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: «فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ». فَأُتِيَ بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»[1]: «فردا پرچم جهاد را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست می‌دارند و خداوند بدست او خیبر را فتح خواهد کرد». اصحاب، شب را در حالی سپری کردند که در مورد شخصی که پرچم را بدست خواهد گرفت، اظهار نظر می‌نمودند. صبح روز بعد همه نزد رسول الله ﷺ حاضر شدند و هریک امیدوار بود که پرچم، بدست او داده شود. رسول الله ﷺ فرمود: «علی کجاست؟» گفتند: یا رسول الله، چشمش درد می‌کند. فرمود: «به دنبال او بفرستید». علی ﷺ را آوردند. رسول الله ﷺ از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی ﷺ بلافاصله بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن گاه پیامبر ﷺ پرچم را به او داد. علی ﷺ پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آن که مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آن‌ها برو تا به منطقه‌ی آن‌ها برسی؛ آنگاه آنان را به سوی اسلام فرابخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آن‌ها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

۱- بخاری: ٤٢١٠؛ مسلم: ٢٤٠٦.

علی ﷺ در کتاب‌های اهل سنت، امامی مخلص معرفی شده است، از همین روست که در جنگ خندق، با شخصی نیرومند به نام عمرو العامری که شجاع‌ترین سوارکار مشرکین است، می‌جنگد و نبردی طولانی میان آن دو شکل می‌گیرد و در پایان علی بر دشمنش پیروز می‌شود و او را زخمی و مجروح نموده و از اسب بر زمین می‌زند؛ وقتی علی برای جدا کردن سر از تن آن مشرک اقدام می‌کند، بر چهره‌ی علی آب دهان می‌اندازد؛ این درحالی است که شمشیر علی در هواست و می‌رود که گردن او را بزند، اما علی دست از سر او برمی‌دارد و او را نمی‌کشد؛ وقتی از ایشان در این مورد سوال می‌شود، می‌گوید: من بخاطر خداوند متعال با او جنگیدم، اما زمانی که بر چهره‌ی من آب دهان انداخت، احساس کردم که می‌خواهم بخاطر خود از او انتقام بگیرم، به همین خاطر نیز او را رها کردم.

اهل سنت از کسی که عیب و نقصی را متوجه علی و اهل بیت کند، بیزارند، او را دشمن خود می‌دانند و در دیانتش مورد اتهام قرار می‌دهند.

از دیگر نیرنگ‌های علمای شیعه نسبت به عوام خود و مردم، این است که می‌گویند: اهل سنت چهار مذهب دارند و این مسأله دلالت بر تفرقه‌ی آن‌ها دارد و اینکه آن‌ها در اصول با هم اختلاف دارند.

منظور علمای شیعه امامان چهارگانه است که عبارتند از:

- امام ابوحنیفه نعمان (۸۰ - ۱۵۰هـ)، امام مذهب حنفی.
- امام مالک بن انس (۹۳ - ۱۷۹هـ)، امام مذهب مالکی.
- امام محمد بن ادریس شافعی (۱۵۹ - ۲۰۴هـ)، امام مذهب شافعی.
- امام احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱هـ)، امام مذهب حنبلی.

من به شیعیان منصف می‌گویم:

برخی بر این باورند که میان امامان چهارگانه اختلاف است اما حقیقت این است که آن‌ها در تمامی اصول کاملا و در بسیاری از فروع با یکدیگر اتفاق دارند و اگر عالمی از علمای شیعه بتواند اختلاف امامان چهارگانه را در اصول ثابت کند، در نسبتی که به اهل سنت داده‌اند به آن‌ها حق می‌دهیم.

اما اختلاف امامان چهارگانه در مسائل فرعی، امری گریزناپذیر است و دلایل قانع کننده‌ای دارد؛ علما بخاطر اسباب و عوامل متعددی با یکدیگر اختلاف دارند، گاه حدیثی نزد برخی از آنان به درجه‌ی صحت می‌رسد و نزد برخی دیگر خیر، گاه حدیثی

صحیح است، اما دارای نصی معارض است، اما این حدیث معارض به این عالم می‌رسد و به آن عالم نمی‌رسد، گاه نص موجود در مورد فلان مسأله به فلان عالم نمی‌رسد .. و دیگر اسباب و عواملی که منجر به اختلاف می‌شود؛ همچنین برای کسی که از مذهب معینی تبعیت می‌کند، جایز است که در مسائل اجتهادی از مذهبی غیر از مذهب امام خود پیروی کند، البته مادامی که در جستجوی رخصت‌ها نباشد.

در ذیل حدیثی از احادیث گرانقدر پیامبرﷺ را نقل می‌کنم که مقدمه‌ای برای پذیرش این مسأله است: .. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: وقتی پیامبرﷺ از احزاب باز می‌گشت، فرمود: «لاَ يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ العَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ»: «هیچیک از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه». برخی از آن‌ها نماز عصر را در راه دریافتند؛ برخی گفتند: تا به آنجا نرسیده‌ایم، نماز عصر را نمی‌خوانیم و برخی دیگر گفتند: بلکه آن را می‌خوانیم، زیرا مقصود پیامبر این نبوده است (بلکه مقصود تعجیل در رفتن به آنجا بوده است)، این موضوع نزد پیامبرﷺ مطرح شد و ایشان هیچیک از آن‌ها را ملامت و عتاب نکرد.[1]

منظور ما از ذکر این حدیث، به تصویر کشیدن بلند نظری و بزرگ منشی این دین حنیف است، بگونه‌ای که صحابه در برابر رسول اللهﷺ با یکدیگر اختلاف می‌کنند، اما پیامبرﷺ هیچیک را ملامت نمی‌کند، زیرا همه‌ی آن‌ها به دنبال حق بودند و در راه حق کوشیدند، پس هرکس تلاش کند و به رأی و نظر درست برسد، دو اجر دارد و آنکه تلاش کند، اما رأیش به خطا رود، تنها یک اجر دارد، زیرا نیت‌های تمامی آن‌ها پاک و پالوده و سالم بود و آن رسیدن به رضایت الله ﷻ و رسولشﷺ بوده است؛ درنتیجه سلف صالح ما بر این منهج روشن گام بر می‌داشتند و سلف و خلف این امت اتفاق دارند بر مجتهدی که در اجتهاد خود به خطا رود، ملامتی نیست.

پس اختلاف امامان چهارگانه، در فروعی بوده است که احتمال چندین وجه را دارد و این حالت در زمان رسول اللهﷺ و اصحاب ایشان نیز روی داده است، ولی با این وجود هیچ چند دستگی و شکافی میان آن‌ها روی نداد و هیچیک دیگری را متهم نکرد درحالی‌که آن‌ها مردمان بهترین قرن بودند و امامان چهارگانه و شاگردان ایشان

۱- بخاری: ۹٤٦، در صلاة الخوف؛ متن از بخاری است؛ مسلم: ۱۷۷۰، در الجهاد والسیر.

نیز اینگونه بودند و گناه تعصبی که اکنون بر مذاهب حاکم است بر دوش مقلدان متعصب است و خداوند متعال و رسولش و اسلام از آنانکه می‌خواهند الفت و بلند نظری اسلام را زشت جلوه دهند، بیزارند.

امام ابوحنیفه ﷺ می‌گوید: «برای هیچکس حلال نیست که قول ما را برگزیند مادامی که نمی‌داند ما این قول را از کجا دریافت کرده‌ایم» و می‌گوید: «بر کسی که دلیل مرا نمی‌داند، حرام است که به کلام من فتوا دهد، زیرا ما بشریم و امروز سخنی می‌گوییم و فردا از آن باز می‌گردیم» و می‌گوید: «اگر سخنی گفتم که مخالف با کتاب الله و خبر رسول الله ﷺ بود، آن را ترک کنید».

امام مالک ﷺ می‌گوید: «من بشر هستم و درست می‌گویم و دچار خطا می‌شوم؛ در رای و نظر من دقت کنید، هرآنچه با کتاب و سنت موافق بود، بگیرید و هرآنچه با کتاب و سنت موافق نبود، ترک کنید» و می‌گوید: «پس از پیامبر کسی نیست مگر اینکه سخن وی قابل پذیرش و رد است».

امام شافعی ﷺ می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر اینکه سنتی از سنت‌های رسول الله ﷺ از دیدش پنهان می‌ماند و یا بر او پوشیده می‌ماند، پس هرگاه سخنی و یا اصلی را بیان نمودم که رسول الله ﷺ مخالف با آن را گفته بود، پس سخن درست و حق آن است که رسول الله ﷺ فرموده است و قول رسول الله ﷺ همان دیدگاه من است» و می‌گوید: «هرگاه حدیثی به درجه‌ی صحت رسید، همان مذهب من است» و می‌گوید: «در قول من دقت کنید، اگر آن را موافق با حدیث رسول الله ﷺ دیدید، برگیرید و اگر مخالف با آن دیدید، به دیوار بزنید».

امام احمد بن حنبل ﷺ می‌گوید: «هرگاه پیرامون مسأله‌ای فتوایی صادر کردم، اما اهل نقل در مورد همان موضوع خبری صحیح از رسول الله ﷺ نقل کردند که برخلاف قول من بود، بدانید که من در زمان حیات و حتی پس از مرگ خود از قول خود رجوع کردم» و می‌گوید: «نه از من و نه از مالک و نه شافعی و اوزاعی و ثوری، از هیچ کدام‌مان تقلید نکنید، بلکه (مسائل دین‌تان را) از آنجایی برگیرید که آن‌ها گرفتند».

از دیگر نمونه‌های نیرنگ و فریب علمای شیعه این است که به حدیثی از کتاب‌های اهل سنت استدلال می‌کنند و سپس با تزویر و تحریف معانی آن، آن را بر مبنای هوی و هوس خود تأویل می‌کنند؛ مثلا در یکی از احادیث صحیح بخاری آمده است که

پیامبر ﷺ درحالی‌که بلند شده بود و خطبه می‌خواند، به سوی خانه‌ی عایشه اشاره کرد و فرمود: «هٰهُنَا الْفِتْنَةَ هٰهُنَا الْفِتْنَةَ هٰهُنَا الْفِتْنَةَ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»[1]: «فتنه از آنجاست، فتنه از آنجاست، فتنه از آنجاست، از جایی که شاخ شیطان طلوع می‌کند» و در روایتی دیگر آمده است: «رَأْسُ الْكُفْرِ قِبَلَ الْمَشْرِقِ»[2]: «راس کفر از سوی مشرق است».

برخی از علمای شیعه با استناد به این روایت می‌گویند: فتنه از خانه‌ی عایشه رضی الله عنها شکل می‌گیرد.

این دیدگاه شیعه که می‌گوید: منظور آن، خانه‌ی عایشه رضی الله عنها می‌باشد، سخنی دروغ، گزاف و بهتان است، زیرا شیعه احادیث دیگری را که بیانگر معنای حقیقی این حدیث‌اند، رها کرده‌اند، از جمله روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که می‌گوید: «رسول الله ﷺ را درحالی دیدم که به مشرق اشاره نمود و گفت: «الفِتْنَةُ هَا هُنَا الفِتْنَةُ هَا هُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، - أَوْ قَالَ: قَرْنُ الشَّمْسِ -»[3]: «آگاه باشید، فتنه از آنجاست. فتنه از آنجاست. از آنجا که شاخ شیطان - یا گفت محل برآمدن خورشید - بیرون می‌آید».

در بخاری از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که می‌گوید: «ای اهل عراق، شما را چه شده است که در مورد چیزهای کوچک سؤال می‌کنید و اعمالی را مرتکب می‌شوید که گناه بسیار بزرگی دارد! از پدرم عبدالله بن عمر شنیدم که می‌گفت: از رسول الله شنیدم که فرمودند: «إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَاهُنَا»: «فتنه از اینجا می‌آید» و با دستش بسوی مشرق اشاره نمود. «مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ»: «از آنجا که دو شاخ شیطان طلوع می‌کند»[4].

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی: ۳۱۰٤.

۲- مسلم، شماره‌ی: ۵۲؛ بخاری: ۳۳۰۱.

۳- بخاری: ۷۰۹۲

۴- بخاری: ۷۰۹۳؛ مسلم: ۲۹۰۵. متن از مسلم می‌باشد.

شگفتا از این فهم و درک عقیم که از آن ایراد اتهام تناقض به پیامبر لازم می‌آید و ایشان را هم‌خانه‌ی شیطان معرفی می‌کند و مطابق این دیدگاه، وحی داخل خانه‌ای می‌شد که شاخ شیطان از آنجا طلوع می‌کند.

فهم و درک شیعه از حدیث خانه عایشه، خرده‌گیری از دین اسلام و پیامبرﷺ است؛ چرا که خانه‌ی عایشه همان خانه‌ی پیامبر است و پیامبرﷺ در آن مأوی و مسکن گزید و مردم از هر سو برای یادگیری اسلام بسوی آن می‌آمدند.

آنکه به زیارت مسجد النبی در مدینه آمده باشد، دیده است که مکان دفن پیامبرﷺ و روضه‌ی شریف ایشان در حجره عایشه رضی الله عنها است.

مگر انسان عاقل می‌تواند بپذیرد که شاخ شیطان از این مکان پاک و شریف طلوع کند؟!

از این‌رو باید گفت: شیعه (با این گفته) به کلیت دین طعنه وارد کرده است و گمان می‌کند کار نیکی انجام داده است!

بنابراین مقصود و منظور حدیث، این است که منشأ فتنه‌ها جهت مشرق است و اینگونه نیز واقع گشت.

همچنین در کتاب‌های اهل سنت آمده است که پیامبرﷺ در بیماری وفات خویش، خانه‌ی عایشه را برگزید تا در آنجا از ایشان پرستاری شود و وفات ایشان درحالی روی داد که سر مبارک ایشان، در میان سینه و گلوی ام المومنین عایشه رضی الله عنها قرار داشت.

از مادرمان عایشه رضی الله عنها روایت است که: «بیماری رسول خداﷺ زمانی شروع شد که در خانه‌ی میمونه بود و ایشان می‌فرمود: فردا کجا هستم؟ پس از همسران خود اجازه خواست که در خانه‌ی عایشه پرستاری شود و آن‌ها نیز به ایشان اجازه دادند، پس در خانه‌ی من بود تا اینکه در همان روزی که نوبت من بود، وفات یافت»[1].

از نمونه‌های دیگر نیرنگ و فریب علمای شیعه نسبت به عوام خود، این است که می‌گویند: ابوبکر آنگاه که فاطمه برای دریافت ارث فدک نزد او آمد، به فاطمه ظلم کرد و فاطمه از ابوبکر ناراحت و خشمگین شد و او را ترک کرد و تا زمان مرگش با او سخن نگفت.

۱- مسلم، شماره‌ی: ٤١٨.

آن‌ها به حدیثی که در صحیح مسلم و غیره آمده است استدلال می‌کنند: .. از محمد بن رافع از حجین، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از عروه بن زبیر از عایشه ﵂ روایت است که به او گفت: فاطمه دختر رسول الله ﷺ شخصی را نزد ابوبکر صدیق فرستاد تا میراث بجا مانده از رسول الله ﷺ، از آنچه خداوند در مدینه و فدک به ایشان بخشیده بود و نیز خمس خیبر را مطالبه نماید؛ پس ابوبکر گفت: همانا رسول الله ﷺ فرمود: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»: «ما (پیامبران) از خود میراثی بر جای نمی‌گذاریم، آنچه می‌گذاریم، صدقه است». همانا آل محمد از این مال بهره‌مند است و بخدا سوگند من چیزی از صدقه‌ای را که رسول الله ﷺ در زمان خود می‌داد، تغییر نمی‌دهم و آنگونه که رسول الله ﷺ در مورد آن‌ها عمل کرد، من نیز عمل می‌کنم.[۱]

با یاری الله می‌گویم: علمای شیعه ابتدای این حدیث را گرفته‌اند و باقی آن را رها می‌کنند و آن این قول پیامبر ﷺ است: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»؛ سخن پیامبر ﷺ در رد این شبهه واضح و مبرهن است و این مطلب به وضوح بر حرص ابوبکر بر اجرای وصیت رسول الله ﷺ دلالت دارد.

مطابق با فهم عقیم علمای شیعه نسبت به این روایت و ظالم دانستن ابوبکر، باید گفت: اگر اینگونه است که شما می‌گویید، علی دوچندان ظالم است؛ یک اینکه: ایشان از ارث فاطمه دفاع نکرد و به عنوان شوهر فاطمه و تکیه‌گاه او بعد از خداوند متعال برای حمایت از او و حقوقش، آن را از ابوبکر نگرفت. دوم اینکه: علی ﷺ در زمان خلافت خود میراث فرزندان فاطمه را به آن‌ها نداد.

آیا شیعه حتی یک روایت ضعیف مبنی بر اینکه علی فدک را از ابوبکر مطالبه نمود، در اختیار دارند؟!

اهل سنت هیچکس را ملامت نمی‌کند، زیرا فدک میراث فاطمه نبوده است، اما شیعه که ابوبکر را ملامت می‌کند، پس چرا علی را ملامت نمی‌کند؟!

در اینجا از علمای شیعه این را می‌پرسم که چرا ارث را تنها به فاطمه داده و همسران پیامبر ﷺ و عمویش عباس را فراموش کردید؟ مگر این‌ها سهم و نصیبی ندارند؟! پس چرا این‌ها نزد ابوبکر نرفتند و ارث خود را از او مطالبه نکردند؟! آیا

۱- مسلم، کتاب الجهاد والسیر، باب قول النبی ﷺ لانورث ما ترکناه فهو صدقة.

می‌توانید ثابت کنید که ابوبکر به دخترش عایشه ام المؤمنین از آن میراث چیزی داده باشد؟ همچنین در مورد دختر عمر بن خطاب، ام المؤمنین حفصه. به علاوه ابوبکر و عمر از اموال میراث بهره‌ای نبردند، بلکه زاهدانه زندگی کردند. پس موضوع تنها به فاطمه اختصاص ندارد.

بلکه مرتضی (ملقب به علم الهدی) در کتاب "الشافي في الإمامة" می‌گوید: «وقتی خلافت به علی بن ابی طالب علیه‌السلام رسید در مورد فدک صحبت شد و ایشان گفت: من از خداوند شرم می‌کنم چیزی را بازگردانم که ابوبکر از آن منع نمود و عمر نیز آن را امضا کرد».

– والله اعلم – شاید حکمت الله متعال در این حکم که پیامبران برای اهل خود میراثی از خود به جای نمی‌گذارند این باشد که این مسأله تبدیل به شبهه‌ای برای ایراد طعن به نبوت پیامبر ﷺ نشود مبنی بر اینکه ایشان طالب دنیا بود و جنگید تا ارثی برای ورثه‌ی خود بجای گذارد، همانگونه که ایشان خواندن و نوشتن بلد نبود تا گفته نشود که قرآن را خود پیامبر ﷺ ساخته است و شعر نیز نمی‌گفت تا از نبوت ایشان حفاظت شود.

این درحالی است که کتاب‌های شیعه، پیامبر ﷺ را شخصیتی دنیا طلب به تصویر کشیده‌اند؛ کلینی در کافی آورده است: «وقتی ابوالحسن (کاظم) نزد مهدی عباسی آمد، دید که مشغول دادخواهی است و آنچه به ستم گرفته شده است، به صاحبانش بر می‌گرداند؛ پس گفت: ای امیرالمؤمنین، چرا آنچه را که از ما بزور گرفته‌اند، بر نمی‌گردانند؟ وی گفت: موضوع چیست ای ابوالحسن؟ گفت: وقتی خداوند به دست پیامبرش فدک را فتح کرد ...، پس مهدی به او گفت: ای ابوالحسن، حدود آن را برای من مشخص کن، گفت: حد اول آن، کوه احد است، حد دوم آن عریش مصر است، حد سوم آن سیف البحر است و حد چهارمش فاطمه الجندل (عراق) است»[1]!!!

از سویی دیگر مطابق با دین شیعه، زن ارث نمی‌برد، پس فاطمه رضی‌الله‌عنها استحقاق دریافت ترکه‌ی مادی پدرش را ندارد؛ در کتاب کافی از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت است که

۱– «... وردّ على المهدي، ورآه يردّ المظالم، فقال: يا أمير المؤمنين! ما بال مظلمتنا لا تُرد؟ فقال له: وما ذاك يا أبا الحسن؟ قال: إنّ الله تبارك وتعالى لمّا فتح على نبيه ﷺ فدك ...، فقال له المهدي: يا أبا الحسن! حدّها لي، فقال: حد منها جبل أحد، وحد منها عريش مصر، وحد منها سيف البحر، وحد منها دومة الجندل».

گفت: «إنّ العلماء ورثة الأنبياء، وذاك أنّ الأنبياء لم يورّثوا درهماً ولا ديناراً، وإنما ورّثوا أحاديث من أحاديثهم»: «همانا علما وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری از خود بجای نمی‌گذارند، بلکه احادیث خود را بجای می‌گذارند».

این حدیث را خمینی و مجلسی تصحیح کرده‌اند و طوسی در "التهذیب" و مجلسی در "بحار الأنوار" با لفظ دیگری از میسر روایت کرده است که گفت: از ابوعبدالله ﷺ در مورد میراث زنان پرسیدم، گفت: «لهن قيمة الطوب والبناء والخشب والقصب فأما الأرض والعقار فلا ميراث لهن فيها»: «قیمت خشت و بنا و چوب و نی به زنان داده می‌شود ولی از زمین ارث نمی‌برند».

از محمد بن مسلم از ابوجعفر ﷺ روایت است که گفت: «النساء لا يرثن من الأرض ولا من العقار شيئاً»: «زنان از زمین ارث نمی‌برند». و از عبدالملک بن أعین از یکی از آن دو امام روایت است که گفت: «ليس للنساء من الدور والعقار شيئًا»: «زنان از خانه، ملک و زمین سهمیه‌ی ارث ندارند».

اما در مورد این ادعای شیعه که فاطمه ﵂ از ابوبکر ﵁ خشمگین شد و تا وقت مرگ با ایشان صحبت نکرد، می‌گوییم: این افترا را از کتاب‌های خودشان و از موثق‌ترین و مهم‌ترین منابع‌شان، یعنی "نهج البلاغة" پاسخ می‌گوییم، در شرح ابن ابی الحدید بر "نهج البلاغة" آمده است: «عندما غضبت الزهراء مشى إليها أبو بكر بعد ذلك وشفع لعمر وطلب إليها فرضيت عنه»: «بعد از آنکه زهرا خشمگین شد، ابوبکر نزد ایشان رفت و برای عمر طلب شفاعت کرد و فاطمه از او راضی شد»[1].

نهج البلاغة از صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه محسوب می‌شود؛ بزرگ‌ترین عالم شیعی هادی کاشف الغطاء در کتاب «مستدرك نهج البلاغة» می‌گوید: «کتاب نهج البلاغه از نظر رتبه و جایگاه، از بزرگ‌ترین کتاب‌های اسلامی به شمار می‌رود ... - تا آنجا که می‌گوید - هر که از آن طلب نورانیت کند، منور می‌شود و هرکس بدان تمسک جوید، نجات می‌یابد و برای آنکه بدان تکیه کند، برهان است و برای آنکه در آن تدبر نماید، خِرد است». و نیز می‌گوید: «تمامی خطبه‌ها، نامه‌ها، وصیت‌ها، حکمت‌ها و

۱- نگا: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۵۷/۱؛ شرح البلاغة، ابن هیثم: ۵۰۷/۵.

آدابی که در نهج البلاغه است همانند روایاتی است که در جوامع اخبار صحیح و کتاب‌های معتبر، از پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان نقل شده است»[۱].

وقتی شیعه را با این حقایق روشن روبرو می‌کنیم، برخی از آن‌ها برای فرار از این مخمصه می‌گویند: فدک هبه بوده است و پیامبر ﷺ آن را به فاطمه بخشیده است؟!

ای اهل انصاف ببینید چگونه پیامبر ﷺ را متهم می‌کنند که به فاطمه گرایش داشت و تنها به ایشان از مالش بخشید و به دیگر فرزندان خود چیزی نداده است؛ ببینید چگونه ظلم و باطل را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند، آیا گفتن چنین مطلبی در حق پیامبر ﷺ جایز است؟ ما بر مبنای نظریه‌ی عدالت میان فرزندان در اسلام، نمی‌توانیم چنین چیزی را بپذیریم. پس چگونه می‌توان چنین تصوری داشت که رسول الله ﷺ به عنوان پیامبر معصوم که گواهی به جور و ستم نمی‌دهد، مرتکب جور و ستم شود (پناه بر خدا)؟!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ﴾ [النساء: ۱۱] «الله درباره‌ی فرزندان‌تان به شما سفارش می‌کند» و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾ [النحل: ۹۰] «به راستی الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد». و از نعمان بن بشیر روایت ﷺ است که می‌گوید: مادرش دختر رواحه از پدر نعمان (که شوهرش بود) خواست بخشی از اموالش را به نعمان ببخشد. بشیر این ماجرا را یک سال به تأخیر انداخت (و مادر نعمان همچنان بر خواسته‌اش اصرار داشت)، در نهایت بشیر چیزی (غلام یا باغی) را به فرزندش هبه کرد. مادر نعمان گفت: راضی نمی‌شوم تا اینکه رسول الله ﷺ به مالی که به فرزند من داده‌ای گواهی دهد. پس درحالی‌که من کودک بودم پدرم دستم را گرفت و نزد رسول الله ﷺ رفتیم. پدرم گفت: یا رسول الله مادر این بچه، یعنی دختر رواحه می‌خواهد تو را بر مالی که به فرزندش داده‌ام گواه بگیرم. پیامبر ﷺ فرمود: «يَا بَشِيرُ أَلَكَ وَلَدٌ سِوَى هَذَا؟»: «ای بشیر آیا غیر از این، فرزند دیگری نیز داری؟» گفت: بله. فرمود: «أَكُلَّهُمْ وَهَبْتَ لَهُ مِثْلَ هَذَا؟»: «آیا همانند این مال را به

۱- مستدرك نهج البلاغة، كاشف الغطاء، ص: ۱۹۱.

همه‌ی آن‌ها بخشیده‌ای؟». گفت: نه. فرمود: «فَلَا تُشْهِدْنِي إِذًا، فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى جَوْرٍ»: «پس مرا گواه نگیر زیرا من بر ظلم گواهی نمی‌دهم»[۱].

در روایت بخاری آمده است: «اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلاَدِكُمْ فِي العَطِيَّةِ»[۲]: «در بخشیدن در میان فرزندان خود عدالت را رعایت کنید» و در روایت دیگری نیز در بخاری آمده است که: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا؟»: «آیا به دیگر فرزندانت نیز به همین اندازه بخشیده‌ای؟». گفت: نه، فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلاَدِكُمْ»: «تقوای الهی پیشه کن و در میان فررزندان خود به عدالت رفتار کنید». راوی می‌گوید: پس بازگشت و بخشش خود را پس گرفت[۳].

از دیگر احادیثی که در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است و علمای شیعه آن را با تزویر و تحریف مطابق با اهداف شوم خود تفسیر می‌کنند تا چهره‌ی عمر فاروق را زشت جلوه دهند، روایتی است که می‌گوید: «عمر گفت: پیامبر هذیان می‌گوید»[۴].

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: «لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَجَعُهُ قَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ: «قُومُوا عَنِّي وَلا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كِتَابِهِ»: «وقتی بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت، فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، گمراه نشوید». عمر رضی الله عنه گفت: شدت بیماری بر پیامبر ﷺ چیره شده است، نزد ما کتاب الله است برای ما کافی است. مردم، در این‌باره اختلاف نظر پیدا کردند و سر و صدا زیاد شد. رسول الله ﷺ فرمود: «نزد من اختلاف و منازعه

۱- مسلم، شماره‌ی: ۱۶۲۳.

۲- صحيح البخاري (۳/ ۱۵۷).

۳- بخاری، شماره‌ی: ۲۵۸۷.

۴- بخاری، کتاب العلم، باب کتابة العلم، شماره: ۱۱٤؛ مسلم، کتاب الوصیة، شماره: ۱۶۳۷.

شایسته نیست، برخیزید و بروید». ابن عباس درحالی خارج شد که می‌گفت: «این اختلاف ضایعه‌ای بود که نگذاشت پیامبر ﷺ آنچه را که می‌خواست، بنویسد»[۱].

عمر ﷺ عبارت (یهجر) را بخاطر رحمت و نیز محبتی که نسبت به پیامبر ﷺ داشت و مهربانی او نسبت به رسول خدا ﷺ بکار برد، ایشان راحتی و آسودگی پیامبر ﷺ را می‌خواست و می‌خواست که ایشان صحت و سلامتی خویش را به دست آورد، نه چنانکه کینه‌توزان ادعا می‌کنند و می‌گویند عمر پیامبر را از نوشتن وصیت منع کرد[۲]؛ از دیگر دلایل بطلان ادعای آن‌ها این کلام الهی می‌باشد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٦٧﴾ [المائدة: ٦٧] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان و اگر (این کار) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای و الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند، همانا الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

خداوند متعال در این آیه پیامبر خود را به تبلیغ تمامی آنچه بر ایشان نازل کرده است، فرمان داده است و اینکه از اذیت و آزار قوم خود نترسد، زیرا از او پشتیبانی می‌کند؛ این آیه صراحت دارد بر اینکه هیچکس نمی‌تواند رسول الله ﷺ را از تبلیغ آنچه مأمور به تبلیغش است، منع کند.

آن‌ها بر این باورند که پیامبر ﷺ از کلام عمر خشمگین شد و دست از تبلیغ برداشت!!

این لایق مقام و شأن پیامبر ﷺ نیست، پیامبری که شجاع‌ترین مردم و کامل‌ترین آن‌ها از نظر ایمان و توکل بر خداوند متعال است؛ این مسأله، کذب و گزافه‌گویی علمای شیعه بر عمر فاروق را ثابت می‌کند.

علمای شیعه به شدت با عمر ﷺ دشمنی دارند و با مکر و نیرنگ و فریب می‌کوشند تا چهره‌ی عمر فاروق را زشت جلوه دهند، درحالی‌که نمی‌دانند در امر

۱- بخاری، شماره: ۱۱٤

۲- کلمه هجر و یا هذیان گویی را عمر ﷺ نگفته است و در هیچ روایت صحیحی ذکر نشده است که عمر بن خطاب در مورد پیامبر ﷺ چنین لفظی را به کار برده باشد، بلکه در روایتی آمده است که برخی از کسانی که آنجا بودند، گفتند: «أهجر؟» اما نامی از عمر نیامده است. مترجم.

سختی گرفتار آمده‌اند که قبل از دیگران دامنگیر خودشان است و بزودی گواهی آن‌ها نوشته شده و مورد پرسش قرار می‌گیرند.

امکان ندارد پیامبر ﷺ بخاطر خشمی که بر ایشان طاری شده است، دست از تبلیغ بردارد، زیرا رسول الله ﷺ باطل را تایید نمی‌کند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «از نزد من برخیزید، زیرا درگیری و نزاع نزد پیامبر شایسته نیست». ایشان به عمر نگفت که از نزد من برخیز؛ و این مسأله نشان دهنده‌ی آن است که ایشان در سخن عمر چیزی که مخالف با ادب باشد، مشاهده نکرد، بلکه به همگی ایشان فرمان داد که ایشان را تنها بگذارند حتی کسانی که مأمور نوشتن کتاب بودند، آن هم به دلیل درگیری و خصومت میان آنان. دلیلش این قول رسول خداست: «از نزد من بلند شوید، آنچه من در آن هستم برتر است از آنچه شما در آن هستید.»

پیامبر خدا ﷺ به هر دو گروهی که پیرامون نوشتن یا عدم نوشتن وصیت با یکدیگر به نزاع پرداختند، فرمان داد از نزد ایشان خارج شوند و دستور اخراج عمر را از جلسه نداد، به رغم اینکه عمر گفت: «کتاب الله برای ما کافی است». این مسأله تأکید دارد بر اینکه فرمان به بلند شدن و خارج شدن، آن گونه که شیعه می‌پندارد، به معنی طرد و راندن اصحاب نبوده است. و اگر اینگونه باشد، هرکسی می‌تواند این سوال را مطرح کند که گناه آنان که می‌خواستند وصیت را بنویسند چیست؟ چرا رسول الله آنان را نیز طرد نمود؟

چرا علی ﷺ که در آن جلسه حاضر بود، به سخن عمر اعتراض نکرد؟!!

چرا علی بن ابی طالب ﷺ نیز همانند دیگر صحابه برای رسول الله ﷺ قلم و کاغذ نیاورد؟

نگویید علی در آنجا نبوده است! از دیدگاه شما هیچ چیزی بر امام پوشیده نیست.

حافظ ابن حجر می‌گوید: «.. وقتی پیامبر ﷺ تصمیمی می‌گرفت هیچ کس چه عمر و چه دیگران نمی‌توانستند کلمه‌ای بگویند؛ ایشان پس از این ماجرا حدود سه روز زنده بود و نه عمر نزد او بود و نه دیگران، بلکه اهل بیت ایشان همچون علی و عباس نزد ایشان بودند، اگر مصلحت را در این می‌دید که به خلافت وصیت نماید، چنین می‌کرد، اما ایشان برای خلافت به همین اکتفا نمود که در ایام بیماری خود، ابوبکر را امام نماز مردم نمود که خود این مسأله چه بسا نصی جلی و آشکار بر امر خلافت باشد،

به همین خاطر نیز وقتی علی برای بیعت با ابوبکر در میان مردم فراخوانده شد، گفت: رسول خدا ﷺ به او راضی شد و به سوی او فرستاد تا برای مردم نماز بگزارد درحالی‌که من نزد ایشان بودم و مرا می‌دید؛ و نسبت دادن تقیه به علی، قهرمان و سوارکار اسلام، جهل و نادانی نسبت به جایگاه ایشان است حال آنکه ایشان از جمله کسانی است که خداوند متعال در مورد آن‌ها فرموده است: از ملامت هیچ ملامت‌گری هراس ندارند.[۱]

شیعه در منابع و مصادری که تدوین نموده‌اند، پیامبر ﷺ را به انسانی توصیف کرده‌اند که در اثر پیری، عقلش کم شده است: از ابوقلابه عبدالله بن یزید جرمی از ابن عباس روایت است که گفت: «سپس پیامبر ﷺ بیهوش شد و بلال درحالی داخل شد که می‌گفت: نماز! خدا به تو رحم کند، پس رسول الله ﷺ خارج شد و به همراه مردم نماز خواند و نماز را کوتاه خواند. سپس گفت: علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را نزد من بیاورید، آن‌ها آمدند و پیامبر ﷺ یک دستش را بر شانه‌ی علی عليه السلام و دست دیگرش را بر شانه‌ی زید گذاشت و سپس گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. ایشان را به آنجا بردند تا اینکه سرش را در دامن فاطمه گذاشت درحالی‌که حسن و حسین عليهما السلام در حال گریه و شیون بودند و می‌گفتند: جان‌های ما فدایت باد و چهره‌های ما محافظ چهره‌ی تو باشد. پس رسول الله ﷺ فرمود: ای علی این دو که هستند؟ گفت: فرزندانت حسن و حسین هستند. پس آنان را در آغوش گرفت و بوسید.[۲]

۱- مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ۳ -۵/۵.

۲- بحار الأنوار، مجلسی: ۵۱۰/۲۲؛ روضة الواعظين، محمد بن فتال نيشابوری، ص: ۷٤؛ و "لجنة حديثة علمية متخصصة" در مؤسسه باقر العلوم، این روایت را در ضمن کلمات حسین و ضمن کتابی موسوم به: كلمات الإمام حسين، ص: ۹۸، دار المعروف، طهران، آورده است؛

عن أبي قلابة عبد الله بن زيد الجرمي عن ابن عباس: "ثم أغمي على رسول الله ﷺ فدخل بلال وهو يقول: الصلاة رحمك الله، فخرج رسول الله ﷺ وصلى بالناس، وخفف الصلاة. ثم قال: ادعوا لي علي بن أبي طالب وأسامة بن زيد، فجاءا فوضع ﷺ يده على عاتق علي عليه السلام، والأخرى على أسامة ثم قال: انطلقا بي إلى فاطمة. فجاءا به حتى وضع رأسه في حجرها، فإذا الحسن والحسين عليهما السلام يبكيان ويصطرخان وهما يقولان: أنفسنا لنفسك الفداء، ووجوهنا لوجهك الوقاء. فقال رسول الله ﷺ من هذان يا علي؟ قال:هذان ابناك الحسن والحسين. فعانقهما وقبلهما.

از دیگر نمونه‌های فریب و نیرنگ علمای شیعه، این است که دروغ و افترایی سرهم می‌کنند و می‌گویند این روایت در کتاب‌های اهل سنت موجود است، حال آنکه آن روایت در کتاب‌های اهل سنت وجود ندارد.

به عنوان مثال: به عایشه نسبت داده‌اند که فرمود: "نعثل را بکشید که کافر شده است".

منظور آن‌ها از نعثل، عثمان ﷺ می‌باشد. اما این بهتان را که ابن ابی الحدید شیعی معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است هیچ اساس و مبنای درستی ندارد، بلکه از دروغ‌ها و بهتان‌های سبئی‌ها است تا با این کار سینه‌های مسلمانان را مملو از کینه نمایند و چرکین کنند و به مقصود و هدف خود که ایراد طعن در صحابه است، برسند.

علمای شیعه این افترا را بدون سند و مدرک به اهل سنت نسبت می‌دهند و همه می‌دانند که اگر سند نباشد هرکس هر چه بخواهد می‌گوید.

در مورد این روایت، آن دسته از علمای اهل سنت که در علم حدیث و اسانید خبره و کارشناس هستند، می‌گویند: این روایت از طریق سیف بن عمر نقل شده است؛ یحیی بن معین و ابن ابی الحاتم در مورد این شخصیت می‌گویند: وی ضعیف الحدیث است و نسایی می‌گوید: کذاب است؛ ابن حبان می‌گوید: روایات موضوع را از افراد ثبت و ثقه جعل می‌کرد؛ دار قطنی می‌گوید: متروک است و ابن ابی حاتم می‌گوید: متروک الحدیث است و حدیث او شبیه حدیث واقدی است؛ ابوداوود می‌گوید: لیس بشیء؛ ابن عدی می‌گوید: عموم حدیث او منکر است. همچنین در اسناد این روایت نصر بن مزاحم وجود دارد که عقیلی در "الضعفاء" در مورد او می‌گوید: وی متمایل به تشیع بود و در حدیث او اضطراب و خطای بسیاری است.

ذهبی می‌گوید: وی رافضی و متروک است و ابو خیثمه می‌گوید: وی کذاب است.

شیعه می‌داند که اهل سنت عثمان را دوست دارند و گرامی می‌دارند و این افترا با مفاهیم و مبانی عقیدتی اهل سنت و جماعت سازگار نیست و مخالف آن است و ام‌المؤمنین عایشه از جایگاه بلند عثمان در قلب رسول الله ﷺ آگاهی دارد.

از پیامبرﷺ، فضایل ثابت و صحیحی در مورد عثمان ﷺ نقل شده است؛ از جمله این قول ایشان به عایشه ﷺ: «أَلَا أَسْتَحِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ»[1]: «آیا از کسی که فرشتگان از او حیا می‌کنند - یعنی عثمان - حیا نکنم».

از دیگر نیرنگ‌های آنان این است که به حدیثی دروغین استدلال می‌نمایند و آن را به کتاب‌های اهل سنت نسبت می‌دهند؛ بطور مثال می‌گویند: رسول اللهﷺ فرمود: «إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه»: «هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید، بکشید»؛ این حدیث با تمامی طرق آن صحیح نیست، زیرا در آن عباد بن یعقوب رواجنی وجود دارد که رافضی و دعوتگر بسوی رفض است و علاوه بر این، روایات منکر را از اقوام مشهور روایت می‌کند پس مستحق ترک است.

همچنین در اسناد آن حکم بن ظهیر فزاری وجود دارد که به اصحاب محمدﷺ دشنام می‌داد و روایات موضوع را نقل می‌کرد.

اگر عوام شیعه به منابعی از اهل سنت که ذیلا ذکر می‌شود مراجعه کنند، به نیرنگ علمای خود پی می‌برند و می‌بینند که علمای اهل سنت حدیث سابق را موضوع و کذب خوانده‌اند؛ پس بر عوام شیعه لازم و ضروری است که به مصادر زیر مراجعه نمایند: تعلیقات علی المجروحین، ایوب سختیانی: ۱۶۵؛ تهذیب التهذیب، ایوب سختیانی: ۷۴/۸؛ تهذیب التهذیب، عقیلی: ۴۲۸/۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حبان: ۱۱۰/۵؛ المجروحین، ابن حبان: ۱۶۳/۲ و ۳۰۴/۱ و ۱۷۳/۱؛ الکامل في الضعفاء، ابن عدی: ۵۴۳/۶ و ۳۸۲/۲؛ تذکرة الحفاظ، ابن القیسرانی: ۳۴؛ ذخیرة الحفاظ، ابن القیسرانی: ۳۲۰/۱؛ الموضوعات، ابن الجوزی: ۲۶۵/۲ و ۲۶۶/۲؛ منهاج السنة، ابن تیمیة: ۳۷۸/۴؛ میزان الاعتدال، ذهبی: ۵۷۲/۱ و ۳۸۰/۲ و ۶۱۳/۲؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر: ۱۳۵/۸و۱۳۶؛ تنزیه الشریعة، ابن عراق الکنانی: ۸/۲؛ الفوائد المجموعة، شوکانی: ۴۰۷؛ دفاع عن الحدیث، ألبانی: ۱۱۲، السلسلة الضعیفة، ألبانی: ۴۹۳۰.

۱- مسلم، شماره‌ی: ۲٤۰۱.

سؤالی که علمای شیعه را به تنگنا می‌اندازد و تناقض و تضاد آنان را آشکار می‌کند!

چرا حسن بن علی رضی الله عنهما به نفع معاویه از خلافت کنار کشید؟ حال آنکه این کار به معنی اقرار به خلافت معاویه رضی الله عنه است، زیرا معاویه از دیدگاه ایشان مومن بود و کافر و مرتد نبود.

این بیعت را کشی نقل کرده است: .. وی از ابوعبدالله جعفر روایت کرده است که گفت: «معاویه نامه‌ای برای امام حسن علیه السلام نوشت که تو و حسین و یاران علی به نزد من آیید و آن جناب و همراهان و از جمله قیس بن عباده‌ی انصاری به نزد معاویه رفتند و در آن مجلس معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و بیعت کن و ایشان برخاست و بیعت کرد، آنگاه به حسین علیه السلام گفت: برخیز و بیعت کن و ایشان نیز برخاست و بیعت کرد، سپس به قیس گفت: برخیز و بیعت کن، قیس به سوی امام حسین علیه السلام متوجه شد تا او چه دستوری به قیس می‌دهد و امام حسین علیه السلام فرمود: «ای قیس امام من او است (یعنی امام حسن)؛ و در روایت دیگری آمده است: حسن بلند شد و گفت: ای قیس بیعت کن، بیعت کن»[1].

همچنین روایات بسیاری در کتاب‌های شیعه وجود دارد مبنی بر اینکه حسن نه تنها معاویه را تکفیر نکرد، بلکه با او بیعت کرد!![2]

از دیگر نمونه‌های نیرنگ و فریب علمای شیعه نسبت به عوام خود، این است که گاه حدیثی را در کتاب‌های اهل سنت ذکر می‌کنند که علمای اهل سنت آن را ضعیف دانسته‌اند و به این ترتیب به آن حدیث استدلال می‌کنند تا در عقاید و نیز کتاب‌های اهل سنت خدشه وارد کنند، همانند حدیث: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم =

۱- رجال الكشي، ص: ۱۰۲؛ عن أبي عبد الله جعفر أنه قال: "إن معاوية كتب إلى الحسن بن علي صلوات الله عليهما أن أقدم أنت والحُسين وأصحاب علي فخرج معهم قيس بن سعد بن عبادة الأنصاري وقدموا الشام فأذن لهم معاويـة وأعد لهم الخطباء فقال: يا حسن! قم فبايع، فقام فبايع ثم قـال للحُسـين! قـم فبايع، ثم قال: يا قيس! قم فبايع فالتفت إلى الحُسين علیه السلام ينظر ما يأمره فقال: يا قيس! إنه إمامي يعني الحسن علیه السلام وفي رواية: فقام إليـه الحسن، فقال: بايع يا قيس! فبايع.

۲- نگا: كشف الغمة، ص: ٥٤؛ الإرشاد، مفيد، ص: ۱۹۰.

اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هریک که اقتدا نمایید راهیاب می‌شوید». یا با لفظ دیگری که منسوب به ابن عباس است و می‌گوید: «إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء، فأيها أخذتم به اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة» و از این‌رو می‌گویند: اهل سنت در حق صحابه غلو و افراط نموده‌اند و آن‌ها را عبادت می‌کنند.

ما می‌گوییم: اولا این دو حدیث را علمای اهل سنت تضعیف کرده‌اند و اگر قرار بود کار تصحیح و تضعیف احادیث نزد اهل سنت بر اساس موافقت یا عدم توافق آن حدیث با مذهب می‌بود، آن را تصحیح می‌کردند، زیرا در این حدیث، صحابه مورد ثنا و ستایش قرار گرفته‌اند و به اقتدا به ایشان تشویق شده است.

امامان جرح و تعدیل تصریح نموده‌اند که این روایت صحیح نیست و از رسول الله ﷺ ثابت نشده است.

امام احمد می‌گوید: این حدیث صحیح نیست و آلبانی آن را در «السلسلة الضعيفة» آورده است و می‌گوید: موضوع است.

حافظ أحمد بن عمرو بن عبدالخالق بزّار می‌گوید: «این کلام از پیامبر ﷺ به صحت و ثبوت نرسیده است»[1] و ابن حزم می‌گوید: «باطل و مکذوب است»[2].

رد شبهه‌ی غلو اهل سنت و جماعت در مورد صحابه

مذهب اهل سنت و جماعت در مورد صحابه رضوان الله علیهم أجمعین، مذهب اعتدال است، آن‌ها در میان افراط‌گران و غالیانی که شأن و مقام آن‌ها را تا حدی بالا می‌برند که تنها لایق خداوند و پیامبر است و میان تفریط‌گران ظالمی قرار دارند که از شأن و منزلت آن‌ها کاسته‌اند و دشنام‌شان می‌دهند.

اهل سنت برای صحابه قائل به جایگاهی هستند که عادلانه است و استحقاق آن را دارند و به نیکی از آن‌ها یاد می‌کنند چنانکه شایسته‌ی آن‌هاست و قلوب آن‌ها با محبت و دوستی آنان آباد است و این کار در راستای اطاعت از خداوند و رسولش می‌باشد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا

۱- البدر المنير: ۵۸۷/۹.

۲- الإحكام في أصول الأحكام: ٦١/٥.

بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴿١٠﴾ [الحشر: ۱۰]
«پروردگارا! ما را و برادران‌مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌های‌مان کینه‌ای نسبت به کسانی‌که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی».

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ، ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلاَ نَصِيفَهُ»[1]: «اصحاب مرا دشنام ندهید؛ زیرا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدّی که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند».

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»[2]: «هرکس اصحاب مرا دشنام دهد، لعنت الله و فرشتگان و مردم همگی بر او باد».

سنت پاک پیامبر ﷺ بر تحریم دشنام به صحابه و یا تخریب آن‌ها دلالت دارد، زیرا خداوند متعال آن‌ها را برای همنشینی با پیامبر خود و نشر دینش و اعلای کلمه‌ی خود برگزید و آن‌ها وزیران و یاران پیامبر بودند که از ایشان دفاع می‌کردند و تمام تلاش خود را در راستای پشتیبانی از ایشان به خرج می‌دادند و برای پیروزی و تمکین دین در سرزمین خداوند، مشقت‌ها و رنج‌ها را به جان خریدند و صبر کردند و صداقت نشان دادند تا اینکه تلاش و دعوت آن‌ها به اقصی نقاط گیتی رسید و کامل و بدون نقصان به نسل‌های بعد از آن‌ها منتقل شد.

ابن ابی زید قیروانی مالکی در مقدمه‌ی رساله مشهور خود که بیانگر عقیده‌ی اهل سنت است، می‌گوید: «بهترین قرن‌ها و بهترین مردم کسانی بودند که رسول الله ﷺ را دیدند و برترین صحابه، خلفای راشدین هدایتگر هستند: ابتدا ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و بعد از آن علی رضوان الله علیهم أجمعین؛ و اصحاب رسول الله جز به بهترین شکل نباید یاد شوند و باید از مشاجرات و درگیری‌های میان آن‌ها دست شست و آن‌ها سزاوارترین انسان‌ها به حسن ظن هستند و اما خرده گرفتن و عیبجویی به این

۱- بخاری، شماره: ۲۵٤۰؛ صحیح الترمذی، شماره: ۳۸٦۱.

۲- السلسلة الصحيحة، ألباني، شماره: ۲۳٤۰.

گروه برگزیده، درواقع به دین بازمی‌گردد، زیرا آنان بودند که دین را به نسل‌های پس از خود رساندند.

خطیب بغدادی در کتاب "الکفایة" می‌گوید: «عمل به هیچیک از احادیثی که اسناد آن از راوی به رسول الله ﷺ رسیده است، الزام آور نیست، مگر پس از ثبوت عدالت رجال آن حدیث؛ چنانکه بررسی احوال تمام رجال حدیث واجب است، به جز صحابی‌ای که حدیث را از رسول الله ﷺ نقل کرده است، زیرا عدالت صحابه ثابت است و خداوند متعال آن‌ها را تعدیل کرده است و خبر از پاکی آنان داده است و به نص قرآن آنان را برگزیده و انتخاب کرده است».

سپس تعدادی آیه و حدیث در فضیلت صحابه ذکر نموده و بعد از آن می‌گوید: «اگر هیچیک از فضایلی که در مورد آن‌ها ذکر کردیم از خداوند متعال و رسولش ﷺ در حق آنان وارد نمی‌شد، عملکرد آن‌ها، از جمله: هجرت، جهاد، یاری دین، فدا نمودن جان و مال و کشتن پدران و فرزندان در راه دین، نصیحت یکدیگر بخاطر دین، نیروی ایمان و یقین، همه‌ی این‌ها موجب می‌شد که بر عدالت و پاکی آن‌ها یقین کنیم و باور داشته باشیم که آن‌ها از تمامی تعدیل‌گران و تزکیه کنندگانی که پس از آن‌ها تا قیامت می‌آیند، برتر هستند».

ایشان با اسناد خود از ابوزرعه نقل کرده است که می‌گوید: «اگر دیدی شخصی به یکی از اصحاب رسول الله ﷺ طعنه می‌زند، بدان که آن شخص زندیق است، زیرا در نزد ما رسول الله ﷺ حق است و قرآن حق است و این قرآن و نیز سنت‌های رسول الله ﷺ را اصحاب ایشان به ما رسانده‌اند؛ آن‌هایی که از یاران رسول الله ﷺ عیبجویی می‌کنند، می‌خواهند گواهان ما را جرح نمایند تا به این طریق کتاب و سنت را باطل بخوانند درحالی‌که خودشان سزاوار جرح هستند و آن‌ها زندیق‌اند».

و باید دانست که عیبجویی و خرده‌گیری از صحابه هیچ ضرری به حال آنان ندارد، بلکه برای ایشان خیلی هم مفید است، زیرا رسول الله ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقيامةِ بِصَلاةٍ وَصِيَامٍ وزَكَاةٍ، ويأْتِي وقَدْ شَتَمَ هذا، وقذَف هذَا وَأَكَلَ مالَ هَذَا، وسفَكَ دَم هذَا، وَضَرَبَ هذا، فيُعْطَى هذَا مِنْ حسَنَاتِه، وهَذا مِن حسَنَاتِه، فَإِنْ فَنِيَتْ حسناته قَبْلَ أَنْ يقْضِيَ مَا عَلَيْه، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ

فَطُرِحَتْ علَيْه، ثُمَّ طُرِح فِي النَّارِ»[۱]: «مفلس در میان امتم کسی است که در روز قیامت با نماز و روزه و زکات می‌آید درحالی‌که این را دشنام داده است و این را به زنا متهم ساخته است و مال این را خورده است، خون این را ریخته است و نیز این را زده است؛ به این از نیکی‌ها و حسناتش داده می‌شود و به این هم از حسنات و نیکی‌هایش داده می‌شود، اگر حسناتش قبل از ادای حقوقی که بر وی می‌باشد، تمام شود از گناهان‌شان گرفته می‌شود و بر دوشش نهاده می‌گردد و سپس به آتش افگنده می‌شود». پس ای عوام شیعه به هوش باشید.

صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: «خداوند متعال در قلب‌های بندگان نگریست و در میان آنان، قلب محمدﷺ را برترین قلب‌ها یافت، پس او را برای رسالت خود برگزید، سپس در قلوب بندگان نگریست و قلب‌های اصحابش را برترین قلب‌ها یافت و آن‌ها را برای همنشینی و مصاحبت با او برگزید»[۲].

از جمله مکرها و فریب‌های علمای شیعه نسبت به عوام خود این است که به حدیث صحیحی از احادیث موجود در کتاب‌های اهل سنت استدلال می‌کنند اما فریبکارانه آن را مطابق با هوی و هوس و خواسته‌ی خود تأویل و تفسیر می‌نمایند، همانند روایتی که در بخاری و مسلم و سنن ابوداوود آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[۳]: «دوازده امیر خواهند آمد که همگی آن‌ها از قریش هستند» و فرمودند: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[۴]: «پیوسته اسلام عزیز و با عزت است مادامی که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند متولی امر خلافت باشند».

۱- صحیح مسلم، شماره: ۲۵۸۱.

۲- مسند أحمد بن حنبل: ۲۱۱/۵.

۳- بخاری، شماره: ۷۲۲۲.

۴- مسلم، شماره: ۱۸۲۱

همچنین فرمودند: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ»[1]: «همواره این دین پابرجا و سربلند است مادامیکه دوازده خلیفه بر شما می‌باشد که همه‌ی امت گرد آن‌ها جمع می‌شوند».

شیعه می‌گوید: منظور از دوازده امیر یا دوازده خلیفه، امامان دوازده‌گانه آنان است.

برای روشن شدن حقیقت لازم است که بگوییم: هرکس در این احادیث دقت کند، صفت امارت و خلافت را می‌بیند نه امامت، پس چطور شیعه صفت امامت را محقق می‌داند درحالی‌که در این احادیث نامی از امامت برده نشده است؛ علاوه بر این، از میان تمامی امامان جز امام علی و حسن ﷺ کس دیگری متولی امر خلافت و امارت نشد و به این ترتیب استدلال و احتجاج آن‌ها به این حدیث از اصل و اساس اعتباری ندارد.

اینگونه به نظر می‌رسد که مؤسسان دین شیعه تعداد امامان خود را با تعداد امیرانی که در این حدیث ذکر شده است، برابر نمودند. زیرا باور به وجود دوازده امام پس از پیامبر، سال‌ها بعد از این حدیث شکل گرفته است و احادیث آن‌ها پس از گذشت مدت زمانی طولانی از وفات پیامبرﷺ، بلکه پس از وفات بسیاری از امامان ساخته شده است.

در احادیثی که ذکر شد، این دوازده تن منتسب به قریش شده‌اند، آنجا که پیامبرﷺ می‌فرماید: «کلهم من قریش» و اگر از اهل بیت بودند، می‌فرمود: «کلهم من بني هاشم»؛ زیرا هاشمی‌ها اخص از قریشی‌ها هستند و عادت و معمول این بود که هنگام نسبت دادن، به نسب نزدیک‌تر نسبت می‌دادند، پس اگر همگی آن‌ها از بنی هاشم بودند، پیامبرﷺ آن‌ها را به قریش منتسب نمی‌کرد و یا می‌گفت همگی آن‌ها از اهل بیت من هستند، همچنانکه در اخبار وارده در مورد مهدی منتظر چنین گفته است.

عالم فرزانه و جلیل القدر شیخ الاسلام ابن تیمیه ﷺ می‌گوید: «هرکس گمان نماید که این دوازده نفر همانانی هستند که رافضی‌ها معتقد به امامت ایشان می‌باشند، در نهایت جهل به سر می‌برد، زیرا در میان تمامی این افراد کسی جز علی بن ابی‌طالب

۱- سنن أبو داود، شماره: ٤٢٧٩

شمشیر به دست نگرفت (خلیفه نشد) و دیگر امامان به خصوص مهدی منتظر اینگونه نبوده‌اند، بلکه مهدی نزد کسانی که قائل به امامت او هستند، یا فردی ترسو و ناتوان معرفی شده است، یا شخصی فراری که بیش از چهارصد سال است مخفی شده است و حتی یک گمراه را هدایت نکرده است و نه امر به معروف کرده و نه نهی از منکر نموده است و نه مظلومی را یاری کرده است و نه در هیچ مسأله‌ای فتوی داده است و نه در هیچ قضیه‌ای قضاوت کرده است و هیچ اثری از او نیست، پس بالفرض که زنده و موجود باشد، وجود او چه فایده و سودی دارد؟ چه رسد به اینکه اسلام به وسیله‌ی او عزت یابد!!

علاوه بر این، رسول خدا ﷺ در این حدیث خبر داده است که اسلام عزیز خواهد بود و امور این امت مستقیم و راست خواهد بود مادامی که دوازده خلیفه متولی امر خلافت باشند، پس اگر مراد از این دوازده نفر، آن دوازده امام باشند که آخرین آن‌ها مهدی منتظر است که تاکنون موجود است و منتظر خروج او هستند، باید گفت: اسلام پیوسته در زمان دو دولت عباسی و اموی عزیز بود تا اینکه کافران به مشرق و مغرب تاختند و بلاهایی بر سر مسلمانان آوردند که توصیف آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد و اینکه بگوییم اسلام تا امروز پیوسته عزیز بوده است، خلاف چیزی است که حدیث بر آن دلالت دارد.

علاوه بر این اسلام در نزد امامیه یعنی باور و اعتقادی که آن‌ها دارند، درحالی‌که آن‌ها خوارترین و ذلیل‌ترین فرقه‌های امت هستند و در میان اهل هوی و هوس فرقه‌ای گمراه‌تر از رافضی‌ها وجود ندارد و هیچ فرقه‌ای بیش از آن‌ها تقیه نمی‌کند و آن‌ها به زعم و پندار خود شیعیان دوازده امامی هستند و در نهایت پستی و خواری به سر می‌برند .. بلکه آن دوازده نفر، همان کسانی هستند که قریشی‌اند و ولایت عمومی را در اختیار دارند و اسلام در زمان آن‌ها عزیز است و این مسأله معروف است».

ابن تیمیه ﷺ می‌گوید: «خلفا عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی، سپس امر خلافت به دست کسانی افتاد که مردم گرد آن‌ها جمع شدند و از عزت و قدرتی برخوردار بودند: معاویه و فرزندش یزید، سپس عبدالملک بن مروان و چهار فرزند او و در میان آن‌ها عمر بن عبدالعزیز متولی خلافت شد و معلوم و مشخص است که بر این هشت تن که پادشاهان بنی امیه پس از خلفای راشدین بودند، نام خلفاء اطلاق می‌شد و در زمان آن‌ها اسلام نیرومند بود و منتشر شد.

پس از دوران خلفای راشدین، در هیچ عصر و زمانی همچون عصر بنی امیه اسلام قدرتمند نبود و در برابر دشمنان به یاری مسلمانان نمی‌شتافته است؛ در زمان آن‌ها فتوحات بسیاری شکل گرفت و سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت و هیچیک از این موارد در زمان امامان دوازده گانه‌ای که شیعه از آن‌ها نام می‌برد، اتفاق نیفتاده است. بلکه آن‌ها در ضعف و تحت پیگرد بودند و در دیده‌ها ضعیف و ناچیز به شمار می‌رفتند.[۱]

حافظ ابن کثیر ﷺ می‌گوید: «معنی این حدیث، بشارت به وجود دوازده خلیفه‌ی صالح و نیک است که حق را اقامه نموده‌اند و عدالت را برپا می‌کنند و از این حدیث چنین بر نمی‌آید که این دوازده تن باید پشت سر هم باشند که البته چهار تن از آنان پشت سر هم آمدند و این چهارتن خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) می‌باشند و بدون شک یکی دیگر از این دوازده خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است و نیز برخی از خلفای بنی عباس.

قیامت برپا نمی‌شود تا تمامی این دوازده تن به خلافت رسیده باشند و آنچه ظاهر و آشکار است، این است که یکی از آن‌ها مهدی است که در احادیث وارده ذکر او آمده است و به آمدن او بشارت داده شده است»[۲].

اهل سنت معتقد به امامت ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن بن علی و معاویه ﷺ هستند و آن‌ها را شش تن از امامان دوازده گانه می‌دانند که تمامی آن‌ها از قریش می‌باشند. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ فَتَكْثُرُ»: «در آینده خلفای بسیاری خواهند بود». اصحاب گفتند: به ما چه دستور می‌دهید؟ فرمود: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ، فَالْأَوَّلِ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ»: «به ترتیب تقدم بیعت آن‌ها را رعایت کنید و حق آنان را ادا کنید و خداوند آن‌ها را در مورد زیردستان‌شان مورد بازخواست قرار می‌دهد»[۳] و اهل سنت فرمان پیامبر را اجرا می‌کنند.

۱- منهاج السنة: ۱۷۳/۸.

۲- تفسیر القرآن العظیم: ٦٥/٣.

۳- صحیح مسلم، شماره‌ی: ۱۸٤۲.

حدیثی را ذکر می‌کنم که نزد اهل سنت مکمل حدیث قبلی است و آن این قول رسول خداست که می‌فرماید: «الخِلَافَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً، ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ»: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و سپس پادشاهی خواهد آمد».[1]

همچنین می‌فرماید: «خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ ثَلَاثُونَ سَنَةً، ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ - أَوْ مُلْكَهُ - مَنْ يَشَاءُ»: «خلافت بر منهاج نبوت، سی سال است، سپس الله تعالی ملکش را به هرکس که بخواهد می‌دهد یا هرکس را که بخواهد پادشاه می‌کند». و با پایان مدت زمان خلافت حسن بن علی ﷺ، این سی سالی تکمیل می‌شود.

ابن کثیر ﷺ می‌گوید: «با پایان مدت زمان خلافت حسن، سی سال تکمیل می‌شود، زیرا ایشان در ربیع الاول سال ۴۱هـ به نفع معاویه از خلافت کنار کشید و با کنار کشیدن ایشان، از وفات پیامبر تا آن زمان، سی سال کامل می‌شود، زیرا پیامبر در ربیع الاول سال ۱۱هـ وفات یافت.

این از نشانه‌ها و دلایل نبوت پیامبر ﷺ است و پیامبر حسن را به خاطر این کارش مدح کرده بود: ترک دنیای فانی و ترجیح آخرت باقی و حفظ خون این امت؛ و به این ترتیب از خلافت کناره گرفت و حکومت را به معاویه داد تا بر یک امیر اتفاق شود.

این کار حسن بن علی ﷺ نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ است، آنجا که رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»: «این فرزند من سید است و خداوند به وسیله‌ی او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار می‌کند»[2].

اما شیعه از حسن بن علی ﷺ خرده می‌گیرند و او را "خاذل المؤمنين" می‌نامند و به او می‌گویند: "مسود وجوه المؤمنين" = کسی که چهره‌ی مؤمنان را سیاه کرد.!

مسلما اگر حسن بن علی ﷺ بیعت با معاویه را درست نمی‌دانست و یا بر این باور بود که معاویه حق آل محمد را غصب کرده است - بنا بر باور شیعه - آیا هرگز از حق خود کوتاه می‌آمد؟!

۱- ترمذی: ۲۲۲۶.

۲- بخاری، شماره‌ی: ۲۷۰۴.

در مصادر شیعه از حسن ﷺ وارد شده است که گفت: «بخدا سوگند از نظر من معاویه بهتر از این قومی است که خود را شیعه و پیرو من می‌پندارند، آن‌ها به دنبال کشتن من و گرفتن اموال من بودند، بخدا سوگند اگر از معاویه چیزی بگیرم که موجب حفظ جان من شود و اهل و عیال مرا ایمن دارد، برایم بهتر از آن است که مرا بکشند و اهل بیتم را تباه کنند، بخدا سوگند اگر با معاویه می‌جنگیدم، (شیعیانم) گردن مرا می‌گرفتند و تسلیم او می‌کردند؛ به خدا سوگند اگر عزت‌مندانه با او صلح کنم، برایم بهتر است از آنکه مرا کشته و اسیر نمایند»[۱].

از مهم‌ترین اشکال نیرنگ و فریب علمای شیعه نسبت به عوام خود، بهره‌گیری از اختلاف به وجود آمده میان دو صحابی جلیل القدر، یعنی علی و معاویه ﷺ است؛

با یاری الله می‌گویم: شروع اختلاف میان علی و معاویه ﷺ، پیرامون بیعت معاویه و یارانش با علی و قبل از اجرای قصاص قاتلین عثمان و نیز پس از آن بوده است و معاویه طمع خلافت نداشت. معاویه و اطرافیان ایشان بر این باور بودند که ابتدا باید علی ﷺ از قاتلان عثمان قصاص بگیرد و بعد ایشان وارد بیعت او شوند.

ابن کثیر در "البداية والنهاية" از ابراهیم بن حسین بن علی همدانی معروف به ابن دیزیل امام حافظ (۲۸۱هـ) با اسنادش از ابودرداء و ابوامامه روایت کرده است که آن‌ها نزد معاویه رفتند و به او گفتند: ای معاویه، بر سر چه چیزی با این مرد می‌جنگی؟ بخدا سوگند این مرد قبل از تو و پدرت اسلام آورد و از تو به رسول الله ﷺ نزدیک‌تر است و بر این امر حق‌دارتر است.

معاویه گفت: من به خاطر خون عثمان و اینکه او قاتلان عثمان را پناه داده است با او می‌جنگم، پس بروید و به او بگویید قاتلان عثمان را به ما تحویل دهد، آنگاه من اولین کس از میان اهل شام هستم که با او بیعت می‌کنم.[۲]

۱- الاحتجاج، طبرسی: ۲۹۰/۲؛ عن الحسن ﷺ أنه قال: أرى والله معاوية خيراً لي من هؤلاء؛ يزعمون أنـهم لي شيعة، ابتغوا قتلي وأخذوا مالي، والله لأن آخذ من معاوية ما أحقن به من دمي وآمن به في أهلـي خير من أن يقتلوني فيضيع أهل بيتي، والله لو قاتلت معاوية لأخذوا بعنقي حتـى يدفعوا بي إليه سلمًا، ووالله لأن أسالمه وأنا عزيز، خير من أن يقتلني وأنا أسير.

۲- ابن الكثير، در البداية النهاية: ۳٦۰/۷؛ تاريخ دمشق: ۳۸۷/٦؛ سير أعلام النبلاء: ۱۸٤/۱۳ – ۱۹۲؛ لسان الميزان، ابن حجر: ٤۸/۱.

ابن حجر هیثمی می‌گوید: «اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند که جنگ میان علی و معاویه بخاطر منازعه و درگیری بر سر خلافت نبوده است، زیرا اجماع بر آن بوده است که علی حق‌دارتر به خلافت است .. پس این فتنه بخاطر این مسأله شکل نگرفت، بلکه دلیل آن این بود که معاویه و اطرافیانش، از علی می‌خواستند قاتلان عثمان را به آن‌ها تحویل دهد، زیرا معاویه پسر عموی عثمان بود، اما علی از این امر امتناع ورزید[۱].

همین علی ﷺ وقتی می‌شنود که تعدادی از یاران او در صفین به اهل شام دشنام می‌دهند، خشمگین می‌شود و می‌گوید: «إني أكره لكم أن تكونوا سبابين ولكنكم لو وصفتم أعمالهم وذكرتم حالهم، كان أصوب في القول وأبلغ في العذر وقلتم مكان سبكم إياهم: اللهم احقن دماءنا ودماءهم وأصلح ذات بينا و بينهم»[۲]: «من ناپسند می‌دانم که دشنام دهنده باشید؛ اگر کردارشان را توصیف می‌کنید و از حال و وضع آن‌ها سخن می‌گویید، راست‌ترین و درست‌ترین سخنان را بگویید و در حد وسیعی برای آن‌ها عذر قائل شوید و به جای سب و دشنام ایشان بگویید: خدایا! خون ما و ایشان را محفوظ بدار و میان ما و آنان را صلح برقرار فرما».

در نهج البلاغه در بخش‌نامه‌های امام به شهرها، علی ﷺ ماجرای میان خود و اهل صفین را اینگونه بیان می‌کند: «وكان بدء أمرنا أنا التقينا والقوم من أهل الشام، والظاهر أن ربنا واحد ودعوتنا في الإسلام واحدة، ولا نستزيدهم في الإيمان بالله، والتصديق برسوله ولا يستزيدوننا، والأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمان ونحن منه براء»[۳]: «آغاز کار میان ما و شامیان چنین بود که ما و گروهی از ایشان، با هم روبرو شدیم؛ روشن است که پروردگار ما، یکی است؛ پیامبرمان، یکی است و ادعای ما در اسلام و مسلمانی، یکی است؛ ما در ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش، خود را برتر از آنان نمی‌دانیم و آنان نیز در این امر، خود را از ما برتر نمی‌دانند و اسلام و مسلمانی ما، یکی است و تنها

۱- الصواعق المحرقة، ص: ۳۲۵.

۲- نهج البلاغة، شرح محمد عبده، ص: ۳۹۸.

۳- همان، ص: ٥٤٣.

اختلافی که با هم داشتیم، بر سر خون خواهی عثمان بود و ما از ریختن خون عثمان بدور هستیم».

بلکه در کتاب‌های شیعه شاهد روایاتی هستیم مبنی بر اینکه معاویه اهل بیت را گرامی می‌داشت و با آنان هیچگونه دشمنی نداشت؛ صدوق شیعه‌ی قمی در "الأمالی" در روایتی طولانی که ما شاهد مطلب را ذکر نموده‌ایم، آورده است: «آنگاه که معاویه در بستر مرگ بود، فرزندش یزید را فراخواند و روبروی خود نشاند و به او گفت: «فرزندم .. می‌دانی که حسین چه بهره و نصیبی از اسلام دارد، او از گوشت و خون رسول الله ﷺ است و می‌دانی که بی‌تردید اهل عراق او را بسوی خود خارج خواهند کرد و سپس او را تباه و خوار می‌کنند، اگر بر او پیروز شدی، حق و منزلت و جایگاه او نزد رسول الله ﷺ را بشناس و او را بخاطر خروجش مؤاخذه نکن، همچنین ما با او رابطه‌ی سببی و رحمی داریم، پس برحذر باش از اینکه دستت را به بدی بسویش دراز کنی و یا اینکه امر ناپسندی از تو شاهد باشد»[1].

عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در رابطه با فتنه‌ای که میان صحابه روی داد، در این کلام الهی متجلی است که می‌فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ۹] «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میان‌شان آشتی بر قرار کنید، پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کرد، با گروه متجاوز بجنگید تا به فرمان الله باز گردد، پس اگر بازگشت، میان آن‌ها به عدالت صلح بر قرار کنید و عدالت پیشه کنید، بی‌گمان الله عادلان را دوست می‌دارد».

در نتیجه ما از تمامی آن‌ها راضی هستیم، زیرا خداوند متعال آنان را متصف به وصف ایمان نموده است و آن‌ها را با یکدیگر برادر دانسته است، به رغم اینکه با یکدیگر جنگیدند و برخی از آن‌ها بر برخی دیگر تجاوز و طغیان کردند، حال چگونه خواهد بود

۱- لما حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد فأجلسه بين يديه، فقال له: "يا بني.. وأما الحسين فقد عرفت حظه من رسول اللّه، وهو من لحم رسول اللّه ودمه، وقد علمت لا محالة أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه ويضيعونـه، فإن ظفرت به فاعرف حقه ومنزلته من رسول اللّه ولا تؤاخذه بفعله، ومـع ذلك فإن لنا به خلطة و رحماً، وإياك أن تناله بسوء، أو يرى منك مكروها.

وقتی برخی از آن‌ها از روی تأویل و تفسیر و اجتهاد با دیگران جنگیده باشند؟! در نتیجه اهل سنت بر هر دو گروه رحمت می‌فرستند، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: ۱۰] «و (نیز) کسانی‌که بعد از آن‌ها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران‌مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌های‌مان کینه‌ای نسبت به کسانی‌که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف مهربانی».

احادیث صحیح و ثابتی که نزد اهل سنت موجود است، بیانگر آن است که موضع هر دو گروه یکی بوده است و هر دو مؤمن بوده‌اند؛ از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتَتِلَ فِئَتَانِ دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ»[1]: «تا وقتی که دو گروه که مومن‌اند (و هریک خود را بر حق می‌دانند و دیگری را بر باطل) با هم وارد جنگ نشوند، قیامت بر پا نخواهد شد».

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمودند: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهُمْ أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»[2]: «هنگامی که مسلمانان در دو دسته دچار تفرقه می‌شوند، گروهی خروج می‌کند (خوارج) که نزدیک‌ترین آن دو گروه به حق با آن‌ها می‌جنگد».

این حدیث بیانگر این مطلب است که هر دو گروه به دنبال حق هستند و درگیری آن‌ها بر سر حق است، یعنی هر دو خواهان حق هستند و بیان می‌دارد که حق با علی است، زیرا او بود که با این گروه مارق یعنی خوارج، در نهروان جنگید، با اینکه معاویه نیز از خوارج بریء بود. امام نووی می‌گوید: این حدیث تصریح دارد بر اینکه هر دو گروه مؤمن بودند و با جنگ با هم، از دایره‌ی ایمان خارج نشدند و فاسق نگشتند».

خوارج در میان آنان پنهان شده بودند و نقش آنان برافروختن آتش فتنه بود؛ بیشترین بهره از این حوادث را نویسندگان کتاب‌های تشیع غالی برده‌اند که این وقایع را دستاویزی برای خرده گرفتن و عیبجویی از خلفا و صحابه قرار داده‌اند و به تألیف

۱- بخاری، شماره: ۳۶۰۸.

۲- مسلم، شماره: ۱۰۶٤.

روایات و داستان‌های دروغینی در مورد اصحاب پیامبر ﷺ پرداختند تا آتش تفرقه میان مسلمانان را برافروزند.

موضع اهل سنت در این مورد عبارت است از اینکه: خداوند متعال از تمامی آن‌ها راضی است، زیرا آن‌ها امت وسط بودند، پس اهل سنت نیز از آن‌ها راضی هستند و بیعت با علی ﷺ بر گردن‌های آنان است و علی ﷺ خلیفه چهارم آن‌ها محسوب می‌شود و معاویه دایی مؤمنان و کاتب وحی است و با رسول الله ﷺ سیره‌ای زیبا و نیکو داشته است و این کلام الهی برای ما کافی است که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ۖ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ ۖ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾﴾ [البقرة: ١٣٤] «آن‌ها امتی بودند که در گذشتند، برای آن‌ها است آنچه که کسب کرده‌اند و برای شماست آنچه کسب کرده‌اید و از آنچه (آنان) می‌کردند، شما پرسیده نمی‌شوید».

در پایان عوام شیعه را متوجه این سخن علی ﷺ می‌کنم که در مهم‌ترین مصادر آن‌ها، یعنی نهج البلاغه آمده است؛ علی ﷺ می‌گوید: «لقد رأیت أصحاب محمد ﷺ فما أری أحدا یشبههم منکم، لقد کانوا یصبحون شعثاً غبراً وقد باتوا سجداً وقیاماً، یراوحون بین جباههم وخدودهم، یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم کأن بین أعینهم رکب المعزی من طول سجودهم، إذا ذکر الله هملت أعینهم حتی تبل جیوبهم، و مادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفا من العقاب ورجاءا للثواب»[1]: «من، اصحاب محمد ﷺ را دیدم؛ اما هیچیک از شما را ندیدم که همانندی و شباهتی به آنان داشته باشد؛ آن‌ها، شب‌ها را در حالی به صبح می‌رساندند که [از عبادت شب] موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلود داشتند و شب را تا به صبح در سجده و قیام می‌گذراندند؛ میان پیشانی و گونه‌های خود را در پیشگاه خداوند، بر خاک می‌ساییدند و از یادآوری بازگشت‌شان به سوی خدا، طوری دگرگون می‌شدند که گویا بر روی آتش ایستاده‌اند و میان چشمان‌شان (پیشانی‌شان) از کثرت و طول سجده، همانند زانوی بز، پینه بسته بود؛ هرگاه نام و یاد خدا به میان می‌آمد، چنان اشک می‌ریختند که گریبان‌های‌شان، تر

۱- نهج البلاغة، ص: ۲۲۵.

می‌شد و از بیم گرفت الهی و امید به پاداش پروردگار، بسان درخت به هنگام وزش باد تند، می‌لرزیدند».

همچنین به آن دسته از عوام شیعه که اهل انصاف هستند، می‌گویم: عقلاً و شرعاً بر شما واجب است که وقتی علمای شما مطالبی را به کتاب‌های اهل سنت نسبت می‌دهند، به کتاب‌های اهل سنت مراجعه نمایید و کلام علمای اهل سنت را به تفصیل بررسی کنید و پاسخ‌ها و ردود اهل سنت را گام به گام، منصفانه و با ترس از خداوند و روی آوردن به حق، مطالعه نمایید و به آنچه معممین می‌گویند، اکتفا نکنید.

چنین پرده از حقایق بسیار مهمی برداشته خواهد شد و حقیقت برای اشخاص منصف روشن خواهد گشت. بدانید وقتی من شما را چنین توصیه‌ای می‌کنم، به این خاطر است که به کتاب‌های خود اطمینان داریم و باور داریم که کتاب‌های ما هماهنگ و یکپارچه است و علمای اهل سنت همان کسانی هستند که بر مبنای نور و بینشی از جانب پروردگار خود قدم بر می‌دارند.

تفاوت میان اهل سنت و شیعه؛ و آیا امکان توافق میان آنان وجود دارد؟

پیش‌تر بیان نمودیم که اهل سنت و شیعه در چهار رکنِ نماز، روزه، زکات و حج با یکدیگر اشتراک دارند و تنها در یک رکن با یکدیگر اختلاف دارند.

اهل سنت رکن شهادتین را ثابت کردند و معتقدند که این رکن مهم‌ترین ارکان و اساس قبولی تمامی عبادات است، درحالی‌که شیعه ولایت را مهمترین رکن و اساس قبولی تمامی عبادات می‌دانند.

از این‌رو در مورد ارکان چهارگانه‌ای که معتقدند ارکان اسلام‌اند نیز اختلاف دارند و جز در اسامی این چهار رکن، با یکدیگر توافقی ندارند و اختلاف میان آن‌ها، اختلافی ساده و جزیی نیست، پس می‌توانیم بگوییم: اختلاف میان آن‌ها، اختلافی است شبه کلی در عبادات عملی، قولی و حتی قلبی (نیت).

نعمت الله جزایری که یکی از علمای بزرگ شیعه است، در یکی از بزرگ‌ترین تألیفات خود موسوم به «الأنوار النعمانية»، باب "يجب الأخذ بخلاف ما تقوله العامة" می‌گوید: «إنا لا نجتمع معهم – أي أهل السنة – على إله، ولا على نبي، ولا على إمام،

وذلك أنهم يقولون: إن ربهم هو الذي كان نبيه وخليفته من بعده أبو بكر، ونحن لا نقول بهذا الرب ولا بذلك النبي، بل نقول: إن الرب الذي خليفة نبيه أبو بكر ليس ربنا ولا ذلك النبي نبينا»: «ما با آن‌ها - اهل سنت - بر یک خدا، یک پیامبر و یک امام جمع نمی‌شویم، زیرا آن‌ها می‌گویند: پروردگارشان کسی است که خلیفه‌ی پس از پیامبرش ابوبکر است و ما این پروردگار و این پیامبر را قبول نداریم، بلکه می‌گوییم: پروردگاری که خلیفه‌ی پیامبرش ابوبکر باشد، پروردگار ما نیست و آن پیامبر نیز پیامبر ما نیست»[۱].

شیعه معتقد به وجوب مخالفت با اهل سنت است.

یکی از امور قطعی و مسلم نزد شیعه وجوب مخالفت با اهل سنت در همه‌ی امور است، حتی اخبار و تاریخ آن‌ها باید مخالف اهل سنت باشد.

شیعه روایات متعددی را به امامان نسبت داده‌اند مبنی بر وجوب مخالفت با اهل سنت در تمامی امور و در کتاب‌های فقه و حدیث خود ابوابی را باز کرده‌اند که از اسامی آن ابواب، به مسأله‌ی وجوب مخالفت با اهل سنت پی می‌بریم.

آیت عظمای آن‌ها خمینی، دلیل ضرورت این مخالفت را برای ما تبیین نموده است، وی می‌گوید: از ابو اسحاق ارجانی روایت است که ابو عبدالله ﷺ گفت: «می‌دانی چرا بر خلاف آنچه عامه می‌گوید، فرمان یافته‌ای؟ گفتم: نه. گفت: علی خداوند را به حکم و یا عبادتی عبادت نمی‌کرد مگر اینکه امت بر خلاف او عمل می‌کردند تا امر او را باطل نمایند و در مورد چیزهایی که نمی‌دانستند، از امیر المؤمنین سؤال می‌کردند و چون به آن‌ها فتوایی می‌داد، فتوایی بر خلاف فتوای ایشان از پیش خود می‌ساختند و به آن عمل می‌کردند تا حقیقت را بر مردم بپوشانند»[۲].

۱- الأنوار النعمانية: ۲۷۸/۲.

۲- رسالة التعادل والترجيح، خمینی، ص: ۸۲؛ عن أبي إسحاق الأرجاني رفعه قال: قال أبو عبد الله ﷺ: أتدري لم أمرتم بخلاف ما تقول العامة؟ قلت: لا أدري. قال: أن عليا لم يكن يدين الله بدين إلا خالف عليه الأمة إلى غيره أراده لإبطال أمره وكانوا يسألون أمير المؤمنين عن الشيء لا يعلمون عنه. فإذا أفتاهم جعلوا له ضدا من عندهم ليلبسوا على الناس.

از این‌رو شاهد آن هستیم که فقها و علمای شیعه تمام تلاش خود را برای مخالفت با اهل سنت به خرج می‌دهند، حتی اگر بدانند که حق با اهل سنت است - در هر مساله‌ای که باشد-.

از آنجایی که استنباط از مصادر دریافت و اصول استدلال میان اهل سنت و شیعه کاملا با یکدیگر مختلف و متفاوت است، فاصله‌ی میان این دو بسیار زیاد است چنانکه توافق میان این‌ها ناممکن است مگر زمانی که شتر از سوراخ سوزن عبور کند و هرکس تصوری غیر از این داشته باشد، یا جاهل است یا به خاطر منافع و مصالحی که دارد مداهنه (تنازل از دین به نفع دنیا) می‌کند.

مصادر دریافت نزد اهل سنت عبارتند از: کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف صالح، یعنی صحابه که ادله‌ی نقلی نامیده می‌شود.

لذا عبادت تنها بر اساس آنچه از قرآن و سنت به ثبوت رسیده می‌باشد و عبادتی که به این ترتیب ثابت شده باشد عمل بدان امری لازم و ضروری است و روش اهل سنت همین است.

اما شیعه مسلک دیگری اختیار کرده است و بگونه‌ای شبه کلی قرآن و اقوال پیامبرﷺ را با اقوال ائمه نسخ نموده‌اند و اقوال ائمه را جایگزین کرده‌اند و رابطه‌ی خود را با اصحاب پیامبرﷺ قطع کرده‌اند و به امامان ده‌ها هزار روایت در تفسیر و فقه نسبت داده‌اند و عقاید شاذ و دین فاسد خویش را بر آن بنا نهاده‌اند.

از نظر شیعه، حدیث پیامبرﷺ تنها باید از طریق امامان دریافت شود و اینگونه سنت پیامبر اسلامﷺ را به بازی گرفته‌اند و آن را با روایاتی جایگزین نموده‌اند که به امامان خود نسبت داده‌اند، تا اینکه با بهتان و دروغ و تحت قبای اهل بیت، خود را به مسلمانان منسوب نمایند و به این ترتیب اهل اسلام را از نور به سوی تاریکی خارج نمایند.

بلکه مفهوم حدیث را گسترده و بر آن افزوده‌اند و هر فعل یا قول و یا تقریر امامان‌شان را برابر با کلام خداوند و رسولش دانسته‌اند و در تعریف سنت آورده‌اند: سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر که از معصوم صادر شود.

از آنجا که این قوم جرأت نداشتند احادیث اهل سنت را به وضوح و روشنی رد کنند، به خرده گرفتن از راویان این اخبار پرداختند تا رد احادیث برای‌شان آسان شود؛ بنابراین شیعه معتقد به کفر تمامی اصحاب پیامبرﷺ بجز علی و تعداد اندکی از آن‌ها

می‌باشند و با این حربه بخش اعظمی از نصوص سنت را رد نموده و عمل به آن را باطل دانستند.

تفاوت میان اقوال و اعمال عبادی شیعه و سنی

اگر نگاهی گذرا به اقوال و نیز اعمال عبادی اهل سنت و شیعه بیندازیم تفاوت بسیار زیاد موجود میان آن دو برای ما آشکار خواهد شد.

احکام اسلام و تعالیم زیبای آن انسان را بسوی عبودیت و بندگی خداوند یگانه و بی‌شریک سوق می‌دهد و در آیات روشن و بی‌شبهه پروردگار این امر واضح و روشن است؛ همچنین با رجوع به منابع و کتاب‌های اهل سنت و دریافت عقاید و اصول آن‌ها، در می‌یابیم که اصول و باورهای آن‌ها با کتاب الله هماهنگ بوده است و هیچ تناقض و تعارضی ندارد.

همانگونه که همه می‌دانند، اخلاص برای الله تعالی در عبادت، رکن اصلی و اساسی قبولیت عبادت‌های قولی و عملی است و اخلاص برای الله تعالی در تمامی عبادت‌ها، امری است فطری در قلب سلیم و نفس پالوده‌ای که به حق پروردگارش اعتراف دارد، پروردگاری که او را خلق کرد و نعمت‌های باطنی و ظاهری فراوانی به او بخشید، نعمت‌هایی که جز خداوند کسی را یارای بر شمردن آن‌ها نیست؛ درنتیجه نفس پاک و پالوده به نعمت‌های خداوند همراه با تعظیم و بزرگداشت خداوند متعال اعتراف دارد، پروردگاری که قوت و عزت تماما برای اوست و پیشانی‌ها به دست اوست.

نفس مؤمن در رابطه با وجوب اخلاص برای خداوند متعال مطالبه دلیل نمی‌کند، حال چگونه خواهد بود وقتی نصوص روشن و واضح قرآن کریم از شرک و ریا بر حذر می‌دارند و به وجوب اخلاص امر می‌کنند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف: ۱۱۰] «(ای پیامبر!) بگو: من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است، پس هرکس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ۝٥﴾ [البينة: ٥] «و آنان فرمان نیافتند جز اینکه الله را عبادت کنند درحالی‌که دین خود را برای او خالص گردانند (و از شرک و بت‌پرستی) به توحید (و دین ابراهیم) روی آورند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند و این است آیین راستین و مستقیم».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ۝٢﴾ [الزمر: ٢] «بی‌گمان ما (این) کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، پس الله را عبادت کن و دین را برای او خالص گردان».

در یکی از احادیث قدسی در کتاب‌های اهل سنت آمده است که خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي، ترکته وشرکه»[1]: «من بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) وامی‌گذارم».

در حدیث دیگری رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»[2]: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و با هرکس، مطابق نیتش رفتار می‌شود. پس هرکس به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت نماید، به دنیا دست می‌یابد و با آن زن، ازدواج می‌کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هرکس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است».

مفسران بزرگ اهل سنت در تفاسیر مشهور خود بخشی از این احادیث را پیرامون اخلاص در عبادت برای خداوند آورده‌اند؛ احادیثی که همانند ارتباط روح با جسد، کاملا با آیات قرآن و فطرت سلیم بشری هماهنگ است.

۱- مسلم، شماره: ۲۹۸۵.

۲- بخاری، شماره: ۱.

از ابوهریره ﷺ روایت است که: از رسول الله ﷺ شنیدم فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ، وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ، وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ»: «اولین کسی که روز قیامت مورد محاکمه قرار می‌گیرد، شخص شهید است، وی [برای محاکمه] آورده می‌شود، سپس خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد و او نیز آن‌ها را می‌شناسد (به همه‌ی نعمت‌ها اعتراف می‌کند)، سپس خداوند می‌فرماید: در قبال آن‌ها چه کردی (عملکرد تو در برابر نعمت‌هایم چگونه بود)؟ جواب می‌دهد: در راه تو جنگیدم تا به شهادت رسیدم؛ خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی، تو جنگیدی تا گفته شود: فردی شجاع است و [آنچه خواستی] گفته شد، سپس در مورد او دستور صادر می‌شود و وی بر رویش کشانده می‌شود تا اینکه به دوزخ انداخته می‌شود.

همچنین فردی که علم آموخته و آن را آموزش داده و قرآن را تلاوت کرده است، آورده می‌شود و خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد و او آن‌ها را می‌شناسد (به همه‌ی نعمت‌ها اعتراف می‌کند)، سپس خداوند می‌فرماید: در قبال آن‌ها چه کردی (عملکرد تو در برابر نعمت‌هایم چگونه بود)؟ جواب می‌دهد: علم آموختم و آن را آموزش دادم و برای [رضایت] تو قرآن قرائت کردم. خداوند متعال می‌فرماید: دروغ گفتی، تو علم آموختی تا گفته شود: دانشمند و عالم است و قرآن خواندی تا گفته شود: او فردی قاری است و [آنچه خواستی] گفته شد؛ سپس در مورد او دستور صادر می‌شود و بر رویش کشانده می‌شود تا اینکه به دوزخ انداخته می‌شود.

فردی که خداوند به او رزق و روزی فراوان و از انواع دارایی‌ها بخشیده است، آورده می‌شود و خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد، او نیز آن‌ها را می‌شناسد (به همه‌ی نعمت‌ها اعتراف می‌کند) سپس خداوند متعال می‌فرماید: در قبال آن‌ها چه کردی (عملکرد تو در برابر نعمت‌هایم چگونه بود)؟ جواب می‌دهد: هیچ راهی که دوست داشتی در آن راه خرج شود، نگذاشتم، مگر اینکه برای [رضایت] تو آن را در آن راه خرج کردم، خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی، تو این کار را کردی تا گفته شود او فردی بخشنده است و [آنچه خواستی] گفته شد؛ سپس در مورد او دستور صادر می‌شود و [وی نیز] بر رویش کشانده می‌شود تا اینکه به دوزخ انداخته می‌شود»[۱].

اما کتاب‌ها و تفاسیر شیعه بطور کلی مردم را به عبودیت و بندگی امامان سوق می‌دهند، هرچند که لا إله إلا الله محمدا رسول الله بگویند.

هرکس به منابع و مصادر شیعه به خصوص کتاب‌های تفسیر آن‌ها رجوع کند، درستی این مطلب برایش روشن می‌گردد؛ ما قبلا تعداد اندکی از روایات آن‌ها را که آیات توحیدی قرآن را به ولایت تفسیر کرده بودند، ذکر کردیم؛ بر مبنای این تأویل‌ها و تفاسیر اشتباه شیعه در تعریف شرک و عبادت که با آیات روشن الهی مخالف است، تعدادی از معادن به هم پیوسته و مهم اسلام را که مبتنی بر اخلاص و توحید است و مختص خداوند متعال، ویران نمودند و آن را به امامان بخشیدند، مباحثی همچون ولاء و براء، حب و بغض برای الله و بخاطر الله تعالی که بخاطر آن پیامبر ﷺ و یاران ایشان با یهود و نصاری و مشرکین جنگیدند و پدر مؤمن از فرزند کافرش برائت جست، یا فرزند مؤمن از پدر کافرش برائت جست.

اما پیروان دین شیعه بصورت کاملا روشن علی و فرزندانش را مقیاس و معیار دین‌شان در هر چیزی می‌دانند، گویا آن‌ها را به جای الله عبادت می‌کنند و از دیدگاه آن‌ها هرکس قایل به برتری ابوبکر و عمر و عثمان بر آن‌ها باشد، کافر است و معیار ولاء و براء و حب و بغض آن‌ها همین مساله می‌باشد؛ و بر همین اساس است تمامی اصول دین آن‌ها.

۱- مسلم: ۱۹۰۵

دیدگاه شیعه در مورد خلفا و صحابه و فرماندهان فاتحی که پس از آن‌ها آمدند و حتی حاکمان معاصر این است که تمامی آن‌ها حاکمانی ظالم و غاصب بودند و همه آن‌ها اهل آتش‌اند.

راز این مطلب آن است که از دیدگاه آنان حاکمان شرعی، تنها امامان دوازده گانه هستند چه برای آن‌ها فرمانروایی بطور مستقیم فراهم شده باشد و چه اینگونه نباشد؛ و مطابق دیدگاه آنان صاحب هر پرچم جهادی که قبل از ظهور مهدی بر افراشته شود، طاغوت است، در نتیجه آن‌ها اصلا به اسلام و انتشار آن و شکست یهود و نصاری به وسیله‌ی خلفا و صحابه و تابعین آن‌ها توجه نمی‌کنند، بلکه تنها خشم و دشمنی خود را متوجه اهل سنت می‌کنند.

با ورق زدن صفحات تاریخ، خواهیم دید که هیچگاه شیعه علیه یهود و نصاری شمشیر نکشیده است، بلکه آن‌ها بارها با اهل سنت جنگیده‌اند و علیه اهل سنت با یهود و نصاری و دیگر کافران و فاسقان در هر زمان و مکانی هم پیمان شده‌اند.

این جنگ و جدال آن‌ها با اهل سنت به این دلیل است که اهل سنت را دشمنان اهل بیت می‌دانند، درنتیجه مصداق بیشتر آیاتی را که خداوند متعال در آن‌ها خشم گرفته و کافران را لعنت کرده است و آن‌ها را وعده‌ی عذاب داده است، اهل سنت می‌دانند، از صحابه و خلفا شروع می‌کنند و به تمامی نسل‌های سنی پس از آنان تسری می‌دهند؛ این درحالی است که اهل سنت شهادتین می‌گویند و چیزهایی را که یهود و نصاری به خداوند نسبت می‌دهند، به خداوند متعال نسبت نمی‌دهند، باورهایی که خداوند متعال را خشمگین می‌کند و از سنگینی آن، کوه‌ها فرو می‌ریزند؛ همه‌ی این‌ها ثابت می‌کند که حب و بغض آن‌ها بخاطر امامان است نه بخاطر خداوند.

بنابراین اختلاف میان اهل سنت و شیعه در اصول دین، اختلافی بسیار بزرگ است و امکان ایجاد توافق و هماهنگی میان آن‌ها وجود ندارد.

شیعه معتقد به مخلوق بودن قرآن کریم است (پناه بر خدا)

آن‌ها همانند جهمیه بر این باورند که قرآن مخلوق است؛ شیخ آن‌ها مجلسی در کتاب "بحار الأنوار" بابی با عنوان: «أن القرآن مخلوق» باز کرده است و یازده روایت

برای اثبات این عقیده و باور فاسد در آن گنجانده است و این کفری صریح است و اهل اسلام بر کفر بودن آن اجماع دارند.[۱]

این درحالی است که باور و عقیده اهل سنت که باید باور و عقیده تمامی مسلمانان باشد، این است که قرآن کلام خداوند است، از او آغاز شده است و به او باز می‌گردد؛ خداوند متعال حقیقتا به آن تکلم نموده است و قرآن را کلام الله نامیده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥۚ﴾ [التوبة: ٦] «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پس او را پناه بده، تا سخن الله را بشنود، سپس او را به محل امنش برسان». و نیز می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾ [النساء: ١٦٤] «و الله (بدون و اسطه) با موسی سخن گفت». این آیه قوی‌ترین دلیل علیه کسانی است که به مخلوق بودن قرآن باور دارند، از این آیه می‌فهمیم که خداوند متعال با موسی سخن گفت و در آیه‌ای دیگر بیان کرده است که خداوند متعال با صوتی مسموع با او سخن گفت: ﴿وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا ٥٢﴾ [مریم: ٥٢] «و (ما) او را از طرف راست (کوه) طور نِدا دادیم و رازگویان او را (به خود) نزدیک ساختیم»؛ ندا عبارت است از صدای بلندی از راه دور و مناجات عبارت از صدای ضعیف و پنهانی است از نزدیک؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ﴾ [المائدة: ١١٦] «و (بیاد بیاور) که الله می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم!».

در این آیه خداوند متعال می‌گوید، یعنی عمل "گفتن" را انجام می‌دهد و صدای او شنیده می‌شود، پس با صوت است و سخن او متشکل از کلمات و جملات است، همچون سخن خداوند متعال به موسی که فرمود: ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَۖ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى ١٢﴾ [طه: ١٢] «همانا من پروردگار تو هستم، پس کفش‌هایت را بیرون کن که تو در وادی مقدس طوی هستی». پس این‌ها کلماتی از کلام خداوند هستند.

آیات بسیار دیگری نیز مبنی بر تکلم خداوند متعال در قرآن وجود دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثٗا ٨٧﴾ [النساء: ٨٧] «و کیست که از الله

۱- بحار الأنوار، باب أن القرآن مخلوق، کتاب القرآن: ۹۲/۱۱۷ –۱۲۱.

راستگوتر باشد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلٗا ١٢٢﴾ [النساء: ۱۲۲] «و کیست که در گفتار (و وعده‌هایش) از الله راستگوتر باشد؟».

این دو آیه ثابت می‌کند که الله تعالی تکلم کرده است و کلام او راست و حق است.

دیدن خداوند متعال در روز قیامت

شیعه دیدن خداوند متعال در روز قیامت را نفی می‌کند؛ شیخ آن‌ها ابن بابویه قمی در "کتاب التوحید" خود که مجلسی آن را در بحار الأنوارش جمع نموده است، بیان کرده که خداوند در قیامت دیده نمی‌شود و جهمیه و معتزله و دیگر فرقه‌های گمراه نیز چنین دیدگاهی دارند.

این درحالی است که اهل سنت تأکید می‌کنند که مؤمنان خداوند را در روز قیامت می‌بینند و دلایل بسیار زیادی از قرآن و سنت دال بر این مطلب وجود دارد و سلف صالح نیز بر آن اجماع دارند؛ اینکه مؤمنان پروردگار خود را عیان می‌بینند و در دیدن پروردگار خود هیچ مشکلی ندارند، همچنانکه به راحتی می‌توانند خورشید و ماه شب چهارده را ببینند؛ از جمله دلایل قرآن مبنی بر رؤیت خداوند در روز قیامت این آیه است: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القيامة: ۲۲-۲۳] «آن روز چهره‌هایی تازه (و شاداب) است. به سوی پروردگارش می‌نگرد». ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید: به وجه پروردگار خود می‌نگرند.

از دیگر دلایل قرآنی مبنی بر رؤیت باری تعالی در قیامت این آیه می‌باشد: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففين: ۱۵] «هرگز چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بی‌گمان آن‌ها در آن روز از (دیدار) پروردگارشان یقیناً محجوب و محرومند». امام شافعی می‌گوید: «این آیه بر این دلالت دارد که مؤمنان در آن روز پروردگار خود را می‌بینند و وجه دلالت آن از این قرار است که: وقتی دشمنان خداوند بخاطر نارضایتی خداوند متعال از آن‌ها، از دیدن پروردگار محرومند، اولیاء و دوستان او که خداوند از آن‌ها راضی است، می‌توانند او را ببینند و اگر قرار باشد که هیچکس خداوند

را نبیند، محروم ماندن از دیدار خداوند به عنوان مجازاتی برای کافران، کاری عبث و بیهوده است[۱].

یکی دیگر از دلایل رؤیت خداوند در قیامت، این آیه است که می‌فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾ [یونس: ۲۶] «برای کسانی‌که نیکی کردند، پاداش نیک (= بهشت) است و افزون بر آن (=رؤیت باری تعالی است)». اگر چه معنای «زیادة» در این آیه مبهم به نظر می‌رسد اما در حدیث صهیب این بخش از آیه به رؤیت خداوند تفسیر شده است؛ مسلم (۱۸۱) در صحیحش از صهیب از پیامبرﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى -: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا، أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ ﷻ»: «وقتی بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، خداوند متعال می‌فرماید: آیا افزون بر نعمت‌هایی که به شما بخشیده‌ام، چیز دیگری می‌خواهید؟ بهشتیان عرض می‌کنند: آیا چهره‌های‌مان را شاداب و نورانی نکردی؟ آیا ما را به بهشت داخل نکردی و از آتش جهنم نجات ندادی؟ پیامبرﷺ فرمودند: آنگاه پرده برداشته می‌شود [و آنان به پروردگارشان نظر می‌کنند] و بدین ترتیب محبوب‌ترین چیزی که به بهشتیان داده می‌شود، نگریستن به پروردگارشان می‌باشد». سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾.

اهل سنت احادیث متعددی از رسول اللهﷺ در اختیار دارند مبنی بر اینکه مؤمنان در آخرت پروردگار خود را می‌بینند، بلکه این روایات به درجه‌ی تواتر رسیده است و پیروان پیامبرﷺ کاملا و با شرح صدر این مسأله را قبول کرده‌اند و و همه‌ی آن‌ها از پروردگار خود می‌خواهند از جمله کسانی باشند که در بهشت پروردگار خود را می‌بینند و اگر این امید نبود، از شدت حزن و اندوه، ایمان در قلب‌های آن‌ها آب می‌شد.

۱- طبقات الحنابلة، ابن ابی یعلی: ۲۸۲/۱.

شیعه صفات خداوند متعال را نفی می‌کند.

یکی دیگر از مخالفت‌های شیعه با اهل سنت این است که شیعه صفات خداوند متعال را نفی کرده است و می‌گوید: خداوند متعال بینایی و شنوایی ندارد و وجه و ید ندارد و نه داخل عالم است و نه بیرون آن و با این باور پا در جای پای شیوخ معتزلی خود نهاده‌اند.

شیعه در بحث تعطیل صفات باری تعالی که در کتاب و سنت ثابت است، متأثر از معتزله می‌باشد؛ از همین رو کسی که در کتاب‌های متأخرین شیعه در باب اسماء و صفات مطالعه داشته باشد، در می‌یابد که در این مورد میان آن‌ها و معتزله تفاوتی نیست؛ تکیه گاه آن‌ها در این باور، عقل آن‌ها است و گرایش به تعطیل در نزد شیعه در قرن چهارم هجری، آن زمان که شیخ آن‌ها مفید و پیروان او همچون موسوی، ملقب به شریف مرتضی و ابوجعفر طوسی دست به تألیف زدند، گسترش یافت؛ آن‌ها در این زمینه به کتاب‌های معتزله تکیه کردند و اغلب آنچه در این مورد ذکر کرده‌اند، منقول از کتاب‌های معتزله است؛ و از این دست است مطالبی که در تفسیر آیات صفات و تقدیر، به نقل از تفاسیر معتزله آورده‌اند.

مثال‌های بسیاری از روایات شیعه وجود دارد که به اهل بیت نسبت داده‌اند و تصریح به نفی صفات باری تعالی دارد، از جمله این قول آنها: «وكمال التوحيد نفي الصفات عنه»: «کمال توحید، نفی صفات از اوست». این چیزی است که ابن بابویه قمی در "کتاب التوحید" خود آورده است.[۱]

همچنین ابن بابویه در "التوحید" می‌گوید: «اصل معرفت و شناخت خداوند توحید اوست و نظام الله، نفی صفات از اوست»[۲].

آن‌ها به این مقدار اکتفا نکرده‌اند، بلکه اسماء و صفات خداوند را به امامان خود نسبت می‌دهند، همچانکه امام آن‌ها شیخ کلینی در اصول کافی می‌گوید: «جعفر بن محمد عليه السلام در مورد این آیه: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «و برای خدا، نام‌های نیک است، پس به آن (نام‌ها) او را بخوانید» می‌گوید: «بخدا سوگند

۱- التوحید، ص: ۵۷.

۲- همان، ص: ۳٤ – ۳۵.

اسماء الله ماییم، یعنی – امامان– و خداوند از بندگانش هیچ عملی را نمی‌پذیرد مگر با شناخت و معرفت ما».[۱]

پس عقیده‌ی شیعه در توحید ربوبیت این است که رب همان امام است و دنیا و آخرت به دست امام است و حوادثی که در هستی روی می‌دهد منتسب به امامان آن‌ها است و امامان آن‌ها غیب می‌دانند.. براستی شیعیان که همه چیز را به امامان دادند، برای خداوند چه باقی گذاشتند؟!

اهل سنت و جماعت خداوند را آنگونه توصیف می‌کنند که خداوند متعال خود را توصیف نموده است یا پیامبرﷺ او را توصیف کرده است، در نتیجه اهل سنت بر این باورند که خداوند متعال سمیع و بصیر است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ٥٦﴾ [غافر: ٥٦] «پس به الله پناه ببر، بی‌گمان اوست که شنوای بیناست».

خداوند چشم دارد، زیرا می‌فرماید: ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ [القمر: ١٤] «زیر نظر (و حفاظت) ما روان بود».

همچنین دست دارد: ﴿بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ﴾ [الملك: ١] «فرمانروایی جهان هستی به دست اوست». ﴿بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ﴾ [آل عمران: ٢٦] «همه‌ی خوبی‌ها به دست توست». ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا خَلَقۡنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتۡ أَيۡدِينَآ أَنۡعَٰمٗا فَهُمۡ لَهَا مَٰلِكُونَ ٧١﴾ [يس: ٧١] «آیا ندیدند که ما برای آن‌ها از آنچه ساخته‌ی دست‌های ماست، چهار پایانی را آفریده‌ایم، پس آنان مالک آن هستند».

در قرآن کریم و سنت نبوی لفظ ید (دست) به صورت مفرد، مثنی و جمع به خداوند متعال مضاف شده است، همچنین عین (چشم) نیز به صورت مفرد و جمع به او اضافه شده است و در سنت به صورت مثنی به او مضاف گشته است.

پس اهل سنت چیزی نمی‌گویند مگر اینکه آن را در کتاب خداوند یافته‌اند یا اینکه روایت صحیحی در آن مورد از رسول اللهﷺ نقل شده است.

از همین رو، شاهد آن هستیم که علمای شیعه ظالمانه و ناروا به اهل سنت و جماعت تهمت تجسیم می‌زنند و با تاویل عقیده‌ی حقیقی اهل سنت، از سادگی عوام

۱- الأصول من الكافي: ۱۴۳/۱.

شیعه سوء استفاده می‌کنند؛ و این از آن جهت است که اهل سنت و جماعت خداوند را آنگونه که خودش خود را توصیف نموده یا رسولش توصیف کرده است، توصیف می‌کنند بدون تعیین کیفیت، یا تمثیل و یا تشبیه؛ آیا خداوند متعال آن‌ها را بخاطر توصیف خداوند متعال آنگونه که خودش و رسولش او را توصیف نموده است، مؤاخذه و بازخواست می‌کند؟!

ابن تیمیه در کتاب مشهورش موسوم به «الجواب الصحیح» می‌گوید: «خداوند موصوف به صفات کمال است و هیچ چیزی همانند او نیست و صفات او شبیه به صفات مخلوقات نیست، با این وجود ما صفاتی را که خداوند متعال خود برای خود ثابت کرده است، ثابت می‌کنیم و چیزی که در صفات خداوند داخل نیست، به صفات خداوند نمی‌افزاییم و صفاتی را که داخل در صفات خداوند است، از دایره‌ی صفات خارج نمی‌کنیم؛ با روشن شدن این مطلب دیگر نمی‌توان بخاطر اینکه مسلمانان خداوند را متصف به صفاتی می‌کنند که خودش در مورد خود گفته است و معتقدند که هیچ چیزی همانند خداوند متعال نیست و صفاتی را که پیامبران ابلاغ کرده‌اند برای خداوند متعال ثابت می‌کنند، ملامت و سرزنش کرد، زیرا آن‌ها چیزی را اثبات کرده‌اند که پیامبران اثبات کرده‌اند و چیزی را نفی نموده‌اند که پیامبران نفی کرده‌اند و این نفی شامل وهم باطل نیز می‌شود و آن را نیز نفی می‌کند»[۱].

ایشان همچنین در کتاب «تلبیس الجهمیة» می‌نویسد: «یکی از بزرگان مخالفین لب به سخن گشود و گفت: پس با این چیزی که شما گفتید ما می‌توانیم بگوییم خداوند جسم است اما نه مانند دیگر اجسام؟ من در پاسخ به او گفتم: من و برخی از اساتید و فضلایی که در این جمع هستند، گفتیم که خداوند آنگونه توصیف می‌شود که خودش خود را توصیف کرده و یا رسولش او را توصیف نموده است و نه در کتاب الله و نه سنت پیامبر ﷺ ذکر نشده است که خداوند جسم است تا اینکه این سوال شما جای طرح داشته باشد»[۲].

۱- الجواب الصحیح: ٤٣٢/٤.

۲- تلبیس الجهمیة: ١٦٨/٣.

علامه ابن تیمیه در اینجا نکته‌ی مهمی را گوشزد می‌کند و آن اینکه این مقوله که خداوند جسم است اما نه مانند دیگر اجسام، اهل سنت را ملزم به پذیرش نمی‌کند و ایشان نیز چنین باوری ندارد بلکه از این لفظ برائت می‌جویند.

بلکه جعفر کاشف الغطاء در کتاب مشهور خود موسوم به «کشف الغطاء عن المبهمات الشریعة الغراء» با صراحت تمام باور و اعتقاد به تجسیم را به سه محمد اولی، یعنی «کلینی، طوسی و قمی» منتسب می‌کند؛ وی می‌گوید: «إن کتبهم قد اشتملت علی أخبار یقطع بکذبها کأخبار التجسیم والتشبیه وقدم العالم، وثبوت المکان والزمان»: «کتاب‌های آن‌ها حاوی اخباری است که دروغ بودن آن‌ها یقینی است، همانند اخبار و روایات تجسیم، تشبیه و قدیم بودن جهان و ثبوت مکان و زمان»[۱].

در ذیل نگاهی گذرا و مختصر به مهم‌ترین عبادات شیعه و سنی و تفاوت میان آن دو می‌اندازیم و ابتدا از نماز که رکن دوم اسلام است، شروع می‌کنیم تا حجم زیاد تفاوت حس شود:

نمازهای پنجگانه نزد اهل سنت و شیعه

چگونگی نماز پیامبرﷺ در کتاب‌های حدیث اهل سنت و جماعت بطور صحیح و متواتر ثابت شده و جای کمترین شک و تردید باقی نگذاشته است و کیفیت نماز پیامبرﷺ از تکبیر تحریمه تا سلام دادن بیان شده است و شروط و ارکان و مستحبات این فریضه‌ی بزرگ همگی ذکر شده است؛ در کتاب صحیح بخاری (کتاب صفة الصلاة)، امام بخاری ۸۴ باب از تکبیر تحریمه گرفته تا سلام نماز باز کرده است و امام مسلم نیز در صحیح خود، در "کتاب الصلاة" بیش از پنجاه باب برای این موضوع باز کرده است.

کتاب‌های حدیث، بیانگر ریزترین مسائل مربوط به کیفیت نماز پیامبرﷺ می‌باشند، همچنین نماز با تواتر صحیح و غیر منقطع از طریق مشاهده با چشم به ما رسیده است، با این توضیح که فرزندان نماز پدران خود را دیده‌اند و پدران نماز پدران‌شان را تا اینکه به زمان پیامبرﷺ رسیده است...

۱- نگا: کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء: ۲۲۰/۱.

این یعنی تواتر عملی و معنایش این است که محال است نماز مسلمانان امروزی اشتباه باشد ... و در حدیث صحیحی که از طریق اهل سنت روایت شده، آمده است که پیامبرﷺ فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»[1]: «نماز بخوانید همانگونه که مرا می‌بینید نماز می‌خوانم».

حال آیا یک حدیث صحیح و دارای سند متصل به رسول اللهﷺ در میان احادیث شیعه وجود دارد که به بیان چگونگی نماز پیامبرﷺ از تکبیر تا تسلیم بپردازد؟! هیچ چیزی در کتاب‌های آن‌ها آنگونه که نزد اهل سنت وجود دارد، وجود ندارد! در نتیجه با قاطعیت باید گفت که نماز شیعه نادرست است.

بله شیعه در نمازهای خود رو به قبله می‌کنند، اما هنگام نماز خواندن در ضریح و بارگاه‌ها، آن‌ها را بر قبله ترجیح می‌دهند. تعدادی از علمای آن‌ها فتوا داده‌اند که پشت نمودن به قبور معصومین در حال نماز و دیگر اوقات شایسته نیست، زیرا موجب هتک حرمت ایشان و بی‌ادبی نسبت به آن‌ها است.

مجلسی در کتاب "بحار الأنوار" خود می‌گوید: «إنّ استقبال القبر أمر لازم، وإن لم يكن موافقًا للقبلة، واستقبال القبر للزّائر بمنزلة استقبال القبلة وهو وجه الله، أي جهته التي أمر النّاس باستقبالها في تلك الحالة»: «رو نمودن به قبر امری لازم و واجب است، هرچند که قبله در آن سو نباشد و رو نمودن به قبر برای زائر به منزله‌ی رو کردن به قبله است و آن همان وجه الله است، یعنی جهتی که خداوند مردم را فرمان داده است در آن حالت به آن رو کنند»[2].

همچنین می‌گوید: «إنه مع بُعد الزائر عن القبر يُستحسن استقبال القبر في الصلاة واستدبار الكعبة»[3]: «با وجود دوری زائر از قبر، بهتر آن است که در هنگام نماز روی به سوی قبر نماید و پشت به قبله کند». و این هنگامی است که زائر می‌خواهد دو رکعت

۱- صحيح الجامع، آلباني، شماره‌های: ۱۲۰٤۸.

۲- بحار الأنوار: ۳٦۹/۱۰۱.

۳- همان: ۱۳۵/۱۰۰.

نماز زیارت بخواند؛ مجلسی در این مورد می‌گوید: «إن ركعتي الزيارة لابد منهما عند كل قبر»[1]: «خواندن دو رکعت نماز زیارت نزد هر قبری لازم و ضروری است».

شیعه نمازهای پنجگانه را در سه وقت صبح و ظهر و مغرب می‌خوانند، به این صورت که صبح را در وقت صبح؛ و ظهر و عصر را در وقت ظهر؛ و مغرب و عشاء را بعد غروب می‌خوانند.

درحالی‌که اهل سنت نمازهای پنجگانه را در اوقات مخصوص آن که در قرآن مذکور است، می‌خوانند و از دیدگاه آنان جمع میان نمازها تنها در شرایطی خاص (چون سفر و ..) می‌باشد.

مسلمانان اجماع دارند که خداوند متعال پنج نماز در شبانه‌روز بر بندگان خود فرض نموده است و این امری معلوم و از ضروریات در اسلام است و قرآن بر این اوقات پنجگانه دلالت دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا٧٨﴾ [الإسراء: ۷۸] «نماز را از زوال آفتاب (هنگام ظهر) تا تاریکی شب بر پا دار و (نیز) قرآن فجر (= نماز صبح) را؛ بی‌گمان هنگام قرآن (خواندن، در نماز) فجر (فرشتگان) حاضر آیند». ﴿لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ یعنی: زوال خورشید. و ﴿غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ یعنی: تاریکی شب.

این نص قرآنی دلالت بر خواندن نماز از زمان زوال خورشید تا تاریکی شب دارد که شامل نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء می‌شود. سپس خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ﴾ یعنی نماز صبح.

این‌ها پنج نمازی بودند که خداوند متعال به آن‌ها فرمان داده است و سنت شفاف و روشن پیامبر ﷺ، اوقات نمازهای پنج گانه را برای ما مشخص نموده است.

همچنین شیعه در دو رکعت آخر، سوره‌ی حمد را نمی‌خوانند و به جای آن "سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ".. می‌گویند، درحالی‌که چنین دستوری برای آنکه توان قرائت را دارد، وارد نشده است و رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا صَلَاةَ

۱- همان: ۱۳٤/۱۰۰.

لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِهَا»: «هرکس سوره‌ی حمد را نخواند برای او نمازی نیست»[۱]، بخصوص اگر از ابتدای تکبیرة الإحرام نماز را درک کرده باشد.

شیعه بعد از رکوع همراه با "سمع الله لمن حمده" .. الله أكبر .. می‌گوید درحالی‌که از پیامبر ﷺ چنین وارد نشده است و مسلمانان چنین نکرده‌اند.

نماز آن‌ها دو سلام ندارد و آن‌ها با کف دست‌های خود بر زانوهای‌شان می‌زنند و سپس نماز خود را تمام می‌کنند.

همچنین یک فرد شیعی می‌تواند در صورت ترک نمازهای زیاد، فرد دیگری را اجیر کند تا آن نمازها را بجای او بخواند و این نماز را نماز "استیجاری" گویند .. و اگر کسی که نمازهایی بر عهده‌ی اوست، بمیرد، فردی را اجاره می‌کنند تا بجای او نماز بخواند و اجرت این فرد را از ترکه‌ی میت می‌دهند.

با وجود همه‌ی این مطالب، اگر آن‌ها همان نمازی را بخوانند که ما می‌خوانیم، باز هم نمازشان صحیح نیست، زیرا وضوی آن‌ها باطل است..

آن‌ها جهت مخالفت با اهل سنت پاهای خود را تا دو قوزک نمی‌شویند، زیرا ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده است از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طُهُورٍ وَلَا صَدَقَةٌ مِنْ غُلُولٍ»[۲]: «هیچ نمازی بدون طهارت و پاکی و هیچ صدقه‌ای از مال دزدی پذیرفته نمی‌شود». و نیز به این خاطر که پیامبر ﷺ فرمود: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»[۳]: «وای بر پاشنه‌های نَشُسته‌ی پا از آتش دوزخ». یعنی آن بخشی از پا که آب وضو به آن نمی‌رسد.

پس شستن دو پا تا دو قوزک از شروط قبولیت وضو است و هرکس وضوی او باطل باشد، نماز او باطل است؛ حتی اگر وضو گرفتن و نماز خواندن آن‌ها نیز درست و صحیح باشد، باز هم نمازشان باطل است زیرا آن‌ها در نمازهای خود اصحاب پیامبر ﷺ را لعنت می‌کنند و در درود فرستادن بر پیامبر و آل او بسیار مبالغه می‌نمایند و در حالت قیام و رکوع و سجود، درود می‌فرستند و این غلو در مورد اهل بیت است، گویا

۱- صحیح ابن حبان، شماره: ۱۷۹۲.

۲- مسلم: ۲۲٤.

۳- بخاری، شماره: ۱٦٥.

آن‌ها را با خداوند شریک می‌گیرند و همانند خداوند متعال در نماز خود آن‌ها را تعظیم می‌کنند.

کلینی در «باب التعقیب بعد الصلاة والدعاء» .. از حسین بن ثویر و ابوسلمه سراج روایت کرده که این دو گفتند: از ابو عبدالله علیه‌السلام شنیدیم که پس از هر نماز فرض، چهار مرد و چهار زن را لعنت می‌کرد، فلان و فلان و فلان و معاویه - و نام آن‌ها را می‌برد - و نیز فلانه و فلانه و هند و ام حکم خواهر معاویه»[1].

از این روایت بر می‌آید که لعن ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عایشه و حفصه و هند و ام حکم همچون اذکار بعد از نمازهای پنج‌گانه، نزد آن‌ها مستحب است.

همچنین در چند مصدر از مصادر شیعه در آداب زیات قبر حسین آمده است .. بعد از نماز و قرائت قرآن .. روی به بارگاه ایشان نماید و شهادت ایشان و نیز مصیبت‌های وارده بر وی و دیگر اهل بیت علیهم‌السلام را به یاد آورد و نماز بخواند، سپس بر او درود فرستد و قاتلان او را لعنت کند (و یزید را هزار مرتبه لعنت کند) سپس از جایی که نشسته، چند قدم بردارد و جای دیگری رود و بگوید: انا لله و انا الیه راجعون! به قضای او راضی هستیم و تسلیم امر اوییم؛ و اگر این کار را هفت مرتبه انجام دهد، بهتر است، سپس این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ عَذِّبِ الفَجَرَةَ الَّذينَ شاقّوا رَسولَكَ وحارَبوا أولِياءَكَ، وعَبَدوا غَيرَكَ وَاستَحَلّوا مَحارِمَكَ، وَالعَنِ القادَةَ وَالأَتباعَ ومَن كانَ مِنهُم أو رَضِيَ بِفِعلِهِم لَعناً كَثيراً. اللَّهُمَّ وعَجِّل فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاجعَل صَلَواتِكَ عَلَيهِ وعَلَيهِم، وَاستَنقِذهُم مِن أيدِى المُنافِقينَ المُضِلّينَ وَالكَفَرَةِ الجاحِدينَ، وَافتَح لَهُم فَتحاً يَسيراً، وافتِح لَهُم رَوحاً وفَرَجاً قَريباً، وَاجعَل لَهُم مِن لَدُنكَ عَلى عَدُوِّكَ وعَدُوِّهِم سُلطاناً نَصيراً»: «خداوندا! فاجرانی را که با پیامبرت دشمنی کردند و با دوستانت جنگیدند و جز تو را پرستیدند و حرام‌های تو را حلال شمردند، مجازات کن و فرماندهان و پیروان‌شان و هرکس را که از آن‌هاست یا به کارشان راضی بود، فراوان لعنت کن. خداوندا! در گشایش کار خاندان محمّد شتاب کن و درودهایت

۱- الكافي: ۳۴۲/۳؛ عن الحسين بن ثوير وأبي سلمة السراج قالا: «سمعنا أبا عبد الله علیه‌السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعا من النساء، فلان وفلان وفلان ومعاوية - ويسمّيهم - وفلانة وفلانة وهند وأم الحكم أخت معاوية».

را بر او و بر آنان نثار کن و آن‌ها را از دست منافقانِ گمراه و کافران منکِر، نجات بده و برای‌شان پیروزیِ آسان نصیب کن و برای‌شان رحمت و گشایشِ نزدیک فراهم کن و برای‌شان از جانب خودت، بر دشمنت و دشمن آنان، تسلّطی پیروزمندانه قرار ده».

همچنین دعاهای دیگری در کتاب‌های زیارات شیعه و نیز کتاب "منهج الدعوات" ابن طاووس و "بصائر الدرجات" صفار و "المحتضر" حلی و غیره وجود دارد که مشهورترین آن‌ها دعای لعنت دو بت قریش (ابوبکر و عمر) است که نزد شیعه مشهور و مورد اعتماد است.

در برخی از روایت‌های شیعه آمده است که واجب است پس از نماز به سجده رود و از فاطمه‌ی زهرا عليها السلام طلب یاری نماید و در سجده‌ی خود صد مرتبه بگوید: «يا مولاتي يا فاطمة أغيثني»: «ای مولای من ای فاطمه مرا یاری کن».

همه می‌دانند که سجده تنها برای خداوند متعال است و عاقلانه نیست که انسان مسلمان برای خداوند متعال سجده کند و سپس غیر الله را مخاطب قرار دهد و از غیر الله طلب یاری کند، اما در دین شیعه سجده برای غیر الله نهی نشده است، بلکه برای اثبات درستی سجده‌هایی که در بارگاه‌ها و برای قبور می‌کنند، به سجده‌ی برادران یوسف عليه السلام استدلال کرده‌اند و آیات قرآن را مطابق با هوی و هوس خود تأویل و تفسیر می‌نمایند.

یک فرد شیعی بیشتر وقت خود را صرف فرستادن هزار لعنت بر یزید می‌کند تا اینکه قلب او سخت می‌شود، حال آیا چنین فردی با نمازگزار سنی که پیوسته ذکر "لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَريكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ ؛ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" را بر زبان دارد و با این ذکر قلب او نرم و پاک می‌شود، برابر است؟!! در حدیثی صحیح به روایت بخاری و مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ قالَ لا إلهَ إلاَّ اللَّه وحْدهُ لا شَرِيكَ له، لَهُ المُلْك، ولَهُ الحمْد، وَهُو على كُلِّ شَيءٍ قَدِير، عشْر مرَّات: كان كَمَنْ أَعْتَقَ أَرْبعةَ أَنفُسٍ مِن وَلِد إسْماعِيلَ»: «آنکه ده بار بگوید: لا إله إلاَّ اللهَ وحْدهُ لا شَرِيكَ له، لَهُ المُلْك، ولَهُ الحمْدُ ... مانند شخصی است که چهار کس از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده

باشد». و در روایت دیگری آمده است: «فِي يَوْمٍ مِئَـةَ مَرَّةٍ كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ»: «.. روزانه صد بار بگوید، ثوابش به اندازه‌ی آزاد کردن ده برده است»[1].

روزه‌ی شیعه با روزه‌ی اهل سنت متفاوت است.

این قوم در مورد روزه‌ی ماه رمضان نیز همه ساله، عمدا با مسلمانان مخالفت می‌کنند، همراه با آنان روزه نمی‌گیرند و افطار نمی‌کنند و تنها دلیل این کار آن‌ها مخالفت با اهل سنت است؛ از دیدگاه آن‌ها مخالفت با مسلمانان دارای اجر و مزد بسیار زیاد است، حتی اگر حق با اهل سنت باشد و حتی اگر ماه شعبان نزد اهل سنت سی روز کامل شود و از روز بعد بخواهند روزه بگیرند، آن‌ها یک روز بر شعبان اضافه می‌کنند و آن را سی و یک روز می‌کنند و یک روز پس از اهل سنت روزه می‌گیرند. مقصود من پرچم‌دار تشیع مزعوم در جهان، یعنی ایران است.

آن‌ها این دو رکن عظیم و دو نماد بسیار بزرگ، یعنی روزه گرفتن در ابتدای ماه رمضان و افطار کردن در ابتدای ماه شوال را به سخره می‌گیرند.

همچنین مطابق دیدگاه اهل سنت، پیامبرﷺ به تعجیل در افطار و تأخیر در سحری به عنوان رحمتی از سوی خداوند متعال به امتش توصیه نموده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ﴾ [البقرة: ۱۸۷] «و بخورید و بیاشامید، تا رشته‌ی سپید صبح از رشته‌ی سیاه (شب) برای شما آشکار شود، سپس روزه را تا شب به پایان رسانید».

در نتیجه آن‌ها هنگام شنیدن اذان مغرب افطار می‌کنند، اما شیعه افطار و نماز خود را به تأخیر می‌اندازند تا زمانی که ستارگان در آسمان نمایان شوند.

هرکس به بخش فتاوای روزه در نزد اهل سنت و شیعه مراجعه نماید، میان این دو فرقه تفاوت‌های بسیار زیادی را مشاهده خواهد نمود و از تجاوزاتی که در فتاوای شیعه می‌بینید، بسیار شگفت زده خواهد شد، چیزهایی که لایق شأن شریعت مطهر نیست.

۱- بخاری، شماره: ۳۲۹۳؛ مسلم، شماره: ۲۶۹۱.

به عنوان مثال خویی به یکی از کسانی که از او در مورد جماع می‌پرسد، چنین پاسخ می‌دهد: اگر فردی قصد تفخیذ داشته باشد، اما ناخواسته آلت او وارد یکی از دو شرمگاه زن شود، روزه باطل نمی‌شود، اما اگر قصد جماع داشته باشد و در دخول و یا عدم دخول شک کند یا شک کند که آیا به اندازه‌ی سر آلت دخول صورت گرفته است یا نه، روزه‌اش باطل است اما بر او کفاره‌ای نیست[1]!!!

همچنین آنگونه که مراجع و بزرگان شیعه معتقدند، برای شیعه جماع کردن در روز رمضان جایز است؛ این مسأله در کتاب کافی آمده است، در این کتاب در باب "اتیان الدبر" .. از ابن محبوب از برخی از کوفی‌ها به صورت مرفوع از ابوعبدالله ﷺ آمده است که در مورد جماع مرد با زن از پشت در روز ماه رمضان گفت: «نه روزه‌ی او باطل می‌شود و نه نیاز به غسل کردن دارد».

برای کمترین مسافت سفر، افطار کردن را حلال می‌دانند و برای خوردن روزه از این طریق مکرها و حیله‌های بسیاری به کار می‌بندند، مثلا دانشجویی (برای فرار از روزه گرفتن) در ایام امتحانات، از آن‌ها فتوی می‌خواهد، ایشان در جواب می‌گویند: به نیت سفر از جایی که هستی به جای دیگر برو و بازگرد یا به منطقه‌ی نزدیکی مسافرت کن و آنجا افطار کن. البته مصیبت آن است که آن‌ها بر قضای روزه نیز تأکید نمی‌کنند.

حتی فتواهایی مبنی بر جواز استعمال سیگار در ماه رمضان از آن‌ها صادر شده است؛ بطوری که برخی از آن‌ها بصورت عام چنین فتوایی داده‌اند و برخی دیگر تنها سه سیگار در روز را جایز دانسته‌اند و این فتاوی منسوب به یکی از شیعیان معروف و مورد اعتماد ایشان به نام محمد صدر است.

حقیقت فریضه‌ی حج در نزد شیعه

تنها یک روایت از روایات آن‌ها را ذکر می‌کنیم که خداوند متعال به وسیله‌ی همان روایت حقیقت دین شیعه و اهداف حقیقی آن و دوری آن از قرآن به عنوان مصدر اول تشریع در اسلام را بر ملا می‌کند؛ در یکی از کتاب‌های مشهور آن‌ها موسوم به "کامل

۱- منهاج الصالحين، خوئي: ۲۶۳/۱.

الزیارات" آمده است: «لو علمتم فضل زیارة قبر الحسین لترکتم الحج وما حج أحدکم»: «اگر فضیلت زیارت قبر حسین را می‌دانستید، حج را ترک می‌کردید و هیچیک به حج نمی‌رفتید». گویا این روایت می‌گوید: به حج نروید[۱]!!

«هرکس درحالی‌که حق حسین را می‌شناسد، در روزی غیر روز عید به زیارت قبر ایشان برود، خداوند برای او بیست حج و بیست عمره می‌نویسد ... گفت: و هرکس با در نظر داشتن و شناخت حق حسین در روز عرفه به زیارت قبر او برود، خداوند برای او هزار حج و هزار عمره مقبول و نیز هزار غزوه و جهاد همراه با پیامبر مرسل یا امام عادل می‌نویسد»[۲].

همچنین روایت دیگری نیز دارند که در آن به تمامی زنان مسلمان پاکدامن و غافل که در حال بجا آوردن حج بیت الله الحرام هستند، تهمت فاحشه می‌زنند؛ در این روایت آمده است: «خداوند در شامگاه عرفه و قبل از اینکه به اهل موقف نظر افکند، به زائران قبر حسین نظر می‌کند (راوی می‌گوید: چطور چنین چیزی ممکن است؟) ابوعبدالله می‌گوید: زیرا در میان این‌ها اولاد زنا وجود دارند و در میان آن‌ها (زائران قبر حسین) هیچ ولد الزنایی وجود ندارد»[۳]!!!

این درحالی است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ﴾ [آل عمران: ۹۷] «و برای خدا، حج خانه‌ی (کعبه) بر مردم واجب است، (البته) کسانی‌که توانایی رفتن به سوی آن دارند». پس خداوند متعال ما را کافی است و بر او توکل می‌کنیم که او پروردگار عرش بزرگ است.

۱- کامل الزیارات، ص: ٤٤٩.

۲- فروع الكافي: ٣٢٤/١؛ من لا يحضره الفقيه: ١٨٢/١؛ «من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه في غير يوم عيد كتب الله له عشرين حجـة وعشرين عمرة .. قال: ومن أتاه يوم عرفة عارفاً بحقه كتب الله له ألف حجة وألف عمرة مبرورات متقبلات، وألف غزوة مع نبي مرسل أو إمام عادل».

۳- الوافي، كاشاني: ٢٢٢/٨؛ بحار الأنوار: ٣١١/٢٤؛ «إن الله يبدأ بالنظر إلى زوار قبر الحسين بن علي عشية عرفة قبل نظره إلى أهل الموقف (قال الراوي وكيف ذلك)، قال أبو عبد الله: لأن في أولئك أولاد زنا وليس في هؤلاء أولاد زنا».

اهل سنت و جماعت همان فرقه‌ی ناجیه هستند.

همانا دین اسلام دینی بزرگ است و بزرگی دین اسلام در عقیده‌ی اهل سنت و جماعت به عنوان فرقه‌ی ناجیه، متجلی و بارز است، اهل سنت همان کسانی هستند که دوستدار اهل بیت‌اند و برای آن‌ها احترام قائل‌اند و آن‌ها را گرامی می‌دارند و اصحاب پیامبر ﷺ را دوست دارند و آن‌ها را گرامی می‌دارند، همان کسانی که خداوند متعال و رسولش ایشان را تزکیه نموده‌اند و به تقوی و صداقت و اخلاص آن‌ها گواهی داده‌اند.

اگر عوام شیعه با تأنی، تدبر و انصاف عقیده‌ی اهل سنت را بفهمند، از آنچه گفتم اطمینان می‌یابند و قلب و جان آن‌ها آرام می‌گیرد، اما علمای شیعه موفق شده‌اند با استفاده از دروغ و فریب، چهره‌ی اهل سنت را زشت جلوه دهند؛ کاری که باعث شده بسیاری از عوام شیعه از اسلام حقیقی دور بمانند.

چه بسا که ما به نوعی عوام شیعه را معذور بدانیم، اما آن‌ها را در بحث و بررسی حقایق عقاید اهل سنت و جماعت از منابع خودشان و گوش دادن به سخنان آن‌ها با قلبی صاف و بدور از کینه، معذور نمی‌داریم.

از این‌رو به تمامی شیعیان توصیه می‌کنم به خطبه‌ها و سخنرانی‌های اهل سنت گوش دهند و در جلسات آن‌ها حاضر شوند و کتاب‌ها و تألیفات دینی آن‌ها چه به صورت مستقیم و چه از طریق تلوزیون و اینترنت، بخوانند؛ آن‌ها مشاهده خواهند کرد که سخنرانی‌ها و نیز کتاب‌های آن‌ها کاملا مرتبط با الله تعالی و تسلیم شدن در برابر خداوند تعالی می‌باشد و خواهند دید که اهل سنت علی ﷺ و نیز عموم اهل بیت را دشنام نمی‌دهند و از آن‌ها عیبجویی نمی‌کنند و احساس خواهند کرد که اهل سنت و جماعت، اسلام حقیقی را با خود دارند و شیرینی ایمان صادقانه به پروردگارشان را احساس خواهند کرد، زیرا منابع دین آن‌ها عبارت است از کتاب و سنت بدور از تحریف و دستکاری.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «تَرَكْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»: «در میان شما دو چیز باقی گذاشته‌ام که بعد از

[چنگ زدن به آنها] گمراه نشوید: کتاب الله و سنتم و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر نزد من آیند»[۱].

همچنین می‌فرماید: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا، لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»[۲]: «شما را بر راهی روشن رها کردم که شب آن مانند روز آن روشن و پرفروغ است و تنها هلاک شوندگان از آن منحرف می‌شوند». پس رسول الله ﷺ رسالت را ابلاغ کرده و امانت را رسانده است و در راه الله، چنانکه باید جهاد نموده است.

شیعه پیوسته به این روایت تمسک می‌جوید: «تركتُ فِيكم الثَّقلين، ما إن تمسَّكتُم بهما، لن تضلُّوا: كِتابَ الله، وعِترتي أهلَ بيتي»: «من دو چیز گرانبها را در میان شما به جای گذاشتم که اگر به آن دو تمسک جویید، گمراه نمی‌شوید: کتاب الله و عترت من اهل بیتم». آنچه تعصب آن‌ها را اثبات می‌کند، این آیه است که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ٣٦﴾ [الأحزاب: ٣٦] «و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد، هنگامی‌که الله و پیامبرش کاری را حکم کند، آنکه آن‌ها در کارشان اختیاری باشد و هرکس الله و پیامبرش را نافرمانی کند، به راستی‌که در گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

و اینکه می‌فرماید: ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد». و نیز اینکه می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: ۷] «و آنچه که رسول الله به شما بدهد آن را بگیرید و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید»؛

همه‌ی این آیات، صحت احادیث صحیحی را که به کتاب و سنت و تنها چنگ زدن به آن دو وصیت می‌کند، تقویت می‌نماید.

۱- صحيح الجامع، آلباني، شماره‌ی: ۲۹۳۷.

۲- صحيح ابن ماجه، شماره‌ی: ٤١.

همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خَيْرَ الحَدِيثِ كِتابُ اللهِ، وخَيرَ الهُدَي هُدَي مُحَمَّدٍ»: «بهترین سخن کتاب الله و بهترین هدایت، هدایت محمد است»[1]. و نیز می‌فرماید: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلَهُ مَعَهُ»: «آگاه باشید که همانا به من کتاب و همانند آن داده شده است»[2].

در صحیح مسلم این حدیث رسول الله ﷺ آمده است که می‌فرماید: «أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ». فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي»: «من دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می‌گذارم: اولین آن‌ها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس به آن عمل نمایید و چنگ بزنید». بعد از تشویق و ترغیب به کتاب خداوند فرمود: «و اهل بیتم، درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد داشته باشید، درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد داشته باشید، درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد داشته باشید».

در این وصیت، رسول خدا ﷺ به تمسک جستن به قرآن توصیه نموده است، اما مقصود از این قول ایشان - اهل بیتی - تقدیر از آن‌ها و دوری گزیدن از اذیت و آزار آن‌هاست.

اقوال علما پیرامون معنای این حدیث:

۱- ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ در مورد عترت خود فرمود: عترت من و کتاب الله از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض نزد من حاضر شوند و به درستی که پیامبر صادق و مصدوق است؛ این روایت بر آن دلالت دارد که اجماع عترت حجت است و این قول گروهی از یاران ما می‌باشد و قاضی عیاض آن را در "المعتمد" ذکر کرده است، اما عترت شامل همه‌ی بنی هاشم می‌شود: فرزندان عباس، فرزندان علی، فرزندان حارث بن عبدالمطلب و سایر بنی ابی طالب و دیگران؛ و علی به تنهایی عترت نیست و سید و سرور عترت

۱- مسلم: ۸٦۷، از حدیث جابر بن عبدالله ﷺ.

۲- ابوداود: ٤٦۰٤؛ ترمذی: ۲٦٦٤؛ مسند أحمد: ۱۳۰/٤؛ از حدیث مقدام بن معد ﷺ.

رسول الله ﷺ است و اجماع امت به دلیل کتاب الله و سنت و اجماع، حجت است و عترت بخشی از امت هستند و لازمه‌ی ثبوت اجماع امت، اجماع عترت است»[۱].

۲- ابن قدامه مقدسی می‌گوید: «تسلیم این مطلب نمی‌شویم که منظور از ثقلین، قرآن و عترت است، بلکه مراد: قرآن و سنت است، همچنانکه در روایت دیگری آمده است: «ترکتُ فیکم أمرین لن تضلُّوا ما تمسَّکتم بهما: کتاب الله، وسُنَّة رسوله»: «دو چیز را در میان شما باقی نهاده‌ام که با تمسک به آن دو، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت رسولش». این روایت را مالک در "المؤطأ" آورده است و اینکه پیامبر ﷺ بطور خاص نام اهل بیت را ذکر کرده است به این خاطر است که اهل بیت به حال پیامبر آگاه‌ترند»[۲].

۳- آمُدی می‌گوید: «تسلیم این مطلب نمی‌شویم که منظور از ثقلین کتاب الله و عترت است، بلکه منظور، کتاب الله و سنت است؛ چرا که از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «کتاب الله و سنت من»[۳].

پیامبر ﷺ وفات نیافت مگر آنگاه که خداوند دین را برای او کامل نمود و دلیل آن نیز این آیه است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم». یعنی قبل از ولایت علی ﷺ و اوصیای پس از او؛ پس وقتی مردم در مورد امری اختلاف نمودند، به نصوص دین مراجعه می‌کنند، به قول علمای ربانی و مطمئنی که والیان امر محسوب می‌شوند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید!

۱- منهاج السنة النبوية، ابن تيمية: ۳۹۳/۷ – ۳۹۷.

۲- روضة الناظر وجنة المناظر، موفق الدين عبدالله بن قدامه مقدسی: ۴۷۰/۱.

۳- الإحكام في أصول الأحكام، أبو الحسن سيد الدين على آمدی: ۳۰۸/۱.

اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر را و صاحبان امرتان را؛ و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّي عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ١٠﴾ [الشوری: ۱۰] «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است، این الله، پروردگار من است. بر او توکل کردم و به (سوی) او باز می‌گردم».

همچنین بر مبنای فهم سلف صالح که عبارتند از: صحابه و تابعین که در بهترین قرون امت پیامبرشان می‌زیستند، پیامبری که می‌گوید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»: «بهترین مردمان، مردمان قرن من هستند، سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند و بعد کسانی که پس از آنان می‌آیند»[۱].

پس هرکس معتقد به وجود امری در دین باشد که در کتاب و سنت اصلی ندارد، مردود است، زیرا پیامبرﷺ به ما چنین آموخته است: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ»: «هرکس در امر ما چیزی پدید آورد که از آن نیست، مردود است».[۲]

یکی از اصول عقیدتی اهل سنت این است که هرکس بکوشد تا عقیده را از غیر از مصادر شرعی آن ثابت نماید، بر خداوند متعال دروغ بسته است و بدون علم چیزی را به خداوند نسبت داده است.

زیرا عقیده یک امر توقیفی است، یعنی دریافت آن از مصدری جز وحی جایز نیست، پس دین کامل است و هیچ نقصی در آن نیست و فهم آن آسان است و برای آنکه قلب و فطرت سالم و پاکی دارد و بدون تأویل و تفسیر و تحریف در پی پیروی نص است هیچ گره کور یا تناقضی در دین وجود ندارد؛ در حدیث صحیح نبوی آمده است: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شُبِّهَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَتْرَكَ، وَمَنِ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشُكُّ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقِعَ مَا اسْتَبَانَ،

۱- صحيح الترمذي، شماره: ۲۳۰۲

۲- مسلم: ۱۷۱۸.

وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، مَنْ يَرْتَعْ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ»[1]: «حلال روشن است و حرام نیز روشن است، اما در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد. پس هرکس از گناهان مشتبه دوری جوید، بطریق اولی از گناهان آشکار، دوری خواهد جست. اما کسی که به ارتکاب گناهان مشتبه، جرأت نماید، دیری نمی‌پاید که مرتکب گناهان آشکار خواهد شد. گناهان به مثابه‌ی حریم ممنوعه‌ی الله هستند. هرکس، در محدوده‌ی چراگاه کسی، گله‌اش را بچراند، بیم آن می‌رود که گوسفندانش وارد حریم او شوند».

اما شیعیان راه‌های گوناگونی در پیش گرفته‌اند و امامان را به عنوان ارباب برگزیده‌اند و منابع و مصادر آن‌ها شاخه شاخه و نیز متعارض و مختلف است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩﴾ [یوسف: ۳۹] «آیا معبودان پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار؟» و نیز آن‌ها امور عقلی، هوی و هوس، آرای شخصی و ظن و گمان را از مصادر دین و دریافت عقیده دانسته‌اند و بر آرای رجال و فلسفه تکیه دارند، بی آنکه آن‌ها را بر شریعت عرضه نمایند، به رغم آنکه اکثر احادیث آن‌ها به اعتراف علمای خودشان دارای اسانید وهمی و متون رکیک و زشت است.

مذهب اهل سنت جماعت مذهب پاکی زبان و قلب .. و ذکر خداوند متعال است.

ما در کتاب‌های حدیث اهل سنت شاهد صدها روایت هستیم که به تقرب به سوی خداوند تشویق می‌کند و می‌بینیم که اهل سنت مساجد را با ذکر خداوند و قرائت قرآن و خشوع و فروتنی آباد می‌کنند و برای نماز در مساجد صف‌های متراکم می‌بندند، آن‌ها به اذن خداوند سبب دخول غیر مسلمانان در اسلام بوده و هستند زیرا آن‌ها اسلام را به شکل حقیقی آن به تصویر می‌کشند و همچون شیعیان با سینه زنی و زنجیر زنی در ضرایح و در جوار قبور به تخریب وجهه‌ی اسلام نمی‌پردازند.

در کتاب‌های اهل سنت ثابت است که در روز جمعه ساعتی وجود دارد که دعا در آن مستجاب می‌شود و همچنین در هر شب ساعتی وجود دارد که دعا در آن مستجاب می‌شود، پس مستحب است در آن وقت نماز بخوانیم و پیشانی عجز را در برابر عظمت باری تعالی بر زمین گذاریم و نیازهای خود را از خداوند عزوجل در خواست نماییم و از

۱- بخاری: ۲۰۵۱

او طلب آمرزش کنیم؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ١٨﴾ [الذاریات: ۱۸] «و در سحرگاهان آمرزش طلب می‌کردند».

میان بندگان و خداوند متعال، راهی طولانی و سخت و یا درهای بسته وجود ندارد و نیز میان او و بندگان واسطه‌ها بی‌معنایند، او مناجات بندگان خود را می‌شنود، زیرا اوست که بندگان را خلق کرده است و آن‌ها را گرامی داشته است، پس او ولی و مولای آن‌هاست، ندای آن‌ها را می‌شنود و آن‌ها را می‌بیند؛ چنین احادیثی بسیار است که موجب تقرب به باری تعالی شده و نفوس پاک از شنیدن آن شادمان می‌شوند و قلب‌ها بدان آرام می‌گیرند.

دین خداوند آسان است؛ مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد، وقتی به نزدیک ایشان رسید، در مورد اسلام پرسید؛ رسول الله ﷺ فرمود: «الله تعالی در شبانه روز، پنج وعده نماز را فرض نموده است». آن شخص پرسید: آیا غیر از این پنج نماز، نماز دیگری بر من فرض است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «خیر، البته می‌توانی علاوه بر این پنج نماز، نماز نفل بخوانی». و بعد رسول الله ﷺ فرمود: «روزه‌ی رمضان نیز فرض است». آن شخص پرسید: آیا علاوه بر روزه‌ی رمضان، روزه‌ی دیگری بر من فرض است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خیر، مگر اینکه روزه‌ی نفل بگیری». راوی می‌گوید: بعد از آن، رسول الله ﷺ فرض بودن زکات را برای او بر شمرد و آن شخص پرسید: آیا غیر از زکات، صدقه‌ی دیگری نیز فرض است؟ رسول الله ﷺ در جواب فرمود: «خیر، مگر اینکه صدقه‌ی نفلی بدهی». راوی می‌گوید: آن شخص با شنیدن این فرایض و واجبات، درحالی‌که بر می‌گشت، چنین می‌گفت: به خدا سوگند، نه بر این‌ها (واجبات) چیزی می‌افزایم و نه از آن‌ها چیزی کم می‌کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر راست گوید، رستگار می‌شود». و در روایت دیگری آمده است: «هرکس با دیدن مردی از اهالی بهشت شادمان می‌گردد، به این مرد بنگرد»[1].

از جابر روایت است که مردی از رسول الله ﷺ پرسید: اگر من نمازهای فرض را بخوانم و ماه رمضان را روزه بگیرم و حلال را حلال و حرام را حرام بدانم و بر این

۱- بخاری: ۲٦۷۸، مسلم: ۱۱.

چیزی نیفزایم، وارد بهشت می‌شوم؟ فرمود: بله. گفت: بخدا سوگند چیزی بر این‌ها نمی‌افزایم[۱].

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَقَد رأَيْتُ رَجُلاً يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ فِي شَجرةٍ قطَعها مِنْ ظَهْرِ الطَّرِيقِ كَانَتْ تُؤْذِي الْمُسلِمِينَ»[۲]: «مردی را در بهشت دیدم که بخاطر قطع نمودن درختی که در راه مردم موجب آزار آن‌ها بود، گشت و گذار می‌کرد».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُصَلِّي لِلَّهِ كُلَّ يَوْمٍ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً تَطَوُّعًا، غَيْرَ فَرِيضَةٍ، إِلَّا بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»: «هیچ مسلمانی نیست که روزانه برای خداوند متعال دوازده رکعت نماز نفل، جز نمازهای فرض بجای آورد، مگر اینکه خداوند متعال خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند». چهار رکعت قبل از ظهر، دو رکعت بعد از آن، دو رکعت بعد از مغرب، دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت قبل از نماز صبح[۳].

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِهِ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمَوْتُ»: «هرکس پس از پایان هر نمازی آیت الکرسی را بخواند، جز مرگ چیزی مانع ورود او به بهشت نمی‌شود»[۴].

شارع ما را به خواندن نماز در صف اول تشویق کرده است؛ همچنان که در صحیحین آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلَّا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاَسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاَسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي العَتَمَةِ وَالصُّبْحِ، لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»: «اگر مردم می‌دانستند که در اذان دادن و نیز ایستادن در صف اول نماز چه فضیلتی وجود دارد و راهی جز قرعه کشی برای آن نمی‌یافتند، حتما برای آن‌ها قرعه کشی می‌کردند و چنانچه مردم ثواب

۱- مسلم: ۱۵

۲- مسلم: ۱۹۱٤.

۳- صحيح الترغيب، الباني، شماره: ۵۷۹.

۴- همان: ۱۵۹۵.

اول وقت را می‌دانستند برای دستیابی به آن با هم مسابقه می‌دادند و اگر مردم ثواب نماز جماعت عشاء و صبح را می‌دانستند سینه خیز هم که شده بود برای شرکت در نماز جماعت حاضر می‌شدند»[۱].

هرکس نماز صبح را در مسجد بخواند و سپس بنشیند و به ذکر خداوند مشغول گردد تا اینکه خورشید طلوع کند، سپس دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک حج و عمره را می‌برد، چنانکه ابوداوود و ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند.

در کتاب‌های اهل سنت اذکار بی‌شماری آمده است که پس از نماز گفته می‌شود و فواید روحی این اذکار بی‌شمار است؛ و دعاها و اذکار مطلق و بدون تعیین زمان خاصی نیز آمده است که موجب تهذیب نفس و اطمینان قلبی است و اجر و پاداش آن واقعا بزرگ است.

این است آسان‌گیری و سادگی اسلام، پس چرا شیعه خود را به چیزهایی مشغول می‌کند که خداوند متعال به آنان فرمان نداده است، همچون اشتغال آنان به سیاست و گروه‌بندی مردم و توهین به خلفا و اصحاب و برخی از همسران پیامبر اکرمﷺ و تعظیم و بزرگداشت غیر الله و باور به اعتقاداتی نسبت به آن‌ها که جز شایسته‌ی خداوند متعال نیست؛ درنتیجه قلب‌های چنین افرادی بر مبنای دین‌شان مملو از بغض و کینه و لعن است، گویا آن‌ها آفریده شده‌اند تا مردم را گروه‌بندی نمایند نه اینکه به عبادت خداوند بپردازند و سعی کنند تا با قلبی سالم و خالص از عقاید شرکی و اعتقادات پلید دیگر، خود را به ذات پاک باری تعالی نزدیک نمایند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ۝٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ۝٨٩﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹] «روزی‌که مال و فرزندان سودی نبخشد. مگر کسی‌که با قلب سلیم (خالی از شرک و کفر و نفاق) به پیشگاه الله بیاید».

شیعه معترف به اسلام حقیقی نیست.

چرا بیشتر عوام شیعه متدین نیستند و در میان ایشان کسی را پیدا نمی‌کنیم که حافظ قرآن کریم باشد؟!

۱- بخاری، شماره‌ی: ٦٥٢، مسلم، شماره‌ی: ٤٣٧.

چرا عموم شیعه و طبقه‌ی فرهنگیان آن‌ها بطور خاص، از دین خود طمأنینه و آرامش قلبی نمی‌بینند و در دین آن‌ها تناقض‌های بسیاری است؟!!

چرا دختران و پسران شیعه، بخصوص کسانی که در غرب زندگی می‌کنند، افکار مارکسیستی، لیبرالیسمی و بلکه الحادی دارند؟!

چرا اغلب علما و افراد با سواد آن‌ها از مناظره با علمای اهل سنت فرار می‌کنند؟!

چرا اغلب عوام شیعه هنگام مقابله با عوام سنی و پرسش سنی در مورد عقاید و عبادات آن‌ها، عصبانی می‌شوند و به تنگ می‌آیند؟!

چرا اغلب عوام شیعه عقاید خود را از مردم پنهان می‌دارند، بخصوص از اهل سنت و عموما با آن‌ها تقیه می‌کنند؟!

چرا جامعه‌ی شیعی اینگونه است؟!

زیرا آنان گمان می‌کنند که اسلام همان دروغ‌ها، نیرنگ‌ها، تناقضات و خزعبلاتی است که آنان را سرگردان نموده است، آن‌ها حقیقت اسلام را که در عقیده‌ی اهل سنت و جماعت به عنوان فرقه‌ی ناجیه متجلی است، در نیافته‌اند، امری که باعث شده شیعه از باب عواطف و احساسات به ولایت متمسک شوند و به کرامات دل بندند و نخواهند کسی آنان را از خواب غفلت بیدار کند.

یکی از شیعیان بدبخت به نام جابر آغایی، نمونه‌ای است برای بسیاری از جامعه‌ی شیعی که از آرزوهای نفسانی و افکار مغشوش در مورد اسلام رنج می‌برند، افکاری که عقل انسان را پریشان می‌نماید و سینه‌ی انسان را تنگ می‌کند، تا جایی که منجر می‌شود این فرد به مقام رسول الله ﷺ نیز زبان درازی نماید!! جابر آغایی می‌گوید: «ای رسول خدا، درود خدا بر تو باد، اشتباه کردی، اشتباهی بزرگ، آن زمان که از دنیا رفتی و برای هیچکس وصیت نکردی، مسؤولیت و نیز تبعات این امت، مشکلات و هلاکت و فتنه‌ای که این امت دچار آن شده است، بر عهده‌ی توست، چرا وصیت نکردی ای رسول خدا؟!!».

اگر جابر آغایی راه مؤمنان یعنی طریق اسلام حقیقی را که در عقیده‌ی اهل سنت و جماعت متجلی است، دنبال می‌کرد، به آنچه گفته است، فخر نمی‌فروخت. (هرکس می‌خواهد سخن جابر آغایی رافضی را بشنود در بخش جستجوی یوتیوب بنویسد: **المعمم جابر الآغائي يتطاول على مقام الرسول.**)

شخصی به نام مانی عرفان متولد تهران پایتخت ایران، برای بررسی در مورد ایالات متحده در سال ۱۹۸۳ در سن ۱۶ سالگی پس از آنکه رییس مجلس آن دوران یعنی رفسنجانی به او اجازه می‌دهد، به آنجا سفر می‌کند. ۴ سال بعد، پس از آنکه در کنفرانس انیل در فلوریدا شرکت می‌کند، به مسیحیت می‌گرود. وی به تدریج دعوت به مسیحیت را ادامه می‌دهد تا اینکه در سال ۲۰۰۲ رییس کنیسه‌ای می‌شود که موسوم به یک شبکه‌ی تلوزیونی به نام "نیتوورک ۷" است و این شبکه برنامه‌های دینی را ۲۴ ساعته پخش می‌کند، این شبکه از طریق ماهواره در ایران نیز پخش می‌شود. عرفان می‌گوید: این شبکه برای دو تا چهار میلیون ایرانی شیعه‌ای که در نهان به مسیحیت گرویده‌اند، تأسیس شده است.[۱]

یکی از دلایل ترک مذهب شیعه توسط شیعیان این است که شیعه با خداوند متعال ارتباطی کلی ندارد و شیرینی ایمان را در قلوب خود احساس نمی‌کند، بلکه قلوب آن‌ها وابسته و دلبسته‌ی امامان است و حتی در خلوت‌های خود نیز با آن‌ها تعلق خاطر دارند و بطور مثال معتقدند که امام منتظر مراقب و مواظب آن‌ها است و اعمال آن‌ها بر امام عرضه می‌شود و علی رغم اینکه غایب است، کار آن‌ها را سر و سامان می‌بخشد؛ آن‌ها روایات بسیاری از این دست خرافات در اختیار دارند، از جمله اینکه امام برای شیخ آن‌ها مفید نوشته است: «إنا لنحضر أفراحكم وأتراحكم ولا يعزب عنا شيء من أخباركم ولولانا لاصطلمتكم اللأواء وألمت بكم الأعداء»: «ما در شادی‌ها و غم‌های شما حاضر هستیم و هیچ خبری از اخبار شما از ما پنهان نمی‌ماند و اگر ما نبودیم دشمن شما را نابود می‌کرد و از بیخ و بن برمی‌کند»[۲].

این مسأله و مسائل بسیار دیگری از این دست، سبب دوری آن‌ها از خالق و رازق‌شان سبحانه وتعالی شده است و موجب شده تا سعادت خلوت با خداوند متعال را از دست بدهند و یک بشر ناچیز را که نه نیرویی دارد و نه هیبتی، همراه با خداوند متعال ناظر و مراقب بدانند و او را در نظارت و مراقبت شریک خداوند قرار دهند و اینگونه از پروردگارشان که بهترین و برترین و نزدیک‌ترین انیس است دوری کرده‌اند،

۱- صحيفة مصري اليوم، به تاریخ، ۲۰۱٦/۱/۱۲م.

۲- الاحتجاج، طبرسی: ۳۲۳/۲.

درنتیجه سینه‌های آن‌ها تنگ می‌گردد و بخاطر دوری از پروردگارشان زیان‌های بسیاری دیده‌اند.

از سویی دیگر تعدادی از علما و نیز عوام شیعه با مشاهده‌ی تناقضات موجود در دین خود بعد از توفیق خداوند، به حق و اسلام حقیقی که در عقیده‌ی اهل سنت و جماعت متجلی است، گرویدند.

تعدادی از بزرگان شیعه که پیوستن خود به دین حق، یعنی مذهب اهل سنت را اعلان کردند.

- امام، شیخ و مرجع شیعی سابق: حسین المؤید؛ کسی که مدت ۱۷ سال در شهر قم، در ایران تحصیل می‌کرد؛ وی یکی از مراجع بزرگ عراق و از اهالی شهر کاظمیه است و مادر او از خاندان صدر است. خداوند متعال ایشان را هدایت نمود و شیعه را ترک گفت و کتابی مشهور موسوم به «إتحاف السائل» به نگارش درآورد و در آن بیان داشت که وصیت و امامت به مفهوم شیعی آن هیچ وجودی در دین اسلام ندارد. این اعتراف یکی از علمای بزرگ و سابق شیعه است که می‌تواند برای عوام شیعه سودمند باشد.
- أبو الفضل ابن رضا برقعی که لقب «آیت الله العظمی» داشت، وی از نسل حسین ﷺ بود. ایشان با خمینی هم‌عصر بود، بلکه مرجعیت او در مذهب شیعه بالاتر و برتر از خمینی بود. ایشان در دوران شاه از مذهب شیعه خارج شد و اعلان کرد که به مذهب اهل سنت گرویده است.

آیت الله برقعی کتاب مختصر منهاج السنة را به فارسی ترجمه کرده است و کتاب‌های بسیاری تألیف نموده است؛ از جمله: "بت شکن" که در رد اصول کافی شیخ کلینی است؛ کتاب "تضاد مفاتیح الجنان با قرآن"، کتاب مفاتیح الجنان مهم‌ترین کتاب دعا و مناجات شیعه است، ایشان اقوال و احادیث این کتاب را بر قرآن و عقل عرضه نموده و سپس آن را رد کرده است و بطلان آن را اثبات نموده است.

ایشان همچنین تحقیقی علمی در احادیث مهدی مطابق با عقاید دین شیعی دارد و پس از تحقیق، بطلان و زشتی آن را بر ملا نموده است.

همچنین در مورد نصوص امامت تحقیقی ارائه داده است، ایشان در آن تحقیق، نصوص وارده در مورد امامت نزد شیعه و خلافت نزد اهل سنت را آورده است و سپس روایات شیعه را رد کرده و با دلایل قطعی ثابت نموده که خلافت حق است و امامت منصوص هیچ اساسی در دین الهی ندارد. همچنین کتاب دیگری موسوم به تضاد مذهب جعفری با قرآن و اسلام دارد.

- احمد میر قاسم کسروی، وی در تبریز مرکز آذربایجان که یکی از اقلیم‌های ایران است دیده به جهان گشود و در ایران تحصیل کرد و در دانشگاه تهران به عنوان استاد مشغول به خدمت بود. وی منصب‌های قضایی بسیاری را بر عهده داشت، از جمله دادستان عمومی تهران بود و برای نشریه‌ی ایرانی پرچم قلم می‌زد. وی علاوه بر فارسی به زبان‌های دیگری از جمله زبان عربی مسلط بود و تألیفات بسیاری به نگارش درآورد و در نشریات ایران مقاله‌های بسیاری منتشر نمود. مقالات قوی و محکم او که در آن‌ها به اصول مذهب شیعه هجوم می‌آورد، نظر برخی از فرهنگیان و کارمندان را به خود جلب کرده بود و مردم از آن استقبال می‌کردند، به خصوص جوانان و هزاران نفر به یاری او شتافتند و آرای او را پخش کردند و کتاب‌هایش را منتشر نمودند، بلکه آرا و نظرات ایشان به برخی از سرزمین‌های عربی نیز رسید، تا جایی که برخی از او خواستند کتاب‌هایی به زبان عربی تألیف نماید تا آن‌ها از آن استفاده ببرند، در نتیجه ایشان کتاب معروف خود موسوم به «الشیعة والتشیع» را به نگارش درآورد و در آن کتاب به بیان بطلان دین شیعه پرداخت و بیان نمود که تنها علت اختلاف دین شیعه با مسلمانان، تعصب است و هنوز کتابش را تمام نکرده بود که توسط گروهی شیعی موسوم به فداییان اسلام با ضرب گلوله به قتل رسید.
- محمد اسکندر یاسری: وی در شهر حله‌ی عراق در اواخر دهه‌ی شصت میلادی دیده به جهان گشود؛ پدر وی سید اسکندر یاسری در شهر حله مردی معروف بود و مردم برای نوشتن تعویذ و باز نمودن سحر و شفای مریضان نزد او می‌رفتند و نزد طبقه متوسط شیعی این مسأله شایع است.

وی به حوزه‌ی علمیه نجف رفت و به مدت دو سال در آنجا به تحصیل پرداخت که در این مدت بطلان تشیع صفوی فارسی برای او واضح و مبرهن گشت، تشیعی که با اهل بیت می‌جنگید و اهل بیت را منافقانی معرفی می‌کرد که به اعتقاد و باور خود

تصریح نمی‌کردند و چیزهایی بر خلاف اصول دین خود می‌گفتند و این همان چیزی است که ایشان در کتاب خود موسوم به «مذهبنا الإمامي الإثنا عشري بين المنهج الأئمة والغلو» از آن پرده برداشته است؛ ایشان میراث علمی غنی و پرباری از خود به یادگار گذاشته است، از جمله: «المرجعية القرآنية»، «القرآن وعلماء الأصول» و «مراجع الشيعة الإمامية الإثني عشرية».

- علامه اسماعیل آل اسحاق خوییني متولد ۱۹۳۷ م در شهر زنجان؛ وی پس از مطالعه‌ی قرآن و مقدمات ادبیات فارسی و عربی در خوییین، در سن هشت سالگی همراه با پدرش به شهر قم رفت و برای تکمیل نمودن باقی دروس خود به نجف مسافرت کرد و مدت سه سال در حلقه‌های درس علمای مشهوری همچون آیت الله سید محسن حکیم، آیت الله سید ابوالقاسم خویی و دیگران زانوی تلمذ زد، سپس به قم بازگشت و در کلاس درس آیت الله بروجردی و آیت الله خمینی و آیت الله حسین علی منتظری حاضر شد.

وی در آن دوران به فعالیت‌های علمی و فرهنگی پرداخت، از جمله اینکه در شهرهای بوشهر و تبریز حلقه‌های درس و صحبت و سخنرانی دایر کرد و در تبریز و آبادان و غیره سخنرانی‌هایی داشت.

همچنین به درخواست برخی از طرفداران خود، کاندیدای ریاست جمهوری نیز شد. یکی از مهم‌ترین وقایعی که در زندگی استاد آل اسحاق روی داد، آشنایی ایشان با دکتر احمد میرین سیاد است (دکترای حدیث شریف از دانشگاه اسلامی مدینه) که به دست شیعه ترور شد؛ استاد سیاد تأثیر بسیار عمیقی بر زندگی ایشان گذاشت.

از جمله آزمایشات ایشان که آثاری نیز بر جای نهاد، نامه‌ای بود که برای خمینی فرستاد، آن هم پس از اینکه خمینی به عنوان رهبر ایران نامه‌ی مشهور خود را به گورباچوف رهبر روسیه فرستاد، نامه‌ی ایشان به خمینی حاوی نکات ارزشمندی بود، از جمله در آن آمده است:

حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران!

باسلام، «مرکز تحقیقات اسلامی حماة القدس» وظیفه‌ی شرعی خود می‌داند که نکاتی را در رابطه با نامه‌ی حضرت‌عالی به رهبر حزب کمونیست شوروی، آقای گورباچف به اطلاع شما و روحانیون و دیگر مراجع و مسلمین برساند:

کتاب «مصباح الهدایة» آن جناب در بیان عقاید شماست و بیانگر اسلامی است که می‌خواهید آن را به دنیا عرضه کنید (چون بعد از انقلاب چاپ شده است) این کتاب سر تا پا فلسفه و عرفان است که به نام اسلام درآمده است و همان وحدت وجود است که در آن عقول عشره و عقل فعال با نور محمدی و علوی تطبیق گردیده است و به نظر ما هیچ ربطی به اسلام ندارد و حقایق دین و اسلام با این مسائل مخالف است.

شما در این نامه، هیچیک از حقایق قرآن و دلایل آن را ذکر نکرده‌اید، بلکه ایشان را به کتاب‌های «بوعلی سینا» (فیلسوف مَشاء و مبین فلسفه‌ی یونان که از طرف «محمد غزالی» تکفیر شده است و بیست دلیل بر انحرافات او در کتاب «تهافت الفلاسفة» ذکر نموده است) راهنمایی فرموده‌اید!

به نظر ما بهتر است اجازه بفرمایید تا محققین اسلام‌شناس به جای فلسفه و عرفان، حقایق اسلام را در رسانه‌ها بیان کنند تا مردم جهان از حقیقت اسلام آگاه شوند، امید است از این انجام وظیفه ما نرنجید والسَّلامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الـهُدی».

پس از نشر این نامه، استاد را گرفتند و به زندان انداختند و حکم اعدام ایشان را صادر کردند. قبل از اعدام، خانواده‌ی ایشان را از قم و تهران نزد ایشان احضار نمودند، ایشان در دیدار با نزدیکان خود وصیت مکتوبش را خدمت آنان ارائه داد و به آن‌ها گفت که این دیدار نهایی است، اما خداوند متعال اعدام او را مقدر ننموده بود، در این ایام خمینی مریض شد و مرد و اعدام استاد آل اسحاق به تأخیر افتاد.

در ذیل بخشی از آخرین نامه‌ای را که ایشان قبل از وفات خود به نگارش درآورد ذکر می‌کنیم:

حزب حاکم در ایران یا معتقدین به درستی تشیع صفوی فعلی و اغفال‌شدگان: قدرتی که اکنون در ایران پدید آمده است و عالَم اسلام و تمدن بشری را تهدید می‌کند به وسیله‌ی طرفداران همین مذهب است نه دین اسلام؛ و مذهب سیاسی شیعه، حزبی سیاسی است که نام دین را یدک می‌کشد تا از این طریق تمام سیاست‌ها و حرکت‌ها و ظلم‌ها و ستم‌ها و دروغ‌ها و اعدام‌ها را توجیه کند و برای انتقام‌گرفتن از خلافت و اسلام و مسلمین خود را مسلمان نامیدند و عنوان امامت و ولایت را اختراع کردند و برای اینکه امام و رهبر بتواند به دلخواه هر تصمیمی بگیرد او را دارای ولایت الهی و ولایت تکوینی و تشریعی و حاکمیت مطلق و ولایت مطلقه معرفی نموده‌اند؛ و امام زمان فرضی را از آن جهت غایب معرفی می‌کنند تا خود را جانشین او و نایب او و

دارای ولایت مطلقه معرفی نمایند و برای تأسیس این مذهب و ترویج آن آیات قرآن را به دلخواه تأویل و تفسیر نمودند و هزاران حدیث به نام پیامبرﷺ ساختند و صدها معجزه و کرامت برای آن‌ها نقل کردند و برای زیارت قبور آن‌ها ثواب‌های خیالی ذکر کردند و زیارت‌نامه‌ها نوشتند و داستان‌هایی مانند غدیر را پدید آورده و احادیث فراوانی را فراهم آوردند و به امامان نسبت دادند و کتاب‌هایی مانند نهج البلاغه را چهار صد سال بعد از وفات علی ﷺ نوشتند و صحیفه‌ی سجادیه و حدیث کساء را بدون سند ساختند و مفاتیح الجنان و زادالمعادها نوشتند و قرن‌ها زحمت کشیدند تا در مقابل صحاح سته‌ی اهل تسنن، کتاب‌های کافی و وافی و من لا یحضُرُهُ الفقیهُ و استبصار را فراهم کنند.

برای قدرتِ مالی، خمس و سهم امام را عنوان کردند و برای اطاعت بی‌قید و شرط از مرجع، مرجعیت و رساله‌ی عملیه را ساختند و صفویه برنامه‌های عزاداری و سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیر زنی را پدید آوردند.

برای ترویج رسمی و مداوم مذهب شیعه روضه‌خوانی و عزاداری را فرهنگ ساختند و برای اینکه کسی نتواند حرفی بزند عنوان مداحی و مدح علی را رسم کردند و شعر و شاعری و وصفِ علی را عنوان نمودند و گنبد و بارگاه‌ها بر سر قبور ساختند و آن‌ها را طلاکاری نمودند و این دروغ قطعی و حتمیِ مخالف با قرآن، یعنی امامت را بسیار بزرگ عنوان کردند و می‌نمایند.

- میرزا مخدوم ابن سید شریف معین الدین اشرف شریفی حسنی: عالمی شیعی که سنی شد، کسی که پدرش در حکومت سلطان طهماسب صفوی امیر بود، سپس وزیر او شد و بعد از اینکه شاه اسماعیل دوم حکومت را به دست گرفت، میرزا مخدوم به ایشان نزدیک شد و وی میرزا را به صدارت رساند. (گفته می‌شود وی یکی از کسانی بود که در اسماعیل تأثیر گذاشت تا از شدت خشونت رافضی گری در دولت صفوی بکاهد).

سپس اوضاع تغییر کرد و ایشان را به زندان انداختند، ایشان پس از آنکه توانست فرار کند و از دست آن‌ها بگریزد، به حدود ترکیه گریخت؛ وی پس از استقرار در مملکت عثمانی، کتاب "النواقض لبنیان الروافض" را تألیف نمود، کتابی که فکر شیعی و قدرت سیاسی متجلی در صفوی‌ها را نقد می‌کرد؛ وی در مقدمه‌ی این کتاب می‌نویسد: «.. بسیاری از عجم و نیز مردمان سایر سرزمین‌ها به شدت گمراه گشتند و

از راه راست و مستقیم به شدت منحرف گشتند و اموری شیطانی را در دین به وجود آوردند تا با این کار در زمین ظلم و فساد نمایند، پس قلب‌های گناهکار آن‌ها مملو از نفاق و دشمنی شده و شیطان بر آنان مسلط گشته است و دست و پای‌شان را بسته است، تا آنجا که کارشان به جایی رسیده که دشنام به همسران پیامبر و اغلب مهاجرین و انصار شعار آن‌ها گشته است و در نهان و آشکار آن‌ها را دشنام می‌دهند و بر این باورند که این کار کامل‌ترین عبادات و برترین طاعات است و هرکس را که از این عمل روی گرداند، تکفیر نموده و می‌سوزانند و آن را که بر این کار اصرار نورزد مجازات می‌کنند؛ آن‌ها دین اسلام را تغییر دادند و به الحاد و بی‌دینی نزدیک‌ترند تا به اسلام؛ و قواعد ملت حنیف اسلام را دگرگون نموده‌اند و به زندقه نزدیک‌ترند.

وقتی این امور را مشاهده کردم، عزمم را جزم نمودم تا رساله‌ای جامع تألیف نمایم که بیانگر مذهب اهل سنت و جماعت و بدور از طریق رفض و اهل بدعت باشد و اهل هدایت را از گمراهی نجات دهد.

- علی اکبر حکمی زاده؛ وی در شهر مدینه در میان خانواده‌ای متدین دیده به جهان گشود، زیرا پدر او مرجع شیعی «حجة الاسلام» بود و از شاخص‌ترین چهره‌ها در میان علمای شهر قم در آن زمان بود و آیت الله طالقانی دایی وی بود.

علی اکبر در شهر قم پرورش یافت و علوم امامیه را در این شهر مطالعه کرد و در مطالعات خود پیشرفت چشمگیری داشت تا جایی که حاشیه‌ای بر کتاب «الكفاية في أصول الفقه» آخوند خراسانی به نگارش درآورد، کتابی که به عنوان آخرین کتاب در علم اصول است که در مرحله‌ی سطح تدریس می‌شود و اینگونه شد که حکمی زاده در سلک علمای بزرگ شیعه در آمد، وی عمامه و لباس علمای سنتی را پوشید، با این تفاوت که وی یکی از سخنرانان بلیغ منابر بود، بلکه یکی از مرثیه خوانان مجالس عزا نیز به شمار می‌رفت.

علی اکبر حکمی زاده یک ویژگی بارز داشت و آن اینکه از ابتدای تحصیل، زبانی ناقد و انقلابی نسبت به محیط پیرامون خود داشت؛ وی از کتاب‌های احمد کسروی متأثر شد و گام به گام از گرایش خویش به امامیه به تغییر و تحول گرایید؛ وی از خرافات بزرگ و عقاید و اعمال شیعه که در سرزمین او به نام دین رواج داشت انتقاد می‌کرد؛ حکمی زاده لباس شیوخ را از تن بیرون نمود و رساله‌ی معروف خود موسوم به «أسرار ألف عام» را به نگارش درآورد و آن را در نشریه‌ی پرچم در سال ۱۹۴۴هـ به

چاپ رساند، وی در این رساله بسیاری از عقاید و اعمال رایج میان شیعیان امامی سرزمینش را به نقد کشید.

- نادر شاه حاکم ایران که به مذهب حق هدایت شد: نادر شاه افشار (ترکمانی) یکی از فرماندهان نظامی بارز آخرین شاه صفوی بود. وی در دفع حملات افغان‌ها که قبیله‌ی غلزای افغانی آن را رهبریت می‌کرد، سهم بسزایی داشت این افغان‌ها که پشتو بودند، حملات خود را از طرف مشهد آغاز کردند. به همین خاطر فارس‌ها او را یکی از بزرگ‌ترین فاتحین در تاریخ جدید ایران می‌دانند. وی پس از پیروزی بالاخره خود را شاه کرد (۱۷۴۷ - ۱۷۳۶) و نام نادر شاه را برگزید؛ وی در سال ۱۷۳۷ بر مناطقی از آسیا - خانات خیوة - سیطره یافت، سپس در سال (۱۷۳۸ - ۱۷۳۹) به هند حمله کرد و بر دهلی استیلا یافت. نادرشاه در ابتدا شیعه بود و در تلاش برای نشر مذهب شیعه، به مذهب اهل سنت و جماعت گروید؛ گرایش او به مذهب اهل سنت و جماعت زمانی بود که ایشان آن مناظره‌ی مشهور را میان علمای سنی و شیعه که معروف به کنفرانس کوفه است، به راه انداخت و مشاهده نمود که ملایان شیعه در برابر عالم مشهور سنی محمد امین سویدی ﷺ شکست خوردند و گریختند، اینجا بود که به مذهب اهل سنت گرایش یافت و کوشید تا از مفاسدی که صفوی‌ها احداث کرده بودند بکاهد، از جمله دشنام دادن به صحابه و خلفای راشدین، همچنین کوشید تا میان اهل سنت و شیعه نزدیکی برقرار نماید.

وقتی نادرشاه با ممانعت ملایان شیعه مواجه شد، کوشید تا مذهبی را برای دولت بنا کند و در آن میان شیعه و سنی هماهنگی و تلفیق برقرار نماید، امری که ایرانیان متعصب نپذیرفتند و مبادرت به قتل نادرشاه کردند و سرانجام ایشان در سال ۱۱۶۰هـ مطابق با ۱۷۴۷ م به دست یکی از فرماندهان خود به قتل رسید.

حقایقی ثابتی که بیانگر حقیقت نشو و نمای دین شیعه است.

حقایقی که در ذیل ذکر خواهد شد، در طول تاریخ به دست آمده‌اند و آنقدر مشهور و معروفند که جز شخص منکر حق، کسی آن‌ها را انکار نخواهد کرد؛ بنده مهم‌ترین آن‌ها را به اختصار و ترتیب نقل خواهم نمود بی آنکه به تفصیل آن‌ها بپردازم، زیرا

تفصیل این مطالب در این مقال نمی‌گنجد. آنچه از ذکر این حقایق بدست می‌آوریم، بیان مهم‌ترین اسباب و عوامل تشکیل دین شیعه است تا برای هر شیعه‌ی هوشیاری حق از باطل مشخص گردد، زیرا این مطالب بیانگر حقایق بسیار مهمی است.

برخی از وقایع تاریخی‌ای که در تاریخ ثابت است، عبارتند از:

- بیعت سقیفه و برگزیدن ابوبکر ﷺ به عنوان خلیفه رسول الله ﷺ.
- فتح سرزمین فارس در سال ۲۱هجری توسط صحابه ﷺ به فرماندهی عمر فاروق ﷺ.
- شهادت عمر فاروق ﷺ به دست یکی از اهالی خائن فارس به نام ابولؤلؤ در سال ۲۳هجری.
- شهادت عثمان بن عفان ﷺ در سال ۳۶هجری به دست خوارج سرکش که متأثر از اقوال و افکار ابن سبأ یهودی و تشویق او به خروج علیه خلیفه بودند.
- وقوع جنگ‌هایی میان سپاه علی و سپاه معاویه ﷺ، همچون واقعه‌ی صفین و جمل که آتش افروزی‌های خوارجی که در این دو گروه نفوذ کرده بودند، سبب ایجاد آن جنگ‌ها شد.
- شهادت علی ﷺ به دست ابن ملجم خارجی در سال ۴۰ هجری.
- کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت به نفع معاویه بن ابوسفیان ﷺ.
- شهادت حسین ﷺ در عاشورای سال ۶۱ هجری به دست خوارج و کوتاهی اهل عراق از یاری ایشان.

تمامی حوادثی که ذکر نمودیم پس از قضا و قدر خداوند، نتیجه‌ی اسباب و عواملی بوده است که مقدمه‌ی ایجاد آن حوادث به شمار می‌آید.

به عنوان مثال: دلیل بیعت با ابوبکر ﷺ این بود که پیامبر ﷺ وفات نمود و مسلمانان ناگزیر از انتخاب خلیفه بودند که خداوند به وسیله‌ی آن خلیفه اتحاد امت را حفظ کردند تا امت پراکنده نشود، حتی اگر شیعه او را محق به خلافت ندانند. در نتیجه بخاطر بیعت با ابوبکر ﷺ بعدها کسانی آمدند و معتقد بودند که ابوبکر ﷺ شایسته‌ی خلافت نبوده است و آنکه محق به خلافت بود، علی ﷺ بود.

همچنین در رابطه با فتح سرزمین فارس توسط عمر و صحابه ﷺ؛ تاریخ قهرمانی‌ها و دلاوری‌های صحابه را ثبت نموده است؛ آن‌ها نبردهای سخت و پی در پی انجام

دادند، در قادسیه به دل دشمن زدند تا اینکه در نهایت به پایتخت فارس و دیوان کسری رسیدند، تاج و تخت کسری را به زیر کشیدند و آتش مجوس را با نیروی شمشیر در درون خانه‌های آن‌ها خاموش کردند و بسیاری از فرماندهان فارس را کشتند و بسیاری از جمله یزدگرد فراری شدند و صحابه به غنایمی دست یافتند که جز خداوند متعال کسی نمی‌تواند آن‌ها را بر شمارد.

نابودی امپراتوری فارس توسط عمر ﷺ، عامل سیاسی روشنی برای خیانت به ایشان و شهادت ایشان به دست ابولؤلؤی مجوسی بود و از همین روست که مجوسیان پارسی بغض و کینه‌ی عمر بن خطاب را همیشه با خود دارند و او را تکفیر می‌کنند و روایاتی در ذم عمر فاروق به امامان نسبت داده‌اند، حتی در شرافت و کرامت ایشان دهان به بدی گشودند؛ و الفاظ زشت و خفت باری به کار می‌برند که به هیچ عنوان در شریعت الله جایگاهی ندارد و مخالف اخلاق اهل بیت رضوان الله علیهم می‌باشد. و همه‌ی این‌ها بیانگر حقد و کینه پنهان آن‌ها است.

پس از این فتح آشکار، پارسیان به دو گروه تقسیم شدند، گروهی که خداوند قلب‌های ایشان را برای پذیرش اسلام گشود و دوستدار و پذیرای حق گشتند و دسته دسته مسلمان شدند و گروه دیگری که قلب‌های آن‌ها مملو از حقد و کینه و دشمنی نسبت به عرب و اسلام و بغض و دشمنی آن بود و بدان پشت کردند؛ پس از گذشت زمانی و پیوستن دسته‌های مردمی به دین اسلام، این قلب‌های مملو از کینه دچار ذلت و ضعف و خواری و پراکندگی روز افزون شد؛ آن‌ها دیگر توان مقابله با عرب‌های مسلمان را با شمشیر نداشتند، پس حقیرانه مجبور شدند با دستان خود جزیه بدهند، جزیه‌ای که اسلام با عزت خود بر آنان فرض نمود و فرمانده عظیم آن‌ها عمر ﷺ دستور پرداخت آن را صادر کرد.

حقد و کینه همچون دیگ آب جوش در قلب‌های مملو از کینه‌ی پارسیان شکست خورده می‌جوشید و در عین حال در برابر عرب توان ایستادگی نداشتند و نمی‌توانستند آن‌ها را اخراج کنند، تا اینکه با همان غیظ و خشم از دنیا رفتند، اما قبل از اینکه بمیرند خشم و کینه خود را برای فرزندان و نوه‌های خود به ارث گذاشتند و این حقد و کینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد و هر نسلی که بعدا می‌آمد از نسل قبلی کینه‌توزتر و خشمگین‌تر بود، زیرا نقل اخبار و داستان‌های دروغین علیه عرب و اصحاب فاتح فارس روز بروز در حال افزایش بود، تا اینکه مؤسسان دین شیعه و

واضعان کتاب‌های مشهوری که دین شیعه بر آن بنا شده است، پا به عرصه نهادند، آن‌ها نوادگان همان پارسیانی بودند که بر کینه و خشم خویش مردند. این گروه با پوشیدن لباس و عمامه‌ی عرب، دینی اختراع کردند و مدعی شدند این دین همان مذهب اهل بیت است، در نتیجه روایات و اخبار بی‌شماری را با زبان‌های دروغگو و قلب‌های خبیث‌شان نقل کردند و با دروغ و بهتان به امامان اهل بیت نسبت دادند تا اینکه از درون به آن ضربه بزنند و فتنه‌ای را بکارند که از قتل نیز سخت‌تر و شدیدتر است.

آن‌ها داستان‌هایی دروغین و خرده‌گیری‌هایی نسبت به صحابه از پدران و اجداد خود به ارث بردند و دلیل همه‌ی این‌ها این بود که امپراتوری فارس به دستان صحابه سقوط کرد.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین جاعلان و سازندگان این روایت‌ها که در کتاب‌های اساسی و مشهور شیعه آمده است و دین مملو از غلو تشیع بر آن استوار است، عبارتند از:

- شیخ قمی‌ها: محمد بن حسن بن فروخ صفار که در قم متولد شد؛ نجاشی در مورد او می‌گوید: «محمد بن حسن بن فروخ صفار از آن دست بزرگان شیعه است که در شهر مقدس قم شکوفا گشت؛ وی شخصی مورد اعتماد بود و شخصیت ممتازی داشت و روایات او بر بسیاری از روایات منقول از دیگران رجحان و برتری دارد و دارای تصانیف و تألیف‌های بسیاری است». نجاشی می‌گوید: «وی در میان یاران قمی ما شخصیتی برجسته، ثقه، گرانقدر و راجح است که تنها اندکی از روایات او از اعتبار ساقطند و کتاب‌هایی نیز تألیف کرده است».

طوسی در کتاب "الفهرست" در مورد وی می‌گوید: «محمد بن حسن صفار در شهر قم می‌زیست؛ وی دارای چندین تألیف است و نامه‌هایی را برای امام حسن عسکری عليه السلام فرستاد که این نامه‌های رد و بدل شده هم اکنون موجود است».

صفار تألیفات ذیل را از خود به جای گذاشته است: التجارات، الحدود، الخمس، الدیات، الزهد، الشهادات، الصید والذبائح، المکاسب، الملاحم، المناقب، المواریث، الوضوء و مهم‌ترین آن‌ها "بصائر الدرجات" است، وی در شهر قم دفن شد.

- یکی از اهالی فارس به نام محمد بن یعقوب کلینی که از شاگردان محمد صفار است. کلینی در شهر ری، جنوب پایتخت ایران، یعنی تهران، متولد شد.

وی صاحب کتاب "الکافی" است که برترین کتاب‌های آن‌ها و مروج مذهب ایشان است؛ این کتاب به دو قسم تقسیم می‌شود: اصول کافی (عقاید)، فروع کافی (فقه). کلینی در نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری در روستای کلین، ۳۸ کیلومتری شهر ری که در جنوب تهران واقع است، به دنیا آمد.

- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ الطائفه که از اهالی ایران است، وی در شهر طوس خراسان متولد شد؛ این شهر یکی از شهرهای باستانی ایران است که امروزه معروف به مشهد الرضا می‌باشد. وی چندین کتاب به رشته‌ی تحریر درآورد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهذيب الأحكام، الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، تلخيص كتاب الكافي في الإمامة في شرح المقنعة، فهرست كتب الشيعة وأُصولهم، شرح الشرح في الأُصول، التبيان في تفسير القرآن، النهاية، الغيبة.
- محمد بن بابویه قمی، ملقب به شیخ صدوق. وی در شهر قم ایران به دنیا آمد. او از بزرگ‌ترین علما و مراجع شیعه است که ادعای ملاقات با مهدی را کرده است. صدوق از مهم‌ترین محدثین شیعه‌ی امامیه است و بیش از دویست تألیف دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها کتاب "من لایحضره الفقیه" است.

تعداد روایت آن ۹۰۴۴ روایت است. وی اسانید روایات را حذف کرد تا بنا بر ادعا و گمانش طرق روایات زیاد نشود و در مقدمه‌ی این کتاب مدعی شده که این روایات را از کتاب‌های مشهور خودشان استخراج نموده است و تکیه او بر آن‌ها بوده است و جز روایاتی را که به صحت آن‌ها ایمان داشته است، در آن ذکر نکرده است؛ برخی از تألیفات وی عبارتند از: مدينه العلم وكمال الدين وتمام النعمة والتوحيد والخصال ومعاني الأخبار وعيون أخبار الرضا والآمالي والهداية.

به همین صورت اگر پیرامون علمای مطرح شیعه بحث و بررسی نماییم خواهیم دید که بیشتر آن‌ها ایرانی هستند، ما تنها برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم، زیرا نزد شیعه شهرت بسیاری دارند و تألیفات آن‌ها نزد شیعیان از جایگاه والایی برخوردار است و کتاب‌های این افراد مبتنی بر کتاب‌های سه شخصیت قبلی است، برخی از این افراد عبارتند از:

- محمد بن حسن فیض کاشانی؛ وی در شهر قم متولد شد و در آنجا پرورش یافت و در کاشان وفات یافت و دفن شد. وی نزدیک به دویست تألیف به زبان

فارسی و تعدادی تألیف به زبان عربی نیز دارد و مهم‌ترین آن‌ها کتاب "الوافی" است که در ۱۵ جزء به نگارش در آمده است و نیز کتاب "المحجة البيضاء" که هشت جلد است.

- محمد بن باقر مجلسی، وی در شهر اصفهان به دنیا آمد و در همانجا نیز وفات یافت و دفن شد. وی صاحب بیش از هفتاد تألیف به زبان‌های فارسی و عربی است که مهمترین آن‌ها کتاب "بحار الأنوار" است که بیش از صد جلد دارد و نیز کتاب "مرآة العقول في أخبار الرسول" که بیست و پنج جزء دارد. مجلسی دشمن عمر فاروق است و با این بزرگوار به شدت دشمنی دارد تا جایی که از ایشان نام نمی‌برد مگر اینکه همراه با ذکر نام ایشان، این بزرگوار را لعنت می‌کند، وی به این مقدار بسنده نکرده، بلکه هرکس که عمر را لعنت نکند نیز لعن می‌کند.[۱]
- حسین بن نوری طبرسی؛ وی در روستای یالو، یکی از روستاهای طبرستان واقع در شمال ایران متولد شد؛ او صاحب کتاب «مستدرك الوسائل» می‌باشد و حدود بیست و سه هزار حدیث در آن گرد آورده است و آنگونه که خود گفته است، این احادیث را از جاهای مختلف و کتاب‌های مورد اعتماد و گوناگون جمع نموده است، اما از این منابع و مصادر نامی نبرده است تا هر چه دوست دارد جعل کند و به شهرت برسد. وی صاحب چندین تألیف و تصنیف است که نزد علمای شیعه معلوم و معروف می‌باشد، مهم‌ترین این تألیفات که بخاطر آن در جوار علی ﷺ - آنگونه که آنان می‌پندارند – دفن شد، کتاب «فصل الخطاب في اثبات تحريف كتاب رب الأرباب» است.

پس ای شیعیان دنیا و به خصوص شما ای شیعیان عرب بیدار شوید!!.

بیشتر روایات افرادی که ذکر نمودیم، مملو است از حقد و کینه‌ی درونی آن‌ها و دشنام و لعن و عیبجویی و قذف صحابه، اصحابی که سرزمین فارس را فتح نمودند و امپراتوری فارس را نابود کردند. این روایات نمایانگر عظمت اسلام و بیان حال راویان نیک نیست، بلکه دلیل وضع این روایات، انتقام از اسلام و عرب می‌باشد.

۱- نگا: جلاء العيون، مجلسی، ص: ٤٥.

وقتی حوادث تاریخی سابق را با تاریخ تدوین کتاب‌های شیعه و مؤلفان آن و نیز محتوای کینه توزانه و رکیک آن روایات پیوند دهیم، حقیقت دین شیعه برای عوام آن‌ها روشن خواهد شد، دینی که در دوران پیامبرﷺ وجود خارجی نداشت و تنها یک اتفاق سیاسی بود؛ کینه و حقد آنان ایجاب می‌کرد تا دینی مملو از روایات و اخبار دروغین بسازند که حکایت قلب‌های مریض آن‌ها را روایت کند و برای هوی پرستان مسلک و شیوه و طریقه‌ای بنیان نهند.

در زمان پیامبرﷺ و خلافت خلفا شیعه کجا بود؟! چرا خود را نمایان نکردند تا اینکه ابن سبأ یهودی در لباس تشیع آشکار شد؟ آیا این مسأله موجب شک و تردید در اصل دین تشیع مزعوم نیست؟!

با مراجعه به تاریخ خلفای راشدین در می‌یابیم که در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ذکری از وصی و وصیت نبود و این تفکر در سال‌های اخیر خلافت عثمان رضی الله عنه و آنگاه که شاخ فتنه بروز نمود، آشکار شد. نتیجه آنکه شاهد تبلور این قول در اندیشه‌ی آنان هستیم و مشاهده می‌کنیم که این عقیده، به ایمان به وصی و دعوت به سوی آن فرا می‌خواند و این وصیتی را که شیعه ادعا می‌کند، از سوی علمای آن‌ها به طریقی غیر مستقیم، اثبات شده است و اولین کسی که آن را وضع کرد عبدالله بن سبأ بود، چنانکه نوبختی و کشی و دیگر پارسیانی که دشمن خلفا و به خصوص فاروق اعظم هستند، بدان اعتراف نموده‌اند.

به سبب فراخوان‌ها و ادعاهای عبدالله بن سبأ، حزب الشیطان که از خوارج شورشی کوفه و مصر تشکیل می‌شدند در کنار او گرد آمدند و به خانه‌ی عثمان رضی الله عنه حمله کردند و ایشان را در حال قرائت قرآن کریم به شهادت رساندند.

بنده یقین دارم که آنچه ذکر نمودم بسیاری از شیعیان را به شگفت نمی‌آورد و از سویی نیز نمی‌توانند آن را انکار نمایند، بلکه گروهی از شیعه به انکار شخصیت عبدالله بن سبأ که اولین منادی ولایت علی و طعن در خلفا و صحابه بود، روی آورده‌اند. همین امر به تنهایی برای کشف حقیقت دین شیعه و اصل شکل‌گیری آن کافی است، آنکه شخصیت ابن سبأ را انکار نماید، باید حقیقت خوارج را نیز انکار کند و آنکه خوارج را انکار کند، باید شهادت عثمان و علی رضی الله عنهما را نیز انکار نماید!!

از این‌رو ناگزیرم برای آن دسته از عوام شیعه که غافل و نا آگاهند، شخصیت ابن سبأ را معرفی کنم تا حق به روشنی و وضوح و بدون شبهه برای ایشان آشکار شود.

مجموعه سوال‌هایی که حقایق را روشن خواهد کرد.

خوارج چه کسانی هستند؟ چه زمان تصمیم به قتل عثمان گرفتند؟ چرا خلیفه‌ی سوم و چهارم را کشتند؟ در چه زمانی و چگونه بودند؟ چه کسی پشت سر آن‌ها بود؟ چه مبانی و انگیزه‌هایی داشتند؟

من در اینجا نمی‌خواهم به این سوال‌ها پاسخ دهم .. تنها از هر شیعه‌ای می‌خواهم که به روایات ذیل که در کتاب‌های معتبر آن‌ها ذکر شده است، رجوع نماید و سپس پاسخ گوید: قمی متوفای سال (۳۰۱هـ/۹۱۳م) نقل می‌کند که عبدالله بن سبأ اولین کسی بود که طعن بر ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه را اظهار داشت و از آن‌ها اعلان بیزاری کرد و ادعا کرد که علی وی را به این کار فرمان داده است!![1]

نوبختی شیعی متوفای سال (۳۱۰ هـ/۹۲۲م) در باب اخبار ابن سبأ آورده است که وقتی خبر مرگ علی به مدائن رسید، گفت: «دروغ می‌گویی، اگر مغز او را در هفتاد بسته نزد ما بیاوری و هفتاد مرد عادل را بیاوری که به قتل علی گواهی دهند، تو را تصدیق نمی‌کنیم، زیرا یقین داریم که او نمرده و کشته نشده است و نخواهد مرد تا اینکه زمین را تحت فرمانروایی خود درآورد».

نوبختی می‌گوید: «گروهی از اهل علم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت کرده‌اند که عبدالله بن سبأ شخصی یهودی بود که اسلام آورد و محب علی شد؛ وی آنگاه که یهودی بود پس از موسی علیه السلام در مورد یوشع بن نون نیز همین مقوله را می‌گفت، پس وقتی اسلام آورد در مورد علی بن ابی طالب چنین مطلبی را گفت و اولین کسی بود که باور و عقیده‌ی فرض بودن امامت علی علیه السلام را بیان نمود و از دشمنان او اظهار برائت کرد ... سبئی‌ها معتقد به امامت علی بودند و آن را فرضی از سوی خداوند می‌دانستند، آن‌ها پیروان عبدالله بن سبأ بودند. وی اولین کسی بود که طعن بر ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه را اظهار نمود و از دشمنان آن‌ها اعلان بیزاری کرد و گفت: «علی او را به این کار فرمان داده است» پس علی او را گرفت و در مورد این مقوله از وی سوال کرد، او نیز اقرار نمود، علی هم فرمان قتل او را صادر کرد، اما مردم سراسیمه نزد او رفتند و گفتند: ای امیر المؤمنین آیا می‌خواهی مردی را بکشی

۱- نگا: قمی، المقالات والفرق، تحقیق: محمد جواد مشکور، ۱۹۶۳م، طهران، ص: ۲۰ – ۲۱.

که به حب شما اهل بیت و ولایت شما و بیزاری از دشمنان‌تان دعوت می‌دهد؟ در نتیجه او را به مداین تبعید کرد»[۱].

بزرگ محدثان شیعه ابن بابویه قمی متوفای سال (۳۸۱هـ/۹۹۱م) در کتاب "من لا یحضره الفقیه" می‌گوید: «... و امیرالمؤمنین ﷺ گفت: «هرگاه یکی از شما نمازش را تمام کرد، دستانش را به آسمان بلند کند و دعا نماید»، پس ابن سبأ گفت: ای امیرالمؤمنین مگر خداوند همه جا نیست؟ گفت: بلی. گفت: پس چرا دستانش را به آسمان بلند نماید؟ گفت: مگر این آیه را نشنیده‌ای: ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ٢٢﴾ [الذاریات: ۲۲] «و رزق (و روزی) شما و آنچه به شما وعده داده می‌شود در آسمان است». پس غیر از محل رزق و روزی از کجا باید روزی بخواهد؟ درحالی‌که جایگاه رزق آسمان است»[۲].

طوسی در رجال خود می‌گوید: «عبدالله بن سبأ کسی است که به کفر بازگشت و غلو خویش را آشکار نمود»[۳].

علامه‌ی شیعه حلی می‌گوید: «عبدالله بن سبأ یک غالی ملعون بود، امیرالمؤمنین ﷺ او را با آتش سوزاند، وی بر این باور بود که علی ﷺ خدا و او پیامبر است»[۴].

در کتاب معرفة أخبار الرجال، اثر کشی که یکی از کتاب‌های مشهور شیعه است، آمده است: «از ابوعبدالله ﷺ روایت است که گفت: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند وی در مورد امیر المؤمنین علی ادعای ربوبیت کرد و بخدا سوگند امیرالمؤمنین بنده و فرمانبردار پروردگار بود، وای بر کسی که بر ما دروغ بندد؛ گروهی در مورد ما چیزهایی می‌گویند که خودمان در مورد خویش نمی‌گوییم، از این افراد به خدا پناه

۱- فرق الشیعة، نوبختی، ص: ۲۲ و ص: ۳۲ – ٤٤.

۲- من لایحضره الفقیه، تحقیق حسن موسوی: جلد: ۱، صفحه‌ی: ۲۱۳.

۳- رجال الطوسی، ص: ۸۰.

۴- خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال، ص: ۲۳۷.

می‌بریم، از این افراد به خدا پناه می‌بریم»[۱].

ابن ابی الحدید شیعی متوفای سال (۶۵۵هـ/۱۲۷۵م) در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «وقتی امیرالمؤمنین علی ﷺ کشته شد، ابن سبأ عقیده و باور خود را آشکار کرد و گروه و فرقه‌ای او را شناختند و از وی پیروی کردند».

مامقانی در "تنقيح المقال في علم الرجال" می‌گوید: «عبدالله بن سبأ به کفر بازگشت و غلو و افراط خود را آشکار نمود». و می‌گوید: «وی یکی غالی ملعون بود، امیرالمؤمنین او را با آتش سوزاند. وی ادعا می‌کرد که علی خدا است و او پیامبر است»[۲].

نعمت الله جزایری در "الأنوار النعمانية" می‌گوید: «عبدالله بن سبأ به علی گفت: تو خدای حقیقی هستی، پس علی ﷺ او را به مدائن تبعید کرد. گفته شده که وی در ابتدا یهودی بود و سپس اسلام آورد. ابن سبأ آنگاه که یهودی بود در مورد یوشع بن نون و موسی نیز همان چیزی را می‌گفت که اکنون در مورد علی می‌گوید. همچنین گفته شده که وی اولین کسی است که باور به وجوب امامت علی را اظهار نمود و صنف‌های مختلف غالیان از او منشعب گشته‌اند»[۳].

ناشی اکبر شیعی متوفای سال (۹۰۵هـ) در کتاب «مسائل الامامة و مقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات» در مورد ابن سبأ و گروه او آورده است: «گروهی بر این باور بودند که علی زنده است و نمرده و تا زمانی که عرب را تحت فرمان خود نیاورد نمی‌میرد، این‌ها سبئی‌ها، یعنی پیروان عبدالله بن سبأ یهودی بودند که از اهالی صنعاء بود و در مداین می‌زیست»[۴].

۱- رجال الكشي، ص: ۱۰۰؛ تنقيح المقال في أحوال الرجال، مامقانی: ۱۸۳/۲، ۱۸٤، چاپ المرتضوية؛ عن أبـي عـبد الله أنه قال: «لعن الله عبد الله بن سبأ، إنه ادعى الربوبية في أمير المؤمنين، وكان والله أمير المؤمنين عبداً لله طائعاً، الويل لمن كذب علينا، وإن قوماً يقولون فينا ما لا نقوله في أنفسنا، نبرأ إلى الله منهم، نبرأ إلى الله منهم».

۲- تنقيح المقال في علم الرجال: ۱۸۳/۲، ۱۸٤.

۳- الأنوار النعمانية: ۲۳٤/۲.

۴- مسائل الامامة مقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات، تحقيق يوسف فان، ص: ۲۲ – ۲۳.

شیخ شیعه یوسف بحرانی می‌گوید: «این ابن سبأ همان است که قائل به الوهیت برای امیر المؤمنین علیه السلام بود، پس امیرالمؤمنین سه روز او را مهلت توبه داد، اما توبه نکرد و علی نیز او را سوزاند»[۱].

این‌ها مختصری بود از اخباری که در رابطه با ابن سبأ در کتاب‌های معتبر شیعه آمده است و نه تمام آن.

مصادر و منابع سنی و شیعه اتفاق دارند که عبدالله بن سبأ یهودی مردی از اهالی صنعاء بود که در ظاهر مسلمان شد، اما کفر و نفاق را در درون خود پنهان داشت.

شاهد موضوع ما این است که علمای شیعه شخصیت عبدالله بن سبأ را ثابت دانسته‌اند و بر این باورند که او در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای الوهیت کرد. و هرکس در کتاب‌های شیعه جستجو نماید، در می‌یابد که به شخصیت عبدالله بن سبأ یهودی اشاره شده است.

براستی چرا تعدادی از نویسندگان معاصر شیعه می‌کوشند وجود ابن سبأ را نفی کنند!!!

زیرا ابن سبأ یهودی، همان ندایی را سر می‌داد که شیعه سر می‌دهد، یعنی به خلفا طعنه زد و معتقد بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه برتر است و به خلافت شایسته‌تر است و او وصی رسول الله صلی الله علیه وسلم است، آنگونه که یوشع وصی موسی علیه السلام بود؛ همچنین به رجعت او اعتقاد دارند و می‌گویند او دابة الأرض است و دیگر اعتقادات و باورها.

اگر شیعیان هوشیار اندیشه نمایند، حق برای آن‌ها آشکار خواهد شد، زیرا هر شیعه‌ای شخصیت عبدالله بن سبأ را انکار نماید، انکار او تنها به این دلیل است که عقاید شیعه با باورهایی که این فتنه‌گر خبیث ترویج می‌داد یکی است.

دلیل موهوم دانستن شخصیت عبدالله بن سبأ یهودی توسط متأخرین شیعه و اینکه وی هیچ اصلی ندارد، این است که بر حقیقت نشو و نمای دین خود پرده بیفکنند.

۱- لحدائق الناضرة: ۵۱۱/۸.

مگر می‌شود علمای بزرگ شیعه و سنی و مورخان بزرگ را در ارتباط با شخصیت عبدالله بن سبأ و باورهای او در اشتباه دانست و ادعای انکار عبدالله بن سبا از سوی فقهای کوچک و معاصر شیعه را که در قرون ابتدایی نزیسته‌اند، تأیید کرد!!

در عین حال شاهد آن هستیم که بسیاری از علمای شیعه شخصیت ابن سبأ را انکار نکرده‌اند، بلکه از او اعلان برائت نموده‌اند و دشنامش می‌دهند!!

پس به وسیله‌ی ابن سبأ یهودی بود که عثمان ﷺ کشته شد و ۵ سال از شهادت او نگذشته بود که علی ﷺ را نیز شهید کردند؛ این خوارج شیطان‌های انسی بودند که خود را در لشکریان مسلمان جای داده و آتش جنگ میان علی و معاویه ﷺ را برافروختند و همان‌ها بودند که حسین فرزند رسول الله ﷺ را شهید کردند.

با این وقایع تاریخی مشهور و ثابت، به روشنی برای هر شیعه‌ی آگاهی مشخص می‌گردد که آنچه شیعیان از کتاب‌های علمای پارسی خود گرفته‌اند و بدان اعتماد نموده‌اند، کپی برداری از عقیده و باور عبدالله بن سبأ می‌باشد، کسی که برای اولین بار نظریه‌ی وصی را مطرح کرد و در پی آن افکار و داستان‌هایی مناسب برای دروغپردازی جاعلان وضع کرد و بعدها برای آن‌ها اسانید و متونی درست کردند و به پیامبر و امامان نسبت دادند.

تصور کنید که صحابه‌ی عرب پیامبر ﷺ علیه رسول الله و اهل بیت ایشان توطئه کنند و طمع سروری و ولایت داشته باشند و قرآن را تحریف کنند و حقیقت اسلام را دگرگون نمایند!.

یکی از مستشرقان انگلیسی به نام دکتر براون می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین اسباب و عوامل دشمنی ایرانی‌ها با خلیفه‌ی راشد دوم عمر بن خطاب این است که او سرزمین آن‌ها را فتح نمود و شوکت آن‌ها را از بین برد، اما اهل ایران به دشمنی خود رنگ دینی و مذهبی بخشیدند، درحالی‌که در باور آن‌ها هیچ حقیقتی یافت نمی‌شود»[۱].

تشیع قبل از شهادت امام حسین تنها یک جبهه‌گیری سیاسی از سوی برخی از شیعیان علی ﷺ بود؛ و این تعصب پیشرفته که در مورد ائمه غلو کنند و آنکه دیگر خلفا را بر علی برتر بداند، تکفیر نمایند، در قلوب آن‌ها رخنه نکرده بود؛ این عده معتقد به افضلیت علی در خلافت، در عهد خلفای سه گانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان

۱- تاریخ أدبیات ایران، دکتر براون: ۲۱۷/۱، چاپ هند.

بودند، اما این باور چندان ظهور و بروزی نداشت، پس آنگاه که میان علی و معاویه رضی الله عنهما جنگ و درگیری در گرفت، برخی‌ها برافروخته شدند و این باور در اعماق قلب‌های آن‌ها جای گرفت و تبدیل به یک عقیده‌ی راسخ در نفوس آن‌ها شد و این عقیده مقرون بود با برتری و محق دانستن اهل بیت؛ و پس از شهادت حسین قلب‌ها از همیشه برافروخته‌تر شد و با خون حسین مخلوط گشت. به خصوص که دولت اموی در عزت و شوکت به سر می‌برد، در نتیجه طرفداران برتری و محق بودن اهل بیت در این برهه از زمان نمی‌توانستند با نیروی شمشیر با بنی امیه مواجه شوند، پس عاطفه و احساسات مردم در ارتباط با علی و حسین و آل بیت را نشانه رفتند و برای پوشاندن چهره‌ی خود از اصل تقیه کمک گرفتند.

چیزی که ثابت می‌کند خاستگاه دین شیعه فارس است و مؤسسانِ مجوسِ این دین، آن را برافروختند، حقد و کینه آن‌ها نسبت به عموم عرب و صحابه و اهل سنت بطور خاص می‌باشد به علاوه تمجید و بزرگداشت امپراطوری از دست رفته‌ی‌شان. آن‌ها در کتاب‌های خود به علی رضی الله عنه نسبت داده‌اند که در مورد کسری گفت: «إن الله خلصّه من عذاب النار، و النار مُحرّمة عليه»: «خداوند او را از عذاب آتش نجات داد و آتش بر او حرام است». و یکی از متعصبان پارسی به نام مجلسی از امیرالمؤمنین علی روایت کرده که گفت: «از کسری شنیدم که گفت: «ولكني مع هذا الكفر خلصني الله تعالى من عذاب النار ببركة عدلي وإنصافي بين الرعية، وأنا في النار والنار مُحرّمة عليّ»: «با وجود این کفر، خداوند به برکت عدل و انصافم در میان مردم، مرا از عذاب آتش نجات داد و من در آتشم و آتش بر من حرام است»[1].

در وسائل الشيعة آمده است که: «... مردی در حضور ابوعبدالله عليه السلام یک مجوسی را دشنام داد، ابوعبدالله از آن مرد خشمگین گشت و وی را از آن کار نهی کرد، آن مرد گفت: وی با مادر خود ازدواج کرده است. گفت: «أما علمت أن ذلك عندهم النكاح»: «مگر نمی‌دانی که این کار برای آن‌ها نکاح است»[2].

۱- بحار الأنوار: ٤١/٤؛ شاذان قمی در کتاب الفضائل و نیز محمد بن جریر شیعی در "نوادر المعجزات" آن را ذکر کرده‌اند.

۲- وسائل الشيعة، باب ميراث المجوس، ص: ۳۱۷، باب تحريم قذف المجوس، ص: ۳۱۸.

مجوس نکاح با مادران و خواهران را جایز می‌دانند. پس از فتح سرزمین مجوس عمر بن خطاب دستور داد که میان مجوسی و مادر و یا خواهرش که به نکاح او درآمده‌اند، جدایی اندازند و این‌ها ادعا دارند که عمر کسی بود که تحریم متعه را ابداع کرد، پس مؤسسان شیعه زنای متعه را ابداع نمودند تا مذهب خود را بر ارضای شهوات‌شان بنا کنند.

به همین خاطر است که می‌بینیم ابولؤلؤ فارسی مجوسی قاتل عمر بن خطاب ﷺ را تمجید می‌کنند و بزرگ می‌دارند!!

در میدان فیروزی شهر کاشان مزار و مقبره‌ای برای او درست کرده‌اند و آن را بابا شجاع الدین نامیده‌اند و با برگزاری تعزیه یاد او را گرامی می‌دارند و او پدر معنوی شیعه است. همچنین نوروز را عید گرفته و جشن می‌گیرند درحالی‌که مطابق نقل مورخان، اولین کسی که نوروز را به وجود آورد، یکی از پادشاهان فارس به نام جمشید بود و این عید شش روز می‌باشد و از بزرگ‌ترین اعیاد آن‌ها است و مؤسسان پارسی دین شیعه به جعفر صادق افترا بسته‌اند و در کتاب‌های خود از زبان ایشان این عید را رسمیت بخشیده‌اند.

از جمله این روایات: از صادق روایت است که گفت: «وقتی نوروز فرا رسید، غسل نمایید و تمیزترین لباس‌هایت را بر تن کن».

روز نوروز برای امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه‌ای آوردند و ایشان فرمود: این چیست؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین امروز روز نوروز است، گفت: هر روز را برای ما نوروز بسازید»[1].

یکی دیگر از دلایل حقد و کینه‌ی آن‌ها نسبت به عرب که اثبات می‌کند آن‌ها بخاطر انتقام دست به جعل روایات زده‌اند، بزرگداشت اولاد حسین و نه حسن است، زیرا اولاد حسین، دایی‌ها و خاله‌های آن‌ها پارسی می‌باشند، از طریق شهربانو دختر

۱- نگا: وسائل الشیعة: ۱۸۷/۳؛ مستدرك الوسائل: ۳۵۲/٦؛ البحار: ۳۰۸/۵۲.

یزدگرد؛ و دلیل دیگر آن این است که حسن با معاویه بیعت کرد و به نفع او از خلافت کنار کشید»[۱].

در نتیجه امامانِ خود را از نسل حسین و همسر پارسی او برگزیدند، زیرا در رگ‌های آن‌ها خون فارسی در جریان است. آن‌ها مصدر و منبع صحیحی در اختیار ندارند که بیان دارد چرا تنها این امامان معصوم هستند و دیگران عصمت ندارند!! و چرا فرزندان حسن علیه السلام امام نیستند؟

محمد علی امیر معزی پژوهشگر فرانسوی ایرانی، در سایت اینترنتی خود آورده است: «مفاهیم و موضوعات اساسی از زرتشتی‌گری وارد دین شیعه شد، حتی در برخی از جزییات نیز این مفاهیم وارد این دین گشت! و ازدواج سیدنا حسین با دختر آخرین پادشاه آل ساسان رمزی برای ایران قدیم گشت، به این صورت که این دختر جوان اولین مادر برای تمامی امامان آن‌ها گشت و بخاطر آن میان تشیع و ایران قدیمی مجوسی، عقد برادری بسته شد. (پایان).

این بود شهادت و گواهی شاهدی از میان خودشان، پس ای شیعیان جهان به هوش باشید و اندکی بیندیشید!!

همچنین این جاعلان و دروغپردازان پارسی، تنها نسبت به صحابی جلیل القدر سلمان فارسی رضی الله عنه تعصب دارند نه دیگر صحابه، تا جایی که گفته‌اند: به سلمان وحی می‌شد و همه‌ی این‌ها تنها بخاطر این است که سلمان از فارس بود، این درحالی است که سلمان از آن‌ها بیزار است.[۲]

و کسانی را تکفیر می‌کنند و از آن‌ها خرده می‌گیرند که از او برتر بودند، همچون ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم، زیرا آن‌ها عرب بودند؛ و این ثابت می‌کند که این جاعلان برای یاری فارسی‌گری خود چنین دینی را اختراع نموده‌اند و نه نصرت دین خداوند.

هر مسلمانی هرچند که عرب نباشد، بخاطر محبتی که با قرآن و پیامبر عربی صلی الله علیه وسلم دارد، عرب را دوست دارد و نیز بخاطر اینکه آن‌ها رسالت اسلام را بر دوش نهادند و به

۱- أبو الفرج الأصفهاني، مقاتل الطالبين، ص: ۸۸، ۱٤۲، ۱۸۸؛ الأربلي، كشف الغمة: ٦٤/۲؛ مجلسي، جلاء العيون: ۵۸۲؛ بحار الأنوار، مجلسي: ۳۲۹/٤۵؛ التنبيه والإشراف، أبو الحسن علي المسعودي، ص: ۲٦۳.

۲- رجال الكشي، ص: ۲۱.

اقصی نقاط دنیا رساندند؛ با وجود تمام این‌ها میزان و معیار اسلام در حکم کردن بر اشخاص واضح و روشن است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ۱۳] «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». اما مجوسان پارسی عرب را دشمن خود می‌دانند و بغض و حسد و دشمنی آن‌ها با اعراب مسلمان این امت که بهترین امت‌ها هستند، از تفسیر آن‌ها از این آیه روشن و آشکار می‌گردد: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید». در تفسیر قمی آمده است که ابوعبدالله ﷺ به قاری این آیه گفت: «(خیر أمة = بهترین امت) امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهماالسلام را کشتند؟! به او گفته شد: پس معنای این آیه چیست ای فرزند رسول خدا؟ گفت: آیه اینگونه نازل شده است: (کنتم خیر أئمة أخرجت للناس)».[۱]

در تفسیر صافی فیض کاشانی ذیل تفسیر این آیه آمده است: «.. روایت است که آیه (کنتم خیر أمة) بر ایشان خوانده شد، وی گفت: بهترین امت امیرالمؤمنین و حسن و حسین را کشتند؛ قاری گفت: فدایت شوم پس این آیه به چه معناست؟ گفت: کنتم خیر **أئمة** أخرجت للناس، مگر نمی‌بینی که خداوند آن‌ها را مدح و ستایش نموده و گفته است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید».

علاوه بر این، سازندگان دین شیعه روایاتی در اختیار دارند که خداوند با آنها پرده از راز ایشان برداشته است و دین الله تعالی از افترا و تهمت‌های آن‌ها بری است؛ در کتاب‌های آن‌ها صدها روایت مشهور پیرامون مهدی قائم و امام عصرشان وجود دارد که دلالت بر بیماری روانی این افراد دارد، آن هم به دلیل حقد و کینه سرشاری که قلب‌های آن‌ها را پر کرده است، در نتیجه چیزهایی را که آرزو داشتند به نگارش درآوردند. در ذیل برخی از این روایات را برای شیعیانی که می‌اندیشند ذکر می‌کنم:

از علاء از محمد بن مسلم روایت است که: از ابوجعفر ﷺ شنیدم که گفت: «لو یعلم الناس ما یصنع القائم إذا خرج لأحب أکثرهم ألا یروه مما یقتل من الناس، أما إنه لا

۱- تفسیر قمی: ۱۰/۱.

يبدأ إلا بقريش فلا يأخذ منها إلا السيف، ولا يعطيها إلا السيف حتى يقول كثير من الناس: ليس هذا من آل محمد، ولو كان من آل محمد لرحم»: «اگر مردم می‌دانستند هنگامی که قائم خروج کند چه خواهد کرد، بیشتر آنان دوست می‌داشتند او را ملاقات نکنند بس که خواهد کشت، بدانید که او شروع نخواهد کرد مگر با قریش و از او جز شمشیر دریافت نمی‌کنند و معامله او با قریش تنها با شمشیر است تا آنجا که بیشتر مردمان گویند: این مرد از تبار محمّد نیست که اگر از آل محمّد بود حتماً رحمت و دلسوزی می‌داشت»[۱].

از ابوعبدالله ﷺ روایت است که: «إذا قام القائم من آل محمد ﷺ أقام خمسمائة من قريش فضرب أعناقهم، ثم خمسمائة آخر، حتى يفعل ذلك ست مرات»: «هرگاه قائم آل محمد خروج کند، پانصد تن از قریش را بلند می‌نماید و گردن همگی آن‌ها را می‌زند، سپس پانصد تن دیگر را بلند می‌کند، تا اینکه شش مرتبه این کار را انجام می‌دهد»[۲].

همچنین از ابوعبدالله ﷺ روایت است که: «إذا خرج القائم لم يكن بينه وبين العرب وقريش إلا السيف، ما يأخذ منها إلا السيف، وما يستعجلون بخروج القائم؟ والله ما لباسه إلا الغليظ، ما طعامه إلا الشعير الجشب، وما هو إلا السيف، والموت تحت ظل السيف»: «وقتی قائم خارج شود میان او و عرب و قریش جز شمشیر چیزی نخواهد بود، جز شمشیر در بین نخواهد بود، چرا درباره‌ی قیام قائم شتاب می‌کنید؟ به خدا سوگند! لباسش جز لباسی ضخیم و خوراکش جز غذایی ناگوار نیست. قیام او جز شمشیر و مرگ در سایه‌ی شمشیر نیست».[۳]

در نتیجه شیعه، جنبشی پارسی و سیاستی انتقام جویانه است که هدف آن تنها فتنه است، نه نصرت اهل بیت:

علی بن حزم اندلسی (۳۸۴ - ۴۵۶هـ) که یکی از علمای بزرگ اندلس بشمار می‌رود و تألیفات بسیار زیادی به نگارش درآورده است می‌گوید: «پارسیان حکومت

۱- الغيبة، نعماني، ص: ۲۳۳، ح: ۱۸.

۲- الإرشاد، ص: ٣٦٤؛ بحار الأنوار: ۳۳۸/۵۲.

۳- الغيبة، نعمانی: ۲۳۳/۱۹.

بسیار گسترده‌ای داشتند و در میان تمام امت‌ها دست بالا را داشتند و خود را بزرگ می‌دانستند و آزاده و سرور می‌نامیدند و دیگر مردمان را بنده و برده‌ی خود می‌دانستند؛ درنتیجه زوال دولت‌شان به دست اعرابی که در نظر آن‌ها کم خطرترین مردم بودند، بر آن‌ها گران آمد و مصیبت آن‌ها دوچندان شد، پس هر از چند گاهی به جنگ با مسلمانان برمی‌خواستند، اما همیشه مغلوب می‌شدند و خداوند حق را نمایان می‌کرد .. پس به این نتیجه رسیدند که حیله‌گری کاری سودمندتر است، پس گروهی از آن‌ها اسلام آوردند و با تظاهر به محبت اهل بیت و زشت دانستن ظلمی که - به زعم آن‌ها - در حق علی شده بود، خود را اهل تشیع دانستند، سپس مسلک‌ها و روش‌هایی ایجاد کردند که منجر به خروج آن‌ها از راه هدایت شد»[۱].

شیخ محمد ابوزهره در "تاریخ المذاهب الإسلامیة" می‌گوید: «عرب اصل آزادی را سرلوحه‌ی خود قرار داده بودند، اما فارس به حکومت موروثی اعتقاد و باور داشتند، در نتیجه چیزی به نام انتخاب خلیفه در قاموس پارسیان جایگاهی نداشت. پیامبر ﷺ فوت کرد و به رفیق اعلی پیوست درحالی‌که هیچ فرزندی از خود به جای نگذاشته بود و نزدیک‌ترین مردم پس از او پسر عمویش علی بن ابی طالب بود و از دیدگاه آن‌ها ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ که پس از پیامبر ﷺ خلیفه شدند، خلافت را از مستحق آن غصب کرده بودند. پارسیان عادت داشتند که به دستگاه حاکمیت و حاکم نگاهی تقدس مآبانه داشته باشند و همین نگاه را در رابطه با علی و فرزندانش نیز داشتند و گفتند: اطاعت از امام واجب است و اطاعت از او، اطاعت از خداوند است و بسیاری از پارسیانی که وارد اسلام شدند، بطور کلی از عقاید باطل گذشته‌ی خود مبرا و پاک نگشته بودند و این امر موجب شد که به مرور زمان آرا و نظرات گذشته‌ی آن‌ها رنگ اسلامی به خود بگیرد؛ بنابراین دیدگاه آن‌ها در مورد علی و فرزندان او، همان دیدگاه پدران ایشان در مورد حکومت وراثتی است».

ابوزهره می‌گوید: «به عقیده‌ی ما شیعه متأثر از افکار و اندیشه‌های فارسی پیرامون پادشاهی و وراثت بودند و تشابه موجود میان مذهب آن‌ها و نظام حکومتی پارسی

۱- ابن حزم، الفصل في الملل والأهواء والنحل: ۲۷۳/۲.

واضح و آشکار است و اینکه بیشتر فارس‌ها شیعه هستند و شیعیان ابتدایی نیز فارس بودند، مؤید این مطلب است»[۱].

یکی از دلایل بارز و آشکاری که نشان می‌دهد، امامت هیچ ارتباطی با اسلام ندارد، تعدد طوایف شیعه و تبدیل آن‌ها به ده‌ها فرقه است و این نشان می‌دهد که دین شیعه بطور کلی یک دین ساختگی است؛ این چه دینی است که بعد از وفات پیامبر ﷺ این امت و خاتم پیامبران شکل گرفت و نه در زمان پیامبر و نه در زمان خلفای راشدین نامی از این طوایف شیعی و مسماهای آن نبود؟!. بدانید که دین خداوند یکی است و تغییر نمی‌پذیرد و خداوند متعال آخرین پیامبران و رسولان را نمیراند مگر بعد از آنکه دین را برای او و امتش که بهترین امت‌هاست، کامل گرداند.

یکی از فقهای شیعه‌ی دوازده امامی به نام حسن بن علی طبرسی (متوفای سال ۶۹۸هـ) در "أسرار الإمامة" فصل (ما قيل في فرق الشيعة) آورده است: «شیعه پنج گروه می‌باشند: ۱- زیدیه، که خود به پنج گروه تقسیم می‌شوند: بترية، جارودية، دكينية، خلفية و خشبية. ۲- کیسانیة، که به چهار فرقه تقسیم می‌شوند: مختارية، كربية، اسحاقية و حربية. ۳- غالية، که به نه فرقه تقسیم می‌شوند: الواصلية السبأية، يعفورية، غرابية، ربعية، يعقوبية، غمامية، اسماعيلية و ازورية. ۴- سبعية، که به دو فرقه تقسیم می‌شوند: صاحبية و ناصرية. گفته شده است که شیعه هفتاد و چند فرقه بوده‌اند، اما بیشترشان منقرض شده است و در کتاب‌ها نامی از آن‌ها به میان نیامده است. اما ناووسیه عبارتند از کسانی که می‌گفتند: امام صادق عليه السلام قائم است و از نظرها پنهان گشته است. فطحیه: معتقد به امامت عبدالله افطح فرزند امام صادق عليه السلام بودند. واقفیه: معتقد بودند که امام موسی بن جعفر عليه السلام نمرده و کشته نشده است، وی زنده است و باز خواهد گشت. این‌ها در امامت امام رضا توقف کرده‌اند. تمامی این‌ها از فروع کیسانیه می‌باشند. ۵- امامیه‌ی اثنا عشریه.

علمای فرق و فرقه شناسان در مورد فرقه‌های منسوب به شیعه سخن گفته‌اند؛ این فرقه‌ها بسیار اهل غلو و افراط هستند، البته برخی از آن‌ها نسبت به سایرین غلو

۱- برای مطالعه بیشتر رک: محمد أبو زهرة، تاريخ المذاهب الإسلامية: ۳۷/۱؛ أحمد أمين، فجرالإسلام، ص: ۲۷۷، عرفان عبد الحميد، دراسات في الفرق: ۲۳؛ فلهوزن، أحزاب المعارضة السياسية الدينية في صدر الإسلام، ص ۱٦۸؛ فلوتن، السيادة العربية، ص۷٦.

کمتری دارند، اما تمامی آن‌ها غالی و بدعتگر هستند و خودشان در مورد تعداد امامان‌شان با یکدیگر به شدت اختلاف دارند، برخی می‌گویند امامان دوازده تن بوده‌اند، برخی آن‌ها را یازده و برخی سیزده تن ... می‌دانند و ویژگی دیگر آن‌ها این است که یکدیگر را تکفیر می‌کنند.

برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب «مقالات الإسلاميين» ابوالحسن اشعری، «الملل والنحل» شهرستانی، «الفرق بين الفرق» ابوظاهر بغدادی و «فرق معاصرة» اثر دکتر غالب بن علی عواجی مراجعه نمایید.

آیا سخن از صحت عقیده کار درستی است.

در پاسخ به عنوان این بحث، تنها یک حدیث را برای شما ذکر می‌کنم؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى أَوْ ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَتَفَرَّقَتِ النَّصَارَى عَلَى إِحْدَى أَوْ ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»: «یهود به ۷۱ فرقه تقسیم شدند و نصاری به ۷۲ فرقه و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد»[۱].

این حدیثِ بزرگِ پیامبر خدا که جوامع الکلم به ایشان داده شده است، چنان تحذیری دربردارد که ما را از تعبیر و تفصیل ده‌ها صفحه‌ای مسلمانان غیر معصوم در مقایسه با کلام نبوی، بی‌نیاز می‌کند.

این حدیث نبوی، تمامی آگاهان شیعه و تمامی فرقه‌های گمراه را به جستجوی حق و پیروی از آن و ترک حزبگرایی کورکورانه و تعصب هلاک کننده‌ای فرا می‌خواند که انسان را به آتش می‌رساند، زیرا عذاب خداوند شدید است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥﴾ [البقرة: ١٦٥] «و کسانی‌که ستم کردند اگر می‌دیدند هنگامی‌که عذاب (روز قیامت) را مشاهده می‌کنند (خواهند دانست) که تمام قدرت از آنِ الله است و اینکه الله سخت‌کیفر است». در نتیجه بعد از رحمت خداوند هیچ راهی برای نجات از عذاب الله به جز عبادت خداوند متعال با عقیده و باور درستی که موجب رضایت الله باشد،

۱- سنن أبو داود، شماره: ٤٥٩٦.

نیست، پس این تنها راه رسیدن به رستگاری و بهشت الله است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾ [آل عمران: ۱۸۵] «پس هرکس از آتش (دوزخ) دور داشته شد و به بهشت در آورده شد، قطعاً رستگار شده است و زندگی دنیا چیزی جز مایه فریب نیست».

پس راه درست و کمال عقل و توفیق ربانی این است که پیرامون عقیده و باور صحیح بحث و بررسی صورت گیرد، بلکه این امر از مهم‌ترین و واجب‌ترین اموری است که بر هر با سواد و بی‌سوادی فرض عین است.

درنتیجه انسان ناگزیر باید از خود بپرسد: آیا اعتقاد و باور من اعتقاد صحیحی است که الله تعالی دوست دارد و بدان راضی است؟ این اولین گام در جهت رستگاری است؛ حتی آنکه عقیده‌اش صد در صد صحیح است بخاطر شدت محبت و نیز ترسش از خداوند متعال، نه بخاطر شک و تردید در عقیده‌اش، باید علم کامل و عمل صالح را جستجو نماید و با رضایت و محبت و رو نمودن به خداوند متعال از آن پیروی کند و این نشانه‌ی صحت ایمان شخص است، الله متعال می‌فرماید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ٦] «ما را به راه راست هدایت کن». پس خداوند متعال از صدق و راستی انسان‌های صادق که نفس‌های پاکی دارند و به دنبال علم صحیح در جستجویند آگاه است، چه این افراد دانش آموخته باشند و چه بی‌سواد، خداوند آن‌ها را هدایت می‌کند و امورشان را اصلاح می‌نماید و سر و سامان می‌بخشد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ٢﴾ [محمد: ۲] «و کسانی‌که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ﷺ) نازل شده است ـ و همه از سوی پروردگارشان حق است ـ (نیز) ایمان آوردند، (الله) گناهان‌شان را از آن‌ها دور ساخت (و بخشید) و کارشان را اصلاح نمود».

یکی از نشانه‌های رحمت خداوند این است که برای طوایف و گروه‌های گمراه نشانه‌هایی قرار داده است که با دیدن آن‌ها می‌توان پی به گمراهی برد، از جمله: تناقض در اعتقادات و باورهای آن‌ها و اشکالات و سردرگمی‌هایی که در هنگام مطالعه‌ی عقاید و عبادات آن‌ها پیش می‌آید، یعنی حق برای آنکه کمترین بینش و بصیرتی داشته باشد و از الله تعالی بترسد، روشن است وگرنه خداوند آتش را خلق

نمی‌کرد و آن را از ظالمین متکبر پر نمی‌کرد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ ٣٠﴾ [ق: ۳۰] « (و به یاد آور) روزی‌که به جهنم می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟! و (او) می‌گوید: آیا هیچ افزون بر این (هم) هست؟!».

من اطمینان دارم که ندای «آیا اعتقاد من صحیح است؟» آن دسته افرادی را که قلب‌های‌شان زنده است به این سو می‌کشاند والحمد لله رب العالمین.

منابع و مآخذ اهل سنت

١. القرآن الكريم.
٢. أحمد بن حجر الهيثمي: الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة، دار الطباعة المحمدية، القاهرة، مكتبة القاهرة.
٣. أحمد بن حنبل الشيباني: مسند الإمام أحمد ، الناشر: المكتب الإسلامي ودار صادر، بيروت.
٤. أحمد بن عبدالحليم بن تيمية: مجموع فتاوى شيخ الإسلام أحمد بن تيمية، سنة النشر: ١٤٢٥هـ - ٢٠٠٤ م.

- منهاج السنة، المحقق: د. محمد رشاد، الناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى.
- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تحقيق: علي بن حسين، عبدالعزيز بن إبراهيم، حمدان بن محمد، الناشر: دار العاصمة السعودية، الطبعة الثانية، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
- بيان تلبيس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية، المحقق: مجموعة من المحققين، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، الطبعة: الأولى، ١٤٢٦هـ.
- درء تعارض العقل والنقل، المحقق: محمد رشاد، الناشر: دار الكنوز الأدبية، الرياض، ١٣٩١هـ.

٥. أبوبكر أحمد بن عمرو العنكي المعروف بالبزار: مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار، المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، الناشر: دار المغني، السعودية، الطبعة الأولى، سنة:١٤١٢ هـ - ٢٠٠٠م.
٦. أحمد بن علي هلال التميمي (أبو يعلى): مسند أبو يعلى، المحقق: حسين سليم، الناشر: دار المأمون للتراث، دمشق، الطبعة الأولى، سنة: ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.

۷. أحمد بن علي بن حجر العسقلاني:
- الكافي الشافي في تخريج أحاديث الكشاف، الناشر: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى: ۱۴۱۸هـ.
- لسان الميزان، المحقق: عبدالفتاح أبي غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية، سنة النشر: ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲ م.

۸. أحمد الخطيب البغدادي: الكفاية لمعرفة أصول الرواية، دراسة وتخريج: محمد خالد عبيد، دكتوراة أصول الدين قسم السنة بجامعة الإمام محمد بن سعود، ۱۴۱۶ هـ.

۹. أحمد الدويش: فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء بالسعودية، جمع وترتيب أحمد الدويش، طبع الرئاسة العامة للإفتاء بالرياض، ۱۴۱۱ هـ

۱۰. إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي:
- تفسير القرآن العظيم، المحقق: سامي محمد السلامة، الناشر: دار طيبة، الطبعة الثانية، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹.
- البداية والنهاية، دار عالم الكتب، سنة الطبع: ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م.

۱۱. بدرالدين عبدالله محمد بن علي الحنبلي البعلي: مختصر الفتاوى المصرية لابن تيمية، المحقق: عبدالمجيد سليم - محمد حامد الفقي، الناشر: مطبعة السنة المحمدية.

۱۲. تاج الدين عبدالوهاب بن تقي الدين السبكي: طبقات الشافعية الكبرى، المحقق: د. محمود الطناحي، د. عبدالفتاح الحلو، الناشر: هجر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ هـ.

۱۳. تقي الدين علي بن عبدالكافي السبكي (أبو الحسن)، فتاوى السبكي، الناشر: دار المعارف.

۱۴. مالك بن أنس ﷺ، الموطاء لإمام الأئمة، الجزء الاول، صححه ورقمه محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربي، بيروت لبنان ۱۴۰۶ه- ۱۹۸۵م.

۱۵. محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي: سير أعلام النبلاء، المحقق: شعيب الأرناؤوط، بشار معروف، وآخرون، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م.

۱۶. محمد أحمد مصطفى أحمد المعروف بأبى زهرة: تاريخ المذاهب الإسلامية، دار الفكر العربي، القاهرة، طبعة دار الثقافة.
۱۷. محمد بن الحسين بن محمد بن خلف بن أحمد البغدادي، الحنبلي المعروف بالقاضي أبي يعلى:
- كتاب المعتمد في أصول الدين، تحقيق: وديع حداد، دار المشرق، بيروت، الطبعة الأولى، ۱۹۸۶ م.
- طبقات الحنابلة، المحقق: محمد الفقي، الناشر: دار المعرفة، بيروت.

۱۸. محمد بن عبدالرحمن بن عبدالرحيم المباركفوري: تحفة الأحوذي شرح جامع الترمذي، دار الكتب العلمية، بيروت.
۱۹. محمد بن عيسى الترمذي (أبو عيسى): سنن الترمذي (الجامع الكبير)، المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة الأولى ، ۱۹۹۶م.
۲۰. سليمان بن الأشعث السجستاني (أبي داود): سنن أبي داود، الناشر: محمد علي السيد، حمص.
۲۱. عبدالرحمن بن ناصر السعدي: تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان، المحقق: عبدالرحمن اللويحق، الناشر: مكتبة دار السلام، الرياض، الطبعة الثانية، ۱۴۲۲هـ- ۲۰۰۲م.
۲۲. علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي:
- المحلى بالآثار، تحقيق عبدالغفار سليمان البنداري الناشر: دار الكتب العلمية.
- الفصل في الملل والأهواء والنحل، تحقيق: أحمد شمس الدين، الناشر: دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۲۰۰۷م، الطبعة الثانية.

۲۳. علي بن أبي بكر الهيثمي: مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۱۸ هـ.
۲۴. علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، المعروف بابن عساكر، تاريخ دمشق، دار الفكر للطباعة والنشر .
۲۵. علي بن محمد سلطان القاري: مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، دار الفكر للطباعة والنشر.
۲۶. علي بن محمد الشيباني الجزري ابن الأثير:

- جامع الأصول في أحاديث الرسول، تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط.
- التتمة، تحقيق: بشير عيون، الناشر: مكتبة الحلواني، مطبعة الملاح، مكتبة دار البيان، الطبعة الأولى، ١٣٨٩ هـ.

٢٧. عياض بن موسى بن عياض السبتي اليحصبي (أبو الفضل):

- الشفا في تعريف حقوق المصطفىﷺ، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م.
- الإلماع إلى معرفة أصول الرواية وتقييد السماع، تحقيق: أحمد فريد المزيدي، دار الكتب العلمية، الطبعة الثالثة.

٢٨. محمد بن إسماعيل البخاري: صحيح البخاري، الناشر: دار ابن كثير، دمشق بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢ م.

٢٩. محمد بن أبي بكر بن أيوب ابن قيم الجوزية: الصواعق المرسلة في الرد على الجهمية والمعطلة، تحقيق: علي الدخيل الله، الناشر: دار العاصمة، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.

٣٠. محمد بن جرير الطبري: جامع البيان عن تأويل آي القرآن، الناشر: دار هجر.

٣١. محمد بن حبان البستي: صحيح ابن حبان / المسند الصحيح على التقاسيم والأنواع، تحقيق: محمد سونمر وخالص آي دمير، الناشر: دار الضحى، بيروت.

٣٢. محمد بن عبد الله الطهماني النيسابوري: المدخل إلى كتاب الإكليل، المحقق: د. فؤاد عبد المنعم، الناشر: دار الدعوة، الإسكندرية.

٣٣. سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني: المعجم الأوسط، الناشر: مكتبة المعارف، الرياض.

٣٤. محمد ناصر الدين الألباني: سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥ م، دار المعارف للنشر.

٣٥. محمد بن يزيد القزويني (ابن ماجة): سنن ابن ماجه، الناشر: دار إحياء الكتب العربية.

٣٦. مسلم بن حجاج: صحيح مسلم، المحقق نظر بن محمد الفاريابي، الناشر: دار طيبة، الطبعة الأولى، ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦ م.

٣٧. مقبل بن هادي الوادعي: صعقة الزلزال لنسف أباطيل الرفض والاعتزال، الناشر: مكتبة صنعاء الأثرية.

۳۸. يحيى بن شرف أبو زكريا النووي: شرح نووي على مسلم، دار الخير، سنة النشر: ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م.
۳۹. يحيى بن معين أبو زكريا: تاريخ ابن معين - رواية الدوري، تحقيق: د. أحمد محمد نور سيف، الناشر: مركز البحث العلمي وإحياء التراث الإسلامي، مكة المكرمة، الطبعة الأولى، ۱۳۹۹ هـ - ۱۹۷۹ م.
۴۰. يوسف عبد الله عبد البر: الاستيعاب في معرفة الأصحاب، المحقق: محمد علي البجاوي، الناشر: دار الجيل، الطبعة الأولى، سنة ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲ م.

منابع و مآخذ شیعه

١. إبراهيم الموسوي: عقائد الإمامية الاثني عشرية، الناشر: الأعلمي للمطبوعات، الطبعة الثالثة، ١٩٩٢ م.
٢. احمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي: الاحتجاج، تعليقات وملاحظات: محمد باقر الموسوي الخرسان، الناشر: مؤسسة الاعلمي، مؤسسة أهل البيت، ١٩٨١ م.
٣. أحمد بن علي النجاشي: الرجا، ط(٥)، مؤسسة النشر الإعلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٦ هـ.
٤. آقا بزرك الطهراني: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، أعداد: أحمد الحسيني، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ هـ – ١٩٨٦م، بيروت، دار الأضواء.
٥. د. براؤن: تاريخ أدبيات إيران، طبعة الهند بالأردية مترجماً.
٦. د. جعفر الباقري ثوابت ومتغيرات الحوزة العلمية، الناشر: دار الصفوة، الطبعة الأولى ، ١٩٩٤.
٧. جعفر كاشف الغطاء: كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، تحقيق ونشر: مكتب الأعلام الإسلامي فرع حرسان، قسم إحياء التراث.
٨. جعفر مرتضى العسكري: مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، المقدمة بقلم: جعفر العسكري، الناشر: دار الكتب الإسلامية.
٩. جمال الدين احمد بن علي الحسني الداوودي المعروف بـ ابن عنبة: عمدة الطالب في نساب آل أبي طالب، تحقيق: نزار رضا، الناشر: منشورات دار مكتبة الحياة، بيروت - لبنان.
١٠. حبيب الله محمد بن هاشم الخوئي: منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ضبط وتحقيق: علي عاشور (٢١ مجلد) طبعة: ١٤٢٤هـ.
١١. الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي (أبي منصور): خلاصة الأقوال في معرفة الرجال الأسدي، مؤسسة نشر الفقاهة، قم، إيران.
١٢. حسين بن سليمان الأعلمي الحائري: دائرة المعارف أو مقتبس الأثر، مطبعة حكمت، قم: ١٣٧٧هـ .

۱۳.حمزة بن علي بن زهرة الحلبي: غنية النزوع إلى علمي الإصول والفروع، تحقيق: إبراهيم البهادري، الناشر: مؤسسة الإمام الصادق للتحقيق والتأليف، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ هـ.

۱۴.حسين النوري الطبرسي:

- خاتمة مستدرك الوسائل، المحقق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم.
- فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب (حمل الكتاب على الرابط التالي:

/http://www. dd-sunnah. net/records/view/id/۱۵۷۵

۱۵.حيدر الآملي: المقدمات من كتاب نص النصوص، تصحيح وتحقيق هنريكربين وعثمان يحيى، طبعة طهران، ۱۹۷۵ م.

۱۶.رجب البرسي: مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، تحقيق علي عاشور منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۹ م.

۱۷.روح الله بن مصطفى بن أحمد الموسوي الخميني: الرسائل (رسالة التعادل والترجيح)، تحقيق: مع تذييلات لمجتبى الطهراني، طبعة: ۱۳۸۵هـ الناشر: مؤسسة اسماعيليان، يمكن تحميل الكتاب على الرابط:

http://lfile. ir/feqhi-library/book۴۸۶. pdf

- مختارات من أحاديث وخطابات الإمام الخميني: اصدار مؤسسة تنظيم ونشر تراث الخميني قسم الشؤون الدولية، الحكومة الإسلامية، الطبعة الثالثة، عدد الصفحات ۱۵۴. يمكن تحميل هذا الكتاب بالعربية على الرابط:

http://ia۶۰۰۸۰۱. us. archive. org/۱۳/items/۴۳۸۹۷۷۸۴۳/hkouma-islamih. pdf

۱۸.سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري القمي: المقالات والفرق، تحقيق محمد جواد مشكور، ۱۹۶۳م، طهران.

۱۹.سلطان محمد الجنابذي الملقب بسلطان علي شاه: تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة الناشر: منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، الطبعة الأولى.

۲۰.سليم بن قيس الهلالي: سليم بن قيس، تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني، نشر الهادي، قم إيران، مطبعة الهادي، الطبعة الأولى.

۲۱. شاذان بن جبرئيل القمي: الروضة في فضائل أمير المؤمنين تحقيق: علي الشكرچي الطبعة الأولى، ۱۴۲۳، الناشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، بيروت.
۲۲. شهاب الدين الكركي: هداية الأبرار إلى طريق الأئمة الأطهار، مطبعة النعمان، النجف، الطبعة الأولى، ۱۳۹۶ هـ.
۲۳. عدنان بن علوي آل عبدالجبار الموسوي البحراني: مشارق الشموس الدرية في أحقية مذهب الإخبارية، منشورات المكتبة العدنانية، البحرين.
۲۴. علي بن إبراهيم القمي: تفسير القمي، دار الكتاب / قم / إيران.
۲۵. علي بن الحسين الموسوي المعروف بـ الشريف المرتضى: الشافي في الإمامة، حققه: عبد الزهراء الحسيني الخطيب، راجعه: فاضل الميلاني، الناشر: مؤسسة الإمام الصادق، الطبعة الثانية: ۱۹۸۶م.
۲۶. علي المسعودي (أبو الحسن): التنبيه والإشراف، تحقيق: عبد الله إسماعيل الصاوي، الناشر: مكتبة الشرق الإسلامية، القاهرة، ۱۹۳۸ م.
۲۷. علي بن محمد معين آبادي اللكهنوي الهندي: أساس الأصول دلدار، طبعة لكهنو الهند. نسخة قديمة بدون تاريخ موجودة في مكتبة الملك فهد الوطنية بالرياض.
۲۸. علي بن موسى بن طاووس الحسيني: الملهوف على قتلى الطفوف، المحقق: فارس الحسون، دار الأسوة، طهران، ۱۴۱۷هـ.
۲۹. عماد الدين الحسن الطبرسي: أسرار الإمامة، ، دار المرتضى للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۲۰۰۵م.
۳۰. الفضل بن الحسن الطبرسي (أبو علي): مجمع البيان في تفسير القرآن والفرقان، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، طبعة الأولى، ۱۴۱۵ه - ۱۹۹۵م.
۳۱. الفيض الكاشاني محمد بن مرتضى:
- الصافي في تفسير كلام الله الوافي، طهران، منشورات الأعلمي بيروت – لبنان.
- كتاب الوافي الناشر: مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، أصفهان إيران، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ.

۳۲. محمد بن إبراهيم بن جعفر النعماني: الغيبة، تحقيق: فارس حسون، الناشر: دار الجوادين، الطبعة الأولى، ۲۰۱۱ م.

۳۳. محمد باقر الإيرواني: دروس تمهيدية في القواعد الرجالية، الناشر: مؤسسة انتشارات مدين، الطبعة الثانية، ۲۰۰۷ م.
۳۴. محمد باقر المجلسي:
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، الناشر: مؤسسة الوفاء، بيروت.
- الأربعون حديثاً، تحقيق: فارس حسون، النشار مكتبة فدك لاحياء التراث - باقيات.

۳۵. محمد باقر الموسوي الخوانساري الأصبهاني: روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، الناشر: الدار الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ.
۳۶. محمد جواد مغنية: مع علماء النجف الأشرف، الناشر: دار ومكتبة الهلال، دار الجواد، الطبعة الأولى، ۱۹۹۲م.
۳۷. محمد بن الحسن الحر العاملي: وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، طبع أمير بهادر الحجرية، أو مؤسسة آل البيت، قم، غيران: ۱۴۰۹هـ.
۳۸. محمد بن الحسن بن علي الطوسي (أبي جعفر):
- تهذيب الأحكام، الطبعة الرابعة طهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵هـ.
- الفهرست، مؤسسة الوفاء، بيروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳هـ.
- التبيان في تفسير القرآن، طبعة حجرية، ۱۳۶۵هـ، أو الطبعة المحققة تحقيق أحمد العاملي، الطبعة الأولى، طهران مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۹هـ.
- اختيار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي، تحقيق: جواد القيومي الأصفهاني، الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۷ه.

۳۹. محمد بن الحسن بن فروخ الصفار: بصائر الدرجات، الطبعة الثانية، قم، انتشارات كتابخانة مرعشي النجفي، ۱۴۰۴هـ .
۴۰. محمد حسين آل كاشف الغطاء: أصل الشيعة وأصولها مقارنة مع المذاهب الأربعة، الناشر: دار الأضواء للطباعة والنشر، بيروت، الطبعة الأولى، ۱۹۹۰م.
۴۱. محمد حسين فضل الله: الندوة، (۱۷) جزءاً تتألف من المحاضرات الأسبوعية التي يلقيها كل ليلة سبت في مدينة السيدة زينب في سوريا.

۴۲. محمد صالح المازندراني: شرح أصول الكافي، تحقيق: مع تعليقات: أبو الحسن الشعراني، الطبعة الأولى، ۲۰۰۰م - ۱۴۲۱هـ، دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان.
۴۳. محمد طاهر القمي الشيرازي: الأربعين في إمامة الأئمة الطاهرين، المحقق: مهدي الرجائي، مطبعة الأمير، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ.
۴۴. محمد بن علي الاردبيلي الغروي الحائري: جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق والاسناد، الناشر: منشورات مكتبة المرعشي جفي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ هـ.
۴۵. محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (أبي جعفر):

- عيون أخبار الرضا، طهران، الطبعة الحجرية، أو بيروت، ۱۴۰۴ هـ.
- معاني الأخبار، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم: ۱۴۰۳هـ.
- كتاب التوحيد، قم مكتبة الصدوق، الطبعة الثانية، مؤسسة انتشارات إسلامي التابعة لجماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم: ۱۳۹۸هـ.
- علل الشرائع: الناشر: دار المرتضى - بيروت الطبعة الأولى: ۲۰۰۶م.
- الأمالي: قدم له: حسين الأعلمي الناشر: منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات الطبعة الأولى، ۲۰۰۹م.
- من لا يحضره الفقيه، تصحيح وتعليق: حسين الاعلمي، الناشر: منشورات الأعلمي، الطبعة الأولى، ۱۹۸۶ م.
- روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، شرح: محمد تقي المجلسي، تحقيق: علي بناه، حسين الموسوي، الناشر: بنياد فرهنك اسلامي، الطبعة الأولى.
- الخصال، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم.

۴۶. محمد بن الفتال النيشابوري: روضة الواعظين، تحقيق غلا محسين، مطبعة نكارش، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ.
۴۷. محمد بن محمد بن النعمان البغدادي المعروف بـ المفيد:

- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ۱۴۱۳هـ.
- أوائل المقالات الناشر: المؤتمر العالمي لآلفية المفيد.
- الإختصاص، تحقيق: علي أكبر غفاري، مؤسسة الأعلمي، لبنان.

۴۸. محمد بن محمد رضا القمي المشهدي: تفسير كنز الدقائق وبحر الغرائب، تحقيق: حسين دركاهي، الناشر: مؤسسة شمس الضحى الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۳۰هـ.

۴۹. محمد بن مسعود ابن عياش المعروف بـ العياشي: تفسير العياشي، تصحيح وتعليق: هاشم المحلاتي، طباعة: منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، لبنان، بيروت.

۵۰. محمد بن يعقوب الكليني: الكافي - الأصول والفروع والروضة، طهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ هـ.

۵۱. مرتضى المطهري:

- نقد الفكر عند الشيخ مرتضي مطهري، جمع وتصنيف: مهدي جهرمي، محمد باقر، ترجمة: صاحب صادق، الناشر: المعهد العالمي للفكر الاسلامي، الطبعة الأولى، ۲۰۱۱ م.
- إحياء الفكر الديني في الإسلام، مطهري، ترجمة آذر شب، ط۱، طهران.

۵۲. الموسوي الخوئي (أبو القاسم): معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، الناشر: مؤسسة الإمام الخوئي الإسلامية.

۵۳. ناصر مكارم الشيرازي: الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، الناشر: مدرسة الإمام علي بن أبي طالب، الطبعة الأولى، التصحيح الثالث، ۱۴۲۷هـ.

۵۴. نعمة الله بن محمد بن عبد الله الموسوي الجزائري: الأنوار النعمانية الناشر: دار القارئ، دار الكوفة، الطبعة الأولى، ۲۰۰۸م.

۵۵. هاشم بن سليمان بن إسماعيل البحراني: البرهان في تفسير القرآن - مع مقدمة تفسير البرهان المسماة بمرآة الأنوار ومشكاة الأسرار، حققه: لجنة من العلماء والمحققين، الناشر: منشورات مؤسسة الأعلمي، الطبعة الثانية، ۲۰۰۶م.

۵۶. هاشم معروف الحسني: الموضوعات في الآثار والإخبار عرض ودراسة الناشر: دار التعارف، الطبعة الأولى، ۱۹۸۷م.

۵۷. یوسف احمد البحراني:

- الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، حققه: محمد تقي الايرواني، الناشر: دار الأضواء، بيروت، الطبعة الثانية، ۱۹۸۵م.
- لؤلؤة البحرين في الإجازات وتراجم رجال الحديث، حققه: محمد صادق بحر العلوم، الناشر: مكتبة فخراوي، الطبعة الأولى، ۲۰۰۸م.

الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية، تحقيق ونشر: مركز دار المصطفى لإحياء التراث، الطبعة الأولى.